# اشك روان بر امير كاروان = دمع العين علي خصائص الحسين عليه‌السلام: ترجمه الخصايص‌الحسينيه

## مشخصات كتاب

‏سرشناسه : تستري، جعفربن حسين‌‏‌۱۲۳۰ - ‏۱۳۰۳ق.  
‏عنوان قراردادي : خصائص الحسينيه و مزايا السيد المظلوم. فارسي  
‏عنوان و نام پديدآور : اشك روان بر امير كاروان‏ = دمع العين علي خصائص الحسين عليه‌السلام‌‏: ترجمه الخصايص‌الحسينيه/ جعفر شوشتري مترجم محمدحسين شهرستاني   
‏مشخصات نشر : قم دار‌الكتاب‌‏ ۱۳۷۴.‏  
‏مشخصات ظاهري : ‏‌۵۲۴ ص.‏  
‏شابك : ‏‌۳۵۰۰ ريال (چاپ اول)‏ ؛ ‏‌۹۵۰۰ ريال (چاپ سوم)‏ ؛ ‏‌۲۲۰۰۰ ريال (چاپ هفتم)‏ ؛ ‏‌۲۷۵۰۰ ريال (چاپ نهم)‏ ؛ ‏‌۳۷۵۰۰ ريال‏‏ چاپ سيزدهم‏‏ ‏‌964-5594-04-9 :‏ ؛ ‏‌۳۸۵۰۰ ريال (چاپ چهاردهم)‏ ؛ ‏‌۴۰۰۰۰ ريال (چاپ پانزدهم)‏ ؛ ‏‌۴۳۰۰۰ ريال : چاپ شانزدهم‏ ‏‌978-964-5594-04-4 :‏ ؛ ‏‌۵۳۰۰۰ ريال (چاپ هجدهم) ؛ ‏‌۵۸۰۰۰ ريال (چاپ نوزدهم)‏ ؛ ‏‌۶۰۰۰۰ ريال (چاپ بيستم)‏  
‏يادداشت : چاپ سوم ۱۳۷۵.  
‏يادداشت : چاپ هفتم ۱۳۷۹.  
‏يادداشت : چاپ نهم ۱۳۸۱.  
‏يادداشت : چاپ دوازدهم: ۱۳۸۴.  
‏يادداشت : چاپ سيزدهم تا پانزدهم: ۱۳۸۵.  
‏يادداشت : چاپ شانزدهم: ۱۳۸۶.  
‏يادداشت : ‏‌چاپ هجدهم و نوزدهم: ۱۳۸۷.  
‏يادداشت : چاپ بيستم: ۱۳۸۸.  
‏يادداشت : كتابنامه ص ۵۱۵ - ۵۲۴؛ همچنين به صورت زيرنويس.  
‏يادداشت : نمايه.  
‏عنوان ديگر : دمع العين علي خصائص الحسين عليه‌السلام   
‏موضوع : حسين‌بن علي (ع)، امام سوم ‏ ۴ ‏- ‏۶۱ق.‏  
‏موضوع : ‏‌واقعه كربلا، ۶۱ق.‏  
‏شناسه افزوده : شهرستاني محمدحسين بن محمدعلي ۱۲۵۵- ۱۳۱۵ق ، مترجم  
‏رده بندي كنگره : ‏‌BP۴۱‏/ت۵خ۶۰۴۱ ۱۳۷۴  
‏رده بندي ديويي : ‏‌۲۹۷/۹۵۳  
‏شماره كتابشناسي ملي : م‌۷۴-۱۱۱۱

## پيشگفتار مترجم

بسم الله الرحمن الرحيمحمد و ثنا مخصوص خداوندي است - جلت عظمته - كه دنيا را دار بلا، و محل ابتلا قرار داد؛ و شكر بي‌منتها شايسته‌ي پروردگاري است - عظمت نعمته - كه خوان بلا را مخصوص اولياء نمود.و درود بي‌حصر و عدد، بر نبي أمجد، و رسول مسدد، خاتم أنبياء محمد (صلي الله عليه و آله) و آل أبرار، و عترت أطهارش باد.خصوصا يكه تاز ميدان جانبازي، و شهسوار عرصه‌ي يكه‌تازي، شهيد راه خدا، و فاني در طريق رضا، تشنه لب كربلا، كشته‌ي گريه و زاري، و شفيع روز سوگواري؛ آنكه اجزاي كاينات در مصيبتش متغير، و تمام ماسوا در عزايش متأسف و متحسر، درهر چيزي از ابتلايش آيتي، و از صدماتش علامتي:آسمان چون پشت مباركش از مرگ برادر خميده، و زمين از سنگيني كوه مصيبتش به گاوماهي رسيده. آتش حاكي از حرارت جگرش، و آب نشانه‌ي چشم ترش. ستارگان در شماره‌ي زخمهانش، وآفتاب اشاره به بدن عريانش. ماه آيتي از قمر بني‌هاشم، و سرو ايما به قامت موزون قاسم.صنوبر اشاره به علي‌اكبر، و سوسن مذكر لبان علي‌اصغر. گل حاكي از چاكي بدنش، و خار شاكي از نيزه‌ي دشمنش.خاك گرم به ياد آورد از منحرش، و نيزه خبر دهد از سرش، و خنجر از حنجرش، و شمشير از زخمهاي پيكرش، و زنجير از بيمارش، و ريسمان از اطفال زارش، اسب از [ صفحه 70] ذوالجناحش، و ناقه از اسيران بي‌جناحش.مرغان قاصدان خبر شهادتش، و وحشيان نوحه‌گر به حالتش. باران نشان تيرهاي عدوان، و رعد صداي سينه زدن زنان. برق اشاره به آتش زدن خيام، و هاله حكايت غبار نشسته بر آن ماه تمام. قوس قزح كمانهاي قوم لئام، و تگرگ عبارت از سنگها، و شفق حكايت از رنگها. كوهها نشانه‌ي خيمگاه، و گلزار اشاره به قتلگاه. جنگلها چون نيزه‌هاي دشمنان، و درياها حكايت آن بيابان. كشتي‌ها اشاره به آن كشتي نجات، كه از طوفان حوادث شكسته؛ و دجله‌ها دلسوخته‌ي آن لبان، كه از شدت تشنگي خسته.انگشت اشاره به «بجدل بن سليم»، و دست ايماء به «جمال لئيم». سر شاكي از شمر ميشوم، و قلب حاكي از تير مسموم. سينه سوخته‌ي آن سينه‌ي پامال اسبان، و دندان كوبان آن دندان منكوب به خيزران، و تمام بدن مرات آن بدن عريان.آه چه گويم؟!:اي دريغ از پيكر عريان او پيكر در خاك و خون غلطان اوسر به روي نيزه همچحون آفتاب آفتاب از روي او شد در حجاب‌آفتابي كرد او تير و سنان چون شعاع آفتاب آسمان‌محشري آمد ز قتلش جلوه‌گر آفتابش نيزه‌ي بالاي سرگربگويم آفتاب است آن جناب كي بود صد پاره جسم آفتاب‌يا بگويم ماه تابان، كي قمر زخمها دارد ز أنجم بيشترنيست مهر و مه، ولي از يك نگاه نور بخشد هر زمان بر مهر و ماه‌نور عينين و ضياء نيرين شهيد مظلوم، أبي عبدالله الحسين‌سلام الله عليه و علي آبائه الطاهرين، و أبنائه المنتجبين، و لعنت بي‌حساب بر دشمنان خاندان نبوت، و كشندگان اهلبيت عصمت و طهارت، أبد الآبدين و دهر الداهرين.اما بعد، چنين گويد بنده‌ي جاني، و غريق بحار آمال و اماني: [ صفحه 71] محمد حسين، بن محمد علي، حسيني مرعشي شهرستاني (عفي الله عنهما) كه حقير سراپا تقصير، از ابتداي عمر كه به هفت سالگي رسيدم، تاكنون كه سنين آن به پنجاه رسيده، همواره مشغول تحصيل علوم بودم، و هيچوقت از اين مرحله نياسوده، از هر سفره‌اي توشه‌اي گزيده، و از هر خرمني خوشه‌اي چيده، و در هر فني از فنون تصنيفي و تأليفي نموده‌ام، از صرف و نحو و منطق و بيان و كلام و حكمت الهي و رياضي و اصول و فقه و رجال وحديث و تفسير و دعوات و غير آن.و چون تأملي نمودم ديدم كه اصل مطلب از من فوت شده، چيزي در مراثي امام شهيد به قالب تأليف نريخته‌ام. و اين خيال در اثناي سفر زيارت حضرت امام ثامن (عليه‌السلام) عارض گرديد، به هنگام مراجعت از آن ارض اقدس به تهران، و توقف در ايام زمستان. و اسباب و كتبي كه موجب تيسر تأليف تازه باشد ميسر نبود، لهذا به خاطر قاصر رسيد كه كتاب: «خصائص الحسين» را كه در اين باب اجل و انفع كتب مراثي است، ترجمه‌ي فارسي نمايم، تا موجب عموم انتفاع خلق، از عوام و خواص گردد. و شايد در اثناي ترجمه شرحي و نكته‌اي مزيد بر آن گردد، كه سبب تكميل فائده‌ي آن باشد، و به اين وسيله اسم خود را در دفتر ذاكران آن سرور داخل كرده باشم، و به وسائل شريفه‌ي آن جناب فائز گردم. و الله وليي، و هو حسبي، و نعم الوكيل.و ناميدم آنرا: «دمع العين، علي خصائص الحسين» و بالله نستعين، فانه خير معين. [ صفحه 75]

## مقدمه آية الله جزايري

بسم الله الرحمن الرحيمخصائص، خصائص حسينيةاز آيةالله سيد طيب موسوي جزائري مدظلهشكي نيست در اينكه كتاب شريف و تأليف منيف خصائص حسينية يا (خصائص الحسين عليه‌السلام) كه مصنف ره آن را چنين ناميده، از مهمترين و معتبرترين كتبي مي‌باشد كه در مصائب حضرت سيدالشهداء (عليه آلاف التحية والثناء) تاكنون به رشته‌ي تحرير درآمده است.همانطوري كه مصنف اين كتاب (علامه شيخ جعفر شوشتري عليه الرحمة) در زمان خودش وحيد روزگار بود، همچنين تأليفش (خصائص حسينية) نيز ميان كتب و اسفار فريد و يگانه درآمده، اسلوبش عجيب، نكاتش غريب، مطالبش شريف، كناياتش لطيف، ظواهرش عالي، جواهرش غالي، گزارشش دلنواز، نگارشش ممتاز، فكرش صائب، ذكرش جالب، مبانيش دقيق، معانيش رشيق مي‌باشد.خواننده‌ي گرامي! اگر شما آن را به دقت مطالعه بفرمائيد در كتاب مذكور خصوصيات ذيل را درك خواهيد كرد:خصوصيت اول -مقدمه‌اش بسيار جالب توجه است كه در آن، شيخ (ره) خواننده‌ي بااحساس را، يك مرتبه از خوف عذاب خدا در گودال يأس و نوميدي انداخته به تحت‌الثري مي‌برد، و بار ديگر، قبل از اينكه به هلاكت برسد، او را اميدوار [ صفحه 14] كرده از آن گودال درآورده، آن‌قدر بلند مي‌كند كه به اوج ثريا مي‌رساند، يك بار دلش را طوري تكان مي‌دهد كه به چشم وحشت مي‌بيند تباهي خود را در دارين، بار ديگر آنرا به ساحل نجات مي‌رساند به بركت بكاء بر حسين (عليه‌السلام).و اين روش مطابق با فرمايش امام عاليمقام اميرمؤمنان حضرت علي (عليه‌السلام) است كه فرموده: «الفقيه كل الفقيه من لم يقنط الناس من رحمةالله ولم يؤيسهم من روح‌الله، و لم يؤمنهم من مكرالله» فقيه (دانا) آن كسي است كه مردم را از رحمت و آمرزش خدا مأيوس نكند، و ايشان را از آسايش و خوشي از جانب خدا نوميد نسازد، و آنها را از مكر و كيفر خدا هم ايمن و آسوده ننمايد. [1] .خصوصيت دوم - خصوصيت ديگر اين كتاب، اتقان و اعتبار رواياتش است، بسياري از كتبي كه در اين موضوع نوشته شده تكيه بر روايات ضعيف كرده‌اند، ولي وقايع و مصائب مذكور در اين كتاب شريف هر كدام مدرك معتبري دارد.هيئت محققين مؤسسه‌ي علوم آل محمد (صلي الله عليه و آله) زحمت كشيده براي هر واقعه يك يا چند مدرك پيدا كرده، در ذيل آن واقعه درج نموده‌اند.خصوصيت سوم - گوشه‌هائي از مصائب، كه هم بر حقيقت مبتني است و هم براي بكاء در مجالس بسيار مؤثر است، مثلا در عنوان نهم در ذيل خصائص ابي عبدالله (عليه‌السلام) مربوط به بيت‌الله مي‌نويسد كه:امام حسين (عليه‌السلام) در كربلا جميع مناسك حج، احرام و تلبيه و طواف و سعي و بيتوته در مني و حلق و قرباني همه را بجا آورد:احرامش: آن لباس كهنه بوده كه در وقت وداع از خواهرش زينب (سلام الله عليها) طلبيده و زير جامه‌اش پوشيده براي اينكه اشقياء، بدن مباركش را بعد از شهادت برهنه نكنند.تلبيه‌اش: وقتي كه حسين (عليه‌السلام) اذان فرزند عزيزش علي‌اكبر را به لهجه‌ي رسول‌الله (صلي الله عليه و آله) روز عاشورا شنيد «لبيك» گفت، همين‌طور وقتي كه علي‌اكبر (عليه‌السلام) شهيد شد و از زين اسب به زمين افتاد، پدرش را صدا كرد و گفت [ صفحه 15] كه «اين جدم رسول‌الله است كه به جام كوثر مرا سيراب نموده، و جام ديگري براي شما از كوثر آورده و مي‌فرمايد: فرزندم! العجل العجل! بشتاب به طرف ما!» امام حسين (عليه‌السلام) بقول و فعلش «لبيك» گفت.طوافش: براي طواف، بيت‌الله لازم است، حسين (عليه‌السلام) اين بيت را با خودش به كربلا آورده بود، و آن عبارت بود از «بيت محبة الله» در شب عاشورا با تلاوت و عبادت و رياضت دور اين بيت محبت، طواف كرد.سعيش: امام حسين (عليه‌السلام) بر بالين هر شهيد آمده و جنازه‌اش را به خيمه‌ها آورده، اين اياب و ذهاب بيش از هفتاد شوط بوده، و همين «سعي» مي‌باشد.قرباني: امام حسين (عليه‌السلام) روز عاشورا قرباني‌هائي داد كه عبارت بود از شهادت اولياءالله و اصفياءالله و در آنها بود يك قرباني كه از قرباني ذبيح‌الله حضرت اسماعيل هم افضل بود، و آن قرباني، فرزندش علي‌اكبر (عليه‌السلام) بود.حلق: يكي از مناسك حج حلق (يعني سر تراشيدن) است، امام حسين (عليه‌السلام) در مقام اداي اين عبادت، سرش را تقديم پروردگارش نمود.بيتوته: آخرين اعمال حج، بيتوته‌ي سه روزه در مني است، و آن را حسين (عليه‌السلام) اين طور به جا آورد كه سه روز بدن مباركش بر ريگزار كربلا عريان افتاده بود.خصوصيت چهارم - يكي از محاسن عجيب اين كتاب كه در نظر خواننده جلوه مي‌كند اين است كه: وقايع مختلف و حوادث متعدد كه در ديد ظاهري هيچ‌گونه ارتباطي با همديگر ندارند، آنها را زير يك عنوان جمع‌آوري نموده، وقتي كه شما اين وقايع را جدا جدا ببينيد ارتباطي بين آنها نمي‌يابيد، ولي مؤلف ناقد و بصير در ميان آنها يك امر مشترك پيدا كرده، آن همه وقايع مختلف را مانند دانه‌هاي مرواريد به يك رشته كشيده مثلا در باب دهم مي‌گويد:«باب دهم - در خطابات مأثوره‌اي كه مخصوص به زيارت امام حسين (عليه‌السلام) هست و در زيارات غيرش از انبياء و ائمه (عليهم‌السلام) مأثور نيست و اينها چند قسم هستند» تا اينكه مي‌گويد) «در بعض زياراتش تلبيه وارد شده، مانند زيارتي كه بعد از [ صفحه 16] سلام بر آنحضرت آمده است: (لبيك داعي الله) و تكرارش هفت مرتبه وارد شده» (بعد از آن توجيه مي‌كند كه اين تلبيه هفت مرتبه چرا است؟ پس مي‌فرمايد:)«وجه دوم اين است كه اين تلبيه‌هاي هفت‌گانه جوابند (يعني هفت لبيك‌اند) براي هفت استغاثه سيدالشهداء (عليه‌السلام) كه در جاهاي مختلف، آن حضرت فرموده (اول) در مكه معظمه وقتي كه مي‌خواست از آنجا كوچ كند چنانكه در مسجدالحرام در ذيل يك خطبه‌اي اين كلمات را فرمود:.. هر كسي مي‌خواهد به خاطر ما جانش را از دست بدهد، و براي لقاء الله كمرش را محكم ببندد، بايد با ما سفر كند زيرا كه من انشاءالله فردا صبح از مكه سفر مي‌كنم.»بعد از اين، تمام استغاثه‌هاي امام را يكي بعد از ديگري نقل مي‌كند تا مي‌رسد به استغاثه‌ي هفتمين، و آن استغاثه‌ي آن حضرت است به بني‌اسد توسط حبيب بن مظاهر اسدي، وقتي كه در كربلا ميان افواج اشقياء محصور شده بود. پس نگاه كنيد كه مرحوم شيخ چطور آن استغاثه‌هاي متعدد و استنصارات مختلف را در ذيل يك عنوان جمع نموده است:خصوصيت پنجم - تاريخچه‌اي از مجالس عزاي آن امام مظلوم را به طرزي عجيب بيان نموده كه به اين سبك و انتظام جاي ديگر نديده‌ام، چنانكه «مقصد چهارم» را در پنج قسمت دسته‌بندي مي‌كند (اول) مجالسي كه قبل از خلقت حضرت آدم (عليه‌السلام) منعقد شده (دوم) آنچه بعد از خلقت آدم (عليه‌السلام) و قبل از ولادت امام حسين (عليه‌السلام) منعقد شده (سوم) مجالسي كه بعد از ولادتش و قبل از شهادتش برپا شده (چهارم) مجالسي كه بعد از شهادتش در اين دنياي فاني منعقد گرديده (پنجم) مجالسي كه بعد از فناء دنيا روز قيامت منعقد خواهد شد. بعد از آن در ذيل هر عنوان، مجالس زيادي از مدارك معتبره نقل مي‌كند مثلا فقط در ذيل «قسم سوم» سي مجلس را ذكر مي‌كند.بنده فقط اين پنج خصوصيت را مختصرا ذكر كردم و گرنه اين كتاب، خصوصيات زيادي دارد، مثلا تقابل بكاء بر حسين (عليه‌السلام) با نماز و روزه و غيره، و تقابل سرزمين [ صفحه 17] كربلا با زمين‌هاي ديگر، تقابل مدفنش با مدفنهاي ديگر، تقابل زيارتش با زيارتهاي ديگر، الي آخره، از اين رو علامه‌ي محقق،آقا بزرگ تهراني (صاحب الذريعه) در تجليل اين كتاب مي‌نويسد:«اين كتاب (خصائص الحسينية) از جليل‌ترين كتابهايي است كه درواقعه‌ي كربلا نوشته شده بلكه هيچ‌كس مانند اين كتاب ننوشته» [2] .خلاصه اينكه خصائص اين كتاب بسيار و فضائلش بي‌شمارند، بنابراين حقير از مدتها قبل به فرزندان عزيزم (مسئولين مؤسسه دارالكتاب قم) نسبت به چاپ اصل كتاب كه به زبان عربي است، تأكيد كردم و براي آن مقدمه و فهرست هم نوشتم و حالا هم توفيق چاپ ترجمه‌ي فارسي آن نصيب گرديده، انشاءالله مورد قبول حضرت سيدالشهداء (عليه‌السلام) واقع گردد.نكته‌ي مهم:از آنجائي كه در اين كتاب مصائب سيدالشهداء «عليه آلاف التحية و الثناء» و وقايع كربلا بطور پراكنده درج شده كه پيدا كردنش بسيار مشكل است، حتي اينكه بوسيله‌ي فهرست خود مؤلف هم پيدا نمي‌شود، بنابراين احتياج شد كه براي حل اين مشكل يك فهرست جديد موضوعي «الف بائي» نوشته شود، چنانكه بنده اين خدمت را هم در مستقبل برعهده گرفتم تا استفاده از اين كتاب بيشتر و مطلوبتر شود، البته از مؤمنين كرام و واعظان عظام كه از اين كتاب استفاده مي‌نمايند، التماس دعاي مخصوص دارم.ذيقعده 1412 هجريبلده‌ي مقدسه‌ي قم [ صفحه 19]

## مختصري از ترجمه‌ي احوال و آثار حاج شيخ جعفر شوشتري مؤلف كتاب

بسم الله الرحمن الرحيمزندگينامه‌ي حاج شيخ جعفر شوشتري (ره)الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين و لعنة الله علي اعدائهم اجمعين من الآن الي قيام يوم الدين.كتابي را كه در دست داريد: دمع العين علي خصائص الحسين ترجمه فارسي كتاب الخصائص الحسينية «يا خصائص الحسين» تأليف آيت الله العظمي حاج شيخ جعفر شوشتري «اعلي الله مقامه الشريف» مي‌باشد. نظر به اينكه معظم له از مفاخر علم و روحانيت، پارسائي و نفوذ كلام بوده، سزاوار است گفتار مختصر از زندگاني آن بزرگوار را مورد بحث و نگارش قرار دهيم تا در دسترس طالبان حقيقت گذاشته شود.1- خاندان شيخ (ره) و دوران تحصيل اومؤلف معظم «مرحوم حاج شيخ جعفر رحمة الله عليه» چنانكه حضرت آيت‌الله شيخ آقا بزرگ تهراني (قدس سره) صاحب كتاب «الذريعة» [3] نوشته، فرزند مولي حسين، فرزند حسن فرزند علي، فرزند علي، فرزند حسين شوشتري مشهور به (نجار)، از بزرگان علماء و اجلاء فقهاء و مشاهير دانشمندان و دعاة الي الله در عصر خود بوده است. [ صفحه 20] آن بزرگوار در شوشتر متولد شد و پس از دوران صباوت و خواندن مقدمات و ادبيات، به نجف اشرف مهاجرت كرده و در اوائل، با علامه شيخ محمد حسن آل‌ياسين، شاگرد سيد عبدالله شبر بوده و شرح مختصر عضدي را نزد شيخ اسماعيل كاظمي خوانده و در سنه‌ي (1246 ه.ق) از ترس وبا به شوشتر پناهنده شد و پس از آن به كربلا برگشته و از صاحب فصول و شريف العلماء مازندراني استفاده كرده و بعد به نجف اشرف رفته و از محضر صاحب جواهر استفاده نموده و در سال (1255 ه.ق) به شوشتر مراجعت نموده و در زمان رياست و مرجعيت شيخ مرتضي انصاري (قدس سره) به نجف اشرف بازگشته و چند سالي از محضر درس شيخ مرتضي انصاري استفاده كرده و بعد از معاودت به شوشتر مرجع تقليد مردم خوزستان شده و رياست تامه پيدا كرده و براي عمل مقلدين خود، كتاب منهج الرشاد [4] را به رشته‌ي تحرير درآورده و به واسطه‌ي منافرتي كه از حشمت الدوله عموي ناصرالدين شاه والي شوشتر پيدا كرده بود ابتداء امر به بستن درب حسينيه [5] كرده و بعدا با اهل بيت خويش قهرا از شوشتر مهاجرت به نجف اشرف نموده و به وظايف ديني خود از اقامه‌ي جماعت و تدريس و وعظ و ارشاد پرداخته است.2- توجه حضرت امام حسين (عليه‌السلام) به شيخ (ره)علامه‌ي محقق حاج شيخ محمد تقي شوشتري (ادام الله ظله العالي) در كتاب آيات بينات في حقية بعض المنامات صفحه‌ي 143 مي‌نويسد: مرحوم آيةالله العظمي حاج شيخ جعفر شوشتري نورالله مرقده الشريف صاحب كتاب «خصائص الحسينيه» كه خود به حق نابغه‌ي عصر و زمان خويش بوده، مي‌فرمايد: زماني كه از تحصيلات علمي در نجف اشرف فارغ شدم و به وطن خويش «شوشتر» مراجعت نمودم، با تمام وجود دريافتم كه [ صفحه 21] مي‌بايستي در هر چه بيشتر آشنا كردن مردم با معارف حقه‌ي اسلام انجام وظيفه نمايم. لذا روزهاي جمعه و بعدها با رسيدن ماه مبارك رمضان به خاطر اين مهم، تفسير صافي را به دست مي‌گرفتم و از روي آن مردم را موعظه مي‌كردم و در آخر گفتار براي اينكه به قول مشهور، هر غذائي نياز به نمك دارد و نمك مجالس وعظ و ارشاد، ذكر مصائب مولي الكونين حضرت ابي عبدالله الحسين است ناچار بودم از كتاب روضة الشهداء كاشفي نيز مقداري مرثيه بخوانم. ماه محرم را هم كه در پيش بود بدين طريق گذرانيدم متأسفانه به هيچ وجه تحمل جدائي از كتاب را در وقت منبر نداشتم،يعني بدون در دست داشتن كتاب نمي‌توانستم مردم را موعظه كنم، از طرفي مردم هم بهره‌ي كافي نمي‌بردند. تا اينكه يكسال به همين منوال گذشت، سال بعد نزديك محرم با خود گفتم: تا كي مي‌بايستي كتاب در دست بگيرم و از روي آن صحبت كنم و نتوانسته باشم از حفظ منبر بروم بايد انديشه‌اي بنمايم و خود را از اين مخمصه نجات دهم، هر چه در اين باره فكر كردم به جائي نرسيدم و راه چاره‌اي نديدم و در اثر فكر كردن، خستگي سر تا سر وجودم را فراگرفت، در اين حال از شدت نگراني به خواب رفتم و در عالم رؤيا ديدم كه در زمين كربلا هستم، آنهم درست در موقعي كه موكب حسيني (عليه‌السلام) آنجا نزول اجلال كرده. چشمم افتاد به خيمه‌اي كه برافراشته بود. متوجه شدم دشمنان با صفوفي فشرده، مقابل آن خيمه ايستاده‌اند جلو رفتم و داخل خيمه شدم. ديدم حضرت در آنجا نشسته‌اند بعد از سلام آن حضرت مرا در نزديكي خود جاي دادند و به حبيب بن مظاهر (رحمة الله عليه) فرمودند: فلاني - اشاره كردند به سوي من - مهمان ما مي‌باشد، از مهمان مي‌بايستي پذيرائي كرد. آب در نزد ما پيدا نمي‌شود و لكن آرد و روغن موجود است برخيزيد با آنها براي ايشان طعامي درست كنيد.حبيب بن مظاهر حسب الامر حضرت، از جاي برخاستند و بعد از چند لحظه به داخل خيمه آمدند و طعامي با خود آوردند و آن را در پيش روي من گذاشتند. فراموش نمي‌كنم كه قاشقي هم در ظرف طعام بود.چند لقمه از آن طعام بهشتي صفت خوردم، سپس بلافاصله از خواب بيدار شدم، [ صفحه 22] دريافتم كه از بركت زيارت آن حضرت ملهم به نكات و لطائف و كناياتي در آثار اهلبيت معصومين صلوات الله عليهم اجمعين شده‌ام كه تا به حال هيچ كس بر فهم آنها از من پيشي نگرفته. در خاتمه صاحب كتاب «آيات بينات في حقية بعض المنامات» اضافه مي‌كند كه دليل بر گفتار مرحوم شيخ «اعلي الله مقامه» همان كتاب خصائص الحسنيه و شصت مجلس و سي مجلس و چهارده مجلس، كه همه از ترشحات علمي و قلمي ايشان هستند مي‌باشند.3- اساتيد شيخ (ره)چنانكه گذشت، اساتيد شيخ در دوران تحصيل بزرگاني از اهل علم و مفاخر جهان روحانيت بوده‌اند و به نامهاي زير ثبت شده‌اند:1- شيخ اسماعيل فرزند شيخ اسدالله كاظمي (رضوان الله عليهما).2- شيخ علي فرزند شيخ جعفر كاشف الغطاء(مشهور به شيخ جعفر كبير).3- مرحوم صاحب ضوابط (ره).4- مرحوم صاحب فصول (ره).5- جناب شريف العلماء (ره).6- صاحب جواهر (ره).7- شيخ حسن فرزند شيخ جعفر (قدس سرهما) مولف انوار الفقاهة.8- حاج شيخ مرتضي انصاري (ره).4- تأليفات شيخ (ره).1- منهج الرشاد يا مجمع الرسائل (رساله‌ي عمليه‌اي كه در سال 1288 ه.ق طبع شد و درسالهاي اخير با حاشيه‌ي آيت الله العظمي حاج آقا حسين بروجردي (ره) تجديد چاپ گرديد.)2- مبادي الاصول3- خصائص الحسينيه كه چند بار تجديد چاپ شده و اينك ترجمه‌ي آن در دست شما مي‌باشد. اين كتاب دو جلد بوده كه جلد اول بارها به چاپ رسيده و به فارسي [ صفحه 23] ترجمه گرديده و جلد دوم مفقود شده است.4- اصول دين يا الحدائق في اصول الدين كه يك هزار سطر بوده و به عنوان اينكه اصول دين و معرفت به اصول اعتقادات از مقدمات نماز مي‌باشد نگاشته شده است.5- فوائد المشاهد در مواعظ واندرز كه آنرا شاگردانش ملا محمد طالقاني از موعظه‌هاي ايشان جمع‌آوري كرده، و چاپ شده است.6- مجالس المواعظ يا 14 مجلس. [6] .7- مجالس البكاء (يا 15 مجلس).5- سفر شيخ (ره) به خراسان و توقف در تهرانمرحوم شيخ، (در سال 1320 ه.ق)، قبل از ماه مبارك رمضان به عنوان تشرف به آستان قدس رضوي از محضر مقدس مرتضوي به سوي ايران حركت نمود. بديهي است در هر شهر و ديار به استقبال شايان روبرو بود، تا اينكه وارد تهران گرديد، نخست به زيارت حضرت عبدالعظيم مشرف و سپس به شهر تهران رفت. استقبالي باشكوه از شيخ به عمل آمد، مردم تهران به زيارت او نائل گرديدند. مرحوم آيت‌الله حاج ملا علي كني به ديدن شيخ آمد و ضمن تجديد ديدار، از آن جناب دعوت كرد در مدرسه‌ي خان مروي به امامت و افاده بپردازد.اركان دولت از شيخ ديدن نمودند و اظهار داشتند: جناب شيخ، ماه مبارك نزديك است، گر چه مسجد و مدرسه‌ي خان مروي از لحاظ تقدس و پاكيزگي عنوان و اهميتي خاص دارد، اما از جهت مكان، گنجايش انبوه جمعيت علاقمند به استفاده از محضر حضرت عالي و گفتار دلنشين شما را نداشته و ندارد، از اين رو از شما تقاضا مي‌كنيم كه در مدرسه‌ي سپهسالار كه به تازگي از دست ساختمان بيرون آمده است به اقامه‌ي جماعت و ارشاد خلق‌الله بپردازيد. مرحوم شيخ بر حسب وظيفه و علاقه به هدايت خلق‌الله، استدعايشان را قبول كرد و به انجام وظيفه مبادرت نمود. [ صفحه 24] مرحوم آيت الله حاج شيخ آقا بزرگ تهراني (رحمة الله عليه) صاحب كتاب (الذريعه) مي‌گويد: من ده ساله بودم و خوب به ياد دارم كه مرحوم عمويم، حاج حبيب‌الله مرا به همراه خود به مسجد مي‌برد و جمعيت به قدري زياد بود كه مرا در مكان مرتفعي مي‌نهاد تا از فشار انبوه جمعيت پايمال نشوم، صحن مدرسه، محوطه‌ي مسجد، همه پر از جمعيت مي‌شد و به جز حوض مسجد جائي خالي نمي‌ماند. و همه جا را مردم علاقه‌مند به گفتار شيخ پر نموده و با هيجان از ايشان كسب فيض مي‌كردند.6- دو نمونه از كلمات شيخ (ره)حضرت آيت‌الله العظمي حاج شيخ محمد علي اراكي (دام ظله العالي) فرمودند كه مرحوم آيت‌الله حاج شيخ عبدالكريم حائري (اعلي الله مقامه) مؤسس حوزه علميه‌ي قم، نقل كرد كه روزي پاي منبر مرحوم حاج شيخ جعفر شوشتري (قدس سره الشريف)، بودم كه ناگهان در اثناء سخن گفت: مي‌خواهم شما را امتحان كنم و بيازمايم كه آيا اهل ايمانيد و ايمان داريد يا نه؟ زيرا خدا مي‌فرمايد: انما المؤمنون الذين اذا ذكر الله وجلت قلوبهم و اذا تليت عليهم آياته زادتهم ايمانا. [7] .اكنون آياتي از قرآن بر شما تلاوت مي‌كنم تا با تأثير و عدم تأثير آن معلوم گردد كه اهل ايمانيد يا نه؟ تا اين جمله را در منبر فرمود، من سخت ترسيدم و به فكر فرورفتم كه اگر آياتي كه مي‌خواند در من اثري و انعكاسي نداشت چه خاكي به سر كنم؟ باري، خود را جمع كرده و آماده نشستم تا گوش به آيات دهم. آنگاه شروع كرد، آياتي چند از قرآن كريم را قرائت نمودند و الحمد الله احساس كردم كه آن آيات شريفه در من اثر نمود. [8] .همچنين حضرت آيت الله العظمي حاج سيد محمد شيرازي (دامت بركاته) فرمودند: در قضيه‌ي سفر مرحوم حاج شيخ جعفر شوشتري (ره) به ايران وقتي ايشان وارد تهران شدند جمعيتي زياد از جمله سفير كشور روسيه به ملاقاتش رفتند. مردم از آن مرحوم خواستند آنها را موعظه و نصيحت كند. ايشان نيز بنا به درخواست مردم سرش را بلندكرده، [ صفحه 25] فرمود: اي مردم بدانيد و آگاه باشيد كه خدا در همه جا حاضر است و مطلب ديگري نفرمود. لكن اين سخن تكان‌دهنده اثر خودش را بخشيد، به طوري كه اشكها جاري گرديد. قلبها درهم تپيد و حالت مردم به شكل عجيبي دگرگون شد جريان گذشت و سفير روسيه در نامه‌اي به نيكولا قيصر روس اين چنين نوشت:تا مادامي كه اين قشر روحانيون مذهبي در بين مردم هستند و مردم نيز از آنها پيروي مي‌كنند، ما نمي‌توانيم كاري از پيش ببريم، زيرا وقتي يك جمله چنين انقلاب عجيب روحي به وجود مي‌آورد، ديگر دستورات و فتاوي صادره چه خواهد كرد؟! [9] .7- مطلبي شنيدني راجع به جلالت قدر شيخآيةالله شيخ عبدالنبي عراقي (ره) فرمود: در ايامي كه جناب شيخ در مدرسه‌ي شهيد بهشتي (سپه سالار سابق) منبر مي‌رفت، طبقات مختلف، علماء، گويندگان، در مجلس شركت مي‌نمودند، يكي از شاهزادگان قاجار كه در زمره‌ي علماء محسوب مي‌شد (شايد شيخ الرئيس قاجار بود) مجلس درسي و بحثي داشت. يكروز در مجلس او صحبت شيخ به ميان آمد و يكي از حضار اظهار داشت: آقا خوب است براي تعظيم شعائر اسلامي به مانند ساير اعاظم در مجلس شيخ شركت نمائيد شاهزاده عالم (كه به مقام و قدس شيخ آگاهي نيافته بود) جواب داد: او هم مانند منبريهاي ديگر است و من پاي منبر او نمي‌روم. شب هنگام جناب شاهزاده در عالم رؤيا ديد، قيامت قيام كرده و حضرت رسول اكرم (صلي الله عليه و آله) برات بهشت به افراد مسلمان و شيعه و پيروان حضرت علي (عليه‌السلام) تقسيم و مرحمت مي‌كنند. شاهزاده هم پيش مي‌رود و سلام عرض مي‌كند. پس عرضه مي‌دارد: يا رسول‌الله من هم براتي مرحمت بفرمائيد. زيرا من هم افتخار خدمتگزاري به عالم دين و روحانيت دارم. رسول‌الله (صلي الله عليه و آله) او را مورد تفقد قرار داد، ولي فرمود: برات تو موقعي صادر، و داده مي‌شود كه جناب شيخ از تو راضي شود، و در حقيقت برات تو رهين شيخ است، اگر او از تو خشنود نباشد، برات تو داده نخواهد شد. شاهزاده دانشمند از خواب بيدار شد و فهميد كه شيخ مردي ارزنده و داراي [ صفحه 26] قدس و كمال بوده و سست نهاد و فاقد سرمايه‌ي علمي و پارسائي نيست. شاهزاده درك كرد جناب شيخ شايسته‌ي مقام بزرگ تبليغ، و عالمي عامل، و وارسته است و هرگز زهد فروشي و جلب رضايت مخلوق - بدون توجه - با سخط خالق ننموده و نخواهد نمود، دين را به دنيا نفروخته و نخواهد فروخت. با توجه به حقيقت و مقام با عظمت شيخ، نظر شاهزاده تغيير كرد. روز ديگر شاگردانش به مجلس آمدند، هنگام منبر شيخ رسيد، بر خلاف انتظار و گفتار ديروز، شاهزاده از جا برخواست و به اصحاب خود گفت: برخيزيد به مجلس شيخ برويم و در محضرش حضور يابيم.حاضران با تعجب با شاهزاده در مجلس شيخ حضور يافتند. پس از ختم مجلس و پراكنده شدن مردم، شاهزاده پيش رفت و با جناب شيخ مصافحه و روبوسي كرد. آنگاه شاهزاده بيش از پيش به مقام قدس و قرب و صفاي نفس و روشن بيني شيخ آگاهي يافت زيرا در موقع معانقه، شيخ سر به گوش شاهزاده نهاد و فرمود: بيان رسول‌الله (صلي الله عليه و آله)درست است، اگر من از تو راضي نباشم برات بهشت به تو داده نخواهد شد [10] به هر حال مرحوم شيخ ماه مبارك رمضان را در تهران توقف كرد و هزاران نفر از بركات مواعظ دلنشين و گفتار آموزنده‌ي او هدايت شدند.شيخ بزرگوار پس از انجام وظيفه‌ي تبليغي و ارشاد، عازم مشهد مقدس گرديد. اهالي و روحانيون آستان قدس به استقبال ميهمان ارجمند خود و زائر آستان ملك پاسبان حضرت ثامن الائمه (عليه‌السلام) شتافتند و با احترام كامل از او پذيرائي نمودند.جناب شيخ پس از زيارت و كسب نيرو از مقام باعظمت ولي الله الاعظم به تهران بازگشت و دعوت اركان دولت را به جهت اشتياقي كه به زيارت اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) داشت پاسخ منفي داد و عازم نجف اشرف گرديد، اما...8- وفات شيخموكب شيخ به كرمانشاهان يعني كرند كرمانشاه رسيد، جناب شيخ بيمار شد، مريضي [ صفحه 27] او چند روز از ماه صفر ادامه يافت. پس از چند روز در (28 [11] صفر سال 1303 ه.ق) وفات نمود و جنازه‌اش به نجف اشرف حمل و در مقبره‌ي دالان شمالي صحن شريف مدفون گرديد.از كراماتي كه در شب وفاتش ديده شد اينكه تناثر نجوم شد يعني ستارگان از اول شب تا صبح به پراكنده و از اين طرف آسمان به آن طرف حركت مي‌كردند و براي همين سيدجعفر حلي (رحمة الله عليه) در رثاي وي سرود:و لتكثري نظرا بآفاق العلي و لقد تغيب في التراب هلالهااو ما رأيت الشهب كيف تناثرت و الارض افزع اهلها زالزالهاالبته جاي شگفت و تعجب نيست. زيرا كه آن بزرگوار يكي از آيات باهرات در عصر خود بود، و در ديانت و تقوي و زهد و عبادت شهره‌ي آفاق بود، و ماده‌ي تاريخ وفات آن بزرگوار «كواكب قد تنثرت» حادثه‌ي شب فوتش مي‌باشد.همچنين يكي از شعراي فارسي زبان كرامت شب وفات شيخ را به شعر درآورده مي‌گويد:طوبي لك الشرافة يا ارض شوشتراي تو معدن و درياي پرگهراي آسمان فضل كه دروي كند طلوع دائم شموس از علماي اولي البصرآن حاج شيخ جعفر و آن شيخ مرتضي قاضي نورالله و اسدالله [12] نامورافسوس كاين زمانه به ايشان وفا نكرد يك يك گرفت خاك سيه جمله را ببرچون حاج شيخ جعفر از اين ديار بار بست همچو شهاب زانجم فلك زد شررظاهر شب وفات حسين بن روح شد وز رحلت فقيه [13] و كليني همين اثرتاريخ موت شيخ بپرسي گر از اسير [14] .گويد كه: «انه لبجنات استقر» [ صفحه 28] 9- فرزندان شيخ (ره)مرحوم حاج شيخ جعفر (رحمة الله عليه) چنانكه حضرت آيت‌الله حاج سيد طيب موسوي جزايري (دامت بركاته) در مقدمه‌ي عربي خود بر كتاب الخصائص الحسينية نوشته، سه پسر داشته، بزرگترين آنها حضرت آيت‌الله شيخ محمدعلي بوده كه بعد از فوت پدرش مرجعيت مردم را در شوشتر بلكه در خوزستان عهده‌دار بوده و حضرت آيت الله العظمي حاج شيخ محمد تقي دامت بركاته (صاحب كتاب قاموس الرجال) و همچنين عالم جليل القدر جناب حجة الاسلام والمسلمين حاج شيخ بهاء الدين كه در ارشاد و راهنمائي مردم و تعمير و بناي مساجد در شهر و روستاهاي اطراف زحمات بسياري كشيده، از نوادگان او مي‌باشند.پسر دوم مرحوم حاج شيخ جعفر (ره) عالم زاهد شيخ اسماعيل بوده كه حاج شيخ محمد باقر نيرومند پسر او مي‌باشد و تأليفاتي دارد، يكي از آنها نصاب شوشتر است.پسر سوم مرحوم حاج شيخ جعفر (ره) شيخ ابراهيم است كه دو پسرداشته يكي شيخ محمد حسين كيوان و ديگري دكتر صدري كيوان است.10- تقدير و تشكربه خاطر اينكه در روايت دارد: من لم يشكر المخلوق لم يشكر الخالق يعني كسي كه از مردم تشكر نكند در حقيقت از خداي خود تشكر و قدرداني نكرده، بنده در وهله‌ي اول از پير غلام حضرت سيدالشهداء (عليه‌السلام) جناب مستطاب حاج شيخ اسدالله فتح الدين تشكر مي‌كنم كه كتاب خود را در اختيار ما قرار دادند و واسطه در اين خدمت مهم ديني شدند.سپس ازمؤسسه‌ي علوم آل محمد (صلي الله عليه و آله) در امر تحقيق، و از مؤسسه‌ي مطبوعاتي دارالكتاب قم، در چاپ كتاب به نحو احسن، تقدير و تشكر مي‌شود اميد است خداوند به همه‌ي ايشان توفيق روز افزون جهت خدمت به اسلام و اهل بيت عصمت و طهارت (عليهم‌السلام) كرامت بفرمايد. [ صفحه 29] 11- اهداءاين مقدمه را به روان پاك بزرگ ذاكر حضرت اباعبدالله الحسين (عليه‌السلام) حضرت آيت‌الله سيد عبدالسلام آل طيب (قدس سره) كه منبرهاي او به حق يادآور منبرهاي مرحوم حاج شيخ جعفر (ره) بود اهداء مي‌كنم. بزرگمردي كه شور حسيني را از او ياد گرفتيم و همه مي‌ديدند كه در اين راه به مصداق آيه‌ي كريمه: و لا يخافون لومة لائم، در راه خدا از ملامت هيچ ملامت كننده‌اي ترسي نداشت و در شب عاشورا بعد از دو ساعت و نيم منبر با آن انقلاب روحي، خود را از منبر پائين مي‌انداخت و با پاي برهنه نيز در جلو دسته‌ي سينه‌زني حاضر مي‌شد.در پايان شادي روح ايشان را از خداي متعال خواهانيم و از خداوند مسئلت مي‌نماييم كه عاقبت همه‌ي ما را نيز ختم به خير بفرمايد. آمين يا رب العالمينميرزا علي‌اكبر محدث شوشتري [ صفحه 31]

## مقدمه‌ي ويراستار

زنده‌ي جاويدسوم شعبان 1413 ه.«سوم شعبان» واژه‌اي زنده، يادآور خاطره‌اي ارزنده، پيام‌آور حادثه‌اي زيبنده، پرتوي از نوري درخشنده و فروغي از يك مشعل تابنده، بر فراز قرون و اعصار، از گذشته تا آينده.يكهزار و چهارصد و دهسال پيش در چنين روزي [15] سفينه‌ي پرجلال خورشيد همانند عروسي زيبا و اندوهگين حركت كرده، فروغش چون قطره‌ي اشكي زرين بر صورت سخت كوههاي مدينه لغزيد و پائين آمد. در و ديوار شهر تاريخي مدينه را غرق نور ساخت. هنگامي كه بر فراز صحن و سراي علي و فاطمه (سلام الله عليهما) قرار گرفت، احساس شرم كرد، زيرا دومين گل از گلستان فاطمه شكفته بود، انوار درخشان قنداقه‌ي حسين (عليه‌السلام) فروغ جهانتاب خورشيد را بي‌فروغ مي‌نمود.مردم مدينه از دريافت خبر مسرت‌بخش ميلاد خجسته‌ي آن مشعل هدايت غرق شادي و سرور بودند، دسته دسته به پيشگاه رسول‌خدا (صلي الله عليه و آله) مي‌شتافتند، تا قدم نو رسيده را تبريك و تهنيت بگويند.همه خندان و شادان، از خوشحالي در پوست نمي‌گنجيدند، ولي خاندان رسالت، اندوهي گران در دل نهان داشتند، كه آثار كتمان آن در ميان شاديها و هلهله‌ها خودنمائي مي‌كرد. [ صفحه 32] انگيزه‌ي اين غم و اندوه آرام آرام بازگو شد و هاله‌اي از غم بر چهره‌ي همگان سايه انداخت.آري پيك وحي پيش از ولادت آن مولود مسعود بر پيامبر اكرم (صلي الله عليه و آله) فرود آمده، اخبار جانسوز و حوادث جانگداز عاشوراي حسيني را گزارش داده بود.اخبار كمرشكن شهادت امام حسين (عليه‌السلام) كه پس از گذشت چهارده قرن دل عاشقان را مي‌سوزاند، با دل پرمهر مادر پرعاطفه‌اي چون فاطمه‌ي اطهر (سلام الله عليها) چه مي‌كند؟!سيلاب اشك از ديدگان اشكبار فاطمه بر چهره‌ي غمگسارش فرومي‌ريخت، و لحظه‌اي از ياد آن مصائب جانگداز نمي‌آسود، تا رسول‌اكرم (صلي الله عليه و آله) از قيام شكوهمند منتقم خون مظلومان تاريخ: حضرت بقية الله (ارواحنا فداه) خبر داد و دل حضرت زهرا (سلام الله عليها) تسكين يافت و لبان نازكتر از گلش، بكشفت و تبسمي تلخ بر لبانش نقش بست.منطق وحي اندوه سنگين صديقه‌ي طاهره را در قرآن كريم بازگو مي‌كند:(و وصينا الانسان بوالديه احسانا، حملته امه كرها و وضعته كرها): [انسان را در مورد مادرش به نيكي توصيه كرديم، كه او را از روي اكراه حمل كرد و در حال اكراه بنهاد.] [16] .در احاديث فراواني تصريح شده كه اين آيه در پيرامون امام حسين و مادرش حضرت زهرا (سلام الله عليهما) نازل شده است. [17] .پنجاه و هفت سال بعد در چنين روزي [18] سالار شهيدان وارد مكه‌ي معظمه شد تا در مراسم حج شركت نموده، قربانيان خود را به قربانگاهشان رهبري كند. [ صفحه 33] روز ترويه (هشتم ذيحجه) كه حاجيان قرباني‌هاي خود را به سوي عرفات مي‌بردند تا در دهم ذيحجه در مني ذبح كنند، پيشواي شهيدان با قربانيان خود به سوي كوفه حركت نمود، تا قربانيان خود را در روز دهم محرم در مناي عشق قرباني نمايد و حماسه بيافريند، و در پيكر اجتماع مبتلا به كم‌خوني خون تزريق كند و خود حيات جاويد بيابد، كه زندگي جاويد جز اين اين طريق به دست نيايد:زنده را زنده نخوانند كه مرگ از پي اوست بلكه زنده است شهيدي كه حياتش ز قفاست [19] .چهارده ستون از ستونهاي قرون، با همه‌ي ساعتها و روزها و سالهايش، چون حبه‌ي نمكي بر كف اقيانوس آب شد و ناپديد گشت، ولي نام مقدس سالار شهيدان، همچنان بر فراز قرون و اعصار مي‌درخشد.هر روزي كه مي‌گذرد ابعاد تازه‌اي از نهضت امام حسين (عليه‌السلام) جلوه مي‌كند. مراسم عاشوران حسيني هر سال باشكوهتر از سال پيش برگزار مي‌گردد.امام حسين مرز عقيده را درهم شكسته، از هر كيش و آئيني دلهائي را به سوي خود جلب و جذب كرده است.امام حسين پيشتاز شهيداني است كه سرود پيروزي خونرنگ خود را در خيمه‌ي تاريخ نواختند و بزرگترني سرمشق را به آزادي‌خواهان و مصلحان جهان دادند.«گاندي» مصلح بزرگ هند مي‌گويد:«من براي ملت هند هيچ تازه‌اي نياوردم، بلكه فقط نتيجه‌اي را كه از مطالعات خود در پيرامون قهرمان كربلا به دست آورده بودم، براي ملت هند به ارمغان آوردم. اما اگر بخواهيم هند را نجات دهيم واجبست همان راهي را بپيمائيم كه حسين بن علي پيمود» [20] .سخن‌پردازان هر قدر به وصف او پردازند و شرح قهرماني او را در نوشته‌هاي خود برتر از قهرماني پهلوانان افسانه‌اي ترسيم نمايند، باز هم در برابر حقيقت قهرماني او بس [ صفحه 34] ناچيز خواهد بود.حتي كساني كه با مكتب حياتبخش اسلام آشنا نيستند، در برابر شجاعتها و شهامتهاي امام حسين (عليه‌السلام) سر تعظيم فرود مي‌آورند، و راهي را كه در برابر دشمن خون‌آشام خود برگزيد مي‌ستايند. «ماريين آلماني» در اين رابطه مي‌گويد:«امام حسين اول شخص سياستمداري بود كه تا به امروز احدي چنين سياست مؤثري اختيار ننموده است. اگر حادثه‌ي خونين كربلا پيش نمي‌آمد، قطعا اسلام به اين حالت باقي نبود، و ممكن بود اسلام و اسلاميان يكباره محو و نابود گردند.» [21] .اقبال لاهوري كه از مكتب تشيع بيگانه است، به هنگام ارزيابي قيام حسيني و آثار ارزشمند آن در حفظ استقلال ممالك اسلامي و قطع ايادي اجنبي مي‌گويد:تا قيامت قطع استبداد كرد موج خون او چمن ايجاد كردخون او تفسير اين اسرار كرد ملت خوابيده را بيدار كرداينهمه تأكيد براي اقامه‌ي مجالس عزاداري براي آنست كه جهان اسلام با مكتب حياتبخش حسيني آشنا شوند و از راه او پيروي كنند:از حسين اكتفا به نام حسين نبود در خور مقام حسين‌بلكه بايد كه خلق دريابند علت اصلي قيام حسين [22] .محمدعلي جناح، قائد اعظم و مؤسس پاكستان مي‌گويد:«هيچ نمونه‌اي از شجاعت بهتر از آنكه امام حسين (عليه‌السلام) از لحاظ فداكاري و جانبازي نشان داد، در عالم پيدا نمي‌شود. به عقيده‌ي من تمامي مسلمين بايد از اين شهيد كه خود را در سرزمين عراق قربان كرد سرمشق بگيرند و از او پيروي كنند.» [23] .امت اسلامي براي مبارزه با سيطره‌ي ابرقدرتها هيچ راهي به جز پيروي از سالار شهيدان ندارند، كه هرگز بدون جانبازي و فداكاري به آرمانهاي مقدس اسلامي و انساني خود نخواهند رسيد، و آنرا بايد در مكتب امام حسين آموخت: [ صفحه 35] ز سربازي سرافرازي بود آزاد مردان را سرافرازي و سربازي ز شاه كربلا آموزحسين‌آسا به رفع فتنه‌ي بيگانگان برخيز شعار آشنائي با خدا از آشنا آموز [24] .امام حسين عملا به جهانيان آموخت كه مرگ شرافتمندانه از زندگي در زير يوغ ستمگران شايسته‌تر است:بزرگ فلسفه‌ي قتل شاه دين اينست كه مرگ سرخ به از زندگي ننگين است [25] .امام حسين (عليه‌السلام) عملا به جهانيان اثبات كرد كه حق همواره ثابت و پابرجاست و باطل سرانجام محكوم به فنا و نابودي است:بيدادگران را اثري نيست به عالم زنده است حسين بن علي آن حق مطلق [26] .ظواهر امر در عاشورا نشان مي‌داد كه پس از غروب خورشيد امامت، ديگر هيچ نام و نشاني از او بر جاي نخواهد ماند و دشمن خون‌آشامش بر اريكه‌ي قدرت تكيه كرده به دور از هيچ مزاحم و مانعي به خواسته‌هاي خود خواهد رسيد، ولي در اندك مدتي ابرهاي تيره و تار كنار رفت و سيماي پرفروغ امام حسين براي دوست و دشمن روشن شد، و از دشمنان - به ظاهر پيروز -نام و نشاني جز براي لعن و نفرين باقي نماند:دشمنت كشت ولي نور تو خاموش نگشت آري آن جلوه كه فاني نشود نور خداست‌نه بقا كرد ستمگر، نه به جا ماند ستم ظالم از دست شد و پايه‌ي مظلوم به جاست [27] . [ صفحه 36] تنها شيعيان و يا فرقه‌هاي اسلامي نيستند كه نهضت حسيني را چنين ارزيابي مي‌كنند، بلكه بيگانگان درد آشنا نيز به پيروزي امام حسين و شكست يزيد اعتراف كرده‌اند، كه از آن جمله است «توماس كارلايل» مورخ و فلسوف شهير انگليسي، كه مي‌نويسد:«شهداي كربلا با عمل خود روشن كردند كه تفوق عددي در جائي كه حق با باطل روبه‌رو مي‌شود اهميتي ندارد، پيروزي حسين (عليه‌السلام) با وجود اقليتي كه داشت باعث شگفتي منست». [28] .البته جاي هيچ شگفتي نيست، زيرا هميشه حق برباطل چيره است:در نبرد حق و باطل سر فراز آمد حسين عاقبت بر ظلمت شب چيره شد نور سحر [29] .سالار شهيدان اقيانوس ناپيدا كرانه‌ايست كه خورشيد همه‌ي معيارهاي انساني از يك‌سو در آن مي‌دمد، و از سوئي در آن غروب مي‌كند. واژه‌هائي چون: فداكاري، جانبازي، پاكبازي، سرفرازي، رادمردي، جوانمردي، شهامت و شجاعت، در راستاي تاريخ مصداقهاي بي‌شماري داشتند ولي بي‌گمان بر قامت سالار شهيدان از همه راست‌تر و در سرشت او از همه استوارتر بودند.هر سخني كه درباره‌ي او گفته شود جز سخن پردازي و ترتيب الفاظ نيست، كه فضائل او نوعي بي‌همتاست.او وارث شجاعت و سلحشوري پدر بزرگوارش حيدر كرار، و وارث فضائل و كمالات پيامبران عظام از ابوالبشر حضرت آدم، تا اشرف كائنات حضرت ختمي مرتبت (صلي الله عليه و آله) بود.او انسان كامل و شخصيت بي‌مانند دوران بود كه در دانش و بينش از همه پيشتر، در [ صفحه 37] اطاعت و عبادت حق از همه پيشروتر، و در شجاعت و شهامت از همه پيشتازتر بود.هيچ نويسنده‌ي چيره‌دستي توان آنرا ندارد كه شرح فداكاريها و جانبازيهاي آن اسوه‌ي صفا و وفا را ترسيم نمايد.هر نويسنده‌ي تلاشگر و محقق فرزانه‌اي كه قلم به دست گرفته، در محدوده‌ي معلومات و قدرت علمي خود به نگارش حوادث كربلا پرداخته، برجسته‌ترين تابلو و زيباترين سرلوحه‌ي اثر خود را ترسيم فداكاريهاي سالار شهيدان اختصاص داده، و كتاب خود را با يكدنيا عذر تقصير به پيشگاه آن بزرگ نامور تاريخ تقديم نموده است.تعداد آثار ارزشمندي كه محققان بزرگ و مؤلفان سترگ در پيرامون زندگي سالار شهيدان و نهضت خونين كربلا به رشته‌ي تحرير درآورده‌اند، برون از شمار است و، و نام آنها در اين صفحات نمي‌گنجد.برخي از اين محققان به همه‌ي ابعاد زندگي آن اسوه‌ي تاريخ اشاره كرده‌اند، برخي پيرامون فضائل بي‌شمار و مناقب بي‌كران آن حضرت سخن گفته‌اند، گروهي به تحليل نهضت عاشورا پرداخته‌اند، عده‌اي فداكاريهاي آن سرور را در محدوده‌ي توان خود ترسيم كرده‌اند، جمعي پيرامون اصحاب باوفا و ياران باصفايش گفتگو كرده، جمعي ديگر خطبه‌هاي آتشين و سخنان دلنشين حضرتش را گرد آورده‌اند.برخي آثار شگفت مجالس عزاداري را تشريح كرده، برخي ديگر بر شمارش شاعران نغمه سرايش همت گماشته‌اند، عده‌اي در فضائل گريه بر آن قتيل العبرات آثار محققانه‌اي نوشته، گروهي آثار شگفت مداومت بر زيارت عاشورا را گرد آورده، گروهي ديگر حقوق بي‌شمار سالار شهيدان را بر امت اسلامي در حد توان خود بر شمرده‌اند.در اين ميان فقيهي بزرگ، محققي سترگ، دانشمندي گرانمايه، علامه‌اي فرزانه، در ميان ابعاد مختلف شئون حسيني، ويژگيهاي او را برگزيده، در پيرامون «خصائص امام حسين (عليه‌السلام)» تأليفي گرانسنگ، و كتابي گرانقدر از خود به يادگار نهاده است.او نابغه‌ي زمان، علامه‌ي دوران، آيت بزرگ حق، مرحوم «شيخ جعفر شوشتري» [ صفحه 38] است و كتاب «خصائص الحسين و مزايا المظلوم» نام دارد.اگر بخواهيم عظمت روحي و وسعت علمي و ديگر فضائل برجسته‌ي مؤلف را بازگو كنيم خود كتاب مستقلي مي‌شود، از اين رو در اين زمينه بحث نمي‌كنيم، و به نوشتاري كه توسط نويسنده‌ي ارزشمند استاد محدث شوشتري در اين رابطه تقديم مي‌گردد بسنده مي‌كنيم.و اگر بخواهيم مزاياي اين كتاب را ارزيابي كنيم آن نيز نيازمند تحقيق گسترده‌ايست، كه در اين زمينه نيز به مقدمه‌ي كوتاه و ارزشمند آيت‌الله جزائري (مد ظله) اكتفا مي‌كنيم و فقط نكاتي را يادآور مي‌شويم:مرحوم شوشتري درصدد احصاء خصايص امام حسين (عليه‌السلام) برآمده، عناوين اصلي آنها را بيش از 300 خصيصه يافته است كه اين خصيصه‌ها در ميان اولين و آخرين به آنحضرت اختصاص داشته است.مؤلف اين خصيصه‌ها را در 30 بخش به رشته‌ي تحرير درآورده، دوازده بخش آنرا به عنوان جلد اول خصايص به پايان رسانيده و از جلد دوم آن هيچ گزارشي در كتابنامه‌ها و فهرستها به دست ما نرسيده است.پس آنچه به عنوان «الخصائص الحسينيه» در دست داريم جلد اول آن و در 12 بخش مي‌باشد، و اگر روزي جلد دوم آن يافت شود شامل 18 بخش خواهد بود. [ صفحه 39]

## كتابنامه‌ي خصائص

كتاب خصائص ششماه بعد از درگذشت مؤلف بزرگوارش به اهتمام حاج فضل‌الله مستوفي نوري، از روي دستنويس سيد محمد علي رضوي فاطمي، در 285 صفحه‌ي وزيري، به سال 1303 ه. به صورت سنگي در تهران به چاپ رسيد.چاپ دوم آن دو سال بعد در تهران با مشخصات فوق انجام گرفت.چاپ سوم آن به سال 1306 ه. در 233 صفحه‌ي وزيري در تهران انجام پذيرفت.چاپ چهارم آن در 293 صفحه‌ي رقعي به اهتمام ملك الكتاب شيرازي در بمبئي انجام يافت.چاپ پنجم آن به اهتمام حاج محمد كاظم كتبي به سال 1375 ه. در نجف اشرف به صورت حروفي در 295 صفحه‌ي وزيري انجام پذيرفته است.چاپ ششم تا هشتم آن نيز با مشخصات فوق در نجف اشرف انجام يافته است.چاپ نهم آن به صورت افست از چاپ اول در 285 صفحه‌ي وزيري به انضمام 22 صفحه‌ي مقدمه به سال 1398 ه. از طرف دارالكتاب قم، انتشار يافت.چاپ دهم آن به صورت افست چاپ نجف، به سال 1410 ه. از طرف انتشارات رضي در قم منتشر شد.از كتاب خصائص نسخه‌هاي خطي فراواني در دست است كه از آن جمله است:1- نسخه‌اي در آستان قدس رضوي، به شماره‌ي 1679، تاريخ كتابت 1298 ه. به خط محمد حسين شوشتري :.2- نسخه‌اي در كتابخانه‌ي وزيري يزد، به شماره‌ي 1213 در 114 ورق، به خط محمد باقر بن محمد جواد، به تاريخ 1299 ه.3- نسخه‌اي در كتابخانه‌ي آيت‌الله مرعشي در قم، به شماره‌ي 7866، كه تملك فضل‌الله مستوفي نوري را به تاريخ 1300 ه. روي برگ اول دارد.4- نسخه‌اي در 110 ورق در كتابخانه‌ي ياد شده در قم، به شماره‌ي 6037. [ صفحه 40] 5- نسخه‌اي در كتابخانه‌ي مدرسه‌ي رضويه‌ي قم به شماره‌ي 43، به خط محمد طاهر انجداني، به تاريخ سوم صفر 1302 ه.6- نسخه‌اي در كتابخانه‌ي ملك تهران، در 142 ورق، به شماره‌ي 2162.همه‌ي اين نسخه‌ها در عهد مؤلف استنساخ شده است.

## شروح خصائص

خصائص از روز نگارش مورد توجه خاص علماي اعلام قرار گرفته و لذا شروح بسياري بر آن نوشته شده كه از آن جمله است:1- شرح الخصائص الحسينيه، به قلم يكي از شاگردان مؤلف، كه آنرا پس از درگذشت مؤلف شرح كرده، و آنچه را كه از مؤلف شفاها شنيده بود در آن گرد آورده است. [30] .2- شرح الخصائص الحسينيه، به قلم شيخ جعفر بن محمد باقر شوشتري، معروف به شرف‌الدين، متوفاي 1335 ه.3- مرآة النورين في شرح خصائص الحسين، از محمد باقر فقيه ايماني، متوفاي 1370 ه. كه نسخه‌ي آن به خط مؤلف در كتابخانه‌ي فرزند دانشمند مؤلف در اصفهان موجود است.4- نفائس در شرح خصائص، از ميرزا اسدالله بن مهدي كاشاني، متخلص به «شعري» كه در واقع ترجمه‌ي عالمانه‌ي خصائص است، با اضافاتي در مواردي كه مؤلف به اختصار برگزار كرده است.جلد اول آن به سال 1311 ه. و جلد دوم آن به سال 1312 ه. تأليف شده است.نسخه‌اي از اين كتاب در دو مجلد به خط مؤلف در كتابخانه‌ي آيت‌الله مرعشي در قم به [ صفحه 41] شماره‌هاي 7622 و 7623 موجود است.ترجمه‌هاي خصائص:دانشمندان فراواني براي استفاده‌ي فارسي زبانها از مطالب سودمند اين كتاب به ترجمه‌ي آن به زبان فارسي همت گماشته‌اند كه اينك اسامي تعدادي از آنها را در زير يادآور مي‌شويم:1- ترجمه‌ي خصائص الحسين، از محمد جواد بن محمد حسن، كه روز چهارم رجب 1305 ه. به ترجمه‌ي آن شروع كرده، و روز دهم شعبان همان سال از ترجمه‌ي آن پرداخته است. [31] .اين ترجمه به سال 1305 ه. در تهران چاپ سنگي خورده و شماره‌ي صفحه ندارد، چاپ دوم آن در 256 صفحه به سال 1313 ه. در بمبئي انجام يافته است.2- ترجمه‌ي خصائص الحسين، از محمد حسين بن عبدالله خوانساري مقيم بروجرد، كه نسخه‌اي از اين كتاب دركتابخانه‌ي مجلس در 158 ورق به شماره‌ي 5208 موجود است. [32] .3- ترجمه‌ي خصائص الحسين، از محمد صالح بن محمد تقي استرآبادي، متوفاي بعد از 1313 ه.اين كتاب ترجمه‌ي تحت اللفظي رواني است از كتاب خصائص الحسين، كه مترجم به تاريخ 4 صفر 1311 ه. به ترجمه‌ي آن شروع كرده است.نسخه‌اي از اين ترجمه در 478 ورق در كتابخانه‌ي آيت‌الله مرعشي به شماره‌ي 5716 در قم موجود است كه تاريخ كتابت آن 1313 ه. مي‌باشد.4- دمع العين علي خصائص الحسين - كتاب حاضر - [ صفحه 42] فيوضات مسعوديه، از سيد مهدي بن حسين موسوي دزفولي، كه نسخه‌اي از آن در كتابخانه‌ي عمومي اصفهان موجود است. [33] .6- وسائل المحبين، از حاج ميرزا محمد حسين بن ميرزا علي‌اكبر شريعتمدار تبريزي، متوفاي 1331 ه. از اجله‌ي علماي آذربايجان و مؤسس كتابخانه‌ي عمومي در نجف. مترجم به سال 1308 ه. از ترجمه‌ي آن پرداخت و در همان سال به صورت سنگي در 517 صفحه‌ي وزيري در تبريز به چاپ رسيد، سپس در 243 صفحه‌ي رحلي به تاريخ 1320 ه. در تهران چاپ شد، و در سال 1402 ه. از روي چاپ تبريز در قم افست شد.7- ترجمه‌ي خصائص الحسين (عليه‌السلام) به قلم محمد باقر نيرومند، نوه‌ي مؤلف و شوهر خواهر حاج شيخ محمد تقي شوشتري - صاحب قاموس الرجال -.نسخه‌ي خطي آن در 435 صفحه به خط مترجم در كتابخانه‌ي ايشان در شوشتر موجود است.اين ترجمه در11 جمادي الثاني 1407 ه. پايان يافته است.

## ديگر كتابهاي خصائص

1- قديمي‌ترين كتابي كه در پيرامون خصائص امام حسين (عليه‌السلام) تأليف شده و گزارش آن به دست ما رسيده، كتاب «الدر النضيد في خصائص الحسين الشهيد» مي‌باشد.اين كتاب بيش از سه قرن پيش توسط «سيد هاشم بحراني» صاحب تفسير البرهان، و متوفاي 1107 ه. تأليف شده است.صاحب الذريعه مي‌فرمايد: صاحب رياض نسخه‌اي از آنرا در نزد پسر مؤلف در اصفهان ديده است [34] جز اينكه در رياض چاپي: «الدر النضيد في فضائل الامام الشهيد» [ صفحه 43] از آن تعبير شده است. [35] .نويسنده‌ي معاصر «عبدالحسين طالعي» در مقدمه‌ي ارزشمندي كه بركتاب «مجالس المواعظ» نوشته، اين كتاب را ترجمه‌ي «خصائص شوشتري» معرفي كرده [36] سپس در پاورقي توضيح داده كه مترجم آن شخصي به نام سيدهاشم بحراني است ولي غير از محمدث بحراني صاحب تفسير مي‌باشد. ولي متأسفانه در هر دو مورد دچار اشتباه شده است، زيرا ايشان اين عنوان را از كتاب الذريعه نقل كرده، و صاحب الذريعه تصريح نموده كه آن از تأليفات «سيد هاشم بن سليمان بن اسماعيل توبلي بحراني» متوفاي 1107 ه. است، و افزوده است كه آنرا صاحب رياض در كتابخانه‌ي پسر مؤلف در اصفهان ديده است. [37] .روي اين بيان اين كتاب نمي‌تواند ترجمه‌ي خصائص باشد، زيرا مؤلف آن دو قرن پيش از تأليف خصائص از دنيا رفته است، و گزارشگر آن نيز در حدود دو قرن، پيش از مرحوم شوشتري درگذشته است.2- كتاب ديگري كه در خصائص امام حسين (عليه‌السلام) سراغ داريم، كتاب «لوائح اللوحين في شرح خصائص الحسين و اسرار شهادته» تأليف: سيد محمد باقر بن سيد مرتضي طباطبائي يزدي حائري، متوفاي 1298 ه. مي‌باشد. [38] .اين كتاب در دو جلد تأليف شده، نسخه‌اي از آن در تهران در كتابخانه‌ي سيد احمد طباطبائي، پسر مؤلف، نسخه‌اي در كربلا در كتابخانه‌ي شيخ عبدالله اندرماني، و دو نسخه در قم در كتابخانه‌ي آيت‌الله مرعشي موجود است.مؤلف معاصر شيخ جعفر شوشتري صاحب خصائص مي‌باشد و نسخه‌اي از آن به خط امان‌الله اردبيلي به تاريخ 16 جمادي الأول 1295 ه. در 360 ورق در كتابخانه‌ي آيت‌الله مرعشي به شماره‌ي 331 موجود است، كه تقريظي روي برگ اول آن به خط شيخ [ صفحه 44] جعفر شوشتري وبا مهر او در تاريخ 1295 ه. نوشته شده، و تقريظ ديگري به خط ميرزاي شيرازي و با مهر شريفش بر آن موجود است. [39] .نسخه‌ي ديگري از آن به خط مؤلف و با اضافاتي نسبت به نسخه‌ي اول در 287 ورق در كتابخانه‌ي آيت‌الله مرعشي به شماره‌ي 2472 و به تاريخ دهه‌ي اول جمادي الثاني 1296 ه. موجود است. [40] .آقاي طالعي در اين مورد نيز دچار اشتباه شده و اين كتاب را ترجمه‌ي خصائص شوشتري معرفي كرده است. [41] .با مراجعه به متن كتاب معلوم مي‌شود كه امر بر ايشان مشتبه شده است، زيرا:اولا: اين كتاب عربي است نه فارسي.ثانيا: عناوين اين كتاب هيچ ربطي باعناوين خصائص ندارد.ثالثا: تاريخ تأليف آن مقدم بر تاريخ تأليف خصائص است.رابعا: اين كتاب را مرحوم شوشتري پيش از تأليف خصائص ديده و بر آن تقريظ نوشته است.3- سومين و آخرين كتابي كه در اين رابطه سراغ داريم: «الخصائص الحسينية» از حاج غلامعلي بن اسماعيل بهاونگري متوفاي حدود 1367 ه. به زبان كجراتي است. [42] .

## يادكردي از مترجم محترم

اولين ترجمه، و يا يكي از اولين ترجمه‌هائي كه از كتاب شريف «خصائص» انجام پذيرفته، كتاب حاضر است، كه مترجم بزرگوار آنرا: «دمع العين علي خصائص [ صفحه 45] الحسين» نام نهاده است.اين ترجمه به سال 1305 ه. انجام پذيرفته، زيرا مترجم محترم در مقدمه‌ي خود تصريح فرموده كه اين ترجمه را در خلال مسافرت خود به مشهد مقدس و اقامت خود در تهران انجام داده است، و اين مسافرت به سال 1305 ه. روي داده است. [43] .وي همچنين در اين مقدمه تصريح مي‌كند كه به هنگام ترجمه‌ي كتاب 50 سال از سن شريفش گذشته بود، و چون تولدش در سال 1255 ه. بود، تاريخ اين ترجمه 1305 ه. خواهد بود.ترجمه‌هائي كه از كتاب خصائص سراغ داريم كلا بعد از اين تاريخ انجام پذيرفته، به جز ترجمه‌ي محمد جواد بن محمد حسن، كه آن نيز در سال 1305 ه. انجام يافته است.اين ترجمه درست يكصد سال پيش در فرخنده روز عيد سعيد غدير [18 ذيحجة الحرام 1313 ه.] در بمبئي، در 248 صفحه، توسط ميرزا محمد ملك الكتاب شيرازي، از روي دستنويس سيد علي حسيني ذهبي به صورت چاپ سنگي، چاپ و منتشر شده است.اخيرا دست اندركاران مؤسسه‌ي «دارالكتاب قم» به دستور والد معظم و بزگوارشان براي چاپ تحقيق شده‌ي آن دامن همت به كمر بستند، تحقيق و تخريج احاديث آن توسط محققان مؤسسه‌ي جليله‌ي «علوم آل محمد» در حوزه‌ي علميه‌ي قم انجام گرفت، سپس ويرايش آن توسط اين ناچيز انجام پذيرفت، و اينك اين كتاب گرانقدر به صورتي كه مي‌بينيد به شيفتگان علم و ادب، و دلباختگان سرور آزادگان تقديم مي‌گردد.و اينك شرح حال مترجم بزرگوار به صورت فشرده تقديم مي‌شود:نسب شريف:مترجم بزرگوار علامه‌ي نامدار آيت‌الله سيد محمدحسين شهرستاني، نسب شريفش با 31 واسطه به حضرت زين العابدين فخر الساجدين امام سجاد (عليه‌السلام) مي‌رسد: [ صفحه 46] او فرزند سيد محمدعلي، پسر محمدحسين، پسر محمدعلي، پسر اسماعيل، پسر محمدباقر، پسر محمدتقي، پسر محمدجعفر، پسر عطاءالله، پسر محمدمهدي، پسر امير تاج‌الدين حسين، پسر امير عطاءالله، پسر علي، پسر امير عبدالله، پسر اميرمحمد، پسر امير عبدالكريم، پسر امير عبدالله، پسر عبدالكريم، پسر امير محمد، پسر سيد مرتضي عليخان، پسر سيد عليخان، پسر سيد كمال‌الدين، پسر سيد قوام‌الدين، پسر سيدصادق، پسر سيد عبدالله، پسر سيد محمد، پسر ابوهاشم، پسر سيد علي مرعشي، پسر سيد عبدالله، پسر سيد محمد، پسر سيدحسن، پسر سيد حسين‌اصغر، فرزند امام زين‌العابدين (عليه‌السلام) [44] .صاحب الذريعه نيز نسب او را به نقل از «معادن التحقيق» دستنويس جد وي در طبقات آورده است. [45] .نياي بيست و دوم او «مير قوام‌الدين» معروف به «مير بزرگ» متوفاي 781 ه. مي‌باشد كه مرقد مطهرش در «آمل» زيارتگاه خاص و عام است [46] و در عهد صفويه گنبد و بارگاه باشكوهي بر فراز قبر شريفش ساخته شده است. [47] .خواند مير، متوفاي 942 ه. شرح حال جامعي از او نوشته، از او قدوه‌ي اولاد رسول تعبير كرده [48] و پس از شرح تشييع جنازه‌ي ايشان مي‌نويسد: و بر سر مرقد منورش قبه‌ي عالي بنا كردند.» [49] .روي اين بيان نياكان شهرستاني از سادات مرعشي طبرستان مي‌باشند، كه پس از پيوند جد بزرگوار مترجم با خاندان شهرستاني، اينها نيز به شهرستاني شهرت يافتند. [50] . [ صفحه 47] «مرعش» نام شهري در جنوب تركيه در نزديكي مرز سوريه است [51] كه اكنون «قهرمان مرعش» ناميده مي‌شود، ولي سادات مرعشي اولاد سيد علي مرعشي نياي بيست و هفتم مترجم مي‌باشند [52] كه عمدتا در طبرستان، (مازندران فعلي) مي‌زيستند و «سمعاني» گزارش خاندانهاي منسوب به مرعشي‌هاي طبرستان را در انساب خود آورده است. [53] .و اما «شهرستان» كه اين خانان به آن منسوبند، شهري در حومه‌ي اصفهان بود [54] كه «جي» نيز ناميده مي‌شد. [55] .ولادت:علامه‌ي بزرگ، نابغه‌ي سترگ، سيد محمد حسين شهرستاني، روز پانزدهم شوال 1255 ه. درست يكهزار سال و دو ماه بعد از ولادت حضرت بقيةالله - ارواحنا فداه - در يك خانواده‌ي مذهبي در كرمانشاه ديده به جهان گشود. [56] .پدرش: فقيه گرانقدر، سيد محمد علي شهرستاني، متوفاي 13 ربيع المولود 1287 ه. صاحب آثار ارزشمندي چون: 1- الاجماعيات 2- الاعتكافيه 3- حجية المظنه 4- رسالة في بر الوالدين 5- شرح التبصره 6- رسالة في صلاة الجمعة 7- كتاب الطهاره 8- رسالة في قرائة المأموم غير المسبوق 9- كشكول.جدش: سيد محمد حسين شهرستاني، متوفاي بعد از 1230 ه. صاحب آثار ارزشمندي چون:1- انيس الأخيار، شرح مشكلات اخبار به فارسي 2- جليس الأبرار، شرح مشكلات اخبار به عربي 3- معادن التحقيق، در اصول فقه.وي از سادات مرعشي بود كه بعد از ازدواجش با دختر حاج ميرزا محمد مهدي [ صفحه 48] شهرستاني، به «شهرستاني» شهرت يافت. [57] .مادرش: فاطمه، دختر آقا احمد كرمانشاهي - صاحب مرآة الاحوال- پسر آقا محمد علي - صاحب خيراتيه - پسر وحيد بهبهاني [58] .تحصيلات:شيخ محمد كوفي در كتاب «الشجرةالطيبه» از مترجم بزرگوار نقل مي‌كند كه در اوايل تميز قرآن كريم را در مدت كوتاهي حفظ كرده، سپس در محضر پدر بزگوارش به عتبه بوسي حضرت ثامن الحجج مشرف شده، پس از مراجعت به خواندن ادبيات فارسي و عربي مشغول شده، صمديه و الفيه را حفظ كرده، چون به سيزده سالگي رسيده به كربلاي معلي مشرف شده، و در آن سرزمين مقدس رحل اقامت افكنده است. [59] .مترجم بزرگوار با آن استعداد فوق‌العاده تحت تربيت پدر گرانمايه‌اش مدارج ترقي را به سرعت پيموده، در اندك مدتي علوم متداول عصر خود را از رياضيات، هيئت، فلسفه، تفسير، حديث و كلام فراگرفته، در فقه و اصول به مقام شامخ اجتهاد نائل آمد.اساتيد:اساتيد وي در هيئت و نجوم: ميرزا باقر يزدي، در حساب و هندسه: ميرزا غلام هروي حائري، و در فقه و اصول: پدرش سيد محمد علي، عمويش سيد محمد تقي، فقيه زمانش فاضل اردكاني، و استاد الفقهاء شيخ مرتضي انصاري مي‌باشند. ولي عمده‌ي استفاده‌اش از فاضل اردكاني بوده است.اجازه‌ي اجتهاد:مرحوم شهرستاني در سال 1282 ه. كه 27 سال از بهار عمرش مي‌گذشت به دريافت اجازه‌ي اجتهاد از پدر بزگوارش نائل آمد، و به سال 1287 ه. از استادش فاضل اردكاني اجازه‌ي اجتهاد دريافت نمود. [ صفحه 49] هر دو اجازه را شيخ آقا بزرگ تهراني در كتابش: «اجازات الرواية و الوراثه» درج نموده است. [60] .پس از رحلت اردكاني كرسي تدريس و مرجعيت تقليد به مرحوم شهرستاني رسيد، و توجه عموم به سوي او جلب شد.مرحوم شهرستاني در سال 1305 ه. براي عتبه بوسي حضرت علي بن موسي الرضا (عليه آلاف التحية و الثناء) به سرزمين مقدس مشهد شرفياب شد، و به هنگام مراجعت در تهران مورد استقبال پرشور طبقات مختلف قرار گرفت، در مدرسه‌ي مروي به امامت، ودر مدرسه‌ي صدر به تدريس پرداخت. [61] .در آن ايام سرآمد علماي تهران حاج ملا علي كني بود، كه از شاگردان صاحب جواهر و مورد توجه خاص و عام بود.مرحوم كني در مدرسه‌ي مروي اقامه‌ي نماز مي‌كرد.به هنگام ورود مرحوم شهرستاني به تهران، مرحوم كني جاي نماز خود را به وي تقديم نمود.مرحوم كني به سال 1320 ه. متولد شده بود و 35 سال از مرحوم شهرستاني بزرگتر بود. [62] .اينكه يك شخصيت علمي 85 ساله جاي خود را به يك شخصيت 50 ساله تقديم مي‌كند، از تواضع سرشار مرحوم كني، و از شخصيت بسيار ممتاز مرحوم شهرستاني حكايت مي‌كند.شيخ آقا بزرگ تهراني مي‌نويسد: در آن ايام من جواني نورس بودم، خوب به ياد دارم كه مرحوم كني چقدر در تجليل و تكريم او كوشيد. او را به جاي خود وادار به امامت كرد. ماه رمضان بود، صفهاي نماز از مسجد تجاوز مي‌كرد و صحن مدرسه را نيز فرامي‌گرفت. [63] . [ صفحه 50] در اثر توجه بيش از حد مردم اقامت ايشان در تهران به طول انجاميد، تا در 27 محرم 1306 ه. مرحوم كني به رحمت ايزدي پيوست.در گزارش صاحب تكمله آمده است: اين بزرگوار در اين تاريخ در تهران است، و در ماه مبارك امسال (سنه‌ي 1306 ه.) محراب و مقام حجةالاسلام حاج ملا علي كني (قدس سره) با وي بود. [64] .آنگاه به كربلاي معلي بازگشته، تا پايان عمر شريفش به تدريس و تأليف و ارشاد و رسيدگي به حوائج مردم پرداخت.

## شهرستاني از ديدگاه بزرگان

1- محدث قمي: از ايشان با تعبير: «عالم، فاضل، جليل، محقق، مدقق بي‌بديل، سيد سند، ركن معتمد، فقيه، محدث ماهر، سحاب ماطر، بحر زاخر، صاحب مؤلفات رائقه و تصنيفات فائقه» تجليل كرده شرح حالش را آورده است. [65] .2- شيخ آقا بزرگ تهراني: در اين رابطه مي‌نويسد: «در فقه و اصول به والاترين درجه رسيد، در فنون مختلف سهم وافر داشت، در علوم بسياري چون: رياضيات، هيئت، نجوم، تاريخ، ادبيات، تفسير، فلسفه، حديث، كلام و غير آنها اطلاعات وسيع داشت و به حد تمام و كمال رسيده بود. وي از پيشوايان علم و رهبران آئين بود. از كساني بود كه شهرت بسيار داشت و آثار فراوان از خود به يادگار نهاد، و دانشمندان و دانش پژوهان از خرمن دانش او خوشه‌هاي فراون چيدند.» [66] .3- سيد محسن امين پس از ستايش فراوان مي‌نويسد: «او پيشوائي باوقار، دانشمندي باهيبت، مردي جليل‌القدر بود، سلوكي شايسته و اخلاقي پسنديده [ صفحه 51] داشت.» [67] .4- صاحب المآثر و الآثار: در حق وي مي‌نويسد: «به فنون چند از معقول و منقول، از فحول شهرستاني، فضائل را اين چنين در هيچكدام نديديم، دبستان معارف را اينگونه آموزگار هرگز نشنيديم. بر مسند افادت چون محيط (اقيانوس) موج مي‌زند، و در عرشه‌ي افاضت از سپهر اوج مي‌ستاند...» [68] .5- مرحوم مدرس مي‌نويسد: «از اكابر علماي اماميه، حاوي فروع و اصول، جامع معقول و منقول، فقيه، حكيم، محقق، مدقق، اديب، شاعر ماهر، اصولي، در فطانت، كثرت حافظه و حدت ذهن ممتاز، در كربلاي معلي رئيس مذهبي و مرجع تقليد جمعي وافر از شيعه بود... از دوازده سالگي شروع به تأليف نموده، تأليفات طريفه دارد.» [69] .6- ميرزا محمد مهدي لكهنوي، پس از آنكه او را به عنوان: «از مشاهير فضلاي كرام و علماي عظام» ستوده، و تعدادي از آثارش را شمرده، در ضمن فضائل سادات مرعشي مي‌نويسد: «و افتخار اين دودمان را قاضي نورالله شوشتري و ميرزا محمدمهدي شهرستاني و صاحب اين ترجمه بسنده است. [70] .7- عمر كحاله او را به عنوان: «شيعي، امامي، عالم، اديب، صاحب تأليف در همه‌ي علوم» ستوده، از تعدادي از آثارش نام مي‌برد.» [71] .مرحوم شهرستاني در كتاب «موائد» از دائي خود «آقا محمدابراهيم» مفاخره‌اي را نقل مي‌كند كه خالي از لطافت نيست. وي مي‌نويسند: «زماني كه حقير در كرمانشاهان متولد شدم، والدم در سفر بود، خال مذكور به ايشان نوشت: خداوند مولودي به شما عطا كرده كه با شما مفاخره مي‌كند، مي‌گويد: منم حسين، پدرم علي، مادرم فاطمه، جدم احمد و خالم ابراهيم.» [ صفحه 52] سپس خودش اضافه مي‌كند: «بلي و برادرم حسن، و پسرانم علي و زين‌العابدين، و دخترانم سكينه و فاطمه» [72] .

## وفات

مرحوم شهرستاني پس از 60 سال عمر باعزت و پرتلاش، سرانجام در روز پنج‌شنبه سوم شوال 1315 ه. در كنار حرم مطهر سالار شهيدان ديده از جهان فروبست، و در رواق مطهر در ايوان متصل به قبور شهدا مدفون گرديد. [73] .پس از درگذشت وي رياست كبري و مرجعيت تقليد به پسرش حاج ميرزا علي شهرستاني رسيد. [74] .حاج ميرزا علي شهرستاني آثار فراواني دارد از جمله:1- الدرة الوجيزه، در شرح وجيزه 2- الجامع، در ترجمه‌ي شرح باب حادي عشر 3- ذخائر الأحكام 4- التبيان، در تفسير غريب قرآن 5- الدر الفريد، در عزاداري سبط شهيد 6- كشف الحجاب 7- شرح خلاصة الحساب 8- البيان المبرهن 9- محاسبة النفس 10- التذكره، در شرح تبصره، 11- التحفة العلويه 12- منتخب الادلة 13- الصحيفة النبويه 14- نتيجة الفكر في الولاية علي البكر 15- خيرة الطيور 16- قبلة البلدان 17- رجم الشياطين 18- وظائف الجوارح 19- كنز الفوائد 20- فقه الأطباء.و دهها كتاب ديگر در فقه و اصول و تفسير و كلام و درايه و غيره [75] او به سال 1344 ه. در كربلا درگذشت.پسر ديگرش سيد جعفر شهرستاني در مشهد اقامت داشت [76] و آخرين پسري كه از [ صفحه 53] ايشان سراغ داريم سيد زين‌العابدين شهرستاني است كه خود رد «موائد» از او نام برده است. [77] .

## تأليفات گرانبها

مرحوم شهرستاني در طول عمر بابركت خود لحظه‌اي از تحقيق و تأليف نياسود، و آثار پرارج و گرانقدري از خود به يادگار نهاد، كه عناوين يكصد جلد آنرا در آستانه‌ي يكصدمين سال درگذشت ايشان در اينجا مي‌آوريم.1- آيات بينات، در لزوم شناخت و رد بر رساله‌ي نيجريه، چاپ شده است.2- الاجازات.3- الاربعون حديثا، شامل چهل حديث با شرح و بيان.4- الارث، فقه استدلالي.5- الاستخارات، آداب و اقسام استخاره.6- الاستصحاب، اصول استدلالي.7- اصطلاحات الجفر، در علوم غريبه.8- اصل الاصول، در تلخيص فصول.9- البرزخيه، در تفسير آيات مربوط به برزخ.10- تاريخ شهرستاني.11- تحقيق الأدلة در اصول فقه.12- تذكرة النفس، در مناجات و مراقبات.13- ترياق فاروق، در رد شيخيه، چاپ سنگي تهران.14- تسهيل المشاكل، در نحو. [ صفحه 54] 15- تقويم الكواكب، اخترشناسي و گاهنامه.16- تلويح الاشاره، شرح زيارت جامعه‌ي كبيره -تلخيص شرح الزياره -.17- تنبيه الانام، در رد ارشاد العوام كرماني، در تبريز و هند چاپ شده.18- التوحيد.19- الجامع، در ترجمه‌ي النافع، از فاضل مقداد.20- الجدول في التفأل و معرفة اوائل الشهور.21- جنة النعيم، در امامت.22- الحبوه، فقه.23- الحجة البالغة في غيبة النعمة السابغة، پيرامون حضرت مهدي (عليه‌السلام) و چاپ 1308 ه. تهران.24- حجية المظنه، در اصول فقه.25- الحساب، در رياضيات.26- الخط، در آداب و انواع خوشنويسي.27- الخمس، بحث فقهي.28- خوان نعمت، ديوان اشعار فارسي، چاپ 1850 م. لكهنو -هند -.29 - الخيارات، فقه استدلالي.30- خيرة الطيور، در تفأل.31- دراية الحديث، در حديث شناسي.32- الدر المفيض، فقه استدلالي در منجزات مريض.33- الدر النضيد، در نكاح اماء و عبيد.34- درر الفوائد، در علم كلام.35- دليل الانسداد، در مقدمات، نتيجه و خواص آن.36- دمع العين، كتاب حاضر.37- ديوان شهرستاني، شامل اشعار عربي و فارسي. [ صفحه 55] 38- رساله‌ي عمليه.39- رسالة في الاختلاجات.40- رسالة في ارتداد الزوجة.41- رسالة في تدبير الحجرالاعظم.42- رسالة في التدبيرات غير المعتبره.43- رسالة في تعارض الاستصحابين.44- رسالة في حفظ الكتاب الشريف، در اثبات عدم تحريف قرآن.45- رسالة في الخسوف و الكسوف.46- رسالة في الرمل - به عربي -.47- رسالة في الرمل - به فارسي -.48- رسالة في القرعه.49- رسالة في القضاء المانع عن الأداء.50- رسالة في علم الكتف.51- رسالة في علم الكف.52- رسالة في: هن مصدقات.53- رسالة في اليد، در قاعده‌ي يد و بحث ضمان.54- زوائد الفوائد، جنگ و كشكول.55- سبيل الرشاد، در شرح نجات العباد.56- سبيل النجات، در رد نصاري.57- سفر البريد، در تعيين مسافت شرعي.58- سفرنامه‌ي حجاز.59- شرح حديث «من حفظ علي امتي اربعين حديثا».60- شرح الحديد، در شيمي جديد.61- شرح الفوائد الحكميه، شرح فوائد اثنا عشريه. [ صفحه 56] 62- شرح كلمه‌ي نوراء.63- الشرح المبين، در اثبات مفطر بودن دخانيات.64- شوارع الأعلام، در شرح شرائع الاسلام.65- الصحيفة الحسنية، دعاهاي امام حسين (عليه‌السلام)، چاپ سنگي تهران.66- صغري، در منطق، كاملتر و مفيدتر از كبري - به فارسي -.67- صنعت جرثقيل.68- صنعت متحرك دائم الحركه.69- الطريق، در پيرامون رمل.70- طريق النجاة، در رد نصاري.71- عسل مصفي، ديوان فارسي، در مواعظ و اخلاق.72- العناصر، شرح قوانين، در اصول فقه.73- غاية المسئول، تقريرات اصول فاضل اردكاني، چاپ سنگي 1300 ه. تهران.74- غديريه، منظومه‌اي در پيرامون غدير خم.75- الفرائد، در نحو.76- فرائد الفوائد.77- قطع الخصوم.78- كرامات، كرامتهاي واقع شده در كربلا، نجف و سرداب مقدس.79- الكواكب الدري، در معرفت تقويم - به فارسي -.80- اللئالي، در فقه و اصول.81- لباب الاجتهاد، در بحث اجتهاد و تقليد.82- اللباب في الاسطرلاب.83- لب اللباب، فشرده‌ي خلاصة الحساب شيخ بهائي.84- الماهونية، در لباس مشكوك.85- المهجة علي البهجه، شرح الفيه و تعليقه بر سيوطي. [ صفحه 57] 86- مختصر فارسي هيئت، تلخيص فارسي هيئت خواجه نصير طوسي.87- المراصد، در رد فوائد شيخ احمد احسائي.88- مشارع الاسلام، فقه استدلالي.89- مطالع البروج، هيئت قديم.90- مناسك حج.91- الموائد، پيرامون سيارات.92- الموائد، جنگ و كشكول.93- مواقع النجوم، در هيئت.94- مهذب التهذيب، منطق منظوم، سروده‌ي 1284 ه.95- نجم السماء، هيئت جديد.96- نكاح المخالف و طلاقه.97- النور المبين، در اصول دين، چاپ 1307 ه. تهران.98- النور المبين، رساله‌ي عمليه، چاپ سنگي تهران.99- نون و دوغ، چاپ بغداد.100- هداية المسترشد، شرح كفايه‌ي سبزواري در فقه.به طوري كه از عناوين كتابها معلوم گرديد، مرحوم شهرستاني از نوابغ روزگار بوده، در اكثر علوم متداول عصر خود كتاب نوشته است، در رشته‌هاي: عقايد، تفسير، حديث، فقه، اصول، كلام، تاريخ، تراجم، اخلاق، منطق، شعر، خط، هيئت جديد و قديم، صنعت، لغت، نحو و علوم غريبه چون: جفر، رمل، كف شناسي و اسطرلاب، آثار ارزشمندي از خود به يادگار نهاده است.پژوهشگر معاصر شيخ آقا بزرگ تهراني، اكثر كتابهاي ياد شده را در كتابخانه‌ي مؤلف، در شهر مقدس كربلا ديده و گزارش آنرا در دائرةالمعارف خود «الذريعة» آورده است.براي تحقيق بيشتر در شرح حال علامه‌ي دهر و نابغه‌ي عصر خود مرحوم شهرستاني به [ صفحه 58] منابع زير مراجعه فرمائيد:1- احسن الوديعه: 149.2- اعلام زركلي: 105:6.3- اعيان الشيعه: 239:9.4- تكمله‌ي نجوم السماء: 197 - 191 :2.5- ريحانة الادب: 273 - 272 :3.6- علماي معاصرين: 62 - 59.7- فهرست آستان قدس رضوي: 129:6.8- فوائد رضويه: 501 -500.9- المآثر و الآثار: 179.10- مجله‌ي المرشد: 381:2.11- مخطوطات كاشاني: 1: 139، 93 و 230.12- مصفي المقال: 156.13- معجم المؤلفين: 57:9 به اضافه 26 و مستدرك آن: 632.14- المورد: 7 شماره‌هاي: 280:1 و 283:4.15- مؤلفين كتب چاپي: 197 - 191 :2.16- نقباء البشر: 631 - 627 :2.17- هدية العارفين: 396:2.

## استدراك از خصائص

قبلا يادآور شديم كه جلد دوم خصائص به دست ما نرسيده و از سرنوشت آن چيزي گزارش نشده است، و لذا درصدد برآمديم كه چهل خصيصه از خصائص سالار شهيدان را كه مرحوم شوشتري در خصائص موجود متعرض نشده است، در اينجا به عنوان [ صفحه 59] استدراك يادآور شويم. به اين اميد كه در آينده بتوانيم تحقيقات وسيعتري انجام داده، در حد توان جاي خالي جلد دوم را پر كنيم. و اينك چهل خصيصه:1- امام حسين (عليه‌السلام) يكي از درهاي بهشت است، چنانكه رسول اكرم (صلي الله عليه و آله) فرمود:(الا و ان الحسين باب من أبواب الجنة، من عانده حرم الله عليه رائحة الجنة»:[حسين دري از درهاي بهشت است، هر كس با او دشمني كند خدا بوي بهشت را بر او حرام مي‌سازد] [78] .2- امام حسين (عليه‌السلام) از هيچ بانوئي شير نخورده، و تغذيه‌ي او منحصرا توسط رسول اكرم (صلي الله عليه و آله) انجام مي‌شد، به اين طريق كه هر روز رسول‌خدا مي‌آمد و زبان مباركش را در دهان امام حسين (عليه‌السلام) قرار مي‌داد و او مي‌مكيد و سير مي‌شد. [79] .3- سالار شهيدان از سينه تا قدم از همه به رسول‌خدا شبيه‌تر بود. [80] .4- رسول‌اكرم (صلي الله عليه و آله) زبان امام حسين (عليه‌السلام) را در دهان خود قرار مي‌داد و لعاب دهانش را مي‌مكيد. [81] .5- هنگامي كه امام حسين (عليه‌السلام) در اطاق تاريكي مي‌نشست سفيدي پيشاني و گلويش جلوه مي‌كرد. [82] .6- صفيه دختر عبدالمطلب مي‌گويد: هنگامي كه امام حسين متولد شد پيامبر اكرم (صلي الله عليه و آله) فرمود: «عمه پسرم را بياور» عرض كردم: يا رسول‌الله! هنوز او را پاكيزه نكرده‌ام. فرمود:«يا عمة انت تنظفينه؟! ان الله تبارك و تعالي قد نظفه و طهره.»[عمه جان تو مي‌خواهي او را پاكيزه كني؟! خداي تبارك و تعالي او را پاك و پاكيزه [ صفحه 60] نموده است.]. [83] .7- سلمان مي‌گويد: به خدمت رسول اكرم (صلي الله عليه و آله)رسيدم، ديدم كه امام حسين را روي زانويش نشانيده، ميان ديدگانش مي‌بوسد، بر دهانش بوسه مي‌زند و مي‌فرمايد:«انك سيد، ابن سيد، أبوسادة، انك امام، ابن امام، أبو أئمة، انك حجة، ابن حجة، أبوحجج تسعة من صلبك، تاسعهم قائمهم»:[تو سرور، پسر سرور، پدر سروران هستي، تو پيشوا، پسر پيشوا، پدر پيشوايان هستي، تو حجت پسر حجت و پدر نه پيشوا از صلب خود مي‌باشي، كه نهمين آنها قائم آنهاست.] [84] .8- در شب ميلاد حضرت حسين (عليه‌السلام) به احترام ايشان آتش جهنم خاموش گرديد. [85] .9- در امالي شيخ صدوق (ره) است كه براي تجليل و احترام امام حسين (عليه‌السلام) وقت ولادتش افواج و قبائل فرشتگان به رياست جبرئيل امين از طرف خداي جل وعلا از سماوات علي فوج در فوج نازل شدند. [86] .و در اكمال الدين آمده: وقتيكه آن سرور آزادگان به دنيا چشم گشود خداي تعالي به ملائكه وحي فرمود كه شماها صف در صف بايستيد و تسبيح و تحميد و تمجيد و تكبير را براي بزرگداشت اين مولود مسعود كه براي محمد (صلي الله عليه و آله)در دار دنيا متولد شده به جا آوريد.و جبريل را امر نمود كه با هزار قبيل از ملائكه (و قبيل تعداد يك ميليون را مي‌گويند) بر اسبهاي ابلق، بر آنها قبه‌ها از در و ياقوت نهاده، با جماعت ديگري از ملائكه كه اسم آنها روحانيون مي‌باشد و در دستهاي‌شان حربه‌ها از نور، همگي بر زمين نازل [ صفحه 61] شوند و پيغمبر را براي ولادت اين مولود تبريك گويند. [87] .10- چون حضرت زهراي مرضيه (سلام الله عليها) از شهادت جانگداز سالار شهيدان آگاه شد، او را از روي حزن و ملال حمل كرده، از روي حزن و ملال وضع نمود. [88] .11- روز ولادت امام حسين (عليه‌السلام) حضرت فاطمه بسيار گريست، تا رسول اكرم (صلي الله عليه و آله) تشريف فرما شدند و فرمودند: «اي فاطمه! بدان كه حسين كشته نمي‌شود جز هنگامي كه پيشواي راهنمائي از او متولد شود كه امامان بعدي از نسل او هستند» آنگاه امامان را يكي پس از ديگري نام بردند تا حضرت ولي‌عصر (عليه‌السلام) و فرمودند: «آن قائم كه عيسي بن مريم پشت سرش نماز مي‌خواند» [89] .12- جالبتر اينكه سالار شهيدان نيز در شب عاشورا براي اصحاب خود از حضرت بقيةالله (ارواحنا فداه) سخن گفتند و فرمودند: «خداوند توسط قائم (عليه‌السلام) انتقام ما را خواهد گرفت.»اصحاب پرسيدند: قائم كيست؟ فرمود: «او هفتمين فرزند پسرم محمد بن علي است او حجة بن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسي بن جعفر بن محمد بن علي - فرزند من - مي‌باشد. [90] .13- امام حسين (عليه‌السلام) وارث همه‌ي پيامبران است، چنانكه در زيارت وارث به تفصيل و به صراحت بيان شده است.14- امام حسين (عليه‌السلام) وارث پيراهن قهرمان توحيد حضرت ابراهيم (عليه‌السلام) بود، چنانكه مرحوم «بيرجندي» در حوادث روز دهم جمادي الاولي نوشته: «در چنين روزي حضرت زهرا (سلام الله عليها) پيراهن حضرت ابراهيم خليل را به دخترش زينب كبري (سلام الله عليها) عطا كردند و فرمودند: دخترم! هنگامي كه برادرت حسين اين پيراهن را از تو مطالبه كند، بدان كه فقط يك ساعت مهمان توست، سپس به دست اولاد زنا به [ صفحه 62] سخت‌ترين حالي كشته مي‌شود.» [91] .15- امام حسين (عليه‌السلام) آنقدر هيبت و ابهت داشت كه امام حسن مجتبي (عليه‌السلام) هيبت او را در سطح هيبت اميرمؤمنان (عليه‌السلام) مي‌انگاشت، و براي او چون اميرمؤمنان حريم نگه مي‌داشت. [92] .16- هنگامي كه امام حسين (عليه‌السلام) در ميان پيروزي بر دشمن و لقاءالله مخير گشت، لقاءالله را بر غلبه و پيروزي برگزيد. [93] .17- خداوند به امام حسين (عليه‌السلام) ياراني عنايت فرموده كه به هيچيك از امامان و پيامبران چنين اصحابي عنايت نفرموده است، چنانكه خود در خطبه‌ي شب عاشوراء فرمودند:«اما بعد فاني لاأعلم أصحابا اوفي و لا خيرا من أصحابي، و لاأهل بيت أبر و لا أوصل من أهل بيتي»:[من هرگز اصحابي بهتر و باوفاتر از اصحاب خود سراغ ندارم، و هرگز اهل بيتي نيكوكارتر و باايثارتر از اهلبيت خودم نمي‌دانم.] [94] .18- يكي ديگر از خصائص آنحضرت اين است كه حضرت بقيةالله(ارواحنا فداه) هر صبح و شام براي آنحضرت ندبه مي‌كند، چنانكه در زيارتنامه‌ي صادره از ناحيه‌ي مقدسه آمده است: «فلئن أخرتني الدهور... فلأندبنك صباحا و مساء، و لأبكين لك بدل الدموع دما»:«اگر روزگار مرا به تأخير انداخت، و تقديرات مرا از ياري تو، بازداشت، و من نتوانستم درجنگ با دشمن كينه‌توزت شركت كنم، هر صبح و شام براي تو ندبه سر [ صفحه 63] مي‌دهم، و به جاي اشك خون گريه مي‌كنم.» [95] .19- به هنگام شهادت سالار شهيدان بادهاي سرخ وزيدن گرفت، هوا تيره و تار شد، به طوري كه كسي چيزي را نمي‌توانست ببيند. [96] .20- بعد از شهادت سالار شهيدان تا هفت روز افق سرخ بود، شبها نيز آسمان از كران تا كران به رنگ خون بود. ابن‌عساكر اين حادثه را از از 5 طريق نقل كرده است. [97] .21- شگفت‌انگيزتر اينكه آثار دگرگوني اجسام از شهادت امام حسين (عليه‌السلام) پس از گذشت چهارده قرن هنوز در گوشه و كنار به چشم مي‌خورد يكي از آنها جاري شدن خون از درخت چنار «زرآباد» است.زر آباد يكي از قصبات قزوين و در نزديكي قلعه‌ي الموت است، كه هر سال روز عاشورا هزاران نفر براي مشاهده‌ي چنار خونبار به آنجا مي‌روند و روان شدن خون را از درخت چنار به چشم خود مي‌بينند.آيت الله فقيد سيد موسي زرآبادي در كتاب «كرامات» به تفصيل از جاري شدن خون از درخت چنار در روزهاي عاشوا را گفتگو كرده، از پدرش سيد علي و از جدش سيد مهدي، نقل كرده، كه در هيچ سالي اين موضوع تعطيل نشده است. اين كتاب چاپ نشده و خطي آن در كتابخانه‌ي پسرش «سيد جليل زرآبادي» در قزوين موجود است.آيت‌الله مظفري فشرده‌ي آنرا در كتاب «ايضاح الحجة» آورده است. [98] .مرحوم آيت‌الله مرعشي نجفي در حاشيه‌ي عروه به هنگام برشمردن خونهاي پاك مي‌نويسد: همچنين است خوني كه از درختي موجود در قريه‌ي زرآباد از توابع قزوين خارج مي‌شود.»نويسنده‌ي سطور سال گذشته با جمعي از دوستان به زرآباد رفته، روان شدن خون را از اين درخت با چشم خود ديده است و از خوانندگان كتاب دعوت مي‌كند كه روز [ صفحه 64] عاشورائي را به زرآباد رفته اين درخت را با چشم خود ببينند.اين درخت در كنار قبر مطهر امامزاده‌اي مشهور به «علي اصغر بن موسي بن جعفر» (عليه‌السلام)قرار دارد و ظاهرا بيش از 700 - 600 سال از عمرش گذشته است.در سال گذشته كه اين ناچيز افتخار حضور داشت، درست لحظه‌ي اذان صبح خون جاري شد و بيش از چهار ساعت ادامه داشت.22- قاتل امام حسين (عليه‌السلام) اهل تابوت است، چنانكه رسول اكرم (صلي الله عليه و آله) فرمود: «قاتل حسين بن علي در تابوتي از آتش است، نصف عذاب اهل دنيا بر اوست». [99] .23- پيامبر اكرم فرمود: «حضرت موسي (عليه‌السلام) در حق برادرش از خداوند طلب آمرزش كرد، خطاب شد: اي موسي اگر در مورد اولين و آخرين مرا بخواني ترا اجابت مي‌كنم، مگر در مورد قاتل حسين بن علي، كه خود انتقام او را از قاتلش خواهم گرفت.» [100] .24- چون يزيد در كنار سر مقدس امام حسين (عليه‌السلام) آبجو خورده، شطرنج بازي كرد، امام رضا (عليه‌السلام) فرمود:«هر كس شيعه‌ي ما باشد از خوردن آبجو و بازي شطرنج اجتناب كند و هر گاه نگاهش به آبجو و شطرنج بيفتد از امام حسين (عليه‌السلام) ياد كند، و بر يزيد وآل‌زياد لعنت بفرستد.» [101] .25- حضرت بقيةالله ارواحنا فداه به هنگام ظهور پس از آنكه دو بت قريش را در مي‌آورد و به دار مي‌زند، داستان شهادت سالار شهيدان، ذبح اطفال، شهادت ياران، و اسارت خاندانش را براي جهانيان بازگو مي‌كند. [102] .26- مطابق روايات فراواني اولين كسي كه در رجعت برمي‌گردد سالار شهيدان [ صفحه 65] حضرت اباعبدالله الحسين (عليه‌السلام) مي‌باشد. [103] .27- در برخي روايات آمده كه امام حسين (عليه‌السلام) با اصحابش و يزيد بن معاويه با اصحابش برمي‌گردند، آنگاه امام حسين (عليه‌السلام) از آنها انتقام مي‌گيرد و براي هر ضربتي يك ضربت مي‌زند. [104] .28- هنگامي كه امام حسين (عليه‌السلام) رجعت مي‌كند 75 هزار نفر از شيعيان در محضر آن حضرت رجعت مي‌كنند. [105] .29- به هنگام رجعت 12 هزار صديق 7 و 72 تن از شهداي كربلا درمحضر مقدس سالار شهيدان برمي‌گردند [106] .30- هنگامي كه اجل حضرت بقيةالله (ارواحنا فداه) فرارسد، امام حسين (عليه‌السلام) غسل، كفن، حنوط و دفن آن حضرت را به عهده مي‌گيرد [107] زيرا امام معصوم را هرگز نبايد غيرمعصوم تجهيز كند. [108] .31- بعد از حكومت حقه‌ي حضرت بقيةالله (ارواحنا فداه) سالار شهيدان چهل هزار سال فرمانروائي مي‌كند. [109] .در احاديث فراواني تصريح شده كه فرمانروائي سالار شهيدان در زمان رجعت آنقدر به طول مي‌انجامد كه ابروهايش بر روي ديدگانش مي‌ريزد. [110] .32- در احاديث فراواني تصريح شده كه فرمانروائي سالار شهيدان درزمان رجعت آنقدر به طول مي‌انجامد كه ابروهايش بر روي ديدگانش مي‌ريزد. [111] .33- امام صادق (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: «آنگاه حضرت بقيةالله انگشتري را به امام [ صفحه 66] حسين (عليه‌السلام) تقديم مي‌كند.» [112] .احتمالا منظور از اين انگشتري، انگشتري حضرت سليمان باشد كه از مواريث امامان است و طبق روايات فراواني در نزد حضرت ولي‌عصر (عليه‌السلام) است و به هنگام ظهور در محضر آن حضرت خواهد بود. [113] .34- امام صادق (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: «كسي كه پيش از رستاخيز حساب و كتاب مردم را بررسي كند امام حسين (عليه‌السلام)است، و اما در روز رستاخيز پس گروهي را به سوي بهشت و گروهي ديگر را به سوي دوزخ روانه مي‌كند.» [114] .35- در روايات فراواني داريم كه خداوند استجابت دعا را در تحت قبه‌ي امام حسين و شفا را در تربت امام حسين (عليه‌السلام) قرار داده است. [115] .36- هنگامي كه حضرت موسي بن جعفر (عليه‌السلام) براي شركت در تشييع جنازه‌ي «شطيطه» به نيشابور تشريف فرما شدند، از تربت امام حسين (عليه‌السلام) بر پيكر او پاشيدند. [116] .37- علي بن اسباط كه در عهد امام رضا و امام جواد (عليهماالسلام) مي‌زيست و نجاشي مقدم رجاليون، او را توثيق نموده و در حقش فرموده: «از موثق‌ترين مردم و از راستگوترين آنان است» [117] .در كتاب «نوادر» از گروهي از اصحاب اماميه نقل مي‌كند: «چون خبر شهادت جانگداز حضرت اباعبدالله الحسين (عليه‌السلام) در اقطار و اكناف جهان منتشر شد، زنان عقيم از چهارگوشه‌ي جهان به سوي مرقد مطهر آن حضرت سرازير شدند و تعداد آنها به يكصد هزار نفر رسيد كه همه‌ي آنها از بركات قبر شريف آن حضرت بچه به دنيا آوردند.» [118] . [ صفحه 67] حاج ميرزا مهدي حائري تأكيد مي‌كند كه اين واقعه در سال شهادت امام حسين (عليه‌السلام) روي داده است. [119] .38- روزي سالار شهيدان به محضر جد بزرگوارشان شرفياب شدند، رسول اكرم (صلي الله عليه و آله) او را بر زانوي مبارك خود نشانيد و فرمود:«ان لقتل الحسين حرارة في قلوب المؤمنين لا تبرد أبدا»:[براي شهادت حسين حرارتي در دلهاي مؤمنان هست كه اين حرارت هرگز به سردي نمي‌گرايد] [120] و ماامروز پس از گذشت چهارده قرن اين حرارت را در دلهاي خود احسا مي‌كنيم -الحمد لله علي اول النعم -.39- زيارت امام حسين (عليه‌السلام) در روز اربعين يكي از پنج نشانه‌ي ايمان معرفي شده است. [121] .40- در تمام ايام و ليالي متبركه كه در طول سال زيارت حضرت سيدالشهداء وارد شده، و زيارتنامه‌ي مخصوصي براي هر يك از آنها مأثور است، كه از آن جمله است: شبهاي قدر، شبهاي جمعه، شبهاي اول و نيمه‌ي رجب، شب نيمه‌ي شعبان، شبهاي اول، نيمه و آخر رمضان، شب عرفه و روز عرفه و عيد فطر و عيد قربان.علامه‌ي مجلسي مي‌افزايد: و در همه‌ي ايام متبركه و اوقات شريفه، مخصوصا در اوقاتي كه به جهتي به آن حضرت اختصاص يافته و فضل و كرامتش در آن ايام ظاهر شده، مانند: روز مباهله (روز بيست و چهارم ذيحجه) و روز نزول سوره‌ي هل اتي (روز بيست و پنجم ذيحجه) و روز ميلاد آنحضرت (روز سوم شعبان) و روز هلاكت يزيد (روز 14 ربيع‌الأول) [122] .در اين ميان روز عرفه امتياز خاصي دارد و در روايت آمده است: «خداوند روز عرفه نخست به زوار امام حسين عنايت مي‌كند، حاجتهايشان را برمي‌آورد، گناهانشان را [ صفحه 68] مي‌آمرزد، سپس به اهل عرفات عنايت مي‌فرمايد.» [123] .و بيش از همه‌ي اينها به زيارت عاشورا تأكيد شده، و امر شده كه همه روزه از دور و نزديك با آن، عرض ارادت به پيشگاه - سالار شهيدان انجام شود.مداومت بر زيارت عاشورا آثار شگفت‌انگيزي دارد كه كتابهاي مستقلي در اين رابطه تأليف شده است.حضرت بقيةالله (ارواحنا فداه) نيز براي برخي از سعادتمنداني كه به محضر مقدسشان تشرف يافته‌اند بر مداومت آن تأكيد فرموده‌اند. [124] .در پايان بر خود وظيفه مي‌دانم به عنوان يكي از غلامان ناچيز آستان حسيني، از مؤسس محترم «مؤسسه‌ي علوم آل محمد» و «دارالكتاب قم»، هيئت محققان و همه‌ي دست اندركاران اين دو مؤسسه تشكر نموده، مزيد توفيقاتشان را براي خدمت به مكتب اهلبيت عصمت و طهارت، از خداوند متعال مسئلت نمايم.بار خدايا! بر سالار شهيدان و ديگر شهيدان دشت كربلا منت بگذار، از بقيه‌ي دوران غيبت حضرت بقيةالله (ارواحنا فداه) صرف‌نظر بفرما، و در ظهور آن منتقم خون شهيدان و منتقم حقوق پايمال شده‌ي همه‌ي مظلومان در راستاي تاريخ تعجيل بنما، و ما را تفضلا شايسته‌ي زندگي در دوران ظهور موفور السرور حضرتش قرار بده.نام مؤلف، مترجم، ناشر، محققان و خوانندگان محترم اين كتاب را در ليست بهترين ياران آن حضرت در دولت كريمه‌اش ثبت بفرما (آمين).حوزه‌ي علميه‌ي قمسوم شعبان 1413 ه.علي‌اكبر مهدي‌پور [ صفحه 69]

## در ذكر مصائب جانسوز حضرت امام حسين

### در اين نفس آخر توشه‌اي بردار

حمد و ثنا مخصوص ذات اله است، و درود بي‌منتهي بر، گزيده‌گان آن درگاه، خصوصا رسول اكرم و اشرف اولاد آدم محمد مصطفي (صلي الله عليه و آله و اهل بيت طاهرين) آنجناب، كه شاهراه هدايتند و شفعاي قيامت (صلوات الله عليهم ما دامت السموات العلي و الارضون السفلي).اما بعد:ر چنين گويد: بنده‌ي حقير جعفر بن حسين شوشتري (عفي الله عنهما) كه چون ديدم زمان پيري رسيد و ايام جواني گذشت، اساس بدن را از هر طرف شكست آمده، و عمر از شصت گذشته، نه از آن حاصلي ديده، و نه ثمري چيده، و نه فايده‌اي برده، عن قريب است كه آينده نيز بر همين و تيره خواهد گذشت، پس با نفس گناهكار غافل خطاب نمودم كه: واي بر تو، تا كي غافلي؟ بهار جواني به خريف نامهربان مبدل شده، و هنگام زراعت و كشت تخمي نكاشتي، و حاصلي برنداشتي، پس اين دو روز را درياب، و خرمنها را به غفلت تلف نمودي، پس در كشتن اين دو خوشه بشتاب، سرمايه‌ي عمر را به باد دادي، قدر اين جزئي متاع را بدان، چون نفس غافل را پنبه درگوش بود، و به اين صدا به هوش نيامد، ناچار بصداي بلند او را ندا كردم: اي مسافر بي‌زاد و راحله، باز خواهي ماند از قافله، ببين چه كاشته‌اي؟ كه هنگام درو نزديك است! و اي تاجر مغرور زمانه، و ظالم بر خويش و بيگانه، توئي آنمرغ كه صياد مرگت در كمين، و هزار بلايت همنشين است، ميعادت معاد، و خدايت در مرصاد است، باز اين ندا در آن خفته اثري [ صفحه 76] نبخشيد، پس نزديك رفته او را حركت دادم كه هان بيدار شو، كه گردنه سخت است، و پاي برهنه و پياده بايد عبور نمائي، چه وقت خواب است؟! و منازل مخوفه در پيش داري، با دست خالي، كارت خراب است، اندكي حركت كن و تعجيل نما، تا كي بطالت و كسالت؟ چشم بگشا و نظر كن، كه روزي در پيش داري تاريك، و راهي باريك، گوش خود بگشا و كلام اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) را بشنو كه مي‌فرمايد: «اي پير محاسن سفيد، چگونه خواهي بود وقتي كه طوقهاي آتش به استخوان گردنت چسبند، و غل جامعه گوشت بازويت را خورد» [125] .باز ديدم نفس از اين همه صيحه و ندا به حركت نيامد، پس مرا گمان شد كه مرده است، به حال او گريان و نالان شدم، و بر فقد عمر عزيز نوحه سرا گشتم و گفتم:در معاصي شد همه عمرت تباه قامتت خم گشت از بار گناه‌موي تو در روسياهي شد سفيد يعني از رو قاصد مرگت رسيدپس اندكي نفس كشيد كه مرا اميد به حيات او شد، آنگاه به نرمي گفتم: آخر بر خود رحم كن و به فرياد خود برس، در اين نفس آخر توشه‌اي بردار و فرصت غنيمت شمار، پيش از آنكه اجل به سرآيد، و مرگ به درآيد، و باب توبه مسدود گردد، آيا اين همه كتابهاي آسماني و انبياء مرسلين كه آمدند، و همه تو را از اين راه ترسانيدند، تو را كفايت نمي‌كند؟ آيا گمان داري كه اين آسمان و زمين و مابينهما از مخلوقات، همه به عبث خلق شده باشند؟ و دار جزا و انتقامي نباشد؟ از كجا چنين يقين از براي تو حاصل است، و خاطرت جمع است كه تو از اهل نجات خواهي بود؟ چون نفس شوم اين سخن سخت را شنيد، اندكي از جاي خود جنبيد و قدري ملتفت گرديد، پس از براي تقويت و تحريك او به سوي طلب كمال و خلاص از وبال، اسباب خوف و رجا را كه به منزله‌ي دو بالند، به ياد او آوردم، به اين تفصيل: [ صفحه 77]

### اسباب خوف و رجاء

اول سبب خوف: آنست كه ديدم مدار قبول اعمال و نجات از احوال، تماما بر ايمان است، و از آن در خود هيچ اثري نيافتم، نه ازكامل و نه از ناقصش، بلكه از ادني درجه‌ي آن، كه عبارتست از اين كه، شخص هرگاه گناهي كند بدحال شود، فضلا از اعلي درجه‌ي آن كه شخص درحال ذكر خدا از شوق، مشرف بر موت گردد، و نديدم در خود از اجزاء ايمان كه تقسيم شود بر قلب و اعضاء(نه بر قلب كه موجب سكون و اطمينان است، و نه بر اعضاء كه حركت بر طبق مراد الهي باشد)، حتي آنكه خوف دارم از فقد ذره‌اي كه باعث نجات از خلود نار باشد.و نظر نمودم در اخلاق حميده كه از آثار ايمان است، اضداد آن را در خود يافتم، و در اعمال صالحه: آن قدر شرايط از براي قبول آن است كه در تمام عمر خود را موفق به تحصيل آنها نديده‌ام.پس از شدت خوف، نزديك شد كه يأس و قنوط بر من دست دهد، پس تدارك آن نمودم، به حالت دوم از براي رجا، نظر كردم به سوي فضايل الهي و ديدم خود را از امت حضرت رسول (صلي الله عليه و آله) و شيعه‌ي علي (عليه‌السلام) و دوستدار اهل بيت، كه ايشانند در راه قويم و صراط مستقيم، و پناه خلائق و كشتي نجات و شفيع عرصات. پس اميدوار به رحمت الهي گشتم،باز به حالت سوم داخل شدم، كه امت نبي و شيعه‌ي وصي را علامتي است، ترا كدام اقتدا به نبي و متابعت به علي بود؟و دوستي را آثار است كدام اثر از تو بروز نمود؟ و چون از آثار تشيع و ولاء در خود نديدم، باز از خوف بر خود لرزيدم، و از ترس وقوع در مهلكه‌ي يأس و قنوط.به حالت چهارم پناه بردم، و به نظر دقت به سوي وسائل الهي نظر نمودم، ديدم وسائلي كه متعلق به حضرت سيدالشهداء (عليه‌السلام) است بيشتر و آسان‌تر، و اكمل [ صفحه 78] و اشرف است، شرايطش كمتر و نفعش اتم و اعم است، در اين باب آنجناب را خصوصيتي است كه در باقي وسائل نيست، هر چند همه از يك نورند.و آن خصوصيت آن است كه آنجناب: بالخصوص بابي است از ابواب بهشت، و كشتي نجات است و چراغ هدايت، هر چند آباء عظام و ابناء كرام او نيز ابواب جنان و كشتيهاي نجاتند، لكن باب آنحضرت وسيع‌تر، وكشتي او به ساحل نزديكتر و استضائه به نور او سهل‌تر است، همه ايشان پناه خلقند، لكن پناه آنجناب آسان‌تر و دائره‌ي او وسيع‌تر است.

### به ايمان خود اميدوار گشتم

پس نفس را خطاب نمودم كه هان! داخل اين درگاه شو، تا ايمن شوي، و به اين كشتي درآي تا به ساحل برسي، و به اين نور نظر نما تا راه را بيابي، باز اين عزم را جزم نمودم و چون درست ملاحظه نمودم، علامات ايمان را در اين منهاج يافتم، و به ايمان خود اميدوار گشتم، به چند جهت:يكي اينكه: از آن حضرت مأثور است كه منم كشته گريه، ذكر نمي‌شوم در نزد مؤمني، مگر اينكه گريان مي‌شود و مغموم مي‌گردد [126] و اين صفت در تمام انبياء بود، و من در خود اين حالت را يافتم پس اميدوار به ايمان خود شدم كه لااقل آن ذره كه منجي از خلود است خواهم داشت.دوم اينكه: يافتم خود را كه در ايام عاشورا بي‌اختيار محزون و مهموم مي‌شوم، و اين از صفات ائمه‌ي طاهرين بود. پس اميدوار شدم كه اثري از ولايت ايشان در خود يافتم.چنانكه فرموده‌اند: - به مقتضاي بعضي از روايات - كه شيعه‌ي ما از فاضل طينت ما آفريده شدند و به نور ولايت ما خمير گشتند پس مصيبت ما مصيبت ايشان است. [127] .در اخبار بسيار وارد است كه ائمه‌ي هدي در ايام محرم، همه مهموم ومغهموم مي‌شدند و [ صفحه 79] حضرت صادق (عليه‌السلام) را كسي خندان نديد در اين ايام. [128] .و حضرت رضا (عليه‌السلام) در تمام عشره‌ي عاشورا محزون و پريشان بودند و درمجلس عزا مي‌نشستند و عيال خود را پشت پرده مي‌نشانيدند، پس اگر كسي بر ايشان وارد مي‌شد و از اهل مرثيه بود امر مي‌فرمودند كه مرثيه بخواند، چنانكه در قضيه‌ي دعبل خزاعي معروف است. [129] .و الا خود مباشر ذكر مصائب مي‌شدند.در روايت ريان بن شبيب مذكور است كه داخل شد بر آنجناب در روز اول ماه محرم، پس فرمودند: اي پسر شبيب، هر گاه گريه خواهي كرد بر چيزي، پس گريه كن بر حسين (عليه‌السلام) كه او را ذبح نمودند مانند ذبح نمودن گوسفند، و كشته شد با آن سرور، هيجده نفر از اهل بيت [130] .و همچنين بود شيوه‌ي باقي ائمه (عليهم‌السلام).پس ظاهر مي‌شود كه انكسار قلب در اول محرم از علامات علاقه‌ي به ايشان است، و به تفاوت آن، مختلف مي‌شود به ايمان، و به عدم يا عروض خلاف آن استدلال مي‌توان نمود بر سلب ايمان و دشمني ايشان، چنانكه متداول است در بعضي از بلاد مخالفين، كه اين ايام را ايام سرور و تنزه خود قرار مي‌دهند خذلهم الله و اخزاهم في الدارين.

### هنگام ورود به زمين كربلا

سوم آنكه: يافتم خود را مهموم، هنگام مشاهده و ورود به زمين كربلا، و آن سرزمين محنت و بلا. و اين صفت از صفات حضرت اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) بوده [131] ، و همچنين حالت حضرت زينب كبري است به مقتضاي روايات وارده. [132] . [ صفحه 80] و ايضا يافتم، خود را دل شكسته در هنگام ملاحظه‌ي قبر آن جناب و قبر فرزند ارجمندش كه در پائين پاي آن سرور است، و آن از علامات ايمان است، چنانكه در بعضي از روايات مأثوره وارد است. [133] .چهارم آنكه: يافتم چشم خود را اشك‌ريز در وقت استشمام تربت طاهر آنحضرت، و اين از صفات خود آن سرور و جد اطهرش بوده، چنانكه بيان بعضي از اين فقرات در طي مقاصد كتاب انشاءالله خواهد آمد.ديگر آنكه، هر چند اعمال صالح را از نماز و روزه و غير از آنهانسبت به خود، به جهت عدم اجتماع شرايط قبول مسلوب يافتم، و ليكن ديدم كه گريه بر آنجناب حقيقت گريه است، و همچنين گريانيدن. و لااقل تباكي كه كرده‌ام يقينا صحت سلب ندارد، پس داخل حديث «من بكي او أبكي أو تباكي وجبت له الجنة»: [هر كس بگريد، و يا بگرياند، و يا خود را به گريه وادارد، بهشت براي او واجب گردد] [134] ، خواهم بود.پس اميدم محكم و قلبم مطمئن گرديد تا به حالت پنجم منتقل شدم! كه گيرم جزئي از ايمان در خود يافتي، و از خلود نيران خلاص شدي، آيا با عذاب برزخ و قبر و صدمات حشر و نشر چه خواهي كرد؟ ترا كه طاقت صدمات ضعيف دنيوي نيست و مكاره آن را تحمل نداري، بلكه از دوام نعمت ملول شوي! چگونه تحمل آن صدمات تواني نمود؟ بلكه شايد اين جزء ضعيف از ايمان با كمي صدمه از عروض بلا و صدمات و وساوس شيطان زايل شود، آنوقت چه خواهي كرد؟پس خوف و اضطراب بر دل غلبه نمود، و به حالت، ششم منتقل گشتم و ملاحظه نمودم، كه درميان وسايل حسينيه چنين چيزي هست كه سبب قوت ايمان و ثبات آن تواند بود، و آن زيارت آن حضرت است كه به مقتضاي اخبار مانند زيارت خداوند است در عرش [135] و آن كنايه است از كمال قرب الهي كه مخصوص مؤمنين كامل است، نه كساني كه ايمانشان ثابت نباشد و بعد از هدايت گمراه شوند، پس معلوم مي‌شود كه [ صفحه 81] زيارت آنسرور از اسباب كمال ايمان است.و همچنين اخبار وارد شده در اين زمينه، كه زائر چون اراده مراجعت نمايد، ملكي نزد او آيد و گويد: پروردگارت سلامت مي‌رساند و مي‌گويد: «عمل را از سر گير كه گناهان گذشته‌ات آمرزيده شد» [136] .پس چون خداوند بر او سلام برساند، لابد اورا از كفر و نفاق حفظ نمايد، پس قلبم مطمئن و دلم ساكن گرديد،باز حالت، هفتم مرا به خوف انداخت كه در نهايت آنچه كه اينها ذكر نمودي اعمال حسنه هستند، شايد گناهان تو سبب حبط حسنات شوند،باز مضطرب شدم و به حالت، هشتم: التجا بردم، كه حبط در عمل، خود عامل است و در وسايل حسينيه عملي است كه براي او نوشته مي‌شود و حال آنكه از اعمال او نيست تا كه حبط شود، چنانكه در فضيلت زيارت آن جناب وارد شده از براي زائر يك حج يا بيشتر، از حجهاي پيغمبر (صلي الله عليه و آله) خدا، و معلوم است كه حج پيغمبر(صلي الله عليه و آله) عمل خود زائر نيست تا حبط شود، و عمل آنسرور البته مقبول خواهد بود.

### حسين در دامان پيغمبر

و از عجائب آن روايات، روايتي است كه از حضرت صادق (عليه‌السلام) مأثور است كه فرمودند: روزي جناب حسين (عليه‌السلام) در دامان پيغمبر (صلي الله عليه و آله) بود و آن سرور به او ملاطفت مي‌فرمود، عايشه عرض كرد: چه قدر تو را از اين طفل خوش مي‌آيد؟ فرمود: چگونه او را دوست نداشته باشم كه ميوه‌ي دل و نور چشم من است و بدرستيكه امت من او را خواهند كشت. پس هر كس او را زيارت نمايد بعد از وفاتش، بنويسد خداوند از براي او يك حج از حجهاي من، عرض كرد: يك حج از حجهاي تو؟ فرمودند: بلي، بلكه دو حج از حجهاي من، عرض كرد: دو حج از حجهاي تو؟ فرمودند: بلي؛ بلكه چهارحج از حجهاي من، و همچنين او تعجب مي‌نمود و حضرت [ صفحه 82] زياد مي‌فرمود تا رسيد به نود حج و عمره‌ي رسول‌خدا [137] .پس اميدوار شدم، باز به حالت نهم افتادم، ترسيدم از اينكه حقوق الناس عمل را ببرد. چنانكه وارد شده است كه شخصي را در محشر بياورند كه اعمال او نور دهد صحراي قيامت را پس اهل مظالم آن اعمال را ببرند و گناهان خود را بر او بار كنند و او به آتش برده شود. [138] .پس بار ديگر خوف غلبه نمود و ملتجي به حالت، دهم گشتم، ملاحظه نمودم، ديدم كه وارد شده است در ثواب گريه بر آنحضرت، اينكه حدي و نهايتي از براي ثواب آن نيست [139] ، پس اميدوار شدم كه هر چه را ارباب مظالم ببرند باز تمام نخواهد شد.باز منتقل به حالت، يازدهم شدم، و ديدم كه بمقتضاي اخبار بسيار، شرط قبول اعمال، قبول نماز است [140] ، پس با خود گفتم شايد نمازهاي تو مقبول نشده باشد و چون آنرا رد نمايند، اعمال تو رد خواهد شد، پس امر بر من مشكل شد و نزديك شد كه نااميد شوم، ناگاه به حالت، دوازدهم منتقل گشتم، و با آن ختم شد احتمالات متعارضه، و اميد من به آن محكم شد، زيرا كه وجوه امن و اطمينان پي‌درپي رسيد، و آن اين بود كه ملاحظه نمودم خواص عجيبي را كهاز براي وسائل حسيني است:

### ياد حسين رقت قلب مي‌آورد

يكي آنكه: ثواب اين وسائل، اضعاف نوافل است كه وارد شده است، مؤثرند در قبول فرائض [141] ، پس چگونه اين وسائل مؤثر نباشند؟ديگر آنكه، شرايط قبول و حبط، در اعمال و عبادتي است كه از شخص عامل به اختيار و قصد قربت و زحمت واقع شود، و در اين وسائل عملي هست كه آثار بر آن [ صفحه 83] مترتب است هر چند بدون اختيار و قصد واقع شود، و آن رقت است بر مصائب آنجناب و گريه بر آن حضرت كه گاهي با قصد و تأمل و نيت قربت واقع مي‌شود و آن داخل اعمال صالح و قابل قبول و رد است.و گاهي بدون اختيار حاصل مي‌شود كه هر گاه شخص ورود اين مصائب جان‌گداز را بشنود، بدون اينكه صاحبش را بشناسد، كه امام بوده يا از مسلمانان، اگر گمان كند كه از مخالفان است، باز رقت بر او مستولي مي‌شود، و بي‌اختيار اشك ميريزد، چگونه شخص رقت نكند، هر گاه بشنود كه طفل شخصي از شدت عطش در پيش چشمش جان دهد، يا او را به روي سينه‌ي پدر شهيد كنند و او نظر نمايد، يا چون به جهت او آب طلبد، تير بر حلقومش زنند، يا اينكه جسد كسي را بعد از كشتن پايمال سم ستوران نمايند و سر او را با چوب و تازيانه بزنند و بر درخت بياويزند، يا قبر او را بعد از دويست سال نبش كنند، لابد هر قسي القلبي از استماع اين امور متغير الحال مي‌شود و رقت مي‌كند، و اين باعث رحمت الهي مي‌شود.چنانكه وارد است كه، چون حضرت يونس در شكم ماهي بر قارون عبور نمود كه او را فرومي‌برند و صداي يونس راشنيد از او سؤال نمود از احوال موسي و هارون و كلثوم و آل‌عمران، يونس خبر داد به موت ايشان. قارون گفت: وا اسفا علي آل‌عمران. پس مشمول رحمت شد و عذاب خسف از او مرتفع گرديد در دنيا [142] پس چگونه من اميدوار نباشم، با اينكه هميشه متأسفم بر آل ابراهيم، و آل عمران، و آل محمد (صلي الله عليهم اجمعين).

### زائر آن حضرت سقايت كوثر نمايد

ديگر آنكه از مؤثرات كليه، هرگاه مانع بر تأثير آنهارسد، غالبا از منع تمام تأثير نمي‌كند، بلكه جزئي اثر آن باقي خواهد ماند، پس هرگاه اعمال سيئه من مانع از تأثير تام وسائل حسنيه شود، لامحاله جزئي اثر خواهد ماند، و من به آن قناعت مي‌كنم، مثلا در شأن زائرين آنجناب وارد است كه شفاعت ايشان را قبول مي‌كنند در حق ده نفر، يا [ صفحه 84] صد نفر [143] ، يا ميگويند هركس را بخواهي دستش را بگير و داخل بهشت نما [144] ، و من چون مي‌بينم خود را كه درهاي جهنم به روي من باز است، بلكه الآن بر من محيط است با غلها و زنجيرها، بلكه علائم خلود را بر خود مشاهده مي‌نمايم. پس طمع ندارم كه از جمله شفيعان محشر باشم، بلكه قانعم باينكه يكي دستم را بگيرد و از شدائد قيامت نجات دهد. يا اينكه بعد از مدتي از جهنم خلاص نمايد، كه مخلد نمانم.و ايضا وارد است كمه زوار آن جناب، در عرش با خداوند مكالمه مي‌نمايند [145] و من چون لايق اين مقام نيستم، قانعم كه يك ملك از ملائكه‌ي رحمت با من سخن گويد، و ايضا وارد است كه زائر آن جناب سقايت كوثر نمايد. [146] .و من چون شايسته‌ي آن نيستم بلكه در معرض آنم كه در جهنم با اهل بهشت بگويم، قدري آب بمن بدهيد [147] ، پس ممنونم كه يكي از ساقيان كوثر مرا آب دهد.و ايضا وارد است كه، زائر حضرت با جناب پيغمبر هم سفره خواهد شد در بهشت [148] .و چون شايسته‌ي اين مقام نيستم، قانعم كه از خوردن زقوم خلاص شوم، ولابد از آثار اين مؤثرات عظيم، اين مقدار باقي خواهد ماند (انشاءالله)ديگر آنكه ممكن است وسائل آن جناب در يك زمان به جهت شخص جمع شود، از درجه‌ي ادني كه «تباكي» است، تا درجه‌ي اعلي كه شهادت پيش روي آنجناب است، و به حصول آنها به جهت شخص، حصول جميع عبادات شود در زمان واحد، مثلا هر گاه مجلسي منعقد شود و ذكر شود در آن مصائب آن سرور، و حاصل شود به جهت شخص، ابكاء، و بكاء، و تباكي، و حزن، و هم و رقت، و توجه قلب، به سوي آن حضرت، به صلوات و سلام با اشعار قلب، به جلالت و بزگواري او، و معرفت به حق او، و تصور حالات، و عروض گريه و جزع به جهت آن، و آرزو كردن ياري او، و شهادت در [ صفحه 85] ركاب آنجناب، البته فائز شود به ثواب جميع وسايل و عبادت كرده است خدا را، به جميع عبادات حتي شهادت در پيش روي آن سرور، چنانكه خواهد آمد اخباري كه دلالت بر آن دارد. [149] .

### مجالس عزاداري حسين چهارده صفت دارد

و چنين مجلسي داراست صفات مشاهد شريفه را، و آن چهارده صفت است:اول: آنكه مصلاي خداوند است، يعني «محل صلوات اوست بر اهلش»دوم: آنكه ملائكه در آنجا حاضر مي‌شوند.سوم: آنكه شخص به دعاي پيغمبر خدا و ائمه‌ي هدي فائز شود.چهارم: آنكه منظور نظر بهجت اثر جناب سيدالشهداء گردد.پنجم: آنكه آنحضرت با ايشان مخاطبه ومكالمه نمايد.ششم: چنين مجلسي محبوب جناب صادق (عليه‌السلام) است.هفتم: مانند عرفات است.هشتم: مانند مشعرالحرام است.نهم: مانند حطيم است.دهم: مطاف بيت‌الله است.يازدهم: قبه‌ي حسين است.دوازدهم: خاموش كننده‌ي آتشها است.سيزدهم: منبع آب حيات است.چهاردهم: تالي مجالسي مي‌شود كه ابتداي آن خلقت و آخر آن حشر است، و تفصيل اين مطالب (انشاء الله) بيايد.و چون اين امر را تصور نمائي، پس چگونه گمان مي‌كني كه نااميد شوي، از اين همه مشاهد، با اين حالات شريفه، و عبادات لطيفه، و اجتماع صفات و تواتر بركات؟ پس [ صفحه 86] اگر موانع مانع باشد به آن، قليل اثري خواهد ماند، و همان مرا كافي است:قليل منك يكفيني و لكن قليلك لا يقال له قليل ترجمه: كمترين عنايت تو مرا بس است، ولي كمترين عنايت ترا نتوان «كم» نام نهاد.]و چون اين مطلب مرا يقين گرديد، مخاطبه با نفس را كوتاه نمودم، و به اميدواري بسيار، دست توسل به دامان حسين (عليه‌السلام) زدم، و به جهت استحكام آن شروع در تأليف اين كتاب نمودم، كه مشتمل است بر بيان خصائص آنجناب، كه به آن خصائص، ممتاز است از تمام مخلوقات، حتي از انبياء و ائمه‌ي (عليهم‌السلام)، و ناميدم آنرا خصائص الحسين (عليه‌السلام) و مزايا المظلوم، اميد از فضل پروردگار آنكه، آنرا ذخيره‌ي قبر و نشور، و مايه‌ي امن و سرور، و اسباب بقاي ذكر موفور قرار دهد، و ما توفيقي الا بالله، عليه توكلت و اليه انيب.

### ترتيب اين كتاب و عناوين دوازده گانه

و مرتب ساختم آن را بر يك مقدمه، و چندين مقصد، كه آن معنون است.اما مقدمه: پس مشتمل است، برفهرست مطالب كتاب اجمالا، كه در دوازده عنوان مبين خواهد شد، و آن چنين است:عنوان اول: در ذكر خصوصيات آنجناب است در عوالم وجود و محال شهود، از اول خلقت تا آخر روز نهايت، و در آن هفت مقصد است:مقصد اول: در خصائص آنسرور، در ابتداي خلقت نور شريفش.مقصد دوم: در خصائص آنحضرت به اعتبار انتقالات آن نور پاك در عوالم، از عالم ذر و اشباح، و انعكاس در ظهر آدم، و انتقال آن به شجره‌ي بهشت، و به سوي دنيا، وخصائص حمل او.مقصد سوم: درخصائص حال ولادت، و ايام طفوليتش.مقصد چهارم: در خصائص محل شهادتش.مقصد پنجم: در خصائص محل بعد از شهادتش، نسبت به روح، سر، و جسد آن سرور. [ صفحه 87] مقصد ششم: در خصائص محل قيامتش.مقصد هفتم: در خصائص محل اوست بعد از انقضاء روز نشور.عنوان دوم: در خصوصيت صفات حميده و اخلاق پسنديده‌ي آنجناب و عبادات و طاعاتش در ايام عمر.عنوان سوم: در خصوصيت صفات، و اخلاق، و عباداتي كه از آنجناب ظاهر شد در روز عاشورا، كه از آن جمله است: جمع ما بين عبادات ظاهره و باطنه، و مكارم اخلاق، و جمع ما بين عباداتي كه جمع آن ممكن است، و جمع ما بين عبادات و صفات حسنه كه مانند جمع اضداد است، و جمع جميع اقسام بلا، و تحمل آن، و شكر بر آن، و جمع جميع عبادات مخصوصي كه مختص آن جناب بوده.عنوان چهارم: در بيان الطاف و احترامات خاصه‌ي الهي نسبت به آن جناب مي‌باشد، كه آن هشت قسم است:اول: در خصوصيت تعبير آن الطاف خاصه‌ي الهيه نسبت به آن حضرت.دوم: در آنچه به او عطا نموده است از آيات صفات خود. [150] .سوم: آنچه به او داده است، از كلام مجيد و غير آن، از كلمات خود.چهارم: در آنچه به او داده است از افضل مخلوقات، كه خاتم است.پنجم: در آنچه به او داده است از اعظم مخلوقات، كه عرش است.ششم: در آنچه به او داده است از احسن مخلوقات، كه بهشت است.هفتم: در آنچه به او داده است از ساير مخلوقات فاضله.هشتم: در احترامات و تشريفاتي كه از براي آنحضرت است از اول وجودش، تا نقضاي عالم.عنوان پنجم: در بيان مظهر لطف خاص رباني نسبت به آن جناب.عنوان ششم: در خصوصياتي كه متعلق است به خشوع، نسبت به ذكر آنجناب، و رقت و گريه بر او. [ صفحه 88] عنوان هفتم: در خصوصيات زيارت آن امام شهيد است.عنوان هشتم: در خصوصيت آن جناب كه متعلق است به قرآن مجيد.عنوان نهم: در خصوصيات كه متعلق است به بيت‌الله الحرام، و در آن چهار مقصد است:اول اينكه: او خود بيت‌الله است حقيقة.دوم آنكه: آنجناب تعظيم نمود كعبه را تعظيم خاصي، پس خداوند از براي او فضيلتي قرار داد مخصوص، و صفاتي كه شبيه است به صفات او، با تفاوتي كه بيانش سبب گريه است.سوم آنكه: ثواب زيارت او را موازنه و معادله، به ثواب حج و عمره قرار داد، به جهت نكته‌ي خاصي.چهارم آنكه: او را قرار داد بيت الحرام، و از براي او حجاجي قرار داد بالخصوص، پس از براي اصحابش حج خاصي است، و از براي اهل بيتش حج مخصوصي، و از براي انبياء و ملائكه حج مخصوصي نسبت به آن.عنوان دهم: در خصائص آن سرور نسبت به ملائكه.عنوان يازدهم: در خصائص آن حضرت نسبت به انبياء عظام، و در آن چند مقصد و ابواب است، كه هر بابي مخصوص است به يكي از انبياء.باب آدم (عليه‌السلام)، باب نوح (عليه‌السلام)، باب ادريس (عليه‌السلام)، باب ابراهيم (عليه‌السلام)، باب اسماعيل، (عليه‌السلام) باب يعقوب (عليه‌السلام)، باب يوسف (عليه‌السلام)، باب صالح (عليه‌السلام)، باب هود (عليه‌السلام)، باب شعيب (عليه‌السلام)، باب ايوب (عليه‌السلام)، باب زكريا (عليه‌السلام)، باب يحيي (عليه‌السلام)، باب اسماعيل صادق الوعد (عليه‌السلام)، باب موسي (عليه‌السلام)، باب داود (عليه‌السلام)، باب سليمان (عليه‌السلام)، باب عيسي (عليه‌السلام).عنوان دوازدهم: در آنچه متعلق است به حضرت خاتم الأنبياء (صلي الله عليه و آله) از آنحضرت، و اين عنوان ختام كلام است، خداوند ختام را خير قرار دهد. [ صفحه 90]

## در ذكر خصوصيات امام حسين در عوالم وجود تا انقضاء روز جزاء و مقاصد هفتگانه‌ي آن

باز اين چه شورش است كه در خلق عالم است باز اين چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است‌باز اين چه رستخيز عظيم است كز زمين بي‌نفخ صور خاسته تا عرش اعظم است‌گر خوانمش قيامت دنيا بعيد نيست اين رسختيز عام كه نامش محرم است‌اين صبح تيره باز دميد از كجا كزاد كار جهان و خلق جهان جمله درهم است‌در بارگاه قدس كه جاي ملال نيست سرهاي قدسيان همه بر زانوي غم است‌گويا طلوع مي‌كند از مغرب آفتاب كاشوب در تمامي ذرات عالم است‌جن و ملك بر آدميان نوحه ميكنند گويا عزاي اشرف اولاد آدم است‌باز اين چه شورش است كه در خلق عالمست باز اين چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است [ صفحه 91] عنوان اول: در بيان محال وجود آن سرور از ابتداي وجود تا انقضاء روز جزاء، و در آن چند مقصد است:

## در خلقت نور شريف حضرت پيغمبر

بدانكه حكما اختلاف كرده‌اند در اينكه، اول چيزي كه صادر شد از صنع واجب تعالي چه بوده؟ و همچنين متكلمين و اهل ملل نيز اختلاف نموده‌اند در آن، و اخبار نيز مختلف است، پس اكثر حكما رفته‌اند به اينكه اول مخلوقات عقل اول است، و آن جوهري است بسيط، مفارق ماده در ذات و فعل، پس چون واحد است، مي‌تواند كه از واحد صادر شود، و چون در او سه جهت حاصل است: يكي وجود نظر به علت، دوم وجوب بالغير، سوم امكان بالذات، پس به اعتبار وجودش سبب شد از براي وجود عقل دوم، و به اعتبار وجوبش از براي وجود نفس فلك اعلي، و به اعتبار امكانش از براي جسم آن فلك.عقل اول راند بر عقل دوم، و همچنين به ترتيب ده عقل، و نه فلك موجود شد، و چون عقل عاشر از مبدء دور است، ايجاد عقل ديگر را توسط نتواند نمود، پس واسطه وجود هيولائي عناصر است، وكذا القاء صور بر آن هيولي به سبب اعداد حركات رويه افلاك.مترجم گويد، عبارت كتاب در اين مقام خالي از سهو نبود، و ما آنچه بيان اين واقع اين مذهب بود، بيان نموديم تا انتهي.وتاليس ملطي كه يكي از حكما است رفته است به اينكه اول مخلوقات آب است.و مذهب بليناس حكيم آن است كه كه اول مخلوقات كلمه‌ي خداست، و بعد از آن فعل و حركت و حرارت.و غير از اينها از مذاهب نيز هست، ولي آنچه از اخبار صحيحه بسيار مستفاد مي‌شود آن است كه اول مخلوقات نور شريف حضرت پيغمبر (صلي الله عليه و آله) است، و عقل نيز بر اين دلالت دارد، نظر به اشرفيت آن حضرت و احببيت او، و كثرت اعتناي خدا، و [ صفحه 92] شأن او، و در بعض اخبار است كه اول مخلوقات نور آن سرور و نور ائمه‌ي هدي است، و به هر تقدير، نتيجه آن است كه اول مخلوقات نور حسين (عليه‌السلام) است، چون همه، نور واحدند، و نور احدند چنانكه جدش فرمود: حسين مني وانا من حسين: [حسين از منست و من از اويم] [151] و در خبر ديگر أنا من حسين و حسين مني: [من از حسين هستم و حسين از منست] [152] كه مقامش در بيان شرافت نور آن جناب بالاتر است از حديث اول، و چون آنجناب اول مخلوقات است و همه خلق تابع و طفيل وجود آن سرورند، پس عجب نيست كه جميع مخلوقات بر آنجناب گريه كنند، از انبياء و ملائكه، افلاك، انس، جن، شيطان، بهشت، جهنم، جمادات، عناصر، معادن، نباتات، حيوانات، آفتاب و ماه، نه از اين عالم تنها، بلكه از جميع عوالم، كه در بعضي از اخبار وارد است كه: خداوند خلق فرموده است هزار هزار عالم و هزار هزار آدم، [153] و بكاي اين عالم نه تنها بعد از قتل آن سرور است، بلكه پيش از تحقق آن بوده، چنانكه در زيارت سوم شعبان از حضرت حجت غائب (عجل الله فرجه) مأثور است: «بكته السماء ومن فيها و الأرض ومن عليها و لما يطاء لابتيها» [154] .يعني: آسمان و زمين و آنچه در آنها است بر آنجناب گريه كردند و حال اينكه هنوز قدم بعرصه‌ي دنيا ننهاده بود.و چون آن جناب در اول خلقت مظهر خشوع و خضوع بوده، پس هر خضوع و خشوع انكساري كه در عالم است از براي آن سرور است، بلكه مي‌گوئيم كه: آن خنجر و شمشير و سنان و تير كه بر بدن آن جناب ميزدند، ايضا بر حال او گريه مي‌نمودند، بلكه قاتلين و ناصبين هم به فطرت اصليه، بر حال آن سرور گريان بودند، هر چند به صفات ظاهره تغيير فطرت اصليه داده بودند، و مخلد در دوزخ خواهند بود، ولي باز چون غافل مي‌شدند به گريه مي‌افتادند، مانند كفاري كه به قلب تصديق دارند، ولي به زبان انكار [ صفحه 93] مي‌كنند و جحدوا بها و استيقنتها انفسهم ظلما و علوا [از روي ستم و سركشي آن را انكار نمودند، در حالي كه در دل به آن يقين داشتند] [155] . مانند زنادقه و دهريه كه چون غافل شوند از عناد و لجاج خود، اقرار به توحيد مي‌نمايند، و همچنين دشمنان آن جناب در حال غفلت گريان مي‌شدند، بلكه گاهي عظيم مصيبت به حدي بود، كه در حال غلبه‌ي عداوت، و اشتغال به قتل و جرح و اسر، گريان مي‌شدند، چنانكه ابن‌سعد ملعون، در وقتي كه امر به قتل آن حضرت نمود گريان شد، [156] و آن ملعوني كه سلب نمود گوشواره‌ي فاطمه، دختر حضرت را گريه مي‌نمود [157] ، و يزيد ملعون با آن شقاوت و قساوت چون نظرش بر اساري افتاد، بر حالت ايشان رقت نمود و گفت: قبيح باد پسر مرجانه. [158] .

## خصوصيات حضرت بعد از خلقت تا زمان ولادتش

در بيان خصوصيات نور آن سرور بعد از خلقت تا زمان ولادتش، پس مي‌گوئيم: خداوند جل و جلاله متفرد بود بالذات، و با او هيچ نبود، پس ابتدا نمود به خلق نور شريف حضرت پيغمبر (صلي الله عليه و آله)، و مشتق نمود از نور او، انوار علي و فاطمه و حسن و حسين را، و از براي آن حضرت شريف محال متعدده و عوالم مختلفه قرار داد.چنانكه از روايات ظاهر مي‌شود كه بعضي پيش از خلق عرش، و بعضي بعد از آن و قبل از خلق آدم، و بعضي بعد از آن بوده، و عوالم آن، گاهي عالم انوار است، و گاهي اشباح نوريه، و گاهي اظله، و گاهي ذرات، و گاهي نور بهشتي، و گاهي عمود نور، و گاهي در ظهر آدم، و گاهي در انگشتان او، و گاهي در پيشاني او، و گاهي در پيشاني اجداد و جدات اطهار آنجناب. و محل آن نور گاهي پيش روي عرش، و گاهي بالاي عرش، و گاهي زير عرش، و گاهي در اطراف عرش، و گاهي در حجابهاي دوازده گانه، و گاهي در درياهاي نور، و گاهي در سرادقات. [ صفحه 94] و از براي اقامت آنها در هر محلي مدتي معين است، مثلا زمان وجود ايشان قبل از خلق عرش چهارصد و بيست هزار سال است، و مدت توقف ايشان در اطراف عرش پانزده هزار سال پيش از خلق آدم، و زمان بودن ايشان در زير عرش دوازده هزار سال پيش از خلق آدم [159] ، و اينجا مقام تفصيل دادن اين مطالب نيست.مترجم گويد: معرفت تفاصيل اين اسرار و مطالب را از ما نخواسته‌اند. آنچه وظيفه‌ي ماست تصديق و تسليم است بر وجه اعمال، و علم به حقيقت آن نور و مقاماتش و وظيفه‌اش در آن عوالم راجع به خود ايشان است، و تطبيقات، كه بعضي از حكما و صوفيه با عقل خود كرده‌اند، برهاني درست ندارد، و خوض در آن موجب خطر است انتهي.و مقصود در اين مقام: بيان خصوصيت نور جناب حسين (عليه‌السلام) است از انوار ائمه (عليهم‌السلام) در جميع عوالم مذكوره، پس مي‌گوئيم: امتياز اين نور در عالم جمع: اضافه تشريفيه خاصه است كه به نور اول دارد، چنانكه فرموده: حسين مني و انا من حسين [160] ، و در عالم فرق: امتياز آن سبب حزن و اندوه است، چنانكه ظاهر مي‌شود از قضيه‌ي حضرت آدم، كه چون انوار خمسه‌ي طاهره در انگشتان او اشراق نمود، نور جناب حسين (عليه‌السلام) در ابهام قرار داشت، و چون نظر حضرت آدم بر ابهامش افتاد مهموم و محزون مي‌شد. [161] .واين اثر تا حال باقي است كه هر كس، ضحك بر او غالب شود، چون نظر به ابهام نمايد حزن بر او غالب مي‌شود، و از قضيه‌ي حضرت ابراهيم كه چون اشباح خمسه را ديد، از ملاحظه‌ي شبح آن جناب محزون گرديد، [162] ، مثل اينكه از شنيدن نام شريفش محزون مي‌شد.بلكه چيزي كه نسبت به آن داده مي‌شود از اسباب حزن است، مانند ميخي كه جبرئيل [ صفحه 95] بر كشتي نوح كوبيد به اسم آنجناب، نوري از آن درخشيد، و رطوبتي مانند خون از آن ظاهر گرديد كه موجب حزن حضرت نوح و نوحه‌ي او گرديد. [163] .و ايضا آن نور شريفه چون به اصلاب طاهره و ارحام مطهره منتقل مي‌شد از اثر آن، نوري در جبين حامل آن ظاهر مي‌گرديد، چون خود از حاملين آن نور نبودند، و در جبين حضرت زهراء در حمل حضرت حسن (عليه‌السلام) نوري علاوه ظاهر نشد، چون حضرت فاطمه (سلام الله عليها) خودش نيز از آن نور است، ولي در حمل حضرت حسين (عليه‌السلام) نور خاصي در جبين زهراء (سلام الله عليها) ظاهر شد، چنانكه حضرت پيغمبر به آن خبر داد [164] و والده‌ي ماجده‌اش فرمود: «كه من چون به حسين حامله شدم در شب تار احتياج به چراغ نداشتم» پس امتيازش آن است كه بر نور غالب مي‌شود.و ايضا بر نور آفتاب نور او غلبه مي‌نمود، چنانكه از بعضي منقول است كه حاضر بوده است درحال شهادت آن سرور، گفت: نور جمال آنحضرت مرا از فكر كشتن او مشغول نمود [165] ، با آنكه آفتاب در آنوقت بلند بود.و ايضا چيزي حاجب نور شريف نبوده، چنانكه همان شخص گفت: كه نديدم كشته‌اي آغشته به خاك و خون، نوراني‌تر از حسين (عليه‌السلام) [166] پس خاك و خون حاجب آن نور پاك نبوده است.

## در خصوصيت محل آن حضرت بعد از ولادتش

در بيان خصوصيت محل او بعد از ولادتش، پس مي‌گوئيم:اول مجلس، بعد از تولد دستهاي رسول‌خدا بوده، چنانكه مروي است كه حضرت در حجره ايستاده بودند منتظر ولادت آن جناب، پس چون متولد شد به هيئت سجده، ندا [ صفحه 96] كرد پيغمبر خدا (صلي الله عليه و آله) اسماء را كه پسر مرابياور، عرض كرد كه هنوز او را پاكيزه نكرده‌ايم، فرمودند: تو او را پاكيزه مي‌كني! خدا او را پاك و پاكيزه كرده، پس آورد او را در حالتي كه پيچيده شده بود در پارچه‌اي كه از پشم بود، پس گرفت او را به دست خود، و نظر فرمود باو و گريست، و فرمود: «دشوار است بر من اي اباعبدالله» [167] .و بعد از آن گاهي بر دوش و گردن جبرئيل بود، و گاهي بر دوش پيغمبر، يا بر سينه و پشت آن سرور [168] ، و گاهي بر دست او، هنگامي كه بلند مي‌فرمود او را كه دهانش را ببوسد، گاهي بلند مي‌فرمود او را كه نشان اصحاب دهد و سفارش او را نمايد. [169] ، و گاهي در حال سجود بر پشت آن حخضرت سوار مي‌شد [170] ، و گاهي بر دست اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) بود كه آن حضرت او را نگاه مي‌داشت تا پيغمبر (صلي الله عليه و آله)جميع اعضاي او را مي‌بوسيد [171] ، و آخر محلش در دنيا در سينه‌ي پيغمبر خدا بود در حال احتضار، و آن سرور او را مي‌بوسيد و مي‌فرمود: «يزيد را با من چه كار است؟ خدا او را مبارك نكند.» [172] .

## خصوصيت محل آن حضرت بعد از شهادت

در بيان خصوصيت محل آن حضرت است بعد از شهادت و پيش از دفن‌اما خاصه‌ي حال شهادت، پس آنست كه: هر پيغمبر يا امامي كه شهيد مي‌نمودند به كشتن يا به زهر دادن در خانه‌ي خود بوده، يا در شهر يا در محراب، يا در طشت، و از براي احدي از ايشان اتفاق نيفتاد كه در صحراي قفر بر روي خاك شهيد شوند، چه قدر بزرگ است مصيبت تو، اي آقا. [ صفحه 97] و اما بعد از شهادت، پس جسد شريفش را به آسمان پنجم بردند و باز بر زمين كربلا برگردانيدند، و در آنجا سه روز افتاده بود، و سر مباركش گاهي بر روي دستها [173] ، و گاهي بر نيزه‌ها [174] وگاهي بر درخت آويزان [175] ، و گاهي بر دهليز خانه‌ي يزيد ملعون [176] ، و گاهي بر دروازه‌ي شام [177] و گاهي در طبق نزد ابن‌زياد [178] ، و گاهي در طشت، نزد يزيد [179] ، و او را شهر به شهر گردانيدند، از كربلا تا شام، و بعضي گفته‌اند: كه از شام تا مصر تا مدينه يا از شام به كربلا يا از شام به آسمان. [180] .مترجم گويد: مصنف (اعلي الله مقامه) فراموش نموده اجانه‌ي خانه‌ي شمر [181] ، و تنور خانه‌ي خولي [182] ، و دير راهبان [183] و صندوق پاسبانان را [184] لا حول و لا قوة الا بالله.

## در خصوصيت محلش در عالم بزرخ

در خصوصيت محلش در عالم برزخ، در حديث است كه آن حضرت در يمين عرش است و نظر مي‌نمايد بمحل شهادتش و به سوي زوارش و ايشان را مي‌شناسد به اسم خودشان و پدرشان و به درجات و مقاماتشان، بهتر از شما عالم است و مي‌بيند گريه كنندگان خود را و طلب مغفرت مي‌نمايد از براي ايشان، و از پدران خود سؤال مي‌كند، كه ايشان نيز طلب مغفرت نمايند، و مي‌گويد: اي گريه كننده اگر بداني كه خداوند از [ صفحه 98] براي تو چه مهيا نموده، البته خوشحالي تو بيشتر از جزع خواهد بود. [185] .

## در خصوصيت محل آن حضرت در روز محشر

در خصوصيت محل آنجناب در روز محشر و موقف اكبر، در روايات بسيار است كه آنجناب را مجلس خاصي است در زير سايه‌ي عرش كه با زوار و گريه كننده‌گان خود انس گرفته، با هم سخن مي‌گويند و از شدايد ايمن هستند و ازواج ايشان از بهشت پيغام مي‌دهند ايشان را مشتاق هستيم به شما، رضا نمي‌شوند كه بهشت را بر صحبت آن مجلس شريف ترجيح دهند [186] ، و موقف مخصوصي در روز محشر دارد، كه محشر برپا خواهد شد آن وقتي كه برپا مي‌ايستد سر در بدن ندارد، خون از رگهاي او جاري است و فاطمه چون آن هيئت را مشاهده مي‌نمايد شهقه مي‌زند كه اهل موقف مضطرب مي‌شوند [187] و شرح اين مطالبي در محل خود بيايد. (انشاء الله تعالي).

## در خصوصيت محل آن حضرت در بهشت

در خصوصيت محل آن سرور است در بهشت، و آن جائي است مخصوص، كه حضرت پيغمبر او را به آن خبر داد، و فرمود: «از براي تو در بهشت درجاتي است كه رسيدن به آنها منوط به شهادت است» [188] ، و آن حضرت زينت تمام بهشت است [189] پس گويا كه او در همه جاي بهشت است و همه از براي اوست. [ صفحه 100]

## در خصوصيات حميده و اخلاق پسنديده‌ي امام حسين

كشتي شكست خورده ز طوفان كربلا درخاك و خون فتاده به ميدان كربلاگر چشم روزگار بر او فاش ميگريست خون مي‌گذشت از سر ايوان كربلابودند ديو و دد همه سيراب و مي‌مكيد خاتم ز قحط آب سليمان كربلانگرفت دست دهر گلابي بغير اشك ز آن گل كه شد شكفته به بستان كربلاز آن تشنگان هنوز بعيوق ميرسد فرياد العطش ز بيابان كربلااز آب هم مضايقه كردند كوفيان خوش داشتند حرمت مهمان كربلاآه از دميكه لشكر اعدا نكرد شرم كردند رو بخيمه‌ي سلطان كربلاآندم فلك بر آتش غيرت سپند شد كز خوف خصم در حرم افغان بلند شد [ صفحه 101] عنوان دوم: در صفات و اخلاق و عبادات آن سرور است نه من حيث صفات الامامة، كه آن از حيز ادراك برتر است، پس مي‌گوئيم كه: يكي از آن صفات حميده صفت غيرت دين است، و عدم تحمل بار ذلت اراذل و اوباش، چنانكه مروي است كه ابن‌سعد عرض كرد بر آنجناب، كه نازل شود بر حكم پسر زياد و يزيد و از قتل خلاص شود، حضرت فرمودند: هرگز نخواهد شد كه من دست ذلت به شما دهم و مانند غلامان اقرار به گناه كنم، خدا و رسول و اهل ايمان به آن راضي نيستند. [190] .و هر كس بعد از آن جناب به اين مقام رسيد به نظر خود اقتدا به آن حضرت نمود.

## صفات شجاعت، عبادت و رعايت حقوق

ديگر، صفت شجاعت است و آن حضرت در اين صفت به مقامي رسيد كه شجاعت حسينيه را مثل سائر نمود، و از حيدر صفدر اين مقدار در حيز بروز و ظهور نرسيد.ديگر، صفت عبادت است كه از وقتي كه در شكم مادر بود، مادر صداي تسبيح او را مي‌شنيد [191] ، تا وقتي كه سرش را بر نيزه نمودند قرائت قرآن مي‌نمود و. [192] ، و در اين خاصيت علاوه است بر آنچه حضرت سجاد فرمود: در جواب شخصي كه از آن جناب سؤال نمود، چرا اولاد والد ماجدت كم است؟ فرمود: عجب آن است كه ما چگونه متولد شديم و حال آنكه آنحضرت هر شب هزار ركعت نماز مي‌كرد.صفت ديگر، رعايت حقوق است، عبدالرحمن سلمي يكي از اولادان حضرت را سوره‌ي حمد تعليم نمود پس آن حضرت هزار دينار و هزار حله باو عطا نمود و دهان او را پر نمود از در، و فرمود: حق او زياده بر اين است. [193] . [ صفحه 102]

## حياء از صفات بازر حسين

صفت ديگر، حياء است در وقت عطاء، و رقت بر حال سائل از جهت ذل سؤال، چنانكه معروف است كه اعرابي سؤال نمود از آنجناب در ضمن چند شعر.لم يخب الأن من رجاك و من حرك من دون بابك الحلقةپس حضرت داخل خانه شدند و چهار هزار درهم در رداي خود بستند و از شق باب به اعرابي دادند، و فرمودند:خذها فاني اليك معتذر و اعلم بأني عليك ذو شفقةلو كان في سيرنا الغداة عصا امست سمانا عليك مندفقةلكن ريب الزمان ذو غير و الكف مني قليلة النفقةيعني: بگير اين دراهم را، و از كمي آن عذر مي‌خواهم، و بر تو مهربانم، اگر وسعتي در امر ما بود، بيشتر از اين ابر عطاي ما بر تو ريزش مي‌نمود، لكن ابناء زمان حق ما را رعايت ننمودند، و دست من از مال دنيا تهي است. [194] .و ايضا سائلي راهزار دينار يا درهم داد، پس آن شخص پولها را صرافي مي‌نمود، خازن او را گفت: مگر چيزي بما فروخته‌اي؟ گفت: آري آبروي خود را، حضرت فرمود: راست گفتي، به او بده هزار هزار هزار، يكي به جهت سؤال، و دوم به جهت آبرويت، و سوم به جهت آنكه نزد ما آمدي و پيش ديگران نرفتي.و ايضا وقتي رقعه‌اي بآن حضرت داد، حضرت فرمود: حاجت تو رواست پيش از آنكه رقعه خوانده شود، شخصي گفت: چرا رقعه را نخوانده اين كلام را فرمودي؟ فرموند: خداوند از من سؤال خواهد نمود كه چرا او را به انتظار نگاه داشتي تا رقعه را بخواني.باري در اين صفت حيا به مقامي بود كه حيا مي‌نمود از ذلت سؤال جاهلي كه [ صفحه 103] مي‌خواست او را تعليم مسئله‌ي دين نمايد، چنانكه در روايت است كه ديد آنجناب شخصي را از اعراب كه وضو را درست نمي‌گرفت، پس خواست تعليم نمايد به او، حيا كرد، پس به برادرش حضرت حسن گفت كه ما در حضور او وضو مي‌سازيم و از او سؤال مي‌كنيم كه كدام وضو بهتر است؟ چون چنين كردند آن اعرابي متنبه شد، و عرض كرد شما هر دو خوب وضو مي‌گيريد، و من جاهل بودم كه نمي‌دانستم وضو را. [195] .

## رقت قلب حسين بر اهل هموم و غموم

صفت ديگر، رقت آن حضرت بر اهل هموم و غموم، چنانكه وقتي به عيادت اسامة ابن زيد تشريف بردند و او را در حالت احتضار بود پس آهي كشيد و گفت: واغماه، حضرت فرمودند: غم تو از چيست؟ گفت قرض دارم شصت هزار، حضرت فرمودند: دين تو بر ذمه‌ي من است، گفت: مي‌خواهم: مديون نمرده باشم، حضرت امر فرمود تا مال را حاضر نمودند و به طلب كاران او دادند، پيش از آنكه وفات نمايد. [196] .صفت ديگر، صدقه‌ي پنهاني دادن است، چنانكه منقول است كه بعد از شهادت در پشت آنسرور اثر پينه‌ها ديدند، از حضرت سجاد (عليه‌السلام) سؤال نمودند، حضرت فرمود: اين اثر آن باري است كه شبها به دوش مي‌گرفت و از براي ايتام و بيوه‌زنان مي‌برد [197] شاعر گفته:و ان ظهرا غدا للبر ينقله سرا الي اهله ليلا لمكسوريعني: آن پشتي كه شبها صدقات را به جهت فقرا نقل مي‌نمود، چرا بايد كه از سم ستوران شكسته گردد؟ ويلا.صفت ديگر: شدت عزمي كه داشت در خلاص نمودن خلق از عذاب خدا، و به آن سبب اين بار گران شهادت را قبول نمود، تا اينكه به مقامي رسد كه شفاعت نمايد عاصيانرا، و در اين امر چنان اهتمام داشت كه خلاصي دشمنانش را هم مي‌خواست، [ صفحه 104] هنگامي كه آن شخص آمد به قصد قتل آنجناب، حضرت در روي او خنديدند و او را موعظه فرمودند [198] و هر گاه كه مي‌ديد تخليص كلي ممكن نيست، باز سعي مي‌فرمود در تخفيف عذاب ايشان، چنانكه به هرثمة ابن ابي مسلم بعد از آنكه ديد وعظ در او اثر نكرد، فرمود: پس از اين زمين بيرون رو، كه كشتن ما را نبيني و صداي ما را نشنوي [199] ، و همچنين بجعفي فرمود [200] ، چنانكه در محلش بيايد. (انشاءالله).صفت ديگر، شدت خوفش از خداوند، كههر وقت وضو مي‌گرفت رنگش متغير مي‌شد، و بدنش به لرزه مي‌آمد، چون از سبب سؤال مي‌نمودند، مي‌فرمود: شايسته است از براي شخصي كه به حضور پادشاه قهار مي‌رود، اينكه رنگش زرد شود، و بدنش بلرزد [201] و مردم از شدت خوف آنجناب تعجب مي‌كردند، حتي اينكه وقتي عرض كردند: چقدر عظيم است خوف تو از خداوند؟ فرمود: در قيامت ايمن نخواهد بود احدي مگر كساني كه در دنيا از خداوند خائف باشند. [202] .مؤلف گويد: تأمل نما كه حضرت سيدالشهداء در وقت اراده‌ي وضو به جهت عبادت خدا، بدنش از ترس لرزان، و رنگش زرد مي‌شود، و ما به گناهان كبيره مشغول مي‌شويم و اصلا واهمه و اضطراب نداريم، پس چگونه دعوي متابعت آنجناب مي‌كنيم، او در نزد افضل طاعات لرزان، و ما در نزد اشد معاصي خندان، ببين تفاوت ره از كجاست تا به كجا.

## مدح حسين در قرآن و حديث

صفت ديگر، از خصائص آنجناب ممدوحيت آنسرور است از دوست و دشمن، چنانكه او را در قرآن مدح فرموده است به چند صفت، يكي اينكه اوست «نفس مطمئنه» ديگر اينكه او «كفل رحمة» است. [ صفحه 105] و ديگر اينكه او از جمله‌ي افراد والد است، كه خداوند واجب نموده است احسان به او را چنانكه در تفسير هر دو آيه وارد است. [203] .و ديگر مراد: من قتل مظلوما در تأويل آن حضرت است، و همچنين ذبح عظيم، و كهيعص در شأن حادثه‌ي كربلاست، و ايضا او را به چند اسم ياد نموده است مانند: فجر، و الزيتون، و مرجان، و اينها همه در احاديث مأثور است، و نوشته شده است در يمين عرش كه: «ان الحسين مصباح الهدي و سفينة النجاة.» [204] .و در احاديث قدسيه مدح آنجناب وارد است باينكه: «مبارك باد مولودي كه بر او است صلوات و رحمت من» [205] و ايضا وارد است كه آنجناب نور اولياء من است و حجت من است بر خلق و ذخيره است به جهت عاصيان [206] ، چنانكه (انشاء الله) تفاصيل بيايد.و حضرت پيغمبر (صلي الله عليه و آله) نيز آنجناب را مدح نموده به صفات عجيبه، من جمله روزي فرمود: «مرحبا بر تو اي زينت آسمان و زمين» ابي ابن كعب عرض كرد: آيا غير از تو كسي زينت آسمان و زمين باشد؟ فرمود: قسم بخداوندي كه مرا به راستي به رسالت فرستاده كه حسين بن علي در نزد اهل آسمانها بزرگتر است از آنچه در زمين است و به درستي كه خداوند بر يمين عرش نوشته است: «ان الحسين مصباح الهدي و سفينة النجاة»: [حسين چراغ هدايت و كشتي نجات است] [207] . پس گرفت دست آن جناب را و فرمود: ايها الناس اين است حسين بن علي، پس بشناسيد او را و تفضيل دهيد او را، چنانكه او را خدا فضيلت داده است - تا آخر حديث. [208] .مترجم گويد: حذف متعلق مفيد عموم است، پس از اين حديث ظاهر مي‌شود فضل به طريق عموم - انتهي.باري، تمام ملائكه و انبياء و صلحا نيز آنجناب را مدح نموده‌اند، و خصوص آن [ صفحه 106] است كه دوست و دشمن آنحضرت را مدح كرده‌اند، از آنجمله معاويه در وصيتش به يزيد مدح از آنجناب كرده [209] ، و ابن‌سعد در بعض اشعار او را مدح نموده [210] ، و دشمنانش در وقتي كه آن حضرت فضايل خود را تعداد مي‌نمود و از ايشان شهادت مي‌طلبيد همه اعتراف نمودند [211] ، و شمر ملعون فرياد مي‌كردكه: انه لكفو كريم و كشته شدن به دست او عار نيست [212] و سنان در وقتي كه مشغول قتل آن سرور بود مي‌گفت ترا مي‌كشم و مي‌دانم كه پدر تو اشرف اولاد آدم است [213] ، و آن ملعوني كه سر حضرت را به نزد ابن‌زياد آورد اين اشعار را خواند:املاء ركابي فضة و ذهبا اني قتلت السيد المحجباقتلت خير الناس اما وابا و خيرهم اذ ينسبون النسبايعني: سنگين كن بار شتران مرا از نقره و طلا، زيرا كه من به جهت رضاي تو سيد بزرگواري را كشته‌ام كه بهتر از همه‌ي مردم است از جهت پدر و مادر و حسب و نسب [214] و يزيد مدح نمود آنجناب را زماني كه هنده زوجه‌ي او در مجلس عام وارد شد بدون چادر و ساتر، پس برخواست و سر او را پوشانيد، و گفت: برو بر حسين گريه كن و نوحه كن كه بزرگ قريش است. [215] .و چون يزيد چنين گويد پس شما دوستان چرا بايد از گريه و ندبه ساكت باشيد، و بر سيد جوانان نناليد.

## حضرت امام حسين سبب حزن مؤمنين

«خاتمه» اينها كه مذكور شد، شمه‌اي از مدائح وفضائل آن سرور بود، كه بيان [ صفحه 107] شد، و مرا كجا آن حد است كه احصاي فضائل كسي را نمايم، كه پيغمبر خدا (صلي الله عليه و آله) درحق او فرمود - بعد از آنكه بسيار از برايش گفت -: «او را تفضيل دهيد، چنانكه خدايش تفضيل داده» [216] ليكن همان يك فضيلت خاصه را بيان مي‌كنيم كه مشتمل است بر جميع اضداد آن سرور كه موجب حزن و سرور است، و سبب اسف و فرح، هر دو بوده است:توضيح اين امر عجيب، آن است كه، چون آن حضرت سبب حزن مؤمنين بوده است از اول خلقت تا روز بعثت به جهت اسبابي كه ذكر شد، و خواهدشد، بلكه سبب حزن نشأةاي است كه در آن حزن و اندوه مقرر نشده، پس خداوند او را سبب فرح و سرور مؤمنين قرار داده، به اينكه تمام بهشتها وحور العين را كه دارالسرور و الحبور است [217] ، از نور پاك آنجناب خلق نموده چنانكه مروي است از انس، كه گفت پيغمبر خدا: خداوند خلق فرمود مرا و علي و فاطمه و حسن و حسين را، پيش از آنكه آدم را خلق نمايد، هنگامي كه نه آسمان بود، نه زمين، و نه ظلمت، و نه نور، و نه شمس، و نه قمر، و نه بهشت، و نه دوزخ، عباس عرض كرد: چگونه بود ابتداي خلق شما؟ فرمود: اي عم، چون خداوند خواست كه ما را خلق نمايد، تكلم فرمود به كلمه‌اي، پس از آن نوري آفريد، پس به كلمه‌ي ديگر تكلم نمود، پس از آن آفريد وحي را، پس مخلوط نمود نور را با روح، پس ما پنج نفر را از آن خلق كرد.پس ما تسبيح و تقديس مي‌نموديم او را، در وقتي كه تسبيح و تقديسي نبود، پس چون اراده نمود كه خلائق را انشاء نمايد، شكافت نور مرا، پس خلق كرد از آن عرش را، پس عرش از نور من است، و نور من از نور خداست، و نور من افضل است از نور عرش، پس شكافت نور برادرم علي را، و خلق نمود از او ملائكه را، و علي افضل است از ملائكه، پس شكافت نور دخترم فاطمه را، و خلق نمود از آن آسمان و زمين را، پس آسمان و زمين از نور دخترم فاطمه است، و نور دخترم از نور خداست، و دخترم افضل [ صفحه 108] است از آسمان و زمين، پس شكافت نور فرزندم حسن را، پس خلق نمود از آن شمس و قمر را، پس حسن افضل است از شمس و قمر، پس شكافت نور فرزندم حسين را، پس خلق نمود از آن بهشت و حورالعين، پس حسين افضل است از بهشت و حورالعين [218] تمام شد حديث شريف.پس حسين (عليه‌السلام) حزن كل مؤمن است و سبب فرح ايشان نيز خواهد بود.و عجب آنست كه آن سرور سبب حزن بهشت و حورالعين هم بوده كه آنها خود از اسباب فرح‌اند، چنانكه وارد شده است در اخبار كه بهشت گريه نمود بر حال آنجناب در وقتي كه بر روي خاك افتاده، و حورالعين لطمه بر صورت زدند و ماتم در اعلا عليين برپا شد [219] ، و عجب‌تر آنست كه آن حضرت سبب حزن بهشت شد، نيز سبب فرح آن گرديد،چنانكه در خبري وارد است: بهشت خواهش نمود از خداوند كه او را زينت دهد، پس خداوند زينت داد اركان آنرا به حسين (عليه‌السلام) پس به خود نازيد چنانكه عروسان كنند از شدت فرح. [220] . [ صفحه 110]

## در خصوصيات عبادات آن حضرت در روز عاشورا

كاش آنزمان سرادق گردون نگون شدي وين خرگه بلند ستون بي‌ستون شدي‌كاش آنزمان برآمدي از كوه تا بكوه سيل سيه كه روي زمين قيرگون شدي‌كاش آنزمان كه پيكر او شد درون خاك جان جهانيان همه از تن برون شدي‌كاش آنزمان ز آه جگرسوز اهلبيت يكشعله برق خرمن گردون دون شدي‌كاش آنزمان كه كشتي آل نبي شكست عالم تمام غرقه‌ي درياي خون شدي‌كاش آنزمان كه اين حركت كرد آسمان سيماب‌وار روي زمين بي‌سكون شدي‌اين انتقام گر نفتادي بروز حشر با اين عمل معامله دهر چون شدي‌آل نبي چو دست تظلم برآورند اركان عرش را به تزلزل درآورند [ صفحه 111] عنوان سوم: در خصوصيت صفات و اخلاق و عباداتي كه از آن جناب ظاهر شد در روز عاشورا، از آن جمله است جميع ما بين عبادات ظاهره و باطنه، و مكارم اخلاق، و تحمل اقسام بلا، و شكر بر آن، و جمع جميع در عبادات مخصوصي كه در آن روز نمود، و به آن سبب مورد الطاف خاصه گرديد.

## در خصوصيت صفات و اخلاق و عبادات آن حضرت در روز عاشورا

و آن عباداتي است كه جامع جميع عبادات بود، از بدنيه‌ي واجبه، و مندوبه، ظاهريه، و باطنيه، و قلبيه‌ي واجبه، و مندوبه، به أكمل و اشرف افراد هر يك، پس عبادت نمود آنحضرت به جميع انحاء عبادت، از مفردات و مركبات در آنروز، و ظاهر نمود مكارم اخلاق، و صفات حميده و پسنديده بأسرها، از مندوبه، و متضاده.علاوه بر آنكه متحمل گرديد انواع اعظم ابتلا را، و صبر نمود به اكمل انحاء صبر، بلكه شكر مي‌نمود بر اينها به أشرف وجوه شكر، پس رسيد به سبب اين عبادت به مقامي كه جامع تمام فضل است، و حاصل شد از براي او در اين باب خصوصيتي در عبادت، كه از برايش شريكي نبوده، و به همين سبب مخصوص گرديد به خطاب: يا ايتها النفس المطمئنة ارجعي الي ربك [221] [اي نفس آرام و مطمئن به سوي پروردگارت برگرد.]. و مختص شد برضا و گرديد راضية مرضية و مخصوص شد به عبوديت مخصوصه و بهشت خاص، كه فرموده: فادخلي في عبادي و ادخلي جنتي: [در ميان بندگانم درآي، و در بهشتم درآي.]حال تفصيل اين عبادت مخصوصه جامعه را بيان نمائيم بعون‌الله سبحانه.پس مي‌گوئيم كه خداوند متعال تكليف نموده است بندگان را، از روي مصالح ايشان به تفاوت درجات، و مقامات و اعصار، پس از براي هر پيغمبري شرعي و راهي مقرر نموده، و از براي هر يك خصوصيتي و امتيازي قرار داده، و اين شريعت سهله غرا را از براي يپيغمبر ما قرار داده، و از براي خود آن سرور خصايصي مقرر ساخته كه از بيست متجاوز مي‌شود، و از براي اوصياء آنجناب نيز، احكامي مخصوص قرار داده، در آن [ صفحه 112] صحيفه كه دوازده مهر بر آن بوده از مهر طلا كه آتش نديده، و جبرئيل آن را بسوي حضرت رسول آورد قبل از وفاتش، و گفت: اين وصيت تو است، به سوي نخبه‌ي اهل بيت، فرمود: كيست نخبه‌ي ايشان؟ گفت: علي بن ابي‌طالب و اولاد او، پس داد پيغمبر، آن صحيفه را به اميرالمؤمنين (عليه‌السلام)، و امر كرد او را كه يك مهر را باز كند و عمل نمايد به آن، پس آن حضرت چنين نمود، و داد ان را به حضرت حسن، او نيز يك مهر را باز كرد و عمل نمود به آن، پس داد آنرا به برادرش حضرت سيدالشهداء (عليه‌السلام) پس گشود مهري را پس ديد نوشته است بيرون رو با اصحاب خود به سوي شهادت، و بفروش نفس خود را از براي خدا، پس چنين نمود آن سرور و داد آنرا به علي بن الحسين (عليه‌السلام)، پس گشود مهرش را ديد نوشته است ساكت بنشين در منزل خود، و عبادت خدا كن تا مرگت در رسد.. الحديث [222] .و چون تكليف حضرت حسين (عليه‌السلام) آن بود كه خود را بخدا بفروشد در روز عاشورا، پس آن جناب جمع نمود در آن روز بين جميع عبادات بدنيه و قلبيه، از فعليه و تركيه، واجبه و مندوبه، به تمام انواع، و اصناف، و اقسام و اشخاص آن، از مشتركات و مختصات، تا اينكه معامله‌ي كليه با خدا نمود، و مستحق گرديد كه خداوند به او عطا نمود آنچه را كه ممكن است به مخلوقي داده شود، از عطايا، والطاف جليه و خفيه.و تفصيل اين معامله، و بيان اين عبادات جامعه موقوف است بر اينكه عبادات و مسائل اخلاقي را يك يك عنوان نمائيم، به ترتيب كتب فقهيه، پس ذكر كنيم كيفيت ادا نمودن آن جناب آن را، پس بيان نمائيم بعضي از خصوصيات جمع و تركيب آنها را: كتاب العبادات البدنية الواجبه، و در آن چند باب است:

## طهارت ظاهري و باطني آن حضرت در شب عاشورا

[باب طهارة الظاهرية] آن حضرت در شب عاشورا غسل نمود با آن آبي كه ولدش علي‌اكبر آورد، با اينكه مي‌دانست كه به آن مضطر خواهد شد، و آن از [ صفحه 113] خصايص آنجناب بود.و اما [طهارت باطنيه]، پس وضو گرفت با آن خوني كه از قلب مباركش جاري شد و بعد غسل ترتيبي نمود بخونهائي كه از سر و اعضايش جاري گرديد، و عاقبت غسل ارتماسي نمود بخون حنجر مباركش، و تيمم نمود با خاك گرم كربلا، و صورت خود را به آن ماليد آن وقت كه پيشاني مبارك را بر آن گذاشت تا تسليم نمايد به خدا آنچه را مبايعه نموده بود، پس از براي آنجناب جمع شد جميع اقسام طهارت، از ظاهريه، و باطنيه، از وضو، غسل و تيمم.

## چهار قسم نماز آن حضرت در روز عاشورا

[باب الصلواة] جميع ائمه اقامه صلاة نمودند، چنانكه در زيارت جامعه است [223] ، لكن از براي آن حضرت خصوصيتي است در اقامه صلاة كه در آنروز چهار قسم نماز بجا مي‌آورد.يكي: وداع نماز شب كه از قوم مهلت خواست آن شب را به جهت آن [224] .دوم: نماز ظهر بود كه در آن روز به طريق نماز خوف به جاي آورد [225] به نحو خاصي كه غير از ذات الرقاع و بطن النخلة است [226] و نماز آنحضرت قصر بود لكن از براي بعض اصحاب قصر القصر بود كه در بين نماز شهيد شدند در پيش روي آنحضرت.سوم: روح صلاة از افعال و اقوال و كيفيات آن، چنانكه در كتاب صلاة مبين است.چهارم: آن نماز مخصوصي بود به تكبير و قرائت و قيام و ركوع و سجود و تشهد و سلام مخصوصي.پس احرامش آن وقتي بود كه از روي زين بر زمين افتاد، و قيامش آن بودكه بپا [ صفحه 114] ايستاد، و ركوعش آن بود كه خم خم راه مي‌رفت و گاهي به رو، مي‌افتاد، و قنوتش دعائي بود كه در آن حال مي‌خواند: «اللهم متعالي المكان، عظيم الجبروت، شديد المحال، غنيا من الخلائق، عريض الكبرياء، قادرا علي ماتشاء، قريب الرحمة، صادق الوعد، سابغ النعمة، حسن البلاء، قريب اذا دعيت، محيط بما خلقت، قابل التوبة لمن تاب اليك، قادر علي ما اردت، و مدرك ما طلبت، شكور اذا شكرت، و ذكور اذا ذكرت، أدعوك محتاجا، و أرغب اليك فقيرا، و أفزع اليك خائفا، و أبكي اليك مكروبا، وأستعين بك ضعيفا و أتوكل عليك كافيا، احكم بيننا و بين قومنا فانهم غرونا، و خدعونا و خذلونا، و غدروا بنا، و قتلونا و نحن عترة نبيك، و ولد حبيبك (صلي الله عليه و آله) الذي اصطفيته بالرسالة، و ائتمنته علي وحيك، فاجعل لنا من امرنا فرجا و مخرجا، برحمتك يا ارحم الراحمين» [227] و سجودش آن وقت بود كه پيشاني مبارك بر خاك نهاد، و تشهد و سلامش مفارقت روح مباركش بود از جسد، و بلند شدنش ارتفاع بر سر نيزه بود، و تعقيبش اذكار و آيات سوره‌ي كهف بود كه بر سر نيزه تلاوت مي‌نمود.[باب الصوم] از براي روزه، دوازده قسم است كه در فصل عليحده ذكر خواهد شد (ان شاءالله).واعلي واكمل آن، صوم آنحضرت است كه امساك نمود از طعام و آب و از جميع علايق قلبيه و جسديه، و به اين سبب خداوند افطار خاصي از برايش به هديه فرستاد بر دست حضرت رسول، چنانكه فرزندش علي‌اكبر عرض كرد: «هذا جدي بيده كاس مذخورة لك»: [اينك جدم در دستش جامي است كه از براي حضرت شما نگاه داشته است] [228] .[باب الجنايز]: واجب است تجهيز اموات، و تغسيل و تكفين و حنوط و دفن و نماز برايشان، مگر شهيد در معركه كه همان نماز تنها، و دفن باثياب در آن لازم است، و [ صفحه 115] مستحب است تشييع آن جنازه، و چهار گوشه‌ي آن را برداشتن، و غير اين آداب و سنن كه در كتب فقه مشروح است، و آن حضرت نسبت به اصحابش از واجبات آن متمكن نبود، و شايد اقل واجب از نماز را به جا آورده باشد.

## دفن طفل شيرخواره به پنج دليل

و اما دفن، پس بحسب بعض روايات از براي طفل رضيعش با شمشير قبري حفر نموده و او را دفن كرد [229] و شايد سرش چند وجه باشد.يكي آنكه از آن متمكن شد.دوم اينكه از قطع رأس او را نجات دهد.سوم اينكه سه روز به روي خاك نماند.چهارم اينكه پايمال سم اسبان نشود.پنجم آنكه بدن او را به اين حالت مشاهده ننمايند.بلي آنچه را متمكن شد آنجناب نسبت به اصحاب به جا آورد، مثلا اجساد ايشان را جمع مي‌نمود، و بعضي را پهلوي بعضي مي‌گذاشت، و بعضي را خود به نفس نفيس نقل مي‌نمود، و تشييع مي‌فرمود اگر ديگري حمل جنازه مي‌كرد.

## زكات بدن و مال در شب و روز عاشورا

[كتاب الزكوة و الصدقات]: آنجناب ادا نمود زكات بدن و زكات مال را، نه همان عشر، يا ربع، بلكه تمام آنچه داشت، حتي آن جامه‌ي كهنه كه قيمتي نداشت، و به جهت فك رقاب در شب عاشورا چند حله عطا نمود كه قيمت آنها هزار دينار بود. [230] .[باب الجهاد]، هر چند همه‌ي ائمه‌ي هدي حق جهاد را بجا آوردند چنانكه در زيارت جامعه است [231] ، اما آن حضرت را در جهاد خصوصياتي بود كه احدي به آن مكلف نشده [ صفحه 116] غير از آن سرور، و آن چند امر است.

## امتيازهاي سيزده گانه جهاد امام حسين با جهاد در اسلام

### اشاره

يكي آنكه: از شرايط جهاد در اسلام آن بود كه كفار از ده برابر مسلمين زياد نباشد، پس واجب بود كه يكنفر از ده نفر فرار نكند، و بعد از قوت اسلام و ازدياد شوكت آن، تخفيف وارد شد، و شرط شد كه از دو مقابل زياد نباشد، پس اگر كفار زياده از دومقابل باشند جهاد لازم نبود، و بر آن جناب لازم شد كه يك تن در مقابل سي هزار نفر، بلكه بيشتر بايستد و جهاد نمايد.دوم آنكه: جهاد بر اطفال و شيوخ لازم نبود، و در اين واقعه مشروع گرديد از براي طفل مانند قاسم، و عبدالله بن الحسن، و طفل آن عجوزه، و همچنين از براي شيوخ كبير مانند حبيب بن مظاهر.سوم آنكه: مظنه هلاكت نباشد، و آن حضرت مي‌دانست كه كشته مي‌شود، و به اصحاب خبر داد كه فردا تمام شما كشته مي‌شويد [232] و نجات نيابد مگر ولدم علي.چهارم آنكه: ستمكاران با آنجناب رفتاري نمودند كه خداوند در جهاد با كفار مقرر ننموده بود، من جمله بايد قتال در اشهر حرم نباشد، و آنها با آنحضرت در محرم كه شهر حرام است قتال نمودند، و آنحضرت ناچار با آنها مقاتله نمودند.پنجم آنكه: طفل و زن را نبايد كشت از كفار، و از آنجناب چند طفل بلكه شيرخوار شهيد كردند، يكي آن طفل كه حضرت طلبيد كه او را ببوسد تيري بجانب او انداختند و او را شهيد كردند. [233] .و ديگري را به نزد ايشان برد و از برايش آب طلبيد، به عوض آب، تير بر حلقومش زدند. [234] .ششم آنكه: هر گاه كفر شرط مبارزت نمايد بر او يكدفعه هجوم ننمايند، و ايشان [ صفحه 117] شرط نمودند كه يك يك به ميدان آورند، بعد مخالفت كردند و از هر طرف بر او هجوم نمودند، فرقة بالسيف، و فرقة بالرمح [235] .هفتم آنكه: ابتداء به قتال بعد از ظهر باشد، تا اينكه مقاتله طولي نكشد، و شب حايل شود تا اينكه بالتمام مستأصل نشوند، و ايشان خلاف اين معني نمودند، و از اول طلوع مشغول قتال شدند. [236] .هشتم آنكه: سر كافر را چون بريدند از معركه و محل حرب به جائي نقل نكنند [237] ، وايشان سر مبارك آنجناب را به كوفه و شام با سر اصحاب نقل نمودند.نهم آنكه: كافر اگر بزرگ قبيله باشد او را سلب نكنند، چنانكه حضرت امير (عليه‌السلام) در وقتي كه عمرو بن عبدود را به قتل آورد و او تمام كفر بود، و زره قيمتي اعلا دربر داشت كه بي‌نظير بود، حضرت متعرض آن نگرديدند، شخصي عرض كرد كه چرا زره او را نبرديد؟ فرمود او بزرگ قوم است نخواستم هتك حرمتش كنم [238] ، و خواهر عمرو چون اين حال را ديد، و فهميد كه قاتل او جناب امير است فرحناك شد، به دو جهت: يكي آنكه ديد كه قاتلش بزرگ بوده، و ديگر آنكه حرمت او را ملاحظه نموده، پس گفت:لو كان قاتل عمرو غير قاتله لكنت ابكي عليه اخر الأبدلكن قاتله من لا يعاب به و كان يدعي ابوه بيضة البلد [239] .و ايضا اظهار سرور نمود، گفت: اشك من خشك نشود اگر بر تو گريان شوم اي برادر، سالهاي دراز به بزرگي گذران نمودي، حال هم به دست كفو كريمي كشته شدي، من نمي‌دانم كه اگر قاتل برادرش، پسر بزچران بود، كه مبروص پيس، نابخت بداصل حرامزده بود، (شمر ملعون) آيا چه ميكرد؟ [ صفحه 118] دهم آنكه: كافر را مثله نمودن مشروع نيست (يعني نبايد اعضاي ايشان را قطع نمود) حتي اينكه حضرت اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) نهي فرمود از مثله كردن به ابن‌ملجم كه اشقياي اولين و آخرين بود [240] ، و اين امر نيز در پيش كفار و بت‌پرستان ثابت بوده و در جاهليت نسبت به مسلمين.چنانكه ابوسفيان زماني كه بر جسد حمزه عبور نمود، آمد نزدش و سر نيزه را بر دهانش گذاشت و گفت: بچش اي عاق! و چون ديد كه انگشتانش را بريده و شكمش را دريده و جگرش را برده‌اند فرياد كرد كه اي اتباع محمد (صلي الله عليه و آله) در قتلاي شما مثله است، قسم به خدا كه من امر به آن ننمودم و به آن راضي نبودم [241] ، لكن پسر زياد ملعونه أعظم از مثله فرمان داد و نوشت به ابن‌سعد كه چون حسين را كشتي اسبها را بر سينه و پشت او بتاز، هر چند بعد از كشتن ضرري به حال او ندارد و لكن كلامي گفته‌ام عمل شود. [242] .يازدهم آنكه: چون زنان كفار را اسير كنند نبايد ايشان را بر كشته‌ي اقوام خود عبور دهند و در خيبر چون بلال صفيه را بر كشته‌ي خيبريان عبور داد و بدنش به لرزه درآمد، او را به خدمت حضرت رسول (صلي الله عليه و آله)برد حضرت بلال را عتاب فرمود [243] ، لكن نسبت به اسيران آل محمد (صلي الله عليه و آله) اكتفا نكردند به مرور بر قتلي، بلكه سرهاي ايشان را همراه ايشان داشتند و همواره در پيش چشم ايشان بود، تا وارد شام شدند. [244] .دوازدهم آنكه: زنان اسير از كفار اگر از خاندان سلطنت باشند ايشان را در بازار به عرض بيع درنياورند، و در مجالس بپا ندارند، و روهاي ايشان را مكشوف ننمايند، و در روايتي از حضرت باقر (عليه‌السلام) ديده‌ام كه چون سبايا را وارد شام نموده، اهل شام با هم مي‌گفتند: كه ما نديده‌ايم اسيراني كه از اينان خوشروتر باشند، [245] و در مجلس يزيد [ صفحه 119] ملعون، شخص شامي به او گفت: اي يزيد اين جاريه را به من ببخش [246] ، و اين فقره بدتر و بالاتر است از بيرون آوردن در معرض بيع.سيزدهم آنكه: باب امر به معروف و نهي از منكر، شرط آن امن از ضرر است و آنجناب با قطع به ضرر اقدام بر آن نمود، و آن از خصائص آنحضرت است، و از براي هدايت و ارشاد خصوصياتي است، چنانكه در روي قاتل خود تبسم مي‌نمود و او را موعظه مي‌فرمود. [247] . و سر مباركش راهب را ارشاد به اسلام نمود. [248] .

### كتاب العبادات المستحبه

### سقايت آن حضرت در روز عاشورا

[باب سقي الماء] آب دادن مستحب مؤكد است، حتي به كفار وبهائم، و واجب است در بعض اوقات، و اجر آنرا رد قيامت پيش از ساير اعمال به شخص مي‌دهند. [249] ، و از آنجناب انواع آن به عمل آمد، چنانكه به دشمنانش آب داد و اسبان ايشان را سيراب نمود [250] و به ذوالجناح فرمود كه: آب بخور [251] ، و انواع استسقاءنمود به جهت اطفال و عيالش، حتي اينكه به چاه كند به دست مبارك [252] ، تا اينكه خواهش نمود كه قطره‌اي از آن را از براي طفلش بدهند. [253] .

### اطعام دادن آن حضرت در شب و روز عاشورا

[باب الاطعام] اطعام نمودن در وقت تنگي به يتيم و مسكين از افضل اعمال است، [ صفحه 120] و موجب خلاص از عقبه دشوار، و آنجناب از اين عمل متمكن نشد در روز عاشورا، با اينكه روزي بود كه بر ايشان از هر جهت تنگ بود، زيرا كه طعام بالمره در نزد ايشان مفقود بود، از اين جهت حضرت سجاد (عليه‌السلام) مي‌فرمود كه فرزند رسول‌خدا شهيد گرديد گرسنه و تشنه. [254] .ولي چون گرسنگي و تشنگي را شدت زياده بود مكرر ذكر شده، و آن حضرت طلب آب نمود و طلب طعام نكرد، چون در آن ذلتي است كه اصحاب غيرت، از آن امتناع دارند، بلكه اگر كسي بدون سؤال هم ميداد نميگرفتند، و از اين جهت است كه چون اهل كوفه خرما و گردو به اطفال اسير مي‌دادند، ام‌كلثوم صيحه‌اي زد بر ايشان كه صدقه بر ما حرامست، و مي‌گرفتند از دهان اطفال و مي‌انداختند [255] ، زيرا كه اطعام در اين حال صدقه‌اي است كه مشتمل است بر اهانت و ذلت و قبول از براي ايشان حرام بوده هر چند به عنوان زكات نباشد.

### ملاطفت آن حضرت در شب و روز عاشورا

[باب الملاطفة] مهرباني كردن به اولاد و ارحام، خصوصا دختران بسيار فضيلت دارد و از آنحضرت احسن و الطف آن به عمل آمد نسبت به حضرت سكينه، كه او را بوسيد و دست بر سرش كشيد و او را تسلي داد، ولي اين امر بر حزن و اندوه آن صغيره مي‌افزود. [256] .

### دفع نمودن دشمن در شب و روز عاشورا

[باب رد العادية و اعانة اللهيف] دفع دشمن از دوست نمودن و به فرياد مسلمين رسيدن، از صفات حسنه و خصال مستحسنه است، و آن حضرت دفع دشمنان نمود از اهل بيت و عيال خود، به هر نحو كه ممكن بود، حتي اينكه فرمود: اي قوم بيائيد و قصد [ صفحه 121] من كنيد و از حرم دست برداريد [257] ، و به فريادرسي هفتاد و دو نفر از اصحاب خود رفت در وقتي كه آنجناب را ندا مي‌كردند، و همچنين بيست و هفت نفر از اهل بيت، بلي بعضي از اوقات نفعي به حال آن شهيدان نداشت، چنانكه درقضيه‌ي «قاسم» اتفاق افتاد چنانكه بيايد در محلش (انشاءالله)، اين است كه آن حضرت فرمود: كه دشوار است بر عم تو كه به فريادرسي تو بيايد و نفعي به حال تو نداشته باشد. [258] .

### تسلي دادن آن حضرت در شب و روز عاشورا

[باب ادخال سرور بر مؤمن و زيارت ايشان]، كه از افضل اعمالست، و آن جناب كمال سعي را مي‌نمود در مسرور نمودن و تسلي دادن زنان و مردان اصحاب و اهل بيت، ولي چون زمين كربلا زمين كرب‌وبلا است، و روز عاشورا روز تأسف و اندوه است بالذات، سروري از براي ايشان نگرديد، و زيارتش به عنوانهاي مختلف حاصل شد.

### عيادت آن حضرت در شب و روز عاشورا

[باب عيادت مريض]، كه ثواب بسيار دارد، و در خبر است كه خداوند در روز قيامت عتاب مي‌نمايد كه چرا به عيادت من نيامدي در روزي كه مريض بودم؟! عرض مي‌كند كه: تو منزهي از مرض خداوندا، ندا ميرسد كه: فلان مؤمن مريض شد و تو عيادت نكردي [259] و از آن جناب عيادت مرضي، و مجروحين حاصل شد، و انواع لطف و مرحمت مي‌نمود، حتي نسبت به آن عبد أسود و غلام تركي، و خواست عيادت كند از ولدش علي‌اكبر ميسر نشد، چون از شدت ادب آنحضرت را ندا نكرد، و لكن آخر نفس سلام نمود، و چون آن حضرت بر او رسيد، وفات نموده بود، فرياد برآورد كه: يا بني‌قتلوك [260] پسر، تو را كشتند، بلي عيادت نمود فرزندش حضرت سجاد (عليه‌السلام) را [ صفحه 122] در وقتي كه مي‌خواست به ميدان رود از احوالش سؤال نمود و عجب آنكه عيادت كننده پيش از مريض وفات نمود و تفصيل اين عيادت در عنوان شهادت بيايد (انشاءالله).

### تلاوت ذكر و دعا در شب و روز عاشورا

[باب تلاوت ذكر و دعا]، و آنجناب در تلاوت كتاب خدا شب و روز شوق بسيار داشت چنانكه شب عاشورا مهلت گرفت از دشمنان در تأخير قتال به جهت آن [261] ، و در آن شب به سبب تلاوت و مناجات و عبادتش، سي نفر از لشكر ابن‌سعد هدايت يافتند و به جانب آن حضرت شتافتند و فيض شهادت بردند [262] ، و آنجناب از آن وقتي كه مقابل قوم ايستاد تا وقتي كه سر مباركش را بر نيزه كردند، متصل مشغول به قرائت قرآن بوده و سرش بر سر نيزه سوره‌ي كهف تلاوت مي‌نمود، و در ذكر خدا مداومت داشت در جميع حالات، بلكه جميع اقوال و افعال و حركات و سكناتش از عصر تاسوعاء تا عصر عاشورا تماما ذكر خدا بود، و تذكر ميثاق الهي بود تا اينكه اداي امانت نمود، و به هيچ كار از لوازم بشريت مشغول نگرديد، حتي به خورن طعام، و باز متصل زبانش به ذكر خدا تر بود، حتي وقتي كه كامش از شدت تشنگي خشك گرديده بود، و در دعا از اول شب مشغول بود تا صبح، و آن يكي از اسباب مهلت خواستن بود آن شب را از دشمنان، و در اول صبح اين دعا را خواند: اللهم انت ثقتي في كل كرب، و رجائي في كل شدة، و انت لي في كل امر نزل بي ثقة و عدة، كم من كرب يضعف منه الفؤاد، و تقل فيه الحيلة و يخذل فيه الصديق، و يشمت فيه العدو، و انزلته بك و شكوته اليك، ففرجته. [263] .[يعني: خدايا تو در هر غم و اندوهي پناهگاه من، و در هر پيشامد ناگواري مايه‌ي اميد من هستي، هر حادثه‌ي تلخي پيش آيد تو سلاح و پناه من هستي. چه اندوههاي كمرشكني بر من فرودآمده كه دلها ناتوان و راه چاره مسدود مي‌شود، و دوستان دوري جسته و [ صفحه 123] دشمنان زبان به شماتت مي‌گشايند، در چنين مواقعي شكايت به پيشگاه تو آورم و تو اين غمها را برطرف ساختي.]آخر دعايش آنوقتي بودكه بر خاك افتاده بود «اللهم متعالي المكان) و پيش از اين تمامش مذكور شد.

### كتاب العبادات القلبية و الصفات الحميدة

#### اشاره

بدانكه آنجناب در آن روز ظاهر نمود اعلي مكارم اخلاق را، پس اولا لازم است كه اخلاق حميده و صفات پسنديده را بيان نمائيم، كه خبري وارد است كه آنها از خصال انبياء و رسل است [264] ، و عدد آن صفات، دوازده است:

### يقين، رضا، سخاوت و شجاعت از عبادات قلبي آن حضرت

اول يقين است، و حقيقت آن اعراض نفس است از دنيا و كناره گرفتن از آن، و اين صفت در آنحضرت بروز نمود، هنگامي كه از مدينه بيرون آمد و به زمين كربلا رسيد، نوشت به سوي برادرش محمد بن الحنفية و ساير بني‌هاشم، به اين مضمون: كه اين كتابي است از حسين بن علي به سوي برادرش محمد بن علي و كساني كه نزد اويند از بني‌هاشم: «اما بعد پس گويا دنيا هيچ نبوده و آخرت هميشه بوده» [265] و اين كلام در معني دل بريدن از دنيا و دل بستن به آخرت است.دوم صفت رضا است و آن جناب در درجه‌ي اعلاي آن بود، چنانكه هنگام خروج از مكه فرمود: كه گويا مي‌بينم اعضاي خود را كه در معرض آن است كه گرگان صحرا آنرا پاره پاره نمايند در مابين نواويس و كربلا و رضاي خدا رضاي ما اهل بيت است. [266] .سوم سخاوت است و آنجناب در اين صفت به مقامي بود كه آنچه داشت از مال و غير آن در راه الهي بذل نمود. [ صفحه 124] چهارم شجاعت است، و آن به ارث از پيغمبر(صلي الله عليه و آله) خدا گرفته، چنانكه در روايت وارد است [267] ، و از آنجناب در آنروز بروز نمود شجاعتي كه ضرب المثل شد، نمي‌گويم از پدرش شجاع‌تر بوده، لكن مي‌گويم بروز ننمود از پدرش و نه از ديگري آنچه از آن سرور ظاهر شد، چنانكه عبدالله بن عمار گويد كه نديدم در عمر خود كسي را كه يكه و تنها در ميان دشمنان بسيار باشد و حال اينكه اولاد واقرباء و اصحابش را كشته باشند دلدارتر از آنجناب، و به همين حالت حمله مي‌نمود بر آن قوم كه از سي هزار نفر زيادتر بودند، پس فرار مي‌كردند از پيش روي او و متفرق مي‌شدند مانند ملخ [268] و خود حمله كردن بر اين كثرت لشكر قوت قلب مخصوصي مي‌خواهد كه دلالت بركمال شجاعت دارد علاوه بر صولتش كه باعث فرار آن جمعيت بوده.

### اطمينان قلب و حلم از صفات حميده‌ي آن حضرت

پنجم وقار و اطمينان قلب است، و آن حضرت هر چند امر بر او سخت‌تر مي‌شد وقار و اطمينانش زيادتر مي‌شد و رويش مي‌درخشيد. [269] .ششم رقت قلب است، و اين صفت در آنجناب به مقام كمال بود كه بر همه اصحاب و اهل بيت رقت مي‌نمودند و سعي در حمايت و رعايت ايشان مي‌فرمود، و به همين سبب مصائبش زياد مي‌شد، مثلا چون ديد برادرزاده‌اش قاسم خيال مبارزت دارد و حال او را ملاحظه نمود كه يتيم، متحير نشسته است، و مي‌خواهد به سوي مرگ رود، آن قدر گريه كرد كه غش نمود [270] ، پس چه حال داشت در وقتي كه ديد بر خاك افتاده با بدن مجروح، و اسبها بر بدن مباركش جولان مي‌كنند.هفتم صفت حلم است، واين صفت در آنجناب به مقام كمال بود كه با اين همه مصيبت و اذيتها و قتل و جرح نفرين بركسي ننمود مگر در وقتي كه دل او را به سب و شتم [ صفحه 125] مجروح نمودند ديگر تحمل ننمودند، حتي اينكه مالك بن بسر ملعون شمشيري به حضرت زد و سب نمود او را و آنجناب در وقت زدن شمشير او را نفرين نكرد، و چون سب كرد، حضرت او را نفرين نمود [271] ، چون استخفاف بود، و تحمل آن موجب ذلت است، و آنجناب أبي الضميم بود متحمل ذلت نمي‌شد چنانكه فرمود: «الموت خير من ركوب العار» [272] [يعني مرگ بهتر از پذيرش ننگ است.]

### حسن خلق، مروت، غيرت، قناعت و صبر آن حضرت

هشتم حسن خلق است، و آنحضرت با شدت مصيبت و تفرقه‌ي حواس، با دوست و دشمن چنان اظهار ملاطفت و حسن خلق مي‌فرمود كه مورد تعجب است.نهم مروت است و كامل از آنحضرت ظاهر شد آنوقتي كه تمام لشكر دشمن را سيراب كرد [273] ، و راضي نشد كه طائفه‌ي جن او را ياري كنند [274] ، و عجب آنست كه هنگامي كه شمر لعين به نزديك خيمه آمد كه سخن گويد يكي از اصحاب خواست تيري به جانب او اندازد حضرت مانع شدند و فرمودند: من ابتدا به قتال نمي‌كنم. [275] .دهم صفت غيرت است، نسبت بنفس و اهل و عيال و در آن به حدكمال بود اما نسبت به نفس پس، از اقوال و افعال او معلوم است، يكي از آنها كه دل را مجروح مي‌نمايد آنست كه چون طاقت‌سواري از براي آنجناب نماند به سبب ضربت صالح بن وهب از اسب بر زمين آمد، پس از شدت غيرت برخواست، باز صدماتي بر او وارد شد كه از ايستادن ضعيف گرديد و بر زمين نشست، باز او را با آن حالت نگذاشتند و به قسمي نمودند كه گاهي مي‌نشست و گاهي مي‌افتاد [276] ، و اين همه خودداري به جهت آن بود كه او را افتاده نبينند و شماتت كنند. [ صفحه 126] و اما نسبت به عيال، پس بذل جهد نمود در حفظ ايشان به كندن خندق و آتش كردن در آن [277] و التماس كردن از دشمن كه فرمود: «اقصدوني بنفسي و اتركوا حرمي» [278] [از حرم دست كشيد و به سوي من آئيد.]، تا به حدي كه با كمال تشنگي و قدرت بر آب، آبرا از دست ريخت با اينكه به نزديك دهان رسانيده بود، چون ملعوني ندا كرد كه: اي حسين (عليه‌السلام) آب مي‌خوري و حال آنكه لشكر به خيمه ريختند [279] !يازدهم صفت قناعت است، و آن حضرت به جهت اتمام حجت قناعت نمود كه دست از او بردارند كه به طرف سرحدي از حدود اسلام برود، راضي نشدند [280] ، باز قناعت نمود از تمام دنيا به يك جامه‌ي كهنه، باز آنرا به بدنش نگذاشتند.دوازدهم صفت صبر است، و آن مناط امامت است و ثواب ايشان منوط به آن است، چنانكه كلام خدا شاهد آن است كه فرموده: (وجعلناهم ائمة يهدون بامرنا لما صبروا) [281] ، و فرموده: (و جزاهم بما صبر و اجنة وحريرا) [282] و از حضرت صادق (عليه‌السلام) روايت شده است كه خداوند در شب معراج وحي نمود به پيغمبر (صلي الله عليه و آله) كه من تو را امتحان نمايم به سه چيز تاصبر تو معلوم شود، عرض كرد: تسليم مي‌شوم امر ترا، و استعانت به تو مي‌جويم بر صبر كردن، وحي رسيد كه:اول: فقراي امت را بر خود ترجيح دهي، عرض كرد: قبول دارم و صبر مي‌كنم،دوم: آنكه متحمل اذيت و تكذيب شوي از قوم، عرض كرد قبول دارم و صبر مي‌كنم.سوم: آنكه بايد صبرنمائي بر مصايبي كه به اهل بيتت خواهد رسيد، اما برادرت علي (عليه‌السلام) پس حق او را غصب مي‌كنند و بر او ظلم و تعدي خواهند نمود، و دخترت را از ارث محروم مي‌نمايند، و او را اذيت مي‌كنند، و مي‌زنند در حالتي كه [ صفحه 127] حامله باشد، و در خانه‌ي او به قهر داخل مي‌شوند، و مراعات حرمتش نمي‌كنند، و پسرت حسن (عليه‌السلام) را به زهر شهيد مي‌كنند، و او را زخم ميزنند، و اسباب او را غارت مي‌نمايند، و پسرت حسين (عليه‌السلام) را مي‌طلبند كه او را ياري كنند، پس او را به سختي مي‌كشند، و اولاد و اصحابش را شهيد مي‌كنند، و عيالش را به اسيري مي‌برند، عرض كرد تسليم مي‌شوم و از تو طلب صبر مي‌كنم. [283] .

## گريه‌ي حضرت رسول بر حسين

مؤلف گويد حضرت بر همه‌ي اين امور صبر كرد لكن گريه بر حسين (عليه‌السلام) مي‌نمود، چون آن منافي صبر نيست بلكه لازمه‌ي شفقت و رقت است، و شنيده نشده كه آنحضرت وقتي مصيبت خود را با يكي از اهل بيت خود ذكر نموده باشد و گريه كند، مگر نسبت به حسين (عليه‌السلام) كه هر وقت او را مي‌ديد يا به ياد مي‌آورد گريه بر او غالب مي‌شد، و به علي (عليه‌السلام) مي‌فرمود: او را بازدار، پس مي‌بوسيد گلوي او را و گريه مي‌كرد، عرض مي‌كردند: چرا گريه مي‌كني؟ مي‌فرمود: جاي شمشيرها را مي‌بوسم، [284] ، و اگر حسين (عليه‌السلام)را خوشحال مي‌ديد گريه مي‌كرد، و اگر محزون مي‌ديد گريه مي‌كرد، و اگر لباس نو مي‌پوشيد گريه مي‌كرد [285] ، و هم چنين اميرالمؤمنين و فاطمه و حسن همه گريه مي‌كردند، و آنجناب وصيت نمود اهل بيت را در وداع آخرين كه صبر كنيد و صورت مخراشيد و گريبان مدريد و واويلا مگوئيد [286] ، لكن شما را از گريه منع نمي‌كنم بلي دخترش سكينه را از گريه منع نمود در حال حياتش چنانكه فرمود:لا تحرقي قلبي بدمعك حسرة مادام مني الروح في جثماني‌فاذا قتلت فانت أولي بالذي تأتينه ياخيرة النسوان [287] . [ صفحه 128] يعني: با اشكهاي جانكاه خود دلم را نسوزان، تا هنگامي كه روح در بدن دارم. آنگاه كه من كشته شدم تو به اين اشك ريختن شايسته‌تري، اي برگزيده‌ي بانوان!و ملاحظه نما صبر آن حضرت را كه ملائكه از آن تعجب نمودند، در آن وقتي كه برخاك گرم افتاده، تمام اعضايش از صدمه‌ي تير و سنان و شمشير مجروح، و پاره پاره، سرش شكافته، پيشانيش شكسته، سينه‌اش از تير سوراخ سوراخ، قلبش ازنيزه‌ي سه پهلو چاك، يك تير در حلقومش نشسته، و تير ديگر حنكش را خسته، تير ديگر پهلويش را شكافته، زبانش از خشكي به كام چسبيده، جگرش از تشنگي تفتيده، لبهايش از عطش خشك شده، قلبش از براي اصحاب كشته شده و عيال بي‌كسش تافته، دستش از ضربت زرعة بن شريك قطع شده، نيزه به پهلويش جا گرفته، سر و رويش از خون خضاب شده، صداي استغاثه‌ي عيال و اطفالش از يك طرف، و شماتت و شتم دشمنان از طرف ديگر، و كشته‌هاي اصحابش از يك طرف [288] ، با وجود همه‌ي اينها آهي نكشيد، و قطره‌ي اشكي نريخت و همي گفت: «صبرا علي قضائك، لا معبود سواك، يا غياث المستغيثين»: [بر قضاي تو شكيبايم، معبودي جز تو نيست، اي پناه پناهجويان!] [289] اين است كه در زيارت او وارد شده است: «و لقد عجبت من صبرك ملائكة السموات»: [به راستي فرشتگان آسمانها از شكيبائي تو به شگفت آمدند] [290] .و از حضرت سجاد (عليه‌السلام) مرويست كه هر چند امر بر او شدت مي‌كرد رخساره‌اش مي‌درخشيد، و اطمينانش بيشتر مي‌شد تا اينكه بعضي از دشمنان به بعضي مي‌گفتند: ببينيد حسين (عليه‌السلام) را كه چگونه از مرگ باك ندارد [291] بلي آن حضرت در كربلا شش مرتبه گريه كرد، و نكته‌اش شايد چند وجه باشد:

## گريه بر مصائب اهل بيت از اعظم عبادات است

يكي آنكه خود گريه بر مصائب اهل بيت از اعظم عبادات است، ديگر آنكه به [ صفحه 129] جهت اضمحلال دين خدا بوده، سوم اينكه ايشان از لوازم بشريه خالي نبودند، همچنان كه گرسنگي و تشنگي وخستگي از براي ايشان بود، لابد در مصائب دلسوختگي نيز عارض ايشان مي‌شد، چنانكه حضرت پيغمبر (صلي الله عليه و آله) در فوت طفلش ابراهيم گريان شد و فرمود: «دل مي‌سوزد و اشك مي‌ريزد، و ليكن نمي‌گويم حرفي را كه موجب غضب الهي باشد» [292] و آن حضرت نيز تأسي به جد بزگوارش نموده، آيا چگونه ممكن است بشر را كه به بيند خود را تنها و بي‌كس بعد از كثرت اصحاب و برادران و اولاد، در حالتي كه مظلوم باشد، و روي زمين را بر او تنگ گرفته باشند، و از اطراف دشمنان، او را احاطه نموده باشند، در ميان عيال و اطفالي كه همه گرسنه و تشنه، يكي ناخوش، يكي در غش، و ديگري محتضر، و مهيا شده كه ايشان را بگذارد و برود به سوي مرگ، و به آنها مي‌گويد: كه مهياي اسيري باشيد، و صبر كنيد، و صيحه و جزع نكنيد، پس مي‌خواهد روانه شود دختر صغيره‌اش سر برهنه مي‌آيد، و به جامه‌اش مي‌چسبد و عرض مي‌كند: اندكي توقف كن تا توشه‌اي از تو بگيرم كه اين وداع آخر است، پس دست و پاي او را ببوسد، پس بنشيند و او را بدامان خود بنشاند، در چنين حالت گريان نشود، اين بود كه حضرت گريان شد و اشك خود را با آستين پاك نمود، و مي‌فرمود:سيطول بعدي يا سكينة فاعلمي منك البكاء اذ الحمام دهاني‌يعني: اي سكينه بدان كه بعد از من گريه‌اي طولاني برايت هست، آنگاه كه مرگ مرا فرارسد.اين يك وقت بود از اوقات گريه‌ي آنحضرت [293] .دوم: آن وقت بود كه آمد به نزد جسد برادرش عباس، ديد بر خاك افتاده مشك سوراخ شده در يك طرف، و دستهاي قطع شده هر يك در يك طرف، پس گريه‌ي شديد مي‌نمود. [294] . [ صفحه 130] سوم: وقتي كه قاسم اراده‌ي قتال نمود، پس او را در بغل كشيد و آنقدر گريست كه غش كرد. [295] .چهارم: وقتي بود كه آمد بنزد جسد قاسم و ديد كه از سم اسبان پامال شده. [296] .پنجم: وقتي كه پسرش علي‌اكبر به ميدان رفت اشكش جاري شد و محاسن شريفش را به روي دست گرفت و سر به آسمان كرد و مناجات نمود. [297] .ششم: وقتي كه تسلي مي‌داد خواهرش زينب را از گريه و جزع، در آنحال گريه بر خودش غالب شد و چند قطره اشك از چشمش فروريخت باز خود را نگاه داشت [298] و هر گاه تأمل كني در اين حالت مذكوره، مي‌داني كه عادتا محال است كه صاحب قلب رئوف و مهربان گريان نشود در اين احوال.خاتمه: بدانكه عنوان سابق در خصايص صفات آنجناب بود در تمام ايام حيات، و اين عنوان در خصائص خصائص آن حضرت بود كه در روز عاشورا ظاهر شد، و اين خاتمه در بيان خصائص خصائص خصائص خصائصي است كه در روز عاشورا بروز نمود، و حاصل آن دو صفت عجيبه است:

## امام حسين جامع صفات متضاد

اول: جمع صفات متضاد است، و بيانش آن است كه آنجناب گاهي به جهت بعض صدمات مضطرب مي‌گرديد، و هر چند اضطرابش بيشتر بود، اطمينانش و وقارش زياده مي‌گرديد، پس جمع نموده بود بين اضطراب و وقار، و ايضا آنجناب در چند موضع گريان گرديد چنانكه گذشت، و مع ذلك صبور بود، چنانكه ملائكه از صبرش تعجب شدند، پس جمع نمود ما بين گريه و اصطبار.و ايضا، يكه و تنها در ميان دشمنان بسيار محصور گشته، با وجود اين دل از دست [ صفحه 131] نداده بود، و هر چند اصحاب و انصارش را كشته بودند و ياوري برايش نگذاشته بودند، خودش طلب خون خود نموده از دشمنان، و كشتار بسياري نمود، و با وجود تنهائي از شدت جلالت، گويا عسكر و لشكر فراوان دارد، كه چون حمله بر ايشان مي‌كرد فرار مي‌كردند، مانند گله‌ي گوسفند كه گرگ در ايشان افتد.و ايضا در ميان اهل و عيال، غريب و بيكس بود، و خودش از تنهائي استغاثه مي‌نمود و «هل من ناصر ينصرني»: [آيا ياوري هست كه مرا ياري كند؟]، مي‌فرمود [299] ، با اين حالت اغاثه‌ي ملهوفين مي‌نمود و هر كس از اصحاب كه بر زمين مي‌افتاد و فرياد مي‌كرد: «يا أبا عبدالله أدركني» آن حضرت به بالين او مي‌رفتند. [300] .و ايضا با اينكه شهداء جانهاي خود را فداي او كردند، آنجناب خود را فداي راه خدا نمود به جهت هدايت گمراهان و نجات عاصيان.و ايضا با اينكه بر خاك افتاده بود، و بي‌حال بود سعي مي‌نمود در خلاص اهل و عيال، و با شدت عطش سعي مي‌كرد در سيراب كردن اطفال و عيالش، حتي نسبت به ذوالجناح.و ايضا با اينكه برهنه و عريان بود شعاع نور جمالش مانع انظار بود [301] ، پس جمع نموده بود بين برهنگي و مستوري.و ايضا با اينكه رخساره‌ي منيرش به خاك و خون‌آلوده بود، چهره‌اش مي‌درخشيد و نورش مي‌تابيد. [302] .و ايضا با اينكه خودش ملجاء و مأوي نداشت، ملجاء بيچارگان بود، و تسلي از گريه مي‌داد، و خودش سبب گريه بود، چنانكه عبدالله و عبدالرحمن چون به خدمتش آمدند و استيذان جهاد نمودند، و بر حال زار آن امام عاليمقدار مي‌گريستند، حضرت فرمود: چرا گريه مي‌كنيد و من اميدوارم كه ساعت ديگر چشم شما روشن شود، عرض كردند: [ صفحه 132] كه بر خود گريه نمي‌كنيم بلكه بر حال شما گريه مي‌كنيم. [303] .و ايضا آنجناب ديگران را از گريه ساكت مي‌نمود، و خودش گريان بود، چنانكه در شب عاشوراء، چون بعضي از اشعار انشاء نمود، كه مشعر بر مفارقت از دنيا بود، و خواهرش زينب خاتون متفطن شده ناله‌كنان به نزدش آمد با سر برهنه گفت: برادر، اين كلام كسي است كه يقين به كشته شدن نموده باشد، حضرت فرمودند: بلي اي خواهر چنين است، صبر كن و حلم تو را شيطان نبرد، پس گريه بر آنحضرت غالب شد و گريست. (صلي الله عليه) [304] .

## جمع بين دو تكليف متضاد

عجيبه دوم: جمع ما بين دو تكليف متضاد است به حسب ظاهر، و بيانش آن است كه همچنانكه از براي حضرت پيغمبر احكام خاصه بود از تكليف وضعيه، و از براي هر يك از ائمه نيز حكم مخصوصي بود در مقام امامت، و سلوك با رعيت كه در آن صحيفه‌ي مهر شده ثبت بود، و هر يك عمل به تكليف خود نمودند و اعتراض بر ايشان نبوده، همچنين آنجناب مأمور بود به همين قسم كه عمل نمود، پس نبايد اعتراض نمود كه: چرا اقدام كردند بر كاري كه قطع داشتند در آن به ضرر و اتلاف نفوس، زيرا كه ايشان رسيدند به مقام كمال به سبب تسليم اوامر الهي، و حضرت حسين (عليه‌السلام) مخصوص شد باينكه در تكليف خود جمع نمود بين تكليف ظاهري كه موافق تكليف ساير عباد است، و بين تكيف واقعي كه خاص آنجناب بود، و اين جمع مختص به آنجناب است.اما به تكليف واقعي كه باعث شد او را بر اقدام بر قتل خود و اصحابش، و تعريض اهل و اطفال بر اسيري و ذلت، با اينكه همه را ميدانست، پس وجهش آن است كه بني‌اميه، به خصوص معاويه به نحوي با مردم رفتار نموده بودند كه اغلب ايشان را دوست مي‌داشتند و برحق مي‌دانستند، و علي (عليه‌السلام) و اولاد و شيعه‌اش را بر باطل [ صفحه 133] مي‌دانستند، و سب آن حضرت را شعار خود كرده بودند، بلكه جزء نماز جمعه قرار داده بودند، و آن قدر تأكيد در آن داشتند كه بعض اتباع ايشان روزي آنرا فراموش نمود و در سفر متذكر شد و در آن محل آنرا قضا نمود، پس در آن مكان معبدي بنا نمودند و آنرا مسجد ذكر ناميد. [305] .پس اگر آن حضرت با ايشان صلح مي‌نمود يا بيعت مي‌كرد، بالمره دين حق پامال مي‌شد، و بسياري از مردم گمان داشتند كه كسي با بني‌اميه مخالفت ندارد و ايشان خلفاي پيغمبرند به حق، پس چون آن جناب با ايشان مقاتله نمود و با آنحضرت اين گونه رفتار نمودند و با عيال و اطفال پيغمبر آن حركات كردند مردم متنبه شدند، و دانستند كه ايشان سلاطين جورند، نه خلفاي رسول، و كم كم حقيقت دين شيعه بر مردم واضح گرديد.و اما تكليف ظاهري، پس آنحضرت سعي تمام در حفظ و حمايت عيال پيغمبر نمود، اما از براي او ممكن نشد، تمام دنيا را بر او سخت گرفتند، يزيد عنيد به عامل مدينه نوشت كه آنحضرت را شهيد كند، حضرت فرار نمود به مكه [306] در حالتي كه اين آيه تلاوت مي‌نمود: (فخرج منها خائفا يترقب): [307] : [ترسان و نگران از آن بيرون رفت.] پس به حرم خدا پناه برد كه آن را خدا مأمن قرار داده است، حتي از براي كفار، و قاتل نفس محترمه، و وحوش، و طيور و اشجار، و نباتات، بازخواستند كه او را در آنجا به قتل آورند، پس از احرام حج عدول به عمره نمود، محل گرديد، و تكليف ظاهرش توجه به كوفه بود، چون اهل آن تماما مكاتيب بسيار و عرائض بيشمار به خدمتش نوشتند: كه ما همه سامع و مطيع امر توايم [308] ، و حضرت مسلم هم نوشت كه مردم بيعت نمودند [309] ، پس حجتي از براي آن جناب نماند، و چون به نزد ايشان آمد و نقض بيعت نمودند، متمكن از [ صفحه 134] رجوع نگرديد، و اگر برمي‌گشت كجا مي‌رفت؟! هيچ مأمني از برايش نبود، و اگر بيعت مي‌كرد او را به ذلت مي‌كشتند، و شاهد بر اين امور آن است كه چون برادرش محمد بن حنفيه به خدمتش عرض كرد كه به سوي يمن برو، يا به صحراها و كوهها فرار كن، حضرت فرمودند: اگر در سوراخ جانوري بروم هر آينه مرا بيرون آورند و بكشند [310] ، و چون فرزدق عرض كرد كه: يابن رسول‌الله چرا حج را تمام نفرمودي؟ فرمودند: اگر مانده بودم مرا مي‌گرفتند [311] و ابوهره ازدي در منزل ثعلبيه عرض كرد: چرا از حرم خدا و حرم جدت مفارقت نمودي؟ فرمودند: اي اباهره، بني‌اميه مالم را بردند صبر كردم، و سب و شتم عرضم نمودند صبر كردم، حال مي‌خواهند خونم را بريزند پس فرار كردم [312] ، و عمرو بن لوذان كه شخصي بود از بني عكرمه به آن حضرت عرض كرد: در بطن عقبه كه كجا مي‌رويد؟ فرمود: به كوفه مي‌روم، عرض كرد: تو رابه خدا قسم مي‌دهم برگرد كه نميروي مگر به سوي شمشيرها، ونيزه‌ها و اگر اهل كوفه امر را صاف نموده بودند از برايت ضرري نداشت، حضرت فرمودند: رأي صواب بر من مختفي نيست، و لكن حكم خدا لابد مجري است، و ايشان البته دست از من برنخواهند داشت تا اينكه اين دل خون شده را از سينه‌ام بيرون آورند. [313] .و اين كلام كه فرمود: حكم خدا بايد مجري شود اشاره به تكليف واقعي است، و اينكه فرمود: مرا نخواهند گذاشت اشاره به حكم ظاهري و اضطرار آن جناب است، و اينكه فرمود: اين دل خون شده اشاره است به شدت مصيبت آنسرور در آن خاك، كه هنوز اول امر بوده، و شاهد بر آنكه گفتيم: اگر بيعت مي‌كرد باز او را مي‌كشتند، آن است كه ابن‌زياد لعين نوشت كه بايد بر حكم من و حكم يزيد نازل شود و بيعت كند [314] و شمر لعين گفت: حسين (عليه‌السلام) بيعت كند بعد رأي خود را در حق او خواهيم ديد [315] ، و [ صفحه 135] اگر خيال كشتنش را نداشتند چنين نمي‌گفتند، و آنحضرت غرض ايشان دانست، اين بود كه فرمود: براي شما اقرار نخواهم نمود مانند غلامان و دست ذلت به شما نخواهم داد [316] ، بلي و الله فدايت شوم كشته شدن به عزت در راه خدا بهتر است از بيعت كردن با آن لئيمان، و اگر تقية هم راضي مي‌شدي البته دست برنمي‌داشتند، و به ذلت و خواري تو را مي‌كشتند، پس خود را عزيز نمودي، و دين و حكم خدا را به پا داشتي، و بندگان را نجات دادي (صلي الله عليك و علي الارواح التي حلت بفنائك و اناخت برحلك». [ صفحه 138]

## در خصوص الطاف الهيه نسبت به آن حضرت و اقسام يازده گانه‌ي آن‌

بر خوان غم چو عالميان را صلا زدند اول صلا به سلسله‌ي انبيا زدندنوبت به اوليا چو رسيد آسمان طپيد زان ضربتي كه بر سر شير خدا زدندپس ضربتي كزان جگر مصطفي دريد بر حلق تشنه‌ي خلف مرتضي زدندپس آتشي ز اخگر الماس ريزه‌ها افروختند و بر حسن مجتبي زدندوز تيشه‌ي ستيزه در آندشت كوفيان بس نخلها ز گلشن آل‌عبا زدندوانكه سرادقيكه ملك محرمش نبود كندند از مدينه و بر كربلا زدنداهل حرم دريده گريبان گشوده مو فرياد بر در حرم كبريا زدندروح‌الامين نهاده بزانو سر حجاب تاريك شد ز ديدن او چشم آفتاب [ صفحه 139] عنوان چهارم: در خصوصيات الطاف الهيه نسبت به آنجناب و آن به چند قسم است:

## در خصوصيت تعبير از الطاف شريفه

در خصوصيت تعبير از آن الطاف شريفه، و آن چند عبارتست:يكي آنكه: در كامل الزياره: به سند معتبر از حضرت صادق (عليه‌السلام) روايت نموده است كه: روزي پيغمبر خدا در منزل جناب فاطمه (عليهاالسلام) تشريف داشتند، و حسنين بر دامان مباركش بودند، ناگاه آن سرور گريان شد و به سجده افتاد، بعد فرمود: اي فاطمه حضرت علي اعلا تجلي فرمود در منزل تو اين ساعت، در صورتي كه نيكوترين صور است، و فرمود: اي محمد (صلي الله عليه و آله) آيا حسين (عليه‌السلام) را دوست مي‌داري؟ عرض كردم: بلي، نور ديده‌ي من، و ريحانه‌ي من، و ميوه‌ي دل من است، پس دست خود را بر سر حسين (عليه‌السلام) گذاشت و گفت: مبارك است اين مولود،: بر او باد بركات، و صلوات، و رحمت، و رضوان من، آگاه باش كه اوست سيد شهيدان اولين و آخرين در دنيا و آخرت، و اوست سيد جوانان بهشت، و پدرش افضل است از او، پس سلام مرا به او برسان، و بشارت ده او را به اينكه اوست سبب هدايت و راهنماي اولياء، و نگاهبان خلق، و خزينه‌ي علم، و اوست حجت من بر اهل آسمانها، و اهل زمينها، و بر جن و انس - انتهي. [317] .و دور نيست كه مراد از: «ترائي» كمال ظهور معرفت باشد، و از «حسن صورت» بروز صفت كمال و جمال، و از «وضع يد» افاضه‌ي رحمت خاصه باشد، پس در اين حديث شريف چند خصوصيت تعبير است از لطف الهي نسبت به آن حضرت، كه اخص آن و افخر آن، تعبير بر وضع يد است، كه كنايه از نهايت افاضه‌ي لطف است به نحوي كه فوق آن تصور نمي‌شود، و در حديث ليلةالمعراج تعبير شده است كه از لطف خاص نسبت به حضرت رسول (صلي الله عليه و آله) به وضع يد بر پشت آنجناب [318] ، و در اختلاف [ صفحه 140] تعبير اين: حكمت است مخصوص، نه از باب فضيلت حسين (عليه‌السلام) است و في الحقيقة وضع بر ظهر نبي، همان وضع رأس حسين (عليه‌السلام) است.مترجم گويد كه: «يد» بمعني قوت استعمال شده است، و چون حضرت پيغمبر متحمل اثقال نبوت است و حمل اثقال محتاج است به قوت ظهر، تعبير به افاضه قوت با محل شده، و حضرت حسين (عليه‌السلام) تحمل هدايت و ارشاد عباد را قبول نمود به دادن سر مبارك در راه خدا، پس آن محل شريف محتاج به افاضه‌ي قوت از جانب خدا بود، والله اعلم باسراره.دوم و سوم: در خبر است كه خداوند به دست خود قبض روح آن جناب نمود، و خودش بر او نماز كرد [319] ، و اينها همه كنايه از كمال لطف است كه بيشتر از آن ممكن نيست، و حاصلش آن است كه خداوند عالم عطا نمود به آن جناب آنچه در حيز امكان است، و ما هم اميدواريم كه به سبب توسل به آن جناب، مورد الطاف الهي شويم، و امور دنيا و آخرت ما به اصلاح آيد.

## در خصوصيت عطيه‌ي خداوند نسبت به آن حضرت

خصوصيتي است كه خداوند در عطيه نسبت به آنجناب نموده، از صفات كماليه‌ي خود، و آن اين است كه از آن صفات شريفه، نمونه بر آن جناب قرار داده و مخصوص آن سرور فرموده:يكي آنكه: از جمله‌ي صفات الهي آن است كه، تمام اشياء تسبيح الهي مي‌نمايند و لكن ما نمي‌فهميم حقيقت آنرا، چنانكه در قرآن [320] و به مقتضاي روايات، تمام اشياء بر گريه بر مصيبت آنحضرت مي‌نمايند و لكن ما نمي‌فهميم، حقيقت آن گريه را، مثلا گريه‌ي آسمان به تقاطر خون بود، و گريه‌ي زمين به آن است كه هر سنگي را كه حركت مي‌دادند در زيرش خون يافته مي‌شد، و گريه‌ي ماهيان به خروج از آب است، و گريه‌ي هوا [ صفحه 141] تاريكي آن است، و گريه‌ي آفتاب و ماه كسوف و خسوف است، و هكذا چنانكه در روايات وارد شده. [321] .دوم اينكه: توحيد الهي از جمله فطريات است چنانكه فرمود: (فطرة الله التي فطر الناس عليها) [322] حتي بت‌پرستان و زنديقان اقرار قلبي به آن دارند، هر چند به زبان انكار كنند، و دل سوختن بر حضرت حسين (عليه‌السلام) نيز فطري [323] است حتي كساني كه آنجناب را نمي‌شناسند گريه بر او مي‌كنند، و عزايش را برپا مي‌دارند، مانند بعضي از هندوها كه از دين اسلام بيگانه‌اند.بدانكه دشمنان آنحضرت در عين اظهار عداوت بر او گريان مي‌شدند، چنانكه ابن‌سعد در ساعتي كه امر به قتل او نمود گريان شد [324] و آن ملعوني كه فاطمه دختر حضرت را برهنه مي‌نمود گريه مي‌كرد [325] و همچنين قتله در بعض حالات گريه مي‌كردند، و يزيد عنيد در بعضي از شبها گريه مي‌كرد [326] بلي كسي كه از كثرت شقاوت و بي‌رحمي شنيده نشده كه رقتي كرده باشد يا گريان شده باشد ابن‌زياد لعين است، لكن باز حالتش اندك متغير شد، آنوقتي كه امر نمود به قتل حضرت سجاد (عليه‌السلام) و عمه‌اش او را دربر گرفت و گفت: اگر او را مي‌كشي مرا نيز با او بكش. آن ملعون نظر تندي كرد و كأنه متغير گرديد و گفت: بگذاريد او را؛ كه من گمان دارم از اين مرضي كه دارد نجات نخواهد يافت. [327] .سوم اينكه: در صفات كماليه‌ي الهي افعل التفضيل في الحقيقة جاري نيست هر چند به حسب ظاهر جاري مي‌شود، چنانكه از جميع فقرات دعاي سحر معلوم مي‌شود كه اول عرض مي‌كند: «اللهم اني اسئلك من بهائك بأبهاه»، بعد مي‌گويد: «و كل بهائك [ صفحه 142] بهي» [328] و همچنين باقي فقرات، و در جناب حسين (عليه‌السلام) هم مناسب اين صفت موجود است كه چون بخواهيم اعظم مصائبش را بيان نمائيم متحير مي‌شويم كه چه بگوئيم، چون هر يك را ملاحظه مي‌كنيم مي‌بينيم اعظم است، پس مي‌توان عرض كرد: «اني أبكي من مصائبك لأعظمها و كل مصيبتك عظيمة».چهارم اينكه: خداوند از براي عبادات خود كه طريق رضوان و تقرب عباد است، طرق بسياري قرار داده است تا اينكه فيض عام باشد، بلكه از براي هر عملي درحال ضرورت بدلي مقرر فرموده است، حتي اينكه از براي نيت تنها، ثواب عمل را قرار داده و همچنين از براي حضرت حسين (عليه‌السلام) نيز نظير آن مقرر فرموده مثلا از براي زيارت آنحضرت فضيلتي قرار داده، و بدل آن اين است كه كسي را به نيابت بفرستند، يا از دور زيارت كنند، و از براي گريه بر او فضلي قرار داده بسيار بزرگ و اسباب آنرا بسيار، تا اينكه كسي محروم از فيض آن نشود.پس مصائبش را مختلف قرار داده، به جهت اختلاف قلوب در اسباب رقت، مثلا بعضي از قلوب رقت نمي‌كند به محض ملاحظه‌ي غربت، اما اگر تصور كند غريب عطشان را رقت مي‌كند، و بعضي بر زخم تنها رقت نمي‌كند، اما بر زخم روي زخم رقت مي‌كند، و بعضي براي آنهم رقت نمي‌كند اما بر پامال نمودن بعد از آن رقت مي‌كند، و هكذا، اين است كه از هر مصيبتي اعلي و اشدش در آنجناب بوده، تا فيض گريه به هر قلبي برسد.پنجم: همان قسم كه خداوند را در صفات كماليه شريكي نيست، همچنين آنجناب را در خصايصي كه دارد شريكي نيست.ششم: همچناني كه محبت الهي محبت مخصوصي است كه شباهتي به محبت مخلوقيت ندارد.همچنين محبت آنجناب در قلوب شباهتي به ساير محبتها ندارد، اين كه پيغمبر (صلي الله عليه و آله) از آن تعبير نموده به محبت مكنونه در باطن مؤمنين، در جواب سؤالي كه [ صفحه 143] از آن سرور نمودند، وقتي كه اظهار لطف مخصوصي به آنحضرت مي‌نمود.چنانكه از مقداد روايت شده كه حضرت رسول (صلي الله عليه و آله) روزي در طلب حسين (عليه‌السلام) بيرون آمد، پس يافت ايشان را در بستاني كه بر روي زمين خوابيده‌اند، پس اول سر حسين (عليه‌السلام) را برداشت و او را حركت مي‌داد به مهرباني، و زبان خود را به دهان او مي‌برد مكرر، تا اينكه بيدار شد، مقداد عرض كرد كه كأنه حسين (عليه‌السلام) بزرگتر است! حضرت فرمودند: كه از براي حسين (عليه‌السلام) محبتي است مكنون در قلوب مؤمنين. [329] .پس ظاهر شد خصوصيتي در محبت آنجناب كه از براي محبت پدر و جدش نيست، هر چند ايشان افضل بوده‌اند، و محبت ايشان بايد بيشتر باشد، اما خصوصيت محبت حسيني دخلي به كثرت ندارد، و آن چند وجه است:يكي: آنكه قلوب ايشان ميل فطري به سوي او و زيارت او دارند، و همچنين به زوار او، بيشتر از ميل حج و ساير زيارات و زوار.دوم: اينكه هر كس به زيارت عراق مي‌رود هرگاه از او سؤال نمايند: كجا مي‌روي يا كجا بودي؟ مي‌گويد: كربلا، با اينكه نجف و كاظمين و سامرا نيز مي‌رود لكن اسم، مخصوص آن حضرت است.سوم: اينكه اسم شريفش تأخير خاصي دارد در قلوب، چنانكه پدرش مي‌فرمود: «يا عبرة كل مؤمن» [330] : [اي اشك ديده‌ي هر مؤمن]، و خودش مي‌گفت: «انا قتيل العبرة» [331] [من كشته‌ي اشكها هستم.]چهارم: اينكه دخول شهر آنحضرت، يعني محرم، قلوب را محزون مي‌نمايد. [332] .پنجم: اينكه از كثرت استماع مصائبش ملول نمي‌شوند، پس اگر روزي هزار مرتبه ذكر آن را بشنوند باز چون بشنوند كه آنجناب تشنه كشته شد، يا غريب و تنها بود، [ صفحه 144] و استغاثه مي‌نمود، باز ناله‌ي ايشان بلند مي‌شود.

## در الطاف خاصه به آن حضرت از تكلمات الهي

### اشاره

در الطاف خاصه به آنسرور از تكلمات الهي، از آنجمله تكلماتي است كه با حضرت آدم (عليه‌السلام) نمود در ذكر مصائب آنجناب [333] و تكلماتي كه با كليم نمود در اين باره مكررا [334] و غير او از انبيا [335] چنانكه بيايد انشاء الله تعالي.و از آن جمله تكلماتي است كه با خود آنجناب نمود، و آن بسيار است.از جمله در روايت انس است كه مي‌گويد: در خدمت حضرت حسين (عليه‌السلام) رفتم تا به نزد قبر خديجه (عليهاالسلام) پس آنحضرت گريه كرد و فرمود به من: برو، انس گويد: به كناري رفتم و مخفي شدم و او مشغول نماز گرديد و طول كشيد، پس شنيدم كه مي‌گويد:يارب، يارب، انت مولاه فارحم عبيدا اليك ملجاه‌يا ذالمعالي عليك معتمدي طوبي لمن كنت انت مولاه‌طوبي لمن كان نادما ارقا يشكوا الي ذي الجلال بلواه‌و ما به علة و لا سقم اكثر من حبه لمولاه‌اذ اشتكي بثه و غصته اجابه الله ثم لباه‌اذ ابتلي بالظلام مبتهلا اكرمه الله ثم ادناه‌يعني: پروردگارا، پروردگارا، تو مولاي مني، رحم كن بنده‌اي را كه پناهش توئي، اي خداي متعال تو تكيه گاه مني، خوشا به حال كسي كه مولايش توباشي. خوشا به حال كسي كه از گذشته‌هايش نادم باشد و شبها بيدار بماند و شكايت ناملايماتش را پيش تو آورد، چنين بنده‌اي غم و اندوهي بيش از محبت مولايش ندارد، چون شكايت از غم و اندوه نمايد مولايش او را اجابت كند و لبيك فرمايد. چون مبتلا شود و در شب تار تضرع [ صفحه 145] نمايد، خداوند او را گرامي دارد و به مقام قرب رساند.پس جواب آمد:لبيك عبدي و انت في كنفي و كلما قلت قد علمناه‌صوتك تشتاقه ملائكتي فحسبك الصوت قد سمعناه‌دعاك عندي يجول في حجب فحسبك الستر قد سفرناه‌لوهبت الريح من جوانبه خر صريعا لما تغشاه‌سلني بلا رغبة و لا رهب و لاتخف انني انا الله [336] .يعني: لبيك بنده‌ي من، تو در كنف حمايت مني، هر چه گفتي همه را شنيديم، فرشتگان مشتاق صداي تو هستند، ترا همين شرف بس كه صدايت را شنيديم، دعاي تو در حجابها جولان مي‌كند، ترا همين قدر بس كه حجابها را برداشتيم، اگر بادي از اطراف آن بوزد، در برابر آن به زانو افتد، هر چه خواهي از من بخواه بدون ترس و وحشت، نترس كه منم خداوند متعال.«ارق» به كسر راء كسي است كه شب را بيدار است، و معني «لوهبت» اين است كه هر گاه باد بوزد در جوانب آن دعاء، و در جاي او انساني باشد، هر آينه از هيبت آن مقام غش خواهد كرد، يا اينكه اشاره به خود آن جناب است و معنيش آن است كه از شدت خضوع بيخود است كه اگر بادي بوزد، بر زمين خواهد افتاد.و ديگر نداهاي مخصوصي است كه در روز عاشورا به آنجناب رسيد، اشرف نداها نداي (يا ايتها النفس المطمئنة) است.

### اعطاء قلب نبي به حضرت حسين

#### اشاره

در بيان آنچه خداوند عطا نموده است به حضرت حسين (عليه‌السلام) مخلوقات جناب پيغمبر (صلي الله عليه و آله) و درآن چند امر است:اول: بيان آن عطيات به طريق تعداد اجمالي - دوم بيان تفاصيل آنها - سوم بيان فوق [ صفحه 146] آن عطايا.اما امر اول، مي‌گوئيم كه: خداوند به او عطا نمود قلب پيغمبر را، و روح و فؤاد و عقل و باصره و شامه و چشم و مابين دو چشم، و قوت، و كتف، و ظهر و دامان، و زبان، و دست، و انگشتان و سينه، و لبان، و كلام، و فرزند او را.امر دوم، در بيان تفاصيل آنها، پس مي‌گوئيم: اما اعطاء قلب نبي بحضرت حسين (عليه‌السلام) پس دليلش كلام آنجناب كه مي‌فرمود: «انه مهجة قلبي» [337] ، و ايضا آن علاقه مخصوصي كه به آنجناب اظهار مي‌نمود، در حال ملاقاتش با ديگري اظهار نمي‌فرمود، چنانكه گاهي كه به آن سكينه و وقار نبوت، در ميان اصحاب نشسته بود، هرگاه حسين (عليه‌السلام) مي‌آمد آنحضرت سخن را قطع مي‌نمود، و برمي‌خواست، و استقبال مي‌كرد او را، و به دوش مبارك مي‌گرفت و مي‌آورد در دامان خود مي‌نشانيد، و عجب‌تر آنكه هرگاه بر منبر در اثناي خطبه، حضرت حسين (عليه‌السلام) وارد مي‌شد، آن حضرت خطبه را قطع مي‌نمود و به زير مي‌آمد و او را استقبال مي‌نمود، و مي‌فرمود، والله ندانستم كه از منبر به زير آمده‌ام چنانكه عبدالله ابن عمر روايت نموده است. [338] .و اين كلام، كنايه است از شدت محبت و علاقه‌ي قلبيه، و اعجب از آن، روايتي است كه ابن‌ماجه در كتاب سنن، و زمخشري در كتاب قائق نقل كرده‌اند كه آنحضرت روزي حسين (عليه‌السلام) را در ميان كوچه ديد كه با اطفال بازي مي‌كند، پس حضرت رو به سوي او رفت و يكدست خود را بسوي او دراز نمود كه او را بگيرد آن طفل از طرفي به طرفي فرار مي‌كرد و آنحضرت با او مضاحكه مي‌نمود تا اينكه او را گرفت پس يكدست به زير ذقن و يكدست بر سرش گذاشت و او را بلند كرد، دهان بر دهانش گذاشت و او را بوسيد پس فرمود: «انا من حسين و حسين مني...»: [من از حسينم و حسين از منست]، خدا دوست بدارد هر كس حسين (عليه‌السلام) را دوست بدارد، حسين سبطي است از اسباط [339] . [ صفحه 147] و بدانكه اين محبت و علاقه به حسين (عليه‌السلام) سرايت به محبين او نيز نمود، چنانكه آن حضرت خدا را شاهد ميگرفت و ميفرمود من حسين (عليه‌السلام) را دوست ميدارم و محبين او را نيز دوست ميدارم و مي‌فرمود: خدا دوست بدارد محبين حسين (عليه‌السلام) را [340] ، و روزي از روزها طفلي را در كوچه ديد پس نشست و او را گرفت و با او ملاطفت نمود، شخصي از سبب آن سؤال نمود، فرمود: اين طفل پسرم حسين را دوست مي‌دارد، زيرا كه من ديدم خاك قدم او را مي‌گرفت، و به صورت خود مي‌ماليد و جبرئيل مرا خبر داده كه از انصار حسين (عليه‌السلام) خواهد بود در كربلا. [341] .و ما نيز اميدواريم كه از محبين آنجناب باشيم تا اينكه پيغمبر (صلي الله عليه و آله) ما را دوست بدارد و خداي متعال نيز به سبب دعاي آن سرور ما را دوست بدارد، پس از گناهان ما درگذرد.

### اعطاء روح و فواد و عقل حضرت نبي به آن حضرت

و اما اعطاء روح و فؤاد و عقل آنسرور، پس مي‌فرمود: حسين (عليه‌السلام) روح من است، و ثمر فؤاد من و سبب سكون و طمأنينه قلب من است [342] و اما باصره و قوت، پس مي‌فرمود: هر وقت نظر به او مي‌كنم گرسنگي من تمام مي‌شود [343] و اما اعطاء شامه و عين، پس مي‌فرمود: حسين (عليه‌السلام) ريحانه‌ي من و نور دو چشم من است. [344] ، و اما پشت آن سرور، پس مركب آن جناب بود، نه يكدفعه بلكه مكرر، به نحوي كه خارق عادت بوده، چنانكه گاهي در سجود نماز جماعت سوار مي‌شد بر پشت آن سرور، پس طول مي‌داد سجده را تا اينكه خود به اختيار بزير آيد، پس اصحاب تعجب مي‌نمودند از طول سجود و سؤال مي‌كردند كه آيا وحي نازل شد؟ مي‌فرمودند: نه، لكن فرزندم بر پشت من سوار [ صفحه 148] شده بود [345] و اما كتف آن حضرت، پس محل آنجناب بود او را با حسن (عليه‌السلام) به دوش مي‌گرفت و در كوچه و بازار مي‌رفت، و اصحاب مي‌خواستند بگيرند ايشانرا، مي‌فرمود: خوب راكبي هستند، و گاهي جبرئيل نيابت مي‌كرد و به دوش مي‌گرفت او را. [346] .و اما دامان آن حضرت، پس محل نشستن آنجناب بوده، چنانكه از اول ولادتش فرمود: اي اسماء بياور پسرم را، عرض كرد: هنوز پاكيزه‌اش نكرده‌ايم، فرمود: تو او را پاكيزه مي‌كني! خدايش پاك و پاكيزه كرده [347] و او را كفالت مي‌نمود و با انگشت ابهام شيرش مي‌داد و با او بازي مي‌نمود، و ذكر خواب مي‌خواند از برايش [348] و به زبان اطفال با او سخن مي‌گفت، حتي اينكه بعضي اصحاب از روي تعجب ملامت كردند آن جناب را، فرمود: آنچه بر تو مخفي است - يعني از فضل حسين (عليه‌السلام) و محبت من نسبت به او - بيشتر است از آنچه بر تو ظاهر شد [349] ، و معلوم است كه همه‌ي اين اقوال و افعال بامر الهي بوده، حتي طول سجود و حمل بر دوش، و دويدن در كوچه با او، و استقبال و قطع خطبه، و وجه آن بيايد. (انشاءالله).و اما لبهاي آن سرور، پس هميشه مي‌بوسيد آن جناب را با حضرت حسن (عليه‌السلام)و مي‌بوئيد و به خود مي‌چسبانيد زمان دراز، و مي‌فرمود: اين دو پسر ريحانه‌ي من هستند [350] ، و مشهور است كه روزي دهان حسن (عليه‌السلام) و گلوي حسين (عليه‌السلام) را بوسيد پس حسين (عليه‌السلام) اظهار كدورت نمود و به نزد مادرش شكايت كرد. و من در اخبار اين را نديده‌ام، آنچه ديده‌ام آن است كه حسين (عليه‌السلام) راگاهي در گلويش بوسه مي‌داد، گاهي پيشانيش، و گاهي تمام بدنش، و گاهي شكمش را برهنه مي‌كرد، و بالاي نافش را [ صفحه 149] مي‌بوسيد، و گاهي دندانهايش را [351] و گاهي لبهايش را، وآن يك معجزه باهره‌اي است از پيغمبر (صلي الله عليه و آله) كه سبب آن مي‌فرمود: كه من موضع شمشيرها را مي‌بوسم [352] و گريه مي‌كنم، اما سبب بوسيدن دندانها و بالاي ناف معلوم نبود، تا اينكه بعد معلوم شد يعني چوب خيزران و تير سه شعبه.

### سبب تخصيص آن حضرت به اين احترامات

و بايد دانست كه تخصيص آنجناب به اين احترامات خاصه، سببش چند چيز است:يكي: بيان مقام و مرتبه و بلندي درجه‌ي آنجنابدوم: مقابله كردن هر احترامي، به هتك حرمتي كه از آنحضرت نموده‌اند، تا معلوم شود بزرگي مصيبتش، مثلا استقبال نمودن پيغمبر (صلي الله عليه و آله) او را، مقابل است با آن حالت كه مردم راضي نمي‌شدند كه با آن جناب هم منزل شوند در راه سفر كه مبادا ياريش كنند، و اگر كسي را استقبال مي‌نمود در راه كه از او خبري برسد راه را كج مي‌كرد و به طرف ديگر مي‌رفت، چنانكه در قضيه‌ي زهير و آن دو نفر اسدي مشهور است. [353] .سوم: مي‌خواست كه ادخال سرور در قلب آن جناب نمايد، تا جبران حزن و كرب او شود، پس بايد به اندازه‌ي آن مصائب و احزان باشد تا بتواند جبران نمايد، پس شما دوستان تأسي به حضرت پيغمبر نمائيد و جبر قلب و تفريج كرب او نمائيد، به گريه و سلام و اجابت دعوت آن سرور.امر سوم: در بيان مقامي بالاتر از آنچه ذكر شد، و آن اينست كه خداوند عطا نمود به حسين (عليه‌السلام)، خود پيغمبر (صلي الله عليه و آله) را، و اين مبالغه است، بلكه مستند به كلام خود آن حضرت، كه مي‌فرمود: «حسين مني وانا من حسين (عليه‌السلام)» [354] . [ صفحه 150]

## اعطاء عرش به امام حسين

در آنچه خداوند عطا نموده است به حسين (عليه‌السلام) از اعظم مخلوقات كه عرش است، و از براي اين عطا كيفياتي است، مثلا از آنجمله اينكه داده است به آنجناب ظل عرش را كه مجلس آن حضرت است در روز قيامت، كه با زوار و گريه كننده‌گانش مي‌نشينند و صحبت مي‌كنند، پس حوريان بهشت پيغام مي‌دهند از براي ايشان كه بيائيد به بهشت، كه ما مشتاق شمائيم پس ابا مي‌كنند و سخن آنحضرت را بر بهشت ترجيح مي‌دهند. [355] .و داده است به او يمين عرش را كه محل اوست در عالم برزخ، و نظر مي‌نمايد به محل شهادتش، و به زوار و گريه كنندگانش، و طلب مغفرت مي‌نمايد از براي ايشان، و از پدر و جدش خواهش مي‌نمايد كه استغفار نمايند به جهت ايشان. [356] .و داده است باو فوق عرش را كه محل حديث گفتن زائر او است با خدا، چنانكه در فضل زيارتش وارد شده است. [357] .پس عرش محل حديث زوار است، ظلش از براي ايشان در وقتي كه با خودش صحبت مي‌دارند، و فوقش از براي ايشان در وقتي كه خدا با ايشان حديث مي‌گويد.و داده است به او اظله‌ي عرش را، كه در زيارت مي‌فرمايد: به لرزه آمد به جهت خون تو اظله‌ي عرش، و گريست بر تو [358] ، و داد به او نظير آنچه به عرش داده از ملائكه محدقين و طائفين، چنانكه بيانش بيايد انشاء الله..و كيفيت اعلي از همه‌ي اينها، آنست كه همه‌ي عرش را به او عطا فرمود، چون آنرا زينت عرش قرار داد با برادرش حسن (عليه‌السلام). [359] . [ صفحه 151] و هر چيزي به زينت خود مكمل است، پس اگر عرش سخن مي‌گفت، هر آينه مي‌گفت: من از حسينم.

## اعطاء بهشت به آن حضرت

### اشاره

در بيان آنچه عطا نموده است به او از احسن مخلوقات كه بهشت است، از آن جمله درختي خاص به جهت او مقرر فرموده، [360] و قصري مخصوص [361] ، و از حور العين قابله به جهت او قرار داده، و همه را عزادار او كرده [362] ، و حوري مخصوصي از برايش خلق نموده [363] و باب مخصوصي كه اسم آن باب الحسين است معين فرموده، كه آن بزرگتر از همه درهاي بهشت است [364] ، بلكه مي‌گويم كه تمام بهشت از اوست، زيرا كه تمام از نور آن بزرگوار خلق شده [365] پس اگر تكلم كند، خواهد گفت: انا من حسين (عليه‌السلام).

### اعطاء از جميع مخلوقات به آن حضرت

#### اشاره

در بيان آنچه خداوند عطا نموده است به آنجناب از باقي مخلوقات، و اجمال آن در چند باب است:باب الملائكة: باب الانبياء، باب ازمنه، باب السماء، باب هوا و فضا، باب الماء، باب اشجار، باب انهار، باب بحار، باب انس، باب جن، باب طيور و وحوش، باب بهائم، باب الجبال، باب اوضاع نشأة ظاهرية.[باب سماء] بدانكه خداوند عطا نمود به آن جناب از سماوات خصوصياتي چند:از جمله آن را محل صعود روح او قرار داد در روز شهادتش، و گريست بر آن سرور به [ صفحه 152] خون [366] و خاك سرخ [367] و به سرخي شفق [368] و به كربلا عطا نمود از خصايص ظاهريه و معنويه، افضل از آنچه به سماء عطا نمود و به حسين (عليه‌السلام) داد مطابق آنچه به سموات سبع و مافوق آنها داده، بلكه بهتر از آن، صفات معنويه، نظر بنما و بار ديگر موجودات ظاهر را نظر بكن.از جمله آنكه آسمان معدن فيض الهي است و حسين (عليه‌السلام) هم معدن فيوض رباني است به وجه اسهل و ايسر.آسمان محل صعود دعا و استجابت آن است، و حسين (عليه‌السلام) اسمش سبب استجابت دعاست، چنانكه از قضيه حضرت آدم (عليه‌السلام) [369] و زكريا [370] و غير ايشان از متوسلين به خمسه‌ي طاهره ظاهر مي‌شود.آسمان بالا مي‌رود به سوي آن صداي مظلومين و از كربلا بالا رفت صداي مظلومين به نحو خاص.زان تشنگان هنوز به عيوق مي‌رسد فرياد العطش ز بيابان كربلاآسمان، بالا مي‌رود به سوي آن ناله‌ي يتيمان و گريه‌ي ايشان، پس به لرزه مي‌آيد به سبب آن، و از كربلا بلند شد ناله‌ي يتيمان و اسيران به نحوخاص.آسمان در آن براق بود كه راكب خود را به مقام قاب قوسين رسانيد، و كربلا در آن ذوالجناح بود كه راكب آن به مقام «انا من حسين» رسيد به سبب سقوط از نشستن.آسمان معراج انبياء است، و كربلا معراج ملائكه است، آسمان در آن اوضاعي است كه سبب اختلافات هواست، و كربلا در آن اوضاعي است كه تأثير در آسمان و عرش نمود. [ صفحه 153] آسمان و عرش در آن پيچيده صداي ملائكه به تسبيح و تهليل و تكبير و تحميد و اصناف قائمين و راكعين و ساجدين و غيرهم، و كربلا در آن پيچيده بود صداي صيحه‌ي بيكسان و ناله‌ي مظلومان و انين يتيمان و فرياد تشنگان، يكي مي‌گفت يا اباه، و ديگري وا اخاه، و ديگري وا ولداه، و ديگري وا سيداه، و اين ناله در پيش خدا افضل است در مقام عبوديت و تسليم از تسبيح و تقديس ملائكه.و ايضا آسمان مسجد ملائكه است از براي حضرت آدم (عليه‌السلام)، و كربلا مصلاي انبياء و ملائكه بر جسد حسين (عليه‌السلام).آسمان را خداوند سقف محفوظ قرار داده است، و كربلا را سقف حافظ قرار داده از براي كسي كه پناه برد به آن.آسمان را خداوند سقف مرفوع قرار داده، و كربلا را قرار داده سقفي كه رافع است درجات متوسلين را.از آسمان آب طهور نازل مي‌شود، و حسين (عليه‌السلام) كسي است كه باران به بركت او نازل مي‌شود، و در مقام استسقاء باران به جهت او باريد و اراضي را سيراب نمود [371] ، و نازل شد به سبب او آبي كه پاك مي‌كند جميع گناهان را [372] و خاموش مي‌كند آتش جهنم را [373] و آن بعينه از آبهاي بهشت خواهد بود، و آن اشك چشم گريه كنندگان است.آسمان محل ارزاق ظاهريه عباد است، و حسين (عليه‌السلام) معدن ارزاق معنويه و ائمه ايشان است.باز مي‌گوئيم كه: در آسمان عرش عظيم است، و در كربلا زينت عرش است.آسمان مسكن ملائكه است، و كربلا محل آمدوشد ملائكه است.آسمان ذات بروج است، و حسين (عليه‌السلام) نيز صاحب بروج است، چنانكه در روايت است، چون خودش امام، و پدرش و برادرش امام، و اولادش ائمه‌ي تسعه‌اند. [374] . [ صفحه 154] در آسمان، آن خانه‌اي است موسوم به «ضراح» [375] كه مطاف ملائكه است، هر روز هفتاد هزار ملك به آن طواف مي‌كنند و ديگر نوبت به آنها نمي‌رسد، و كربلا در آن ضريحي است كه موكل است به آن هفتاد هزار ملك، كه هميشه هستند و هر روز هفتاد هزار ملك ديگر آنجا نازل مي‌شوند و مي‌روند، و ديگر نوبت به آنها نمي‌رسد. [376] .آسمان محل بهشت است، و كربلا محل زينت بهشت است، و قطعه بهشت است و محل كسي است كه از نور او بهشت خلق شده، و او سيد جوانان بهشت است.آسمان در آن جبرئيل است و در كربلا مخدوم جبرئيل است.آسمان محلي است كه پيغمبر (صلي الله عليه و آله) در شب آنجا سير نمود، و به كربلا در روز سير نمود.در آسمان قبه‌ي حضرت موسي (عليه‌السلام) است و در كربلا شجره‌ي موسي (عليه‌السلام) است. [377] .در آسمان حضرت عيسي است، كربلا محل تولد عيسي است. [378] .آسمان محل آفتاب است كه گاهي منكسف مي‌شود، و حسين (عليه‌السلام) آفتابي است كه هر چند امر بر او شدت مي‌نمود اشراقش بيشتر مي‌شد.آسمان در او قمر است و در كربلا قمر بني‌هاشم حضرت عباس (عليه‌السلام) است كه منخسف شد در وقتي كه دشمنان خاك صفت حائل شدند بين او و بين آفتاب امامت، در ميدان جنگ.آسمان در آن كف الخضيب [379] است كه سبب استجابت دعا است، و در كربلا سر خضيب و صورت و بدن خضيب است كه سبب استجابت دعا است. [ صفحه 155] آسمان مشتمل بر سبعه سياره، و كربلا مشتمل است بر نجوم آل عبدالمطلب.آسمان در آن هزار و بيست و پنج ستاره روشن است، و خفيه از حصر بيرون است، و حسين (عليه‌السلام) در بدنش چهار هزار زخم ظاهر بود از شمشير و نيزه و تير، و خفيه غيرمحصور است.آسمان در آن قطب و بنات النعش است، كربلا محل قطب امامت و دخترانش دور نعش او حيران و سرگردانند.آسمان در آن كوكب حامل رأس الغول [380] است، و در كربلا غول حامل رأس سبط الرسول است.آسمان در آن بيت المعمور است كه مقابل ضراح و كعبه است، كه هر روز هفتاد هزار ملك بر آن طواف مي‌كنند و نوبت ديگر به ايشان نمي‌رسد، و از براي حسين (عليه‌السلام) نيز ملائكه طائفين است چنانكه گذشت و بيايد. (انشاءالله).آسمان در آن مجره است كه كهكشان باشد، و در حسين (عليه‌السلام) مجره است از اثر زخمها كه اثرش تا محشر خواهد ماند، به جهت موقف شفاعت عاصيان.

### باب الارض اعطايي به حسين

به حسين (عليه‌السلام) از زمين قطعه‌اي داده كه اشرف زمينها است [381] و از براي حسين (عليه‌السلام) خصوصيات ارض را قرار داده، از جمله در زمين معدن طلا و نقره و جواهر است، و حسين (عليه‌السلام) معدن قصرهاي بهشت است، كه از لؤلؤ و ياقوت و طلا و نقره است، زمين محل نبت هر گياه و درخت زيبا است و حسين (عليه‌السلام) منبت فيوضات عامه الهي است، زمين محل استراحت عباد و آسايش احياء و اموات است، و حسين (عليه‌السلام) سبب استراحت دائمي است و كربلا محل آسايش احياء و اموات است. [ صفحه 156]

### باب هوا و فضا اعطايي به حسين

خداوند عطا نموده است به آن جناب از هوا و فضا ما بين حائر و آسمان را، پس از براي آن اوصافي قرار داده:يكي آنكه: محل آمدوشد ملائكه است [382] و معراجي است كه اعمال زوار از آن بالا مي‌رود. [383] .و اسماعيل كه ملكي است موكل به هوا، هر روز در آنجا حاضر مي‌شود و با ملائكه حائر جواب و سؤال مي‌نمايد. [384] .دوم: از آن مقام، عملي به آسمان بالا رفت كه مثل و مانند نداشت كه شهادت آن جناب باشد.سوم: محل نزول رحمت خاصي است كه مثل ندارد.چهارم: محل صعود فيض است به جهت اهل آسمانها چونكه معراج ملائكه است. [385] .

### باب الماء اعطايي به حسين

چونكه آن جناب را از آب مباح منع كردند، خداوند به او عطا نمود چهار نوع آب:يكي: حوض كوثر را حق او قرار داد و اصحاب او را پيش از خروج روحشان از آن سيراب نمود، چنانكه علي‌اكبر وقتي كه بر زمين افتاد فرياد كرد كه اي پدر اين جد من است كه مرا سيراب نمود به جامي كه هرگز بعد از آن تشنه نخواهم شد. [386] و حق گريه كنندگان او مسمع است، و اين فايده در بسياري از اعمال حسنه مروي است، لكن خصوصيت حسين (عليه‌السلام) آن است كه كوثر فرحناك مي‌شود به اينكه گريه كننده‌گان از آن [ صفحه 157] بنوشند. [387] .دوم: آب حيوان است در بهشت، كه با اشك گريه كننده‌گان او ممزوج مي‌شود پس در خوبي طعمش مي‌افزايد. [388] .سوم: اشك چشم است كه خداوند حق او قرار داده، اين است كه او را صريع الدمع و قتيل العبرة گويند، و آنرا اثر اسم شريفش قرار داده، بلكه اثر هر چه منسوب است به او، و اثر ذكر مصيبتش و اثر نظر به قبرش، و اثر بوئيدن تربتش. [389] .چهارم: هر آب سرد خوشگواري است كه دوستان بنوشند، پس حق آن جناب در آن هست كه بايد او را ياد كنند و برقاتلين او لعنت فرستند، چنانكه فرمود: «شيعتي ما ان شربتم عذب ماء فاذكروني»: [اي شيعيان من! هر گاه آب گوارائي نوشيديد مرا ياد كنيد]، و حضرت صادق (عليه‌السلام) فرمود كه: «من هرگز نياشاميدم آب سردي مگر اينكه ياد كردم حسين (عليه‌السلام) را» [390] و حكمت در اينكه حقوق آن جناب از جهت آب چهار نوع است شايد دو وجه باشد:

### محروم ساختن حسين از آب

يكي: آنكه او را از چهار حق كه در آب داشت منع نمودند.اول: از حق مشتركي كه با همه‌ي مردم در آن داشت، چنانكه همه‌ي بني‌آدم با هم شريكند در آب و گياه [391] ، اين است كه جايز است آب خوردن از نهرهاي مملوكه هر چند اذن از مالك نگيرند، و شايد از همين جهت است استحباب آب دادن به كفار هر گاه تشنه باشند، چنانكه در روايتي وارد است. [392] . [ صفحه 158] دوم: حق مشتركي است كه با همه‌ي جانداران داشته، چونكه هر ذي روحي را حق است در آب، و از اين جهت است كه واجب مي‌شود تيمم، هر گاه خوف عطش باشد بر حيوانات مملوكه و غير آنها.سوم: حق خاصي كه بر اهل كوفه داشت، كه سه مرتبه ايشان را سيراب نموده بود.يك مرتبه در سال خشكي از براي ايشان طلب باران نمود، و به بركت آنجناب باران آمد. [393] .و دفعه‌ي ديگر در صفين آبرا به ضرب شمشير از لشكر معاويه گرفت. [394] .و ديگر در قادسيه لشكر حر را آب داد. [395] .چهارم: حقي كه آن حضرت، در خصوص نهر فرات داشت، چون مهر مادرش حضرت فاطمه (عليه‌السلام) بود [396] و آن جماعت مراعات هيچ يك از اين حقوق را ننمودند، حتي اينكه يك قطره به جهت طفل شيرخوارش خواهش نمود و ديدند آن طفل را كه از تشنگي كباب است، پس باز اجابت نكردند، بعد از براي خودش يكقطره طلب نمود، ندادند، آه.بودند ديو و دد همه سيراب و مي‌مكيد خاتم ز قحط آب سليمان كربلا

### تشنگي آن حضرت در چهار عضو تأثير نموده بود

وجه دوم: اينكه تشنگي آنسرور در چهار عضو تأثير تمام نموده بود:اول: لبهاي مبارك كه افسرده شده بود.دوم: جگر پاره پاره چنانكه در آخر امر، بعد از نااميدي از زندگي فرمود: «اسقوني قطرة من الماء فقد تفتت كبدي من الظماء» [397] : [قطره‌ي آبي به من بدهيد كه جگرم از [ صفحه 159] تشنگي پاره پاره شد.]سوم: زبان آن حضرت كه مجروح شده بود از بس باطراف دهان سائيده بود. [398] .چهارم: چشمهاي مقدسش كه از تشنگي تاريك گرديده بود، چنانكه در حديث مكالمه جبرئيل با حضرت آدم (عليه‌السلام) منقولست كه گفت: اگر ببيني اي آدم او را در حالتي كه مي‌گويد «وا عطشاه» به حدي كه تشنگي حائل شده باشد ما بين او و آسمان مانند دود [399] ، پس به سبب هر يك از اين اعضاء اربعه يك نوع از آب خداوند به او عطا نمود چون سخن به اينجا رسيد شما شيعيان هم بخل نورزيد به اشك ديدگان.

### باب اشجار: شجره‌ي موسي و نخله‌ي عيسي

افضل درختان شجره موسي است، كه نداي «اني انا الله» از آن شنيد، و در بعضي روايات وارد است كه محل قبر حسين (عليه‌السلام) است [400] و افضل اشجار، نخله حضرت عيسي (عليه‌السلام) است و در روايت وارد است كه در كربلا بود. [401] .[باب البحار]: حضرت چون شهيد شد ملك بحار ندا داد اهل درياها را كه دربر كنيد لباس حزن را كه فرزند رسول شهيد شد. [402] .[باب الجبال]: اشرف جبال طور سينا است و آن محل قبر آنحضرت است به مقتضاي روايات و همانست كوه جودي كه كشتي نوح (عليه‌السلام) كه سبب نجات مؤمنين بود بر آن قرار گرفت. [403] .اي برادر هرگاه ملاحظه نمائي حالت ما را خواهي ديد مصداق كلام اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) كه مي‌فرمود: اين دنيا حركت مي‌دهد شما را مانند حركت دادن بادهاي سخت كشتي را در وسط موجهاي دريا، پس هر چه غرق شد ديگر عوض ندارد و هر يك نجات [ صفحه 160] يافت باز در معرض خطر است [404] و ما نمي‌دانيم كه اگر غرق شويم عاقبت ما آتش خواهد بود يا نه، لكن اگر كشتي ما بر جودي ولايت حسين (عليه‌السلام) استقرار يابد اميد نجات است.[باب انس و جن]: اما از انس پس خداوند عطا نمود به او اصحابي را كه وصف نمود خود ايشان به اينكه از براي احدي چنين اصحابي باوفا نبوده [405] و از حالت آنها معلوم است، و به او عطا نمود شيعيان خاصي كه محبت فطري اضطراري نسبت باو دارند، بي‌اختيار در عزاي او خود را هلاك مي‌كنند، و در بلاد «ماچين» طايفه‌اي هستند كه در عاشورا سينه‌زنان در ميان آتش مي‌روند و احساس الم نمي‌كنند.و اما جن، پس جماعتي از ايشان به ياري او آمدند وقتي كه از مدينه بيرون آمد، حضرت فرمود ميعاد ما و شما در كربلا است، و چون به خدمتش آمدند حضرت اذن جهاد به ايشان نداد [406] ، و جماعتي از ايشان شب يازدهم آمدند بياريش، پس ديدند كه امر گذشته [407] و جمعي از ايشان به گريه و نوحه مشغول بودند از مردان و زنان در كربلا و مدينه و بصره و كوفه و بيت‌المقدس و در زير درخت عوسجه، جمعي از ايشان خبر قتل آنجناب رابه اطراف و اكناف بردند و زنهاي ايشان شبها در اطراف جسد او نوحه مي‌كردند، اشعار ايشان در كتب مراثي مسطور است. [408] .

### باب الوحوش و الطيور، باب الخيل و الابل

بعضي پيش از شهادتش بر او نوحه نمودند، چنانكه در قضيه‌ي آهو با حضرت عيسي و شير با آنجناب، و گوسفندان حضرت اسماعيل و اسب حضرت ابراهيم معروف است [409] و در شب يازدهم وحشيان صحرا همه گردنها را به سوي اجساد شريفه كشيده بودند و [ صفحه 161] گريه مي‌كردند تا به صبح. [410] .و اما طيور، پس بعضي بر او نوحه مي‌كردند، و بعضي سايه بر بدن او مي‌افكندند و بعضي به مدينه آمدند و خبر شهادتش را رسانيدند به دخترش و به اهل مدينه و بعضي به نزد ساير طيور رفته ايشان را اخبار نمودند. [411] .[باب الخيل والابل]: مخصوص بود آن جناب به اسب پيغمبر (صلي الله عليه و آله) كه نامش مرتجز بود و شايد همان است كه معروف به ذوالجناح بود و آن مركبي بود باوفا، در تشنگي تأسي به صاحبش نمود و از آب خوردن امتناع نمود [412] ، و بعد از شهادت آن جناب فرياد مي‌كرد: «الظليمة الظليمة من امة قتلت ابن بنت نبيها»: [فرياد، فرياد، از امتي كه پسر دختر پيامبرشان را كشتند]، پس به طرف خيمه‌گاه روان شد و خبر شهادت آن حضرت را به عيالش رسانيد، و چون لشكر خواستند او را بگيرند جمعي را هلاك نمود، چنانكه در روايتي است. [413] .و مخصوص بود آن جناب به ناقه‌اي كه در صبح عاشورا بر آن سوار شد و خطبه خواند، پس پياده شد و امر نمود عقبة بن سمعان را كه زانوي آنرا بست [414] ، پس بعد از شهادت آن حضرت آن قدر سر خود را به زمين زد كه هلاك شد. [415] .باب آنچه آن حضرت به آن مخصوص است از اوضاع دنيويه، و هر چند خداوند دنيا را از براي دوستانش نخواسته لكن مخصوص شد آن جناب به سبب اينكه او را از آب و طعام منع نمودند و جسدش را به خاك انداختند، به اينكه سه چيز در عوض به آن جناب داده شد از جنس آنچه منع كردند از آن حضرت، يكي سقايت، دوم طعام، سوم، عمارت ائمه، اما سقايت: پس ثواب مخصوصي مقرر شد براي آب دادن در شب عاشورا در نزد قبرش، چنانكه مروي است كه هر كس آب دهد شب عاشورا در نزد [ صفحه 162] قبرش، مثل آن است كه لشكر آن حضرت را آب داده باشد [416] ، و از اينجا معلوم مي‌شود كه آب دادن كه اجر آن از همه عبادات بزرگتر است هر گاه در راه سيدالشهداء باشد ثوابش مضاعف خواهد بود، اين است كه شيعيان در هر مقام كه آب، سبيل مي‌كنند همه به اسم آنجناب است، بلكه گويا سبيل آب مخصوص او شده است.و اما اطعام: در تعزيه پس امر آن واضح است كه آنقدر صرف مي‌شود از نقود در آن در ايام عاشورا و غير آن كه اگر حساب كنند و بر ايام توزيع نمايند شايد روزي يك كرور بشود. [417] .و اما عمارت: پس به مقتضاي روايت حضرت زينب خاتون، اين قبه‌ي عاليه هميشه عمارت و زينتش روز به روز زياد خواهد شد [418] و مي‌بينيم كه تعمير بيت‌الله و ساير مشاهد تمام مي‌شود، و تعمير حرم و صحن اين جناب تمام نمي‌شود، بلكه از روزي كه متوكل لعين آنرا خراب نمود باز بنا كرد، همه ساله خلفاء بني‌عباس و سلاطين اهتمام در تعمير آن نمودند و مي‌نمايند از بنائي و نقاشي و آينه‌كاري و تذهيب و غير آن.مؤلف گويد از وقتي كه پنج ساله بودم تا حال كه شصت ساله شدم نديده‌ام روزي كه در آن مشغول بنائي و تعمير نباشند، و نشنيدم ايضا، و ظاهر است كه تا قيامت چنين باشد.مترجم گويد: حقير آنچه ديده‌ام بناء قبه جديده و توسيع صحن از طرف بالاي سر، و ساختن ايوان ناصري، و سرداب كردن صحن، و سنگ كردن فرش آن، و كاشي كردن ديوارهاي صحن، و سنگ كردن ديوار حرم و رواق و حال هم مشغولند. - انتهي.

### احترامات خاصه از زمان حمل تا بعد از قيامت

#### اشاره

احترامات خاصه از براي چيزهائي كه متعلق به آن حضرت است از زمان حمل تا بعد از قيامت و آن چندامر است:اول: احترام حمل آن جناب نسبت به والده‌اش حضرت زهرا (عليهاالسلام) كه پيغمبر (صلي الله عليه و آله) به او فرمود: در پيشاني تو نوري مي‌بينم و عنقريب متولد مي‌شود [ صفحه 163] از تو حجت خدا بر خلق [419] ، و دعا مي‌خواند و بر او مي‌دميد، يا اينكه بر آب مي‌خواند و بر او مي‌پاشيد [420] ، و والده‌اش مي‌فرمود: در شبهاي تار و اطاق تاريك محتاج به چراغ نبودم و صداي تسبيح و تقديس از او در شكم مي‌شنيدم، و در خواب مي‌ديدم كه دو شخص نوراني دعا مي‌خواندند بر من. [421] .دوم: احترام خاصي كه از براي تهنيت ولادتش واقع شد و آن پنج قسم از وحي بود:يكي به سوي رضوان خازن بهشت كه زينت كن بهشت را و معطر كن آن را به جهت كرامت مولوي كه از براي محمد (صلي الله عليه و آله) متولد شده،و ديگري به سوي حورالعين كه خود را زينت دهيد و به زيارت يكديگر برويد به جهت كرامت آن مولود.و ديگر به سوي ملائكه كه برپا بايستيد به طريق صف و مشغول تسبيح و تقديس و تحميد و تمجيد و تكبير شويد به جهت كرامت آن مولود.و ديگر به سوي جبرئيل كه به زمين رو، نزد پيغمبر (صلي الله عليه و آله) با هزار قبيل - كه هر قبيلي هزار هزار ملك است كه بر اسبان ابلق سوار باشند و بر سر ايشان قبه‌ها باشد از در و ياقوت و با ايشان باشند روحانيين كه در دست ايشان حربه‌ها باشد از نور - پس تهنيت گويند محمد را به اين مولود. [422] . تأمل كن در اين كيفيت كه چه قدر مشتمل بر انواع احترامست.سوم: احترام خاص از براي اسم گذاشتن آنجناب كه خطاب به جبرئيل رسيد كه بعد از تهنيت پيغمبر (صلي الله عليه و آله) به او بگو: «نامش را حسين (عليه‌السلام) بگذار» [423] ، پس تسميه آن جناب از جانب خداي تعالي بوده، و او را در كتاب به اوصافي ذكر نموده، و در سماوات اسماء خاصه از برايش قرار داده چنانكه در اخبار است. [ صفحه 164] چهارم: احترام تعزيه‌اش بود كه فرمود: بعد از اخبار از تسميه او را تعزيت بگو و بگو: امت او مي‌كشند او را [424] .پنجم: احترام قابله‌ي آن جناب است كه خداوند حوريه‌ي مخصوصي كه از همه‌ي حوريان خوشروتر بود فرستاد، با جمعي از حور تا قابله‌ي او باشند. [425] .ششم: احترام گاهواره‌اش بود كه كه بركت آن فطرس ملك توبه‌اش قبول شد. [426] .هفتم: احترام تحريك گاهواره‌اش بود كه به جهت آن ملائكه و ميكائيل موكل شدند و فخر مي‌كردند.هشتم: احترام ذكر خوابش بود كه جبرئيل بر آن موكل بود و مي‌گفت: «ان في الجنة نهرا من لبن». [427] .نهم: احترام رضاعش بود كه از زبان و انگشت ابهام پيغمبر (صلي الله عليه و آله) شير مي‌نوشيد [428] كه اشرف بود از پستان مادرش و در زيارتست: «غذتك يد الرحمة و رضعت من ثدي الايمان و ربيت في حجر الاسلام» [429] : [يعني: از دست پيامبر رحمت غذا خوردي، از پستان ايمان شير نوشيدي و در دامن اسلام پرورش يافتي.]دهم: احترام لباس او است، و آن لباس مخصوصي بود كه خداوند هديه فرستاد به جهت آنجناب و پيغمبر (صلي الله عليه و آله) بر او پوشانيد و فرمود: اين لباسي است كه پود آن از پرهاي نازك بال جبرئيل است. ص [430] .يازدهم: احترام قبر آن سرور است كه جميع انبياء از آدم (عليه‌السلام) تا خاتم (عليه‌السلام) آن را زيارت نمودند پيش از دفن صاحبش در آن. [431] . [ صفحه 165] دوازدهم: احترام اشك او است، چنانكه در قضيه‌ي آهو معروف است، خواهد آمد انشاءالله. [432] .سيزدهم: احترام خون اوست كه حضرت پيغمبر (صلي الله عليه و آله) آنرا جمع نمود در شيشه‌ي سبزي كه ملك از آسمان آورده بود به جهت آن. [433] .چهاردهم: احترام اشكي كه به جهت او ريخته مي‌شود، ملائكه آنرا جمع مي‌نمايند و مي‌دهند به خازنان بهشت پس آنرا ممزوج مي‌كنند به آب حيات. [434] .پانزدهم: احترام صورتي كه اشك بر او جاري مي‌شود، در قيامت خواري و ذلت نخواهد ديد. [435] .شانزدهم: احترام مجلس عزا و ساير مجالس آن چنانكه بيايد انشاءالله.هفدهم: احترام شفاعت او كه علاوه بر شفاعت قيامت، او را در روز اول تولدش شفيع ملائكه قرار داد چنانكه در قضيه فطرس و دردائيل مشهور است.هجدهم: احترام تربت قبر اوست كه از قبر الي بيست و پنج ذراع بلكه تا چهار فرسخ فضايل متفاوته دارد [436] و آنرا خداوند متعال اختيار نمود از براي مدفن آن جناب از روزي كه دحوالارض شد چنانكه در روايت است. [437] .

### خصايص زمين كربلا

و از براي آن تربت شريفه خصايصي است:يكي آنكه: از كعبه‌ي معظمه اشرف است چنانكه در خبر است [438] بلكه بعضي گفته‌اند كه از نجف اشرف هم است يعني ما عداي اصل مرقد اميرالمؤمنين (عليه‌السلام).دوم آنكه: اين زمين را خداوند خلق نمود پيش از كعبه به بيست و چهار هزار سال و [ صفحه 166] آنرا مبارك و پاكيزه كرد، چنانكه در روايات معتبره وارد است.سوم اينكه: اين زمين هميشه مبارك و پاكيزه بود و خواهد بود تا اينكه خداوند آنرا بهتر از زمينهاي بهشت قرار دهد و بهترين منازل و مساكن اولياء خدا در آن باشد، چنانكه در روايت است. [439] .چهارم اينكه: الآن اين زمين از زمينهاي بهشت است، چنانكه در روايت است. [440] .پنجم اينكه: از حضرت سجاد (عليه‌السلام) مروي است كه چون زلزال قيامت شود كربلا را بلند كنند با تربت نوراني باصفا، پس در بهترين رياض بهشت گذارند كه نور آن در بهشت نمايان باشد مانند ستاره‌ي درخشان كه ديدگان را بزند، و آن زمين ندا كند كه منم آن زمين پاك و پاكيزه، كه در برداشتم جسد حضرت سيدالشهداء و سيد شباب اهل بهشت را. [441] .ششم: تسبيح كردن با دانه‌هاي آن تربت ثوابش هفتاد برابر است. [442] .هفتم: گردانيدن دانه‌ها ثواب تسبيح كردن دارد. [443] .هشتم: آنكه هر گاه تسبيحي از آن تربت در دست گيرد و اول روز بگويد: «اللهم اني أصبحت اسبحك و اهللك و احمدك عدد ما ادير به سبحتي»: [يعني: خداوندا من با تسبيح و تهليل تو صبح كردم، به تعدادي كه تسبيحم را مي‌چرخانم ترا سپاس مي‌گويم]، پس تا شام از براي او ثواب تسبيح كردن نوشته مي‌شود و همچنين اگر در وقت خواب بخواند آن دعا را و تسبيح را در زير سر گذارد همين خاصيت را دارد، چنانكه در حديث حضرت سجاد (عليه‌السلام) است. [444] .نهم اينكه: سجده بر آن خاك مقدس حجابهاي هفتگانه را پاره مي‌كند [445] و مراد يا نفوذ [ صفحه 167] و صعود به سماوات سبع است، يا مراد حجابهاي معاصي است كه مانع‌اند از قبول اعمال چنانكه در روايت معاذ بن جبل است [446] و ايضا سجود بر آن نور مي‌دهد ارضين سبع را [447] .و در اينجا مسئله‌ايست كه آيا فضل در سجده بر خود آن خاكست، يا اينكه شامل است الواحي را كه از گل مي‌سازند و آنرا مهر مي‌نامند، ظاهر روايت معاوية بن عمار اولي است كه روايت نموده است كه از براي جناب صادق (عليه‌السلام) خريطه [448] بود از تراب شريف كه آنرا بر محل سجود خود فرش مي‌نمود و بر آن سجده مي‌كرد. [449] .دهم: خوردن خاك و گل حرام است، و در روايتي است كه مانند آن لم خنزير است [450] مگر خاك قبر شريف به جهت استشفاء به شرائطي كه در محلش مذكور است و عمده‌ي آن شرايط نيت صادق است، دعا خواندن و مهر كردن بر آن، تا اينكه به مس أجنه و شياطين نرسيده، اثرش زايل شود. [451] .يازدهم: نگاه داشتن آن خاك مطهر سبب امن از مخاوف است اگر به اين نيت بردارند. [452] .دوازدهم: گذاشتن از خاك در متاع تجارت سبب بركت آن مي‌شود، چنانكه در رواياتست. [453] .سيزدهم: مستحب است كه حنك طفل را با آن خاك بردارند تا اينكه ايمن شود از صدمات. [454] .چهاردهم: هر گاه آنرا در قبر گذارند سبب امان ميت مي‌شود از عذاب [455] ، چنانكه [ صفحه 168] مروي است كه زني زنا مي‌داد و اولادي كه از آن حاصل مي‌شد، با آتش مي‌سوزانيد، چون وفات نمود و او را دفن نمودند، زمين او را بيرون مي‌انداخت، چند دفعه مكرر كردند، آخر به تعليم امام، تربت در قبرش گذاردند زمين او را قبول كرد. [456] .پانزدهم: مستحب است كه حنوط ميت را با آن تربت مخلوط كنند. [457] .شانزدهم: دفن در آن زمين مقدس سبب دخول بهشت است بدون حساب. [458] .هفدهم: چون ملائك بهشت به زمين نازل مي‌شوند حورالعين از ايشان خواهش مي‌كند كه از تربت طاهره به جهت ايشان هديه ببرند كه به آن متبرك شوند. [459] .هجدهم: از اين تربت مبارك هر ملكي برداشته هديه از براي پيغمبر برده و خود پيغمبر (صلي الله عليه و آله): نيز از آن برداشت و خود حضرت هم از آن برداشت چنانكه بيايد انشاءالله.نوزدهم: در اين زمين مقدس دفن شده است پيش از شهادت آن حضرت، دويست نبي و دويست وصي و دويست سبط كه همه شهيد شدند، چنانكه در روايت معتبر است. [460] .بيستم: بوئيدن اين خاك پاك سبب ريختن اشك است، چنانكه پيش از واقعه شهادت نسبت به پيغمبر (عليه‌السلام) و خود حضرت واقع شد، چنانكه بيايد در باب اسباب گريه. [461] .بيست و يكم: اين تربت هر جا بود مبدل به خون گرديد در حال شهادت آنجناب، چنانكه از اخبار بسيار ظاهر مي‌شود، از آن جمله روايت ام‌سلمه است كه سني و شيعه روايت نموده‌اند كه حضرت پيغمبر(صلي الله عليه و آله) از آن تربت كه خود برداشته بود در شب معراج، يا جبرئيل از برايش هديه آورده بود، به ام‌سلمه داد و آن خاك سرخي بود و [ صفحه 169] فرمود: اين را نگاه دار، پس هر وقت مبدل شد به خون، بدانكه فرزندم را شهيد كرده‌اند.ام‌سلمه گويد: پس آنرا در شيشه‌اي ضبط نمودم و هر روز آنرا نظر مي‌نمودم و مي‌گريستم، پس چون روز عاشورا شد، صبح نظر كردم همان خاك بود چون بعد از زوال به سوي او برگشتم، ديدم مبدل به خون شده است پس فرياد ناله‌ام بلند شد. سلمي گويد: ديدم شيشه را در پيش ام‌سلمه كه خون در آن مي‌جوشيد. [462] .بيست و دوم: داخل شدن در آن زمين سبب حزن است بالوجدان، خصوصا اگر نزديك قبر مبارك شوند و نظر نمايند به قبر فرزندش علي‌اكبر كه در پائين پاي اوست چنانچه در روايت است. [463] .بيست و سوم: اين تربت رسيده است به دست هر ملكي كه بزيارت پيغمبر (صلي الله عليه و آله) آمده و به دست هر پيغمبري كه به زيارت كربلا آمده، آنرا گرفته و بوئيده و به بدن خود ماليده، پس آن مقام همه انبياء است تا روز قيامت. [464] .

## احترامات خاصه به آن حضرت مقارن با هتك حرمتي كه به او شد

احترامات خاصه كه مقرر شد به جهت آن جناب، مقارن هتك حرمتي كه از آن نمودند، يا از خود هاتك، يا از ديگري مقارن آن هتك، به نحوي كه عزت آن احترام غالب شد بر ذلت آن هتك، چونكه خداوند منان، ذلت را از براي اولياء خود نخواسته تا اينكه سبب نفرت قلوب ايشان نشود، پس اگر ضعيف و حقير بودند از شدت استغناي طبع در چشمها، بزرگ و عزيز بودند، و از براي حضرت حسين (عليه‌السلام) در اين باب خصوصيتي است كه اول كسيكه دوست مي‌داشت كشته شدن آن حضرت را معاويه بود و او امر كرد يزيد را باحترام آن جناب، در وصيتش كه به او نموده بود، نوشته [ صفحه 170] بود كه من بر تو مي‌ترسم از حسين بن علي، پس اگر بر او ظفر يافتي حق او را رعايت نما كه او پاره‌ي دل پيغمبر است. [465] .مترجم گويد: ظاهرا ترسيد كه به اين سبب مردم بر او بشورند و سلطنتش به انجام نرسد و ملاحظه‌ي ظاهر را هم نمود، نه اينكه منظورش ملاحظه‌ي خدا و رسول بود - انتهي.و ايضا، اول كسيكه يزيد امر كرد او رابه قتل آن حضرت، حاكم مدينه بود و او گفت پناه مي‌برم به خدا از اينكه شريك شوم در خون حسين (عليه‌السلام) [466] و ابن‌سعد ملعون چون مأمور شد به حرب آنسرور، ابياتي گفته مضمونش اين است كه هر چه فكر مي‌كنم خود را فيمابين دو خطر مي‌بينم كه يا دست از ملك ري بردارم، يا خون حسين (عليه‌السلام) را بريزم و گناه‌كار شوم، ملك ري كه منتهاي آمال و آرزوي من و نور چشم من است، و قتل حسين (عليه‌السلام) سبب وقوع در آتش جهنم است [467] و شمر لعين احترام او نمود آنوقتي كه لشكر را تحريص مي‌كرد بر حمله و مي‌گفت: حسين (عليه‌السلام) كفو كريمي است و كشته شدن به دست او عار نيست. [468] و در حال قتل آن حضرت نيز احترام نمود به چند كلام، يكي گفت: تو را مي‌كشم و مي‌دانم كه خصم من خداي علي اعلاست [469] و آن كسي كه سر مباركش را به سوي ابن‌زياد حمل نمود احترام نمود كه گفت:املاء ركابي فضة و ذهبا اني قتلت السيد المحجباقتلت خير الناس اما و ابا [يعني: ركابم را پر از طلا و نقره كن، كه من آقاي بزرگواري را كشتم، كه از جهت پدر و مادر از همه برتر است.]پس آن ملعون امر نمود بقتلش. [470] .و آن كساني كه اسب بر بدن مباركش تاختند، احترام نمودند به چند بيت كه در نزد [ صفحه 171] ابن0زياد انشا نمودند [471] و احترام نمود يزيد در وقتي كه سر مبارك در پيش رويش گذاشته بود. [472] .و اما احتراماتي كه مقارن هتك حرمت واقع شد از غير هاتك پس چند مورد است، از آن جمله چون ملعوني به آن جناب جسارت نمود و گفت: يا حسين ابشر بالنار مقارن اسبش به سر درآمد و پايش در ركاب بماند پس اسب او را برده به خندق آتش انداخت و از آنجا راه آتش جهنم گرفت [473] ، و ديگري جسارت نمودگفت: اي حسين، تو كدام حرمت از پيغمبر داري؟ پس مبتلا شد به اينكه به قضاي حاجت رفت پس مار او را گزيد و در غايط خود مي‌غلطيد تا به جهنم واصل گرديد [474] و ديگري به آن حضرت گفت: نظر كن به آب كه از آن نخواهي چشيد تا از تشنگي هلاك شوي، حضرت فرمود: خدايا تو او را تشنه بميران، پس حالتي بر او دست داد كه فرياد مي‌كرد: العطش، پس مشك آب مي‌آشاميد باز فرياد مي‌كرد: العطش، تا اينكه شكمش پاره شد و از تشنگي بمرد. [475] .

## احترامات خاصه متعلق به طعام آن حضرت

در احترام خاصي كه به جهت طعام او بود كه از بهشت چند مورد به جهت آن جناب تحفه آوردند.منجمله رطب و به و سيب بود بلكه هر طعامي كه به جهت پيغمبر و علي و فاطمه و حسن (عليهم‌السلام) از بهشت آوردند سيب عمده‌اش استدعاي آن جناب بود يا به جهت او بود. [476] . [ صفحه 172]

## احترامات خاصه متعلق به لباس آن حضرت

احترام خاصي كه متعلق است به لباس آن جناب، بدانكه خداوند منان حسنين (عليه‌السلام) را مخصوص نمود به اينكه چندين مرتبه از بهشت به جهت ايشان لباس هديه فرستاد، و اختلاف رنگ آن لباسها كه يكي سرخ و ديگري سبز بود معروف، و سر آن واضح است. [477] .و حسين (عليه‌السلام) مخصوص گرديد علاوه بر آن به لباس مخصوصي، چنانكه ام‌سلمه روايت نموده كه ديدم پيغمبر (صلي الله عليه و آله) مي‌پوشانيد به قامت حسين (عليه‌السلام) لباسي را كه مانند آن را نديده بودم و شباهت به لباس دنيا نداشت، عرض كردم: اين چيست؟ فرمود: اين هديه‌اي است كه خداوند از براي حسين فرستاده است كه پود آن از پرهاي نازك بال جبرئيل است [478] و بعد از شهادت و عاري كردن بدنش از لباس، خداوند به او پوشانيد خلعتهاي بهشت به دست ملائكه چنانكه تفصيلش بيايد (انشاء الله). [ صفحه 174]

## در بيان مظهر لطف خاص رباني نسبت به آن حضرت

چون خون حلق تشنه‌ي او بر زمين رسيد جوش از زمين بذروه‌ي چرخ برين رسيدنزديك شد كه خانه‌ي ايمان شود خراب از بس شكستها كه به اركان دين رسيديكباره جامه درخم گردون بنيل برد چون اين خبر بعيسي گردون نشين رسيدنخل بلند او چو خان بر زمين زدند طوفان بر آسمان ز غبار زمين رسيدپر شد فلك ز غلغله چون نوبت خروش از انبياء بحضرت روح‌الامين رسيدباد آن غبار چون بمزار نبي رساند گرد از مدينه بر فلك هفتمين رسيدكرد اين خيال وهم غلطكار كآن غبار تا دامن جلال جهان آفرين رسيدهست از ملال گرچه بري ذات ذوالجلال او در دلست و هيچ دلي نيست بي‌ملال [ صفحه 175]

## در بيان مظهر لطف رباني نسبت به آن حضرت

عنوان پنجم: بيان مظاهر آن لطف خاصي كه از آن تعبير شده است به اينكه خداوند دست بر سر حسين (عليه‌السلام) گذاشت، چنانكه سابقا اشاره شد و ظهور آن لطف در دو چيز است:يكي: در آنچه به خود آن جناب رسيد و آن مرتبه‌ي مخصوصي است از قرب الهي كه ما را ياراي تقرر و تصور آن نيست و از فروع آن قرب، قرار دادن امامت است در ذريه‌ي او.دوم: در آنچه به ساير خلق مي‌رسد به واسطه‌ي او، و آن بسيار است، منجمله آنست كه شفا در تربتش قرار داده، و اجابت دعا در تحت قبه‌اش مقرر فرموده [479] و عمده و اعظمش آن است كه او را سبب اعظم از براي رحمت قرار داده، چون آن غرض اصلي از خلق عالم است، و چون پيغمبر (صلي الله عليه و آله) را رحمة للعالمين قرار داده پس حسين (عليه‌السلام)را از او، و او را از حسين (عليه‌السلام) قرار داد، پس حسين (عليه‌السلام) محل وضع دست رحمت است، و رحمت از اوست، و دست رحمت او را غنا داده، و تربت در دامان رحمت يافته، و شير زبان رحمت نوشيده، و گوشت و خونش از رحمت نمود يافته، و نور چشم رحمت و ريحانه‌ي رحمت است، و مجلس او سينه رحمت، و مركبش دوش رحمت است، و معدن رحمت، و مجمع اسباب، و جامع وسايل، و منبع چشمه‌ي رحمت، و مظهر مرآت رحمت و محرك مواد رحمت است، و به رحمت بر او، متحقق مي‌شود استحقاق رحمت مكتوب، و اوست رحمت موصوله، و رحمت مرحومه، پس آيا در قلب تو نسبت به او رحمت هست كه به او گريه كني تا اينكه رحمت كند تو را كردگار رحمت؟ و بتو گفته شود «صلي الله عليك» اي صاحب رحمت و راحم رحمت، و اين عنوان از براي وسايل رحمت است، كه به سبب آن جناب متحقق است اجمالا و بيان بسياري آن، و عموم آن، و معادل بودن آن با جميع اعمال حسنه، و اخلاق نفسانيه، و قبل از شروع در مطلب، دو مقدمه ذكر كنيم: [ صفحه 176]

## هدف از آفرينش، عبوديت است

مقدمه‌ي اول: (أيحسب الانسان أن يترك سدي) [480] گمان مكن اي انسان كه تو را عبث آورده‌اند و با تو كاري ندارند و مهمل خواهي رفت، خالق تو حكيم است و غني و قادر هرگز كار عبث و لغو نمي‌كند، و تو را به خطابات تكوينيه بعد از عدم، موجود نمود، پس مدتي خاك بوده‌اي، پس نطفه گشته، باز علقه و مضغه و عظام شده‌اي، پس گوشت بر آن پوشيد بعد انسان شده، و عقل به تو تعلق گرفته، قوه‌ي ادراك، و تميز در تو حاصل شده، و همه‌ي اينها به خطابات تكوينيه بود، پس به سن بلوغ رسيدي، خطابات تكليفيه به تو متوجه شود به انواع متعدده، مانند تكليف به اعتقادات حقه و افعال و اقوال حسنه، و به فعل واجبات و مندوبات بدنيه و ماليه، و به ترك صفات خبيثه و افعال و اقوال محرمه و اموال غير محلله، و تكليف تعليم اين احكام به اجتهاد يا تقليد، پس عمل به آنها، و بعد ذلك خطابات ارشاديه نيز به تو متوجه شود از طاعات و استباق به خيرات و طلب وسيله نجات، و يافتن راه به سوي خدا، و اجابت داعي‌الله و توشه گرفتن به سوي خدا، و قرض دادن به خدا، و تقوي از خدا، و جهاد در راه خدا، و مسارعت به سوي مغفرت خدا، و نحو ذلك، كه همه‌ي اينها تأكيد آن تكاليف اصليه هستند، و بعد از همه اين تكاليف و انقضاي زمان مهلت به آن، خطابات تكوينيه به سوي تو متوجه شود كه تخلف از آن ممكن نيست.از آن جمله روح تو مخاطب شود به مفارقت از بدن، و بدن مخاطب شود به افتادن از حركت، و قواي آن، همه ساقط شوند، پس چشمانت تاريك گردد و گوش تو كر شود، و زبانت لال گردد و هر چه در دست داري بيندازي، و همه اينها به محض خطاب الهي متحقق شود، و تو را نمي‌رسد كه اجابت داعي ننمائي، پس از اينها همه،متوجه شود به تو خطاباتي چند از اثر خطابات تكليفيه، و حالت تو نسبت به حالات امتثال و معصيت آن خطابات مختلف باشد. پس اولا خطاب رسد به اجتماع روح با جسدت، پس برخيزي از [ صفحه 177] قبر به سوي حشر و نشر، پس خطاب رسد كه بخوان نامه‌ي اعمال خود را، پس بگيري آن نامه را بدست راست يا چپ و پشت، پس بخواني آن را، و بگوئي: به بينيد كه اين نامه‌ي عمل من است كه همه مشحون از حسنات است، يا بگوئي: كاش به دستم نمي‌دادند نامه را، و نمي‌دانستم كه حساب من چيست.پس بعضي مخاطب شوند به اينكه: اي بندگان مطيع من خوفي بر شما نيست، و هرگز محزون نخواهيد شد.و بعضي مخاطب شوند كه: اي بندگان عاصي جدا شويد از نيكان.باز خطاباتي متوجه به ملائكه‌ي محشر شود نسبت به بعضي: واداريد ايشان را از براي سؤال.و به بعضي كه: بشارت دهيد مؤمنين را به بهشت، و به بعضي كه: بگيريد اين عاصي را، پس او را در غل كشيد. واي به حال او كه نه اهل او به كار او مي‌آيند و نه عشيره‌ي او.و به بعضي اينكه: بگيريد اين عاصي را و به جهنم بيندازيد.و به بعضي اينكه، بگيريد اين را در غل كنيد پس در ميان زنجيري كه هفتاد ذراع است او را مقيد نمائيد [481] ، نمي‌دانم معني اين فقره‌ي شريفه را، شايد معني آن چنين باشد كه آنرا در درون حلقه‌ي زنجير قيد نمايند، نه مانند قيد متعارف كه بزنجير بستن باشد والله يعلم.و به بعضي آنكه: تهنيت گوئيد اين مؤمن را كه: (سلام عليكم طبتم فادخلوها خالدين) [يعني: درود بر شما، پاكيزه شديد، پس براي هميشه وارد بهشت شويد.] [482] .و به بعضي اينكه: بگيريد اين كافر را و بكشيد او رابه وسط جهنم پس بريزيد بالاي سرش عذاب حميم را.و از آن جمله خطابات تعجيزيه است نسبت به تو و غير تو، يعني اظهار عجز و ضعف تو به آن مي‌شود مثل خطاب: (يا معشر الجن و الانس): يعني اي گروه جن و انس اگر [ صفحه 178] مي‌توانيد از اقطار آسمان و زمين فرار نمائيد بكنيد. [483] .و از آن جمله خطابات تهكميه يعني سرزنش مثل: (اصلوها فاصبروا او لا تصبروا): [در آتش بسوزيد، چه شكيبا باشيد چه ناشكيبا] [484] . و: (ذق انك أنت العزيز الكريم): [يعني طعم عذاب را بچش، كه تو عزيز و گرامي بودي] [485] . پس اين خطابات از فروع خطاب تكليفي و ارشاديه است پس خود ملاحظه نما كه داخل مطيعين آن تكاليف هستي يا نه، اگر نيستي پس مهيا باش از براي اين خطابات جان‌گداز.

## انسان غوطه ور در معاصي است

مقدمه‌ي دوم: بدانكه الآن تو در ميان معصيتهاي بسيار گرفتاري از چند جهت:يعني آنكه: هر ساعتي در آرزو و خيال هستي، و در معرض آفات و بليات و امراض و عاهات و صدمات رو به سوي مرگ ميدوي، و در كشتي‌اي سواري كه در شدت طوفان به گرداب افتاده، نمي‌داني كه كدام ساعت غرق مي‌شود، از هر طرف دشمني به تو احاطه نموده، و اخلاط اربعه كه اركان بدن تو هستند تو را در ميان گرفته و لابد روزي بيايد كه به يكي از آنها كشته شوي.دوم اينكه: مصيبتي است كه هيچ به فكر آن نيستي و آن مصيبتي است كه اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) هر وقت به فكر آن مي‌افتاد ناله مي‌كرد مانند مار گزيده و گريه مي‌كرد مانند زن بچه مرده، و آن اين است كه سفر دوري در پيش داريم كه منزلهايش همه مخوف و مهول است و موردش عظيم است يا بهشت ابدي يا جهنم [486] مؤبد، و توشه كم است و پابرهنه و پياده و دست خالي و راه پرخطر.سوم اينكه: بلاي تو بزرگ و حال تو خراب است به آتشهاي بسيار مي‌سوزي و خبر نداري، و الآن قلب و بدن و زبان و شكم و پاي تو به آتش معاصي مشتمل است، توئي كه [ صفحه 179] در معركه‌ي گناهان كشته شده‌اي و اسير نفس اماره و شيطان گشته‌اي، اعضاي تو همه مشتعل است به آتش از پشت و شكم و قلب، و همه اعضاي انسانيه‌ي تو پاره پاره گشته، صد هزار جراحت از معاصي به تو رسيده، و اسبهاي ضلالت، اندام هدايت تو را پامال نموده‌اند.چهارم اينكه: بليه‌ي عظمي و مصيبت كبري آن است كه اگر در اين دنيا بماني تا سن پيري تو را دريابد، قواي تو از كار بيفتد، پس اگر فقير باشي بلاي عظيم باشد پيري و نيستي، و اگر غني باشي لذتي از عيش نبري و اهل و اولاد از تو بري شوند و تمناي مرگ تو كنند، پس چون از دنيا بروي خواهي رفت به قبري كه مهيا نكرده‌اي از براي خوابگاه خود، نه فرش و نه چراغ از اعمال صالح، پس اگر در آنجا بماني چه كني با بدن پوسيده و اعضاي خاك شده و مصاحبت مور و مار و كرم و عقرب و خنفس.مترجم گويد: و چه خواهي كرد با فشار قبر و سؤال نكير و منكر و عذاب برزخ - انتهي.و اگر بيرون آئي به محشر چه خواهي كرد با آن عرصه‌ي گير و دار كه زمينش آتش، و سقفش آتش از تابش آفتاب، و اطرافش همه آتش معاصي، پس اگر بماني در آنجا چگونه بماني، و اگر بروي كجا بروي، پس اگر پنبه غفلت از گوش و دل برداشته شود و بداني كه در معرض چگونه مصائب هستي هر آينه سزاوار است كه لباس نپوشي، و بر خاكستر نشيني، و از اهل و عيال و منصب و مال دست برداري.اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) مي‌فرمود، اگر بداني آنچه را كه من مي‌دانم از آنچه علم آن از شما مستور است - يعني از امر عاقبت شما - هر آينه بيرون خواهيد رفت به بيابانها كه به حال خود گريه و زاري كنيد و اموال خود بي‌نگاهبان و نائب خواهيد گشت و به حال خود مشغول خواهيد گرديد. [487] .

## امتثال نمودن خطاباتي كه مخصوص او بود

چون اين مقدمه‌ها معلوم شد، مي‌گوئيم كه جناب خامس آل عبا حضرت سيد [ صفحه 180] الشهداء امتثال نمود خطابي را كه از جانب الهي مخصوص او بود در آن صحيفه‌ي مختومه كه جبرئيل آورد و به پيغمبر داد، پس پيغمبر (صلي الله عليه و آله) آنرا به حضرت اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) داد و او به امام حسن (عليه‌السلام) داد و او به جناب امام حسين (عليه‌السلام) داد پس عمل نمود بخطابي كه مخصوص او بود [488] و به سبب اين امتثال حاصل مي‌شود از براي متوسلين به آن جناب امتثال جميع خطابات ارشاديه و تكليفيه.و متحمل گرديد مصيبتي را كه سبب آن عطا شد به آن جناب اجري كه موجب است از براي متمسك به آن حضرت، رفع جميع مصيبتها كه از فروع آن نجات از عقبات است، و در وقت امتثال آن خطاب خاص مخاطب به خطابي شد كه به سبب آن رفع مي‌شود از متوسلين به او خطابات تعجيزيه و تهكميه، پس به سبب وسائل او حاصل مي‌شود امر به طاعات، نماز و روزه و صدقه و حج و عمره و جهاد و زيارت يعني ثواب اينها را به او مي‌دهند، بلكه ثواب اعلاي افراد آنها كه مستور است صدورش از تو، بلكه گاهي حاصل مي‌شود به آن ثواب اعلاي افرادي كه تصور نمي‌شود وقوع آن از تو مثل حج و جهاد در ركاب حضرت پيغمبر (صلي الله عليه و آله)، بلكه گاهي حاصل مي‌شود از براي تو به حسب كميت آنه ممكن نيست از تو واقع شود، مانند صد حج، مثلا در ميان وسائل آن حضرت چيزي است كه به سبب آن ثواب صد هزار حج از براي تو نوشته مي‌شود [489] بلكه در يك زيارت به هر قدمي صد هزار حج است [490] و از اين بالاتر آنكه گاهي حاصل مي‌شود تو را چيزي كه ممكن نيست وقوع آن في نفسه مثلا كشته شدن و بخون آغشته شدن در راه خدا ممكن نيست مگر يك دفعه و از جمله وسائل امري است كه ثواب آن هزار مرتبه كشته شدن در راه خدا به تو مي‌دهند [491] پس به اين امور جميع مصيبتهاي متحققه‌ي تو رفع مي‌شود. [ صفحه 181] و از تو دفع مي‌شود بلياتي كه مترقب آنها هستي، و عقبات بر تو سهل مي‌گردد و از هولها و ترسها ايمن مي‌شوي در اين راهي كه پيش داري، و امتثال جميع خطابات ارشاديه و تكليفيه مي‌شود، و آثار صفات محموده به تو داده مي‌شود، و درهاي بهشت كه بر رويت بسته‌اي گشوده مي‌شود، و درهاي آتش كه باز كرده‌اي بسته مي‌گردد، و آتشهايي كه الآن بر تو احاطه نموده خاموش مي‌شود، و به آن درجات و ارتفاع درجات، بلكه رفع درجات حاصل مي‌گردد، بلكه مقامي كه تصور آن نمي‌شود به تو مي‌دهند.و خوب است كه اندكي اين مطالب را توضيح نمائيم.پس گوش خود را بدار و دل خود را جمع كن و بشنو اين كلمات را كه الآن خطابهاي بسيار به تو متوجه است كه بايد از عهده‌ي آنها برآئي پس از خواب غفلت بيدار شو كه چند روزي ديگر حالت قيامت صغري به تو متوجه است كه در آن خطابهائي كه بسوي تو خواهد رسيد، كه چه قدر سخت است، و از عاقبت حذر نما كه عنقريب قيامت كبري كه محشر است، برپا شود.خطابهاي سخت به تو متوجه مي‌شود كه چه قدر مخوف و مهول و عظيم و سخت است، و به وسائل حسيني امتثال جميع خطابات مي‌شود و همه‌ي امور سهل و آسان مي‌گردد، و بيان آن به بيان سه كيفيت است:

## خطابات به انسان از طرف پروردگار

كيفيت اول: تفصيل امتثال خطابات و آن چند قسم است:يكي خطاب به عبادت است كه خداوند معبود مي‌فرمايد: (يا ايها الناس اعبدوا ربكم الذي خلقكم) [هان اي مردم خداوندي را بپرستيد كه شما را آفريده است.] [492] . و مضمون اين خطاب بر زبان صد و بيست و چهار هزار پيغمبر(صلي الله عليه و آله) و اوصياء ايشان و جميع صلحا و ملائكه و حكما و عرفاء و اهل همه اديان جاري است، پس [ صفحه 182] ملاحظه نما خود را كه آيا عبادت نموده‌اي خدا را به نحوي كه مطابق واقع باشد به طريق ملل سابقه‌ي اين ملت كه خود را متدين به آن مي‌داني؟ پس ملاحظه نما زمان عبادتت را كه آيا در تمام عمر يا يكسال يا يكماه يا يك روز يا يك ساعت عبادت درست كرده‌اي، پس ببين كه از كدام قسم عباد هستي؟يقين كه از عباد مكرمين نيستي، و نه از عباد مصطفين، و نه مخلصين، و نه از عبادي كه شيطان را برايشان تسلطي نيست، و نه از عباد مؤمنين، و نه متقين زيرا كه صفات ايشان در تو نيست، و نه از عباد مسرفين منيبين كه مخاطبند به: (لا تقنطوا من رحمة الله) [هرگز از رحمت خداوند نوميد نشويد] [493] . باز ملاحظه نما اين عبادتي كه مي‌كني نه از روي اخلاص است، مانند عبادت احرار و نه از ترس نار است، مانند عبادت عبيد، و نه به جهت شوق بهشت است مانند اجيران، و كاش ما اكتفاء مي‌نموديم به همين عبادت نكردن و عبادت نمي‌كرديم دشمن خدا را، و كاش اكتفاء به يك دشمن مي‌كرديم و عبادت نمي‌كرديم شيطان و هواي نفس و دنيا و درهم و غير آنها را، و كاش به يك قسم از عبادت أغيار اكتفا مي‌نموديم و جمع نمي‌كرديم بين انواع عباداتي كه تصور مي‌شود نسبت به اين دشمنان، چون حال خود را در قصور و تقصير شناختي، پس بدان كه ممكن است تو را، به سبب توسل به حسين (عليه‌السلام) داخل شوي در جميع اقسام عابدين، و عبادت كني به جميع اقسام عبادت، بلكه عبادت در طول عمر، و ممكن است كه به جميع مراتب عبوديت فائز شوي، پس قدر اين نعمت را بدان و بيان آن به چند مطلب است.

## زيارت حسين، مراتب عباد مكرمين و...

مطلب اول: هرگاه زيارت كني حسين (عليه‌السلام) را حاصل شود از براي تو مراتب عباد مكرمين كه ملائكه‌اند، چون كه به مقتضاي روايات از براي زائر نوشته مي‌شود صلاة ملائكه و تسبيح و تقديس و عبادت ايشان تا روز قيامت [494] بلكه ملائكه نواب او خواهند [ صفحه 183] بود در زيارت تا روز قيامت [495] و از اين مطلب ظاهر مي‌شود معني آنچه وارد شده است در بعض اخبار كه هر كس زيارت كند حسين (عليه‌السلام) را از جمله عباد مكرمين خواهد بود. [496] .مطلب دوم: چون زيارت كني آن امام شهيد را، حاصل مي‌شود از آن براي تو، مراتب عباد مصطفين كه انبياءاند، زيرا كه از جمله ثوابهاي زوار، آن است كه در درجات انبياء و اوصياء و همنشين ايشان خواهند بود، و در يك سفره با ايشان طعام خواهند خورد و ايشان با او مصافحه كنند و صحبت نمايند و دعا در حقش نمايند و بر او سلام كنند چنانكه در روايت است. [497] .مطلب سوم: به وسائل حضرت حسين (عليه‌السلام) حاصل شود مراتب عباد صالحين و مخلصين و مؤمنين و متقين و زاهدين و خائفين و سايرعباد، و ثواب جميع عبادات مقبوله از نماز و روزه و حج و جهاد و مرابطه و وقف و صدقه و آداب و مستحبات و ثواب اعلا درجات نيت و ثواب عبادت تمام عمر بلكه تمام دهر، چنانكه در اخبار است. [498] .مطلب چهارم: حاصل شود به وسائل آنجناب قابليت شمول نداء: (لا تقنطوا من رحمةالله ان الله يغفر الذنوب جميعا): [يعني: از رحمت پروردگار نوميد نباشيد كه خداوند همه‌ي گناهان را مي‌آمرزد.] [499] .زيرا كه به سبب گريه و زيارت آنحضرت حاصل مي‌شود مغفرت همه گناهان، نه گناهان گذشته تنها، بلكه گناهان آينده هم، نه از خودت تنها، بلكه گناهان والدين و دوستانت نيز آمرزيده مي‌شود، چنانكه معلوم مي‌شود از روايات آتيه انشاء الله. [500] .خطاب دوم: (يا ايها الناس اتقوا ربكم) [يعني: هان اي مردم از پروردگارتان [ صفحه 184] تقوي كنيد]. [501] .و اين مانند خطاب سابق خلاصه كلام جميع انبياء و مضمون تمام كتابهاي آسماني است.و آن چند قسم است: تقواي عوام، و تقواي خواص، و تقواي خاص الخاص [و ثمره‌ي همه‌ي اقسام آن با وسائل حسيني حاصل مي‌شود.بالاترين ثمره‌ي تقوي اين است كه خداوند متعال در روز قيامت پرهيزكاران را ندا كرده مي‌فرمايد: (يا عباد لا خوف عليكم اليوم و لا انتم تحزنون) [يعني اي بندگان من هيچ باكي براي شما نيست، شما اندوهگين هم نخواهيد شد.] [9] .زائراني كه امام حسين (عليه‌السلام) را عارفا بحقه زيارت كنند، در روز قيامت به همين خطاب مخاطب خواهند شد، چنانكه در عنوان بعدي به تفصيل بيان خواهد شد.خطاب سوم: (و أنفقوا في سبيل‌الله): [يعني در راه خدا انفاق كنيد] [10] . [ [11] با وسائل حسيني ثمرات جميع اقسام آن حاصل مي‌شود، از اعطاء و اطعام و آب دادن، و زكات و صدقات، و همه‌ي انواع معروف و احسان، بلكه با آن حاصل مي‌شود چيزي كه ممكن نيست به غير آن حاصل شود، مثلا وارد شده است كه هر كس در شب عاشورا به تشنگان آب دهد در نزد قبر آنحضرت، چنان است كه همه لشكر آنحضرت را آب داده باشد [12] بلكه مي‌توان گفت كه اگر شخصي از دور تصور كند حالات آنحضرت را و دلش بسوزد، خواهد بود قلبش به منزله‌ي مشهد آنحضرت، پس آب بريزد از اشك چشم مثل آن است كه آنحضرت را باعيال و اطفال و اصحاب آب داده باشد.خطاب چهارم (و جاهدوا في الله حق جهاده) [يعني: در راه خدا آنچنانكه شايسته است جهاد كنيد.] [13] . [ صفحه 185] جهاد بر دو قسم است: اكبر و اصغر، در جهاد اكبر كه با نفس اماره است قاتل و مقتول هر دو سعيداند و در جهاد اصغر با كفار مقتول، شهيد است، و تو در جهاد اكبر قاصر، و در جهاد اصغر داخلي، و لكن هر دو را تواني حاصل كني به وسائل حسين (عليه‌السلام)، و بيان آن به چند مطلب است.

## آرزو نمودن شهادت در ركاب آن حضرت

مطلب اول: هر گاه آرزو كني شهادت را در ركاب آنحضرت و بگوئي: يا ليتني كنت معكم ثواب شهداء از براي تو باشد. [502] .مطلب دوم: هرگاه دوست داري عمل شهداء را شريك ايشان خواهي بود چنانكه جابر ابن عبدالله انصاري (ره) فرمود: قسم به خدا كه ما با شما شريكيم در عمل. [503] .مطلب سوم: هر گاه زيارت كني آنحضرت را در شب عاشورا و شب را در آنجا به صبح آوري، ملاقات خواهي نمود خدا را در حالتي كه به خون خود غلطيده باشي، مانند شهداي كربلا. [504] .مطلب چهارم: اين وسايل از جهاد بالاتر است، زيرا كه در جهاد گاهي شهادت حاصل شود و گاهي نشود و در اين وسائل جهاد و شهادت و به خون غلطيدن حاصل گردد.مطلب پنجم: بالاتر از همه آن است كه در خون خود غلطيدن در راه خدا اگر حاصل شود از براي كسي، يك دفعه بيش نيست و در اين وسايل ثواب چند مرتبه در خون غلطيدن محقق است.خطاب پنجم: (تزودوا فان خير الزاد التقوي): [توشه كسب كنيد، كه بهترين توشه‌ها تقوي است.] [505] . [ صفحه 186] بهترين توشه‌ها آنست كه نيكو باشد و مسافر را تا منزل كفايت نمايد و زيارت آنحضرت خوب توشه‌اي است از براي اين سفر، كه در آن و در هر منزل بكار آيد، بلكه توشه‌ي تو تنها نيست و به دوستانت نيز مي‌رسد، چنانكه وارد است كه به زائر مي‌گويند: بگير دست هر كس را دوست داري و داخل بهشت نما. [506] .خطاب ششم: (و أقرضوا الله قرضا حسنا): [و به خدا قرض الحسن دادند.] [507] .وسائل حسيني (عليه‌السلام) از زيارت و بكاء و غير آنها قرض‌الحسنه است بر خدا و رسول و علي و فاطمه و حسن و حسين (عليهم‌السلام) و خداوند در عوض هر يك، اضعاف مضاعف كرامت نمايد كه عدد آن معلوم نيست مگر از براي خدا.خطاب هفتم: (استجيبوا لله و للرسول اذا دعاكم لما يحييكم): [اجابت نمائيد خدا و رسول را چون شما را بخوانند به چيزي كه سبب حيات شما است.] [508] .و به تحقيق حضرت رسول (صلي الله عليه و آله) ما را خوانده است در وسائل حسين (عليه‌السلام) به اموري كه سبب حيات حقيقت است چون محبت و نصرت و گريه و زيارت آنجناب و غير آن.خطاب هشتم: (و قدموا لانفسكم): [كاري كنيد از پيش كه بعد بكار شما آيد] [509] .و اين وسائل شريفه هم تقديم است از براي نفس و هم تأخير، يعني ثمرش هميشه در تجدد است و منقطع نمي‌شود به موت.خطاب نهم: (و سارعوا الي مغفرة من ربكم): [مسارعت نمائيد به سوي اسباب مغفرت خدا.] [510] .و گريه بر آنحضرت سبب مغفرت است، به محض گشتن اشك در چشم، و زيارت آنجناب سبب است به مجرد نيت و عزم كردن، پس تمام مسارعت در آن است. [ صفحه 187] خطاب دهم: خطاب بدعا كردن است (ادعوا ربكم تضرعا و خفية): [پروردگارتانرا با تضرع، و در نهان بخوانيد.] [511] .و غير آن از آيات و به سبب وسايل حسيني مي‌رسد شخص به جميع ثمرات دعا، بلكه به آن فائز مي‌شود به دعاي پيغمبر (صلي الله عليه و آله) و فاطمه (عليهاالسلام) و حسن (عليه‌السلام) و حسين (عليه‌السلام) و ساير ائمه [512] و دعاي ملائكه [513] ، بلكه در خبري است كه زائر قدم نمي‌گذارد بر چيزي مگر آنكه از براي او دعا مي‌كند [514] بلكه خود آن حضرت خواهش مي‌نمايد از آباء خود دعا از براي زائر و گريه كننده‌اش [515] و حضرت صادق (عليه‌السلام) در سجده دعا مي‌فرمود از براي صورتهائي كه ماليده مي‌شود بر قبر سيدالشهداء (عليه‌السلام) و اشكهائي كه بر او ريخته مي‌شود و صيحه‌اي كه بلند مي‌شود بر او. [516] .خطاب يازدهم: (كونوا أنصار الله): [بوده باشيد ياوران خدا، يعني: ياوران دين خدا و اولياء خدا.] [517] .هر چند ولي خدا مظلوم و غريب‌تر باشد تحقق ياري در او اظهر است، و حضرت صادق درباره‌ي جد بزرگوارش مي‌فرمود: «بابي المستضعف الغريب بلا ناصر»: [يعني: پدرم به فداي مستضعفي كه تنها و بي‌ياور بود.] [518] .پس بيائيد ياري كنيم اين ولي خدا را كه غريب و مظلوم بود به گريه كردن و اقامه‌ي عزا كردن، و آرزوي نصرتش نمودن، بلكه مي‌توان گفت: كه سجده بر خاك قبرش و تسبيح كردن با آن خاك ايضا داخل عنوان ياري كردن او است، چونكه فضيلتي كه در اين سجده و تسبيح قرار يافته از جمله اعواض شهادت او است كه خداوند به او عطا نموده [ صفحه 188] چنانكه بيايد انشاء الله.)خطاب دوازدهم: «اجيبوا داعي الله»: [اجابت كنيد داعي به سوي خداوند را]. [519] .داعي به سوي خدا پيغمبر (صلي الله عليه و آله) است كه به سوي اسلام دعوت نمود و بعد از او حسين (عليه‌السلام) است كه دعوت به ايمان نمود علانية، و ظاهر كرد بطلان اعتقاد خلافت غاصبين را، و جميع وسايل آنحضرت اجابت دعوت اوست، حتي اينكه استشفاء تربت آنجناب نيز اجابت دعوت اوست پس تأمل كن تا بفهمي.مترجم گويد: چون اعتقاد به آن از فروع ولايت است كه غرض اصلي از دعوت آنجناب بود و الله اعلم.خطاب سيزدهم: (و ابتغوا اليه الوسيلة): [طلب وسيله نمائيد به سوي خدا.] [520] .و حسين (عليه‌السلام) از اعظم وسايل است و وسايل او بزرگ و بسيار و سهل الحصول است.خطاب چهاردهم: (فمن شاء اتخذ الي ربه سبيلا): [هر كس بخواهد راهي به سوي پروردگارش اخذ كند.] [521] .حسين (عليه‌السلام) سبيل اعظم است و صراط اقوم راه و راست و واضح و آسان نزديك‌ترين راهها است و اين مطالب كه ذكر شد از باب نمونه بود، و از آن مي‌تواني پي بري به سائر خطابات و احكام، و كيفيت و امتثال آنها به وسائل حسينيه، و در آن هيچ مبالغه‌اي نيست.

## يكي از وسائل حسينيه، گريه بر آن حضرت

كيفيت دوم: در بيان تصوير اينكه آسان مي‌شود به سبب آنحضرت جريان خطابات تكوينيه، كه متوجه مي‌شوند به تو در قيامت صغري، يعني حالت موت و برزخ، پس مي‌گوئيم: يكي از وسائل حسينيه گريه كردن و تغيير حالت شخص است در وقت ياد [ صفحه 189] آوردن مصائب آن جناب، به حدي كه بر شخص گوارا نشود خوردن و آشاميدن، و از جمله خواص اين وسيله آن است كه حضرت پيغمبر (صلي الله عليه و آله) و ائمه‌ي حاضر مي‌شوند در وقت احتضار اين شخص، و او را بشارت مي‌دهند و تحنيت مي‌گويند، كه چنان از آن فرحناك مي‌شود كه آن فرح تا روز قيامت در او باقي مي‌ماند، و به اين سبب بر او سهل مي‌شود جميع شدائد موت و برزخ و غير ذلك [522] از كيفياتي كه بيانش بيايد انشاء الله.كيفيت سوم: كيفيت رفع خطابات تهكميه و تعجيزيه است و خطابات اخذ و جر و غل و زنجير كردن و غير آن به وسائل حسينيه، و بدل شدن به خطاب لطف و رحمت.و بيانش آن است كه حضرت پيغمبر (صلي الله عليه و آله) ضامن شده است كه زيارت كند زوار او را در روز قيامت و بگيرد بازوي ايشان را، از اهول و شدائد قيامت نجات دهد تا اينكه وارد بهشت شود [523] و به همين اكتفا نمي‌شود بلكه به آن، آثار، اعمال مقبوله از براي او نوشته مي‌شود، و به او مي‌رسد و به آنجناب آتشها خاموش مي‌شود و در بزرگ بهشت باز مي‌شود كه مسمي است به «باب الحسين»، بلكه به او حاصل مي‌شود دخول در هر باب از ابواب بهشت، و بسته مي‌شود درهاي جهنم، پس بيائيد به سوي وسائل حسيني، و بشارت باد شما را كه در آن علاوه بر آنچه بيان شد يك نعمت عظيم منت جسيم و بشارت تازه‌اي است، و آن اين است كه در ميان آن وسايل چيزي است كه بالاتر از همه وسايل، وفايق است بر جميع اعمال صالحه بچند جهت:

## اجر و مزد عزادارن حسيني...

يكي: آنكه نهايت ثمرات اعمال صالحه خلاص شدن خود عامل است از جهنم، و ثمره‌ي اين وسائل خلاص كردن ديگران هم هست.دوم: اينكه نهايت فائده‌ي اعمال صالحه داخل شدن عامل است به بهشت و ثمره‌ي اين وسائل داخل كردن ديگران نيز هست. [ صفحه 190] سوم: نهايت منفعت آن اعمال اين است كه از آب كوثر بنوشند و ثمره‌ي اين وسائل سيراب كردن ديگران نيز هست.چهارم: نهايت آن اعمال آن است كه در ديوان حسنات نوشته شوند و آن كتاب به دست راست داده شود و ثمره‌ي اين وسائل آن است كه نوشته مي‌شود در نامه‌ي اعمال تو عمل افضل مخلوقات يعني اشرف انبياء.پنجم: نهايت فائده‌ي اعمال خير آن است كه، در قيامت ميان تو و پيغمبر (صلي الله عليه و آله) حائل نشوند و آن جناب در حق تو شفاعت نمايد و ثمره‌ي اين وسائل آن است كه آن حضرت در قيامت خودش تفحص از تو مي‌كند و بازوي تو را مي‌گيرد و به بهشت مي‌رساند.ششم: اينكه نهايت ثمره‌ي اعمال، فوز به وصال حورالعين است و گريه كنندگان حضرت حسين (عليه‌السلام) با آنجناب در ظل عرش مشغول به صحبت مي‌شوند پس حورالعين مي‌فرستند نزد ايشان كه ما مشتاق شما هستيم، تعجيل كنيد ايشان امتناع مي‌كنند و صحبت آنسرور را ترجيح مي‌دهند.هفتم: اينكه نهايت ارتفاع درجات به اعمال، آن است كه درجه‌ي شخص بر بعض مؤمنين بيفزايد و به سبب وسيله‌ي آنجناب شخص، همنشين پيغمبر (صلي الله عليه و آله) و اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) مي‌شود.هشتم: اينكه نهايت اعمال صالحه، رضوان الهي است كه از بهشت بهتر است و به سبب وسائل آنجناب شخص مي‌رسد به مقامي كه فوق عرش، هم صحبت الهي مي‌شود، چنانكه در روايت است [524] و آن كنايه از شدت قرب و لطف است.نهم: نهايت چيزي كه از براي تو حاصل مي‌شود از عمل خير آن است كه جمعي از اخيار تشييع جنازه‌ي تو كنند و مرد صالح و متقي تو را غسل دهد و از مال حلال تو را كفن كنند و عالم ظاهر الصلاحي بر تو نماز كند و در اسباب حسيني چيزهائي است كه، سبب مي‌شوند از براي آنكه روح‌الامين با ملائكه‌ي مقربين بر جنازه‌ي تو نماز كنند و به كفنهاي [ صفحه 191] بهشتي تو را كفن نمايند و به حنوط بهشت حنوط كنند. [525] .دهم: نهايت آثار اعمال صالحه كه بعد از موت به تو مي‌رسد از باقيات صالحات منقطع خواهد شد، مانند اعمالي كه به نيابت تو بكنند يا كسي از براي تو هديه فرستد يا علمي يا اولادي يا صدقه جاريه از براي تو مخلف شود، آثار اينها غالبا منقطع است، نهايت صد سال يا هزار سال، و به سبب وسايل حسيني نواب تو در عمل و هديه فرستادن از براي تو ملائكه‌اند كه انقطائي از براي عمل ايشان نيست، و هميشه ثواب آن اعمال به تو خواهد رسيد. [526] .يازدهم: اينكه نهايت ترقي در اعمال خير آن است كه، شخص در زمره‌ي عباد صالحين داخل مي‌شود، و به سبب اين وسائل داخل مي‌شود شخص در زمره‌ي ملائكه‌ي مقربين، بلكه در كروبين كه سادات ملائكه مقربين هستند، چنانكه در روايات معتبر است و تفصيلش بيايد (ان شاء الله). [527] .دوازدهم: اينكه اجر هر عمل خيري، مقداري است متصور و محدود، و اجر اين وسائل از حيطه‌ي تصور بالاتر است، پس در درجه‌اي است كه اعلاي درجات است و بالاتر از آن درجه نيست. [ صفحه 194]

## در خصوصيات خشوع و مناجات آن حضرت

ترسم جزاي قاتل او چون رقم زنند يكباره بر جريده‌ي رحمت قلم زنندترسم كزين گناه شفيعان روز حشر دارند شرم كز گنه خلق دم زنندفرياد از آنزمان كه جوانان اهلبيت گلگون كفن بعرصه‌ي محشر قدم زننددست عتاب حق بدر آيد ز آستين چون اهل بيت دست بر اهل ستم زنندجمعي كه زد بهم صفشان شور كربلا در حشر صف زنان صف محشر بهم زنندآه از دميكه با كفن خون چكان ز خاك آل علي چو شعله‌ي آتش علم زننداز صاحب عزا چه توقع كنند باز آن ناكسان كه تيغ به صيد حرم زنندپس بر سنان كنند سري را كه جبرئيل شويد غبار گيسويش از آب سلسبيل [ صفحه 195]

## در خصوصيات خشوع و مناجات آن حضرت

### اشاره

عنوان ششم: در خصوصياتي كه متعلق است به خشوع از براي ذكر آن جناب و رقت وگريه و اقامه‌ي عزا و انشاد رثاء و در آن يك مقدمه و چند مقصد است:اما مقدمه: پس بدانكه خشوع امري است محبوب و مرغوب درگاه اله، چنانكه فرموده است: (الم يأن للذين آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله): [آيا هنوز وقت آن نرسيده است كه دلهاي مؤمنان براي خدا خشوع كند.] [528] .يعني بعد از آنكه خداوند به شما عقل و هوش داده و مشاهده آيات در انفس و آفاق نموده‌ايد، بلكه در ذره و ورق، و اسباب اعتبار را شب و روز مي‌بينيد در اشخاص كه به غفلت مبتلاء هستند، و بعد از آنكه آيات قرآن بر شما خوانده شده كه اگر بر كوه خوانده شود متلاشي خواهد شد، و بعد از آنكه عمر كرده‌اي به قدر كساني كه عمر كردند، كساني كه عمر خود را صرف طاعت الهي و تزكيه‌ي نفس نمودند، و بعد از آنكه انبياء و رسل آمدند و شما را تهديد و تخويف كردند، و مدت مديدي است كه اسلام برپا شده، و گوشها از آن پر گشتند، و شماهمه ادعاي آنرا مي‌كنيد.آيا هنوز وقت آن نرسيده كه دلهاي شما خاشع شود در نزد ذكر خدا؟ وبه سبب آن از معصيت مموع شويد، و چون در نماز بايستيد و عظمت او را ملاحظه نمائيد خاشع گرديد؟ عمر گذشت و هنوز دو ركعت نماز با خشوع نكرده‌ايد.آيا وقت نشده است از براي اشخاصي كه دانسته‌اند كه نافع و ملجأي نيست مگر اينكه خاشع شوند از براي ذكراو، پس نباشد از براي ايشان فكري و ذكري مگر خدا.يا وقت نشده است از براي كساني كه عمر شريف را به غفلت گذرانيده‌اند و در ياد خدا ساعتي نبوده‌ان د، اينكه متنبه شوند و بقيه‌ي عمر را تدارك كنند به خشوع قلب و غلبه خوف و اضطراب، شايد توبه‌ي ايشان قبول باشد، و در درگاه اله راه يابند، و از جمله محجوبين از لقا نشوند. [ صفحه 196] آيا وقت آن نشده است كه كساني كه موفق شده‌اند به معرفت اولياء خدا، اينكه قلب ايشان خاشع شود در نزد ذكر حسين (عليه‌السلام) پس گريه كنند بر آن حضرت تا داخل خاشعين لذكر الله باشند، زيرا كه همچنانكه ولايت ايشان ولايت خدا، و عداوتشان عداوت خدا و محبت ايشان محبت او، و زيارتشان زيارت او، و معرفت ايشان معرفت او است، پس خشوع قلب در نزد ذكر ايشان همان خشوع قلب به ذكرالله محسوب خواهد شد، آيا وقت اين امر نرسيده، خصوصا در وقتي كه محرم داخل شود و عاشورا برسد، نمي‌بيني همه‌ي مردم در جوش و خروشند، پس اي مؤمنين حال ز ما نيست كه قلوب شما خاشع شود به ذكر حسين (عليه‌السلام) كه راجع است به ذكر خدا، پس ذكر خدا كنيد به ذكر كثير به ذكر حسين (عليه‌السلام) به نحوي كه راجع به ذكر خدا باشد.چونكه خشوع به ذكر حسين (عليه‌السلام) چند قسم است كه بعضي از آن راجع است به ذكر خدا و همان است فرد كامل آن.

### در منشا باطني از گريه

#### اشاره

مقصد اول: در منشاء باطني از براي گريه و سبب حصول آن، بدانكه منشاء گريه گاه سببي است كه ملحوظ گريه كننده است، و گاهي سببي است كه ملحوظ نيست.

#### گريه به سبب ملحوظ

##### اشاره

اما نوع اول كه به سبب ملحوظ است پس هشت قسم است:

#### به سبب علاقه‌ي قلبيه با صاحب مصيبت

اول آن است كه: به سبب علاقه قلبيه باشد با صاحب مصيبت، و اعظم علاقه‌ها علاقه‌ي والدين است و از اين جهت است كه خداوند منان حق والدين را قرين حق ذكر خود فرموده است [529] و سببش آن كه ايشان سبب اعدادي وجود صورت تو هستند، پس چون [ صفحه 197] حق علت وجود صوري به اين مرتبه است، پس علت ايجاد صوري و معنوي احق است به اين حق، پس والد حقيقي كه نبي و وصي (عليه‌السلام) است اولي به احسانند، و اقامه عزا و گريه بر سيدالشهداء احسان است به پيغمبر (صلي الله عليه و آله) و اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) و فاطمه (سلام الله عليها. [530] .بلكه در بعض روايات تفسير شده است (و بالوالدين احسانا): [و نيكي به پدر و مادر] [531] به حسن (عليه‌السلام) و حسين (عليه‌السلام) [532] پس گريه بر او احسان است به والد ابتداء.و سبب اينكه گريه احسان است اين است كه معني احسان منفعت رسانيدن است به كسي و عمده نفع اعزاز و احترام است، و گريه اعزاز اموات و مقتولين است، و از اين جهت حضرت ابراهيم دعا نمود و سؤال كرد از خدا دختري را كه بعد از مردن از برايش گريه كند [533] چون پيغمبر (صلي الله عليه و آله) شنيد گريه زنهاي انصار را بر شهداي احد، فرمود: عمم حمزه گريه كننده ندارد، پس انصار زنهاي خود را امر نمودند كه بر حمزه گريه و ندبه نمايند و حضرت پيغمبر (صلي الله عليه و آله) در حق ايشان دعا فرمود. [534] .جناب حمزه‌ي سيدالشهداء را تجهيز نمودند از تشييع و نماز و دفن و ساير احترامات مگر همين كه نوحه‌گر نداشت، پس بر پيغمبر (صلي الله عليه و آله) گران آمد و حضرت سيدالشهداء حسين (عليه‌السلام) هيچ نداشت مگر زنان نوحه‌گر، و لكن ظالمان ايشان را از ندبه و گريه منع مي‌نمودند، پس بيائيد اي دوستان گريه كنيم بر آن شهيد غريب به نحو گريه قريب حقيقي، زيرا كسي كه چنين گريه نكند عاق والدين و قاطع رحم خواهد بود.

#### علاقه‌ي شدت اتصال

قسم دوم: علاقه‌ي شدت اتصال است نظر به اينكه هر گاه عضوي از انسان مريض شود [ صفحه 198] يا درد آيد تمام بدن در زحمت و الم است، و از اين قسم است گريه حورالعين بر آن جناب [535] در بهشت كه دارالسرور است زيرا كه ايشان از نور آنجناب خلق شده‌اند، پس چگونه مي‌شود كه آن حضرت بر روي خاك گرم با بدن مجروح در زير پاي مركبان افتاده باشد، و سرش بر سر نيزه و خونش بر زمين جاري، و دلش از تير سوراخ و جگرش از تشنگي تفتيده، و قلبش از مفارقت اولاد و برادران و اصحاب سوخته، مع ذلك حورالعين در قصور بهشتي به عيش و سرور مشغول باشند.و بعضي از اقسام گريه‌ي شيعيان از اين قسم است زيرا كه در خبري از حضرت صادق (عليه‌السلام) منقول است كه فرمودند: شيعيان ما از ما هستند و از فضل طينت ما خلق شده‌اند و به آب ولايت ما خمير شده‌اند، راضي شدند به اينكه ما ائمه‌ي ايشان باشيم و ما هم راضي هستيم كه ايشان شيعه‌ي ما هستند، مصيبت ما مصيبت ايشان است، گريان مي‌شوند بر صدمات ما و محزون مي‌شوند به حزن ما و مسرور مي‌گردند به سرور ما و ما هم متألم مي‌شويم به تألم ايشان و مطلع هستيم بر احوال ايشان، پس ايشان با ما خواهند بود و از ما جدا نمي‌شوند، ما هم از ايشان جدا نمي‌شويم پس فرمود: خدايا شيعيان ما از ما هستند، و هر كس ياد كند مصيبت ما را و گريان شود از براي ما، خدا او را عذاب نخواهد نمود. [536] .و در حديث ديگر از اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) مروي است كه فرمود: بدرستي كه خداي تعالي اختيار نمود از براي ما شيعياني كه ياري مي‌كنند و مسرور مي‌شوند به سرور ما، و محزون مي‌گردند به حزن ما، و جان و مال خود را در راه ما مي‌دهند، ايشان از ما هستند، و ما هم از ايشان هستيم. [537] .و اين حديث شريف دلالت دارد بر اينكه مخلصين شيعه را خدا اختيار نموده است، چنانكه شهداء را اختيار نموده است پيش از شهادتشان.و از براي شيعه علاماتي است چنانكه پيغمبر (صلي الله عليه و آله) استدلال نموده از محبت [ صفحه 199] آن طفل كه خاك پاي حسين (عليه‌السلام) را بر چشم مي‌ماليد بر اينكه او از انصار حضرت خواهد بود در كربلا. [538] .مترجم گويد: آنچه در حديث است آن است كه حضرت از فعل آن طفل استدلال نمودند بر محبتش، و اما نصرتش را پس مستند فرمودند به اخبار جبرئيل، چنانكه گذشت - انتهي.حال بيائيد گريه كنيم به سبب اين علاقه اگر خود را شيعه مي‌شماريم، زيرا كه كسي كه گريه نكند به اين علاقه، از ايشان نخواهد بود.

#### مصاب صاحب حق باشد بر گريه كننده

علاقه‌ي سوم: حقوق است يعني مصاب صاحق حق باشد بر گريه كننده، حقوق بسيار است يكي حق ايجاد است يعني سبب وجود بودن مانند والدين و اجداد، و آن جناب صاحب اين حق است بر ما، زيرا كه وجود، ما و وجود آباء ما، همه به واسطه‌ي آن حضرت است كه نور او با نور جدش يكي است.ديگر حق اسلام و ايمان است و آن ثابت است از براي هر مسلمي بر مسلمي به جهت مشاركت در اسلام، پس چگونه است حق كسيكه سبب شد از براي هدايت ما به ايمان، يعني حسين (عليه‌السلام) كه جان خود را در راه دين خدا داد، زيرا كه اگر متاركه مي‌كرد و تن باين مصيبتها نمي‌داد دين شيعه ظاهر نمي‌شد، زيرا كه بني اميه كمال تسلط بر بلاد و عباد داشتند، و تمام سعي مي‌نمودند در اخفاي دين حق تا اينكه امر را بر اكثر مردم مشتبه نمودند به نحوي كه سب حضرت امير را از اجزاء نماز قرار دادند، و در ذهن مردم داخل كردند كه بني‌اميه ائمه‌ي اسلام‌اند، و از طفوليت اطفال را بر آن تربيت مي‌نمودند، و چنين مي‌دانستند كه هر كس مخالفت ايشان كند در ضلالت است، و چون حضرت سيدالشهداء (عليه‌السلام) را به اين كيفيت عجيبه شهيد كردند و عيالش را كه عترت پيغمبر(صلي الله عليه و آله) بودند به اين كيفيت اسير نمودند مردم متنبه شدند و فهميدند كه اگر ايشان ائمه [ صفحه 200] حق بودند چنين كاري نمي‌كردند، بلكه فعل ايشان موافق نيست، نه با دين و مذهبي، و نه با طريق عدالت، و نه با طريق سلاطين جور، پس از آن اعتقادات برگشتند و از ايشان تبري جستند، و كم كم براه هدايت رفتند، و مذهب شيعه ظاهر گرديد، بلكه اهل سنت هم دانستند كه ايشان خليفه نبودند بلكه حكام جور بودند، و اكثر ايشان لعنت بر يزيد را جايز مي‌دانند، پس في الحقيقة سبب هدايت به دين خدا حسين (عليه‌السلام) است.حق ديگر نمك و طعام دادن است و تو مي‌داني حيات هر چيزي به سبب آن جناب است و به بركت او باران مي‌بارد و گياه مي‌رويد كه روزي عباد است، پس تمام طعام و شراب تو به بركت اوست.حق ديگر حق حيات است و معلوم است كه حيات حقيقي ابدي بلكه صورت ظاهري همه به سبب آنجناب است كه ما را هدايت نمود به ولايت كه سبب قبول اعمال است، حق ديگر حق دوستي است و آن جناب كمال دوستي را به شيعيان دارد و در يمين العرش همواره نظرش به سوي زوار و گريه كنندگان است. [539] .حق ديگر حق زحمت است، پس هرگاه كسي از براي تو دردسري بكشد يا زحمتي متحمل شود هميشه از او خجل هستي و درصدد تلافي برمي‌آئي و تدارك زحمت او را مي‌كني، پس چرا در تدارك زحمات و صدمات آن جناب كه از براي تو متحمل شده نيستي؟و نمي‌دانم به چه چيز تدارك تواني كرد، آيا اين چند قطره اشك تلافي مي‌كند اين حق عظيم را؟ بلي مگر آن جناب از كمال رحمت و لطف قبول نمايد، پس از اين مقدار مضايقه ننمائيد و الا بي‌حقوق و بي‌وفا محسوب خواهيد بود.

#### علاقه‌ي بزرگي و جلالت شأن

قسم چهارم: علاقه‌ي بزرگي و جلالت شأن است زيرا كه مصيبت بزرگان أجله خصوصا اگر منافي جلالت شأن ايشان باشد موجب رقت است، هر چند اجنبي باشد بلكه [ صفحه 201] كافر باشد، و بر همين منهج جاري است سيره‌ي پادشاهان با دشمنان خود، چنانكه قضيه اسكندر با دارا معروف است. [540] .و حكم شارع نيز بر اين جاري است و از اين جهت حضرت پيغمبر (صلي الله عليه و آله) جامه‌ي خود را از براي عدي بن حاتم فرش نمود، بااينكه كافر بود، و فرمود: اكرام نمائيد عزيز قومي را كه ذليل شده باشد [541] و به همين سب حضرت اميرالمؤمنين ثياب عمرو بن عبدود را سلب ننمود، بلكه زره او را هم نگرفت با اينكه مثل و مانند نداشت، و فرمود: چون بزرگ قوم خود بود، نخواستم هتك حرمتش نمايم [542] و همچنين شارع مقدس حرمتي قرار داده است از براي دختران سلاطين كه هرگاه اسير شوند ايشانرا مخير مي‌كند و در معرض بيع و شراء در نمي‌آورند. [543] .پس بيائيد مانند غلامان از براي سيد و آقاي خود بناليم، زيرا كه بزرگ و جليل بود، و هتك حرمتش نمودند، بدنش را عريان نمودند و عيالش را به اسيري شهر به شهر گردانيدند و در ايشان بكنيزي طمع نمودند و كسي كه چنين گريه نكند از انسانيت دور است.

#### علاقه‌ي محامد صفات

قسم پنجم: علاقه‌ي محامد صفات است، زيرا كه حسن صفاتچند او را نشناسد بلكه شارع مقدس امر نموده است به احترامش هر چند از كفار باشد، چنانكه وحي رسيد به موسي (عليه‌السلام) كه سامري را بكش، زيرا كه صاحب سخاوت است [544] و يكي از كفار را اسير نمودند و در معرض قتل آوردند جبرئيل نازل شد كه اين شخص را مكش كه صاحب سفره است. [545] . [ صفحه 202] پس مصيبت صاحب صفات حسنه تأثير در قلوب مي‌كند، خصوصا اگر به ضد آن صفات باشد مثلا كسي كه در سخاوت هزارها عطيه كرده است اگر محتاج شود كه لقمه ناني خواهش كند البته دل به حال او مي‌سوزد، و كسي كه صاحب شدت حيا است اگر در معرض هوان و ذلت برآيد محل رقت است و همچنين.پس بيا و ملاحظه نما يك يك از صفات حميده و خصال پسنديده حضرت حسين (عليه‌السلام) را، و ببين چگونه به ضد آنها با او رفتار نمودند، تا اينكه موجب رقت تو شود، تهليل و تسبيح و تحميد و تكبير الهي كرده و ملائكه از او تعلم نموده‌اند، و بعد در عالم نور و اشباح و اظله ذكر نمود، و در شكم مادر تسبيح و تهليل از او شنيده، و از حال ولادت تا شهادت از ذكر نياسوده، بلكه بر سر نيزه تلاوت قرآن نموده، آيا شايسته است كه يزيد عنيد و ابن‌زياد پليد با چوب خيزرانش بيازارند؟ و خنده و شماتت كنند در حضور عيالش؟دوم كسي كه، از شدت حيا نمي‌خواست به جاهل بگويد: جاهل، چنانكه وقتي ديد عربي را وضوء مي‌گيرد و درست نمي‌گيرد پس با برادرش امام حسن (عليه‌السلام) قرار گذاشت و گفت كه ما مي‌خواهيم در حضور تو وضو بگيريم، ملاحظه نما كه كدام يك از ما بهتر وضو مي‌گيريم، پس آن عرب بعد از مشاهده‌ي وضوي ايشان عرض كرد: كه شما هر دو نيكو وضو گرفتيد و من جاهل بودم [546] آيا شايسته است كه كافري به او بگويد كه اي حسين (عليه‌السلام) تعجيل نمودي به آتش دنيا [547] ، و ملعوني باو بگويد اي حسين نماز تو قبول نيست. [548] .سوم كسي كه جاجتمندي را كه رقعه به خدمتش عرض نموده بود، مي‌فرمايد فورا: حاجت تو روا است، پس باو بگويند مي‌خواستي اولا رقعه او را بخواني بعد بگوئي حاجت تو رواست، فرمود: خداوند مؤاخذه مي‌كند كه چرا او را در بين خوف و رجاء و حالت [ صفحه 203] ذلت معطل نمودي تا رقعه‌اش را بخواني، آيا شايسته است كه مقابل دشمنان باشد و از امور سهل و آساني بخواهد اجابتش نكنند؟ حتي اينكه خواهش كند كه ايشان اندكي گوش به سخن او دهند ابا نمايند. [549] .چهارم كسي كه: در وقت احتضار اسامة بن زيد به بالين او رفت و او اظهار هم و غم نمود به جهت شصت هزار درهم قرض، پس آن حضرت همانجا دينش را ادا نمودند [550] ، آيا شايسته است كه در وقت احتضارش با آه و ناله خواهش يك قطره آب نمايد اجابتش نكنند [551] ، وا أسفاه عليك يا سيدي.پنجم كسي كه، به اعرابي مادح خود چهار هزار دينار از پشت در مي‌دهد و اظهار خجالت مي‌كند و از كمي آن معذرت مي‌طلبد [552] ، آيا شايسته است كه با او معامله‌اي كنند كه عاجز شود از اجابت سؤال دخترش كه يك شرب آب از او طلب نمود، و همچنين زوجه‌اش كه از براي طفل صغير قطره‌اي آب خواهش كرد، و از اجابت برادرزاده‌اش قاسم كه خواهش نمود كه بر سرش حاضر شود، آيا چه مقدار خجالت آن جناب بود اين بود، كه فرمود: يعز علي عمك چه بر عمويت دشوار است كه او را بخواني و تو را اجابت ننمايد يا اجابت كند و فايده‌اي به حال تو نداشته باشد. [553] .ششم كسي كه، در شبهاي تار به دوش مبارك طعام به جهت ارامل و ايتام به خانه‌ي ايشان حمل مي‌نمود به نحوي كه اثر آن بر پشت مباركش ظاهر بود [554] آيا شايسته است كه طفل رضيع خود را بالاي دست كند و به دشمن نشان دهدو خواهش يك قطره آب از برايش نمايد اجابتش نكنند؟ [555] .هفتم كسيكه، در لطف و مرحمت با خلق به قسمي بود كه وقتي عبور مي‌كرد بر [ صفحه 204] جمعي از فقراء كه نشسته بودند و پاره‌هاي نان در نزد خود گذارده مشغول غذا خوردن بودند چون آن جناب را ديدند، دعوت به طعام نمودند، آن حضرت دو زانو نشست و با ايشان مشغول غذا شده، فرمود: خدا متكبران را دوست نمي‌دارد، بعد فرمود: من شمارا اجابت نمودم شما هم دعوت مرا اجابت نمائيد، عرض كردند: حاضريم پس ايشان را به منزل آورد و به جاريه فرمود: بيرون آور آنچه ذخيره كرده بودي، پس حاضر نمود طعام خوبي و نشست با ايشان در سر سفره به جهت دلخوشي ايشان [556] .آيا شايسته است كه مقدور او نشود كه عيال و اطفالش را خوشنود نمايد به يك جرعه آب؟

#### علاقه‌ي تبعيت و جنسيت است

قسم ششم و هفتم: علاقه‌ي تبعيت است، پس بيائيد گريه كنيم به تبعيت پيغمبر خدا (صلي الله عليه و آله) كه تأسي به آن جناب لازم است، بلكه تبعيت جميع انبياء و اوصياء بلكه تبعيت آسمان و زمين و وحوش و طيور و بهشت و جهنم و جن و ملك و مايري، و ما لا يري، بلكه اشجار، و احجار و بلكه آهن، چنانكه در قضيه ميخهاي كشتي نوح (عليه‌السلام) واقع شد كه خون گريست [557] پس تو به تبعيت اشك ببار، آخر از سنگ و آهن سخت‌تر نيست قلب تو.هفتم: علاقه‌ي جنسيت است كه موجب رقت است قطع نظر از ساير چيزها، مثلا اگر بشنوي كه مردي را بدون تقصير در صحرا با عيال و اطفال صغير و پسران جوان و برادران و خواهران و اصحاب حبس نموده‌اند و به آن قسم كه شنيده‌اي كه با او معامله كردند البته قلبت بر حال او محترق مي‌شود، بلكه اگر بشنوي كه شخص مقصري كه حلال را حرام نموده و بالعكس، بلكه دشمنت كه كافر به خدا بوده به اين قسم با او رفتار نمودند بر او رقت مي‌كني و آن حضرت مي‌فرمود: واي بر شما اي جماعت آيا از من خوني طلب داريد يا مالي از شما به غصب گرفته‌ام يا شريعت را تغيير داده‌ام؟ جواب نمي‌دادند. [558] . [ صفحه 205] مؤلف گويد: فداي تو شوم اي آقا، اگر اين كارها را هم كرده بودي سزاوار نبود كه به اين قسم با تو رفتار نمايند، پس بيائيد اي شيعيان به اين عنوان ترحمانه گريه كنيم، زيرا كه كسي كه اين گونه گريه نكند از اصحاب رحم و مروت نيست.

#### گريه از براي مجموع صفات

قسم هشتم: علاقه‌ي مجموع ماسبق يعني گريه از براي مجموع صفاتي كه ذكر شد پس بيا همه را جمع كن در ملاحظه، كه آن جناب هم والد حقيقي بود، و هم اتصال به او داري، و هم بزرگ است در آسمان و زمين، و صاحب همه‌ي حقوق است بر تو، و صاحب صفات حميده است، تمام خلق بر او گريسته‌اند، و از جنس بشر بوده، بي‌گناه و بي‌تقصير مورد اين صدمات و مصيبات گرديده.

### گريه‌ي بدون سبب ملحوظ

و اما نوع دوم: كه گريه بدون سبب ملحوظ است، پس آن نيز چند قسم است:اول هر خضوع و خشوع و انكسار و هم و غم كه از براي مردم حاصل مي‌شود، پس مرجع تمام آنها رقت بر آن حضرت است در باطن، چنانكه در روايات است و تصديق به آن تعبدا بايد نمود.قسم دوم: رقت فطري است كه در فطرت خلايق از دوست و دشمن قرار داده شده، لكن بروزش در دشمنان وقتي است كه غفلت از دشمني داشته باشند، مثل گريه‌ي يزيد عنيد [559] و معاويه [560] و در اين قسم حاجت نيست كه به شما بگوئيم بيائيد گريه كنيد بر فلان مصيبت، و كذا و كذا، بلكه مي‌گوئيم قطع نظر از همه كرده، بلكه فرض كن كه حسين (عليه‌السلام) را نمي‌شناسي، و قرابت و حقوقي در كار نيست، و از صفات حميده و جلالت شأن و ثواب و اجر و تبعيت قطع نظر نما، پس ببين آيا بي‌اختيار باز اشك جاري [ صفحه 206] مي‌شود يا نه؟قسم سوم: فطرتي است كه بالاتر از سابق است كه از براي دشمن حاصل مي‌شود حتي با التفات به بغض و منع نفس از رقت و تشجيع بر صبر و مع ذالك غالب مي‌شود گريه بر ايشان مثل گريه‌ي ابن‌سعد [561] و اخنس بن زيد [اخنس بن مرثد] و خولي و گريه آن ملعوني كه به غارت مي‌برد زيور اهل بيت را [562] و گريه‌ي همه‌ي لشكر به سبب بعضي از حالات كه بدون اختيار ايشان را به گريه مي‌آورد با اينكه خود را نگاه مي‌داشتند و ملتفت به ايشان و بر شقاوت ايشان، و حال اينكه در ميان ايشان اولاد زنا و كافر و منافق هم بود، و اگر بخواهي بداني اين حالت را كه دشمن را با التفات به دشمني بگريه مي‌اندازد پس گوش ده و خود را از گريه نگاهدار، البته خواهي ديد كه چگونه منقلب مي‌شوي، و بي‌اختيار مي‌نالي، و هر چه خود را ضبط كني و تجلد نمائي ممكن نشود تو را، از آن جمله، ملاحظه نما حالتش را در وقتي كه در ميدان ايستاده بود و هزار و پانصد زخم در بدن داشت، سرش شكافته و قلبش از تير سه شعبه سوراخ، و از براي بي‌كسي عيال دل شكسته، و از تشنگي بي‌تاب، و از مفارقت احباب كباب، با اين احوال شمشير بر گلويش بزنند، و او طلب آب كند ندهند، حال مي‌تواني خود را از گريه نگاهداري؟ و ابن‌سعد در اين حال اشكش بر ريش نحسش جاري گشت، و از آن جمله حالتي كه زنان و بچه‌گان و سرهاي بريده را به نزد يزيد بردند، پس سرها را نزد او گذاشتند و زنان و دختران را در برابرش بسته نگاه داشتند به هيئتي كه چون يزيد بديد رقت نمود و گفت: قبيح باد پسر مرجانه. [563] .

### در اسباب خارجيه كه باعث بر گريه است

#### اشاره

مقصد دوم: در اسباب خارجيه كه باعث بر گريه است واز خصايص آن جناب است [ صفحه 207] و آن ده سبب است:اول ديدن شبح و ظل آن جناب است در عالم اشباح و اظله، بلكه در عالم قدس، و شاهد آن قضيه‌ي آدم (عليه‌السلام) است در وقتي كه ذريه‌ي خود را در عالم ذر مشاهده نمود و قضيه‌ي كربلا را ديد و گريست [564] و حضرت ابراهيم (عليه‌السلام) چون ملكوت سماوات و ارض را ديد نظر كرد اشباح خمسه طاهره را در زير عرش، از نظر به شبح پنجمي بگريه افتاد، چنانكه در خبر است. [565] .دوم: شنيدن اسم آن جناب است كه چنانكه خود فرمود: كه ذكر نمي‌شود در نزد مؤمن و مؤمنه‌اي، مگر اينكه گريان و غمگين مي‌شود از براي من [566] .سوم: ذكر آن حضرت است چنانكه آدم (عليه‌السلام) و زكريا (عليه‌السلام) گفتند: كه در نزد ذكر حسين (عليه‌السلام) اشك من جاري مي‌شود و دلم مي‌شكند. [567] .چهارم: نظر به آن جناب است، چنانكه جدش پيغمبر (صلي الله عليه و آله) در اول تولدش كه او را ديد گريست و بعد هم هر وقت نظر به او مي‌كرد مي‌گريست. [568] ، و پدرش اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) نظر نمود به او و گريست و فرمود: او سبب گريه‌ي هر مؤمن است، عرض كرد: آيا من سبب گريه‌ام؟فرمود: بلي اي فرزند. [569] .پس بيائيد اي دوستان، با نظر قلب به او نظر كنيد و اگر شما نظر نمي‌كنيد او به شما ناظر است، چنانكه در خبر صحيح است كه آن حضرت در يمين عرش است و نظر مي‌كند به محل شهادتش و به سوي زوار و گريه كنندگانش [570] و عجبي نيست كه دوري و ديوارها و خانه‌ها مانع از ديد آن عين الله الناظرة نباشند. [ صفحه 208] پنجم: نظر به قبر آن سرور است چنانكه حضرت صادق (عليه‌السلام) فرمودند: كه حسين (عليه‌السلام) غريب است و در زمين غربت گريه مي‌كند بر او كسي كه به زيارتش مي‌رود، و محزون است بر او كسي كه به زيارت او نمي‌رود و مي‌سوزد به حال او كسي كه او را نديده، و رقت مي‌كند بر او كسي كه نظر كند به قبر فرزندش، كه در پائين پاي پدر مدفون است. [571] .ششم: لمس بدن و تقبيل آن جناب، چنانكه از براي جدش واقع بود كه گاهي گلوي مباركش را مي‌بوسيد و گريه مي‌كرد، و گاهي بالاي نافش را مي‌بوسيد و گريه مي‌كرد، و گاهي پيشانيش را، و گاهي دندانهايش را، و گاهي تمام بدنش را و گريه مي‌كرد، عرض مي‌كرد، پدر چرا گريه مي‌كني؟ مي‌فرمود: مي‌بوسم جاي شمشيرها را و گريه مي‌كنم. [572] .و اگر سؤال مي‌نمود كه چرا از بوسيدن دندانها گريان مي‌شوي؟ هر آينه مي‌فرمود: مي‌بوسم محل چوب خيزران را، و جائي را كه ابن‌زياد از ديدن آن مي‌خندد، پس گريه‌ي من از خنده‌ي اوست.و اگر سؤال مي‌نمود كه چرا بالاي ناف را مي‌بوسيد؟ مي‌فرمود: كه محل تير سه شعبه است، و خواهرش زينب خاتون وقتي خواست بوسه‌گاه جدش را ببوسد، متمكن نشد، زيرا كه سراپا زخم و مجروح بود از تيرها و نيزه‌ها و شمشيرها - خصوصا اگر مسئله‌ي پامال نمودن با سم ستوران محقق باشد- و از زبان حال آن مخدره گفته‌اند در آن وقت.خاك عالم بسرم كز اثر تير و سنان جاي يك بوسه‌ي من بر همه أعضاي تو نيست‌بلي آن مكرمه يك موضعي از بدن برادر را بوسه داد كه پيغمبر (صلي الله عليه و آله) نبوسيده بود و آن گلوي بريده شده و رگهاي قطع شده بود، يعني باطن محلي كه پيغمبر (صلي الله عليه و آله) ظاهرش را مي‌بوسيد، و از اين جهت در وقتي كه صورت خود را گذاشت بر گلوي برادر، فرياد كرد يا جداه اين است حسين تو كه با بدن پاره پاره بر [ صفحه 209] زمين افتاده، سرش را از قفا بريده‌اند [573] و من نمي‌دانم كه آن مخدره اين مطلب را از كجا فهميد و شايد چند وجه توان گفت:يكي آنكه: در آن وقت حاضر بوده و مشاهده نموده باشد، و اين خلاف ظاهر روايات است كه حضرت او را امر نمود به مراجعت به سوي خيمه.دوم اينكه: از مردم شنيده باشد كه حاضر بودند و با هم مي‌گفتند، اين هم بعيد است.سوم اينكه: از مشاهده‌ي حالت جسد مبارك استنباط نموده باشد، چون ملاحظه نمود كه او را به رو انداخته‌اند، پس دانست كه به همين وضع شهيد شده است پس مصيبتش به سبب اين حالت، و حالت سلب ثياب مطهرش عظيم‌تر شد از مصيبت اصل شهادت، اين بود كه استغاثه نمود به جد بزرگوارش.هفتم: انتساب چيزي به آن جناب كه همان از اسباب حزن و بكاء مي‌شود حتي مسماري كه به اسم آن حضرت بود، چنانكه وارد است كه جبرئيل ميخهاي چندي از براي كشتي نوح (عليه‌السلام) آورد به اسم هر پيغمبري و پنج ميخ از براي مقدم كشتي آورد به اسم خمسه‌ي طاهره، پس گرفت نوح هر يك ميخ را به دست خود كه بكوبد، پس نوري از آن درخشيد، جبرئل گفت: اين بر اسم خاتم انبياء است و همچنين به اسم علي (عليه‌السلام) و فاطمه (عليهاالسلام) و حسن (عليه‌السلام) پس چون ميخ پنجم را برداشت و به دست گرفت خون از او ظاهر شد و به دست نوح رسيد، جبرئيل گفت: اين به اسم حسين (عليه‌السلام) است. [574] .پس هر گاه آهني كه نسبت به آن جناب داشته باشد خون گريه كند پس دلهاي حسيني چرا خون نشود؟ و عجب آن است كه اسباب فرح و سرور كه به آن جناب نسبت داده شده، همه اسباب حزن و گريه مي‌شوند چنانكه حوريه آن حضرت در بهشت گريان بود [575] و عيد آن جناب، و پوشيدن لباس نو او مبكي جدش پيغمبر (صلي الله عليه و آله) مي‌شد، [ صفحه 210] ياريش و فتحش در جنگ [576] و خوردنش طعام نيك را، و حملش، و ولادتش، و تهنيتش كه همه اسباب فرحند، مبكي جدش و پدرش بوده‌اند. [577] .

### دخول ماه محرم سبب حزن و بكاء

هشتم: دخول ماه شهادتش كه محرم است، سبب حزن و بكاء تمام مرد و زن است. [578] .نهم: ورود به زمين دفنش باعث حزن و اندوه است، چنانكه نسبت به جميع انبياء واقع شد، چون وارد است كه همه‌ي انبياء زيارت نموده‌اند آن مقام شريف را و گفته‌اند: اي زمين در تو دفن خواهد شد ماه تابان و برج امامت، و هر كدام كه وارد شدند صدمه بر ايشان وارد شد، دلتنگ و مهموم شدند پس از خداوند سؤال نمودند از سبب آن، پس وحي رسيد كه اين زمين كربلا است كه در آن حسين (عليه‌السلام) شهيد خواهد شد [579] ، اين امر در اهل بيت هم محقق شد در وقتي كه به كربلا وارد شدند، چنانكه مروي است، ام‌كلثوم عرض كرد كه اي برادر عجب زمين هولناكي است اين صحرا، فرمودند: [580] كه پدرم در اين زمين به خواب رفت پس بيدار شد گريان و فرمود در خواب ديدم كه فرزندم حسين در درياي خون مضطرب است، بعد فرمود: يا اباعبدالله چگونه خواهي بود در وقتي كه اين حادثه واقع شود در اينجا. [581] .دهم: شنيدن اسم آن زمين است، چنانكه خود آن جناب چون به اين زمين وارد گرديد، از اسم آن سؤال كرد چند اسم براي آن ذكر كردند عاقبت گفتند: آنرا كربلا مي‌نامند، پس اشك در چشم آن حضرت آمد عرض كرد خدايا پناه به تو مي‌برم از كرب و [ صفحه 211] بلا، اينجا است محل خوابگاه شتران ما و افتادن بارهاي ما و ريخته شدن خونهاي ما و ذبح شدن طفلهاي ما، در اين زمين خون من و اصحاب من ريخته مي‌شود، و عيال من به ذلت اسيري مبتلا مي‌گردند، بارها را بيندازيد كه ديگر ما از اينجا كوچ نخواهيم كرد. [582] .يازدهم: آب سرد نوشيدن است و آن هميشه از اسباب گريه‌ي حضرت صادق (عليه‌السلام) بود چنانكه داود رقي روايت نموده كه نزد آن جناب بودم پس آب نوشيد و گريان گرديد و فرمود: ذكر حسين (عليه‌السلام) عيش ما را منغص كرده هر وقت آب سرد مي‌نوشم ياد مي‌آورم او را [583] و از خود آن سرور منقول است كه فرموده‌اند: «شيعتي ما ان شربتم عذب ماء فاذكروني» [584] : اي شيعيان هر وقت آب خوشگوار بنوشيد مرا ياد نمائيد.دوازدهم: بوئيدن تربت مباركش و آن گريانيد پيغمبر خدا را، چنانكه از حضرت امير (عليه‌السلام) مرويست كه داخل شدم بر پيغمبر(صلي الله عليه و آله) و ديدم اشك از چشم مباركش جاري است، عرض كردم: پدر و مادرم فداي تو باد يا رسول‌الله چرا اشك مي‌ريزي؟ مگر كسي تو را به خشم آورده؟ فرمود نه، لكن حالا جبرئيل در نزد من بود و به من خبر داد كه حسين (عليه‌السلام) را نزد شط فرات به قتل آورند واگر خواسته باشي تربتش را بو نمائي بياورم، گفتم: آري، پس دست خود را دراز كرد و قبضه‌ي خاكي آورد و به من داد، پس بي‌اختيار اشكم جاري گرديد. [585] .همچنين حضرت رضا (عليه‌السلام) چنانكه ابي‌بكار روايت كرده كه به زيارت كربلا رفتم و از نزد سمت سر مبارك قدري گل سرخ برداشتم و چون به خدمت حضرت رضا (عليه‌السلام) رسيدم آن گل را به او نمودم پس گرفت آنرا و بوئيد و گريست به نحويكه اشكش جاري شد و گفت اين بوي تربت جدم حسين (عليه‌السلام) است. [586] . [ صفحه 212] سيزدهم: شنيدن اسم شهيدي يا غريبي يا مظلومي، زيرا كه آن مذكر آن حضرت است چنانكه فرمود: «او سمعتم بشهيد او غريب فاندبوني»: [هرگاه نام شهيد و يا غريبي بشنويد بر من گريه كنيد.] [587] .چهاردهم: مصيبتهاي آنحضرت در وقت شنيدن يا تصور كردن آن به تفصيلاتي كه در فصل بعد ذكر مي‌شود (ان شاء الله).

## در كيفيت رقت و جزع و گريه بر آن حضرت

### اشاره

مقصد سوم: در كيفيت رقت و جزع و گريه بر آن جناب و آن چند قسم است:اول: گريه‌ي قلب است به هم و غم، و آن اول مراتب است، و ثمره‌اش آن است كه ثواب نفس كشيدن در آن حال ثواب تسبيح است چنانكه در خبر است. [588] .دوم: احتراق قلب است و ثمره‌ي آن فرح است در حالت احتضار، چنان فرحي همواره در قلب بماند تا وقتي كه بر حوض پيغمبر (صلي الله عليه و آله) وارد شود چنانكه در روايتي است. [589] .سوم: گرديدن اشك است در چشم، پيش از جاري شدن بر صورت، چنانكه حضرت صادق (عليه‌السلام) فرمود: كه گريه كننده را خداوند رحمت مي‌كند پيش از آنكه اشك از چشمش بيرون آيد.چهارم: بيرون آمدن اشك از چشم، هر چند به قدر بال پشه‌اي باشد چنانكه در خبر است كه آن سبب غفران ذنوب است هر چند به قدر كف دريا باشد. [590] .پنجم: ريختن اشك است از چشم و در آن خاصيتي است كه فرمودند: هرگاه يك قطره از آن در جهنم ريزد حرارت آنرا خاموش نمايد. [591] .ششم: جاري شدن آن بر صورت و ريش و سينه، و اين گريه‌ي حضرت صادق (عليه [ صفحه 213] اسلام) است در وقتي كه شخص مرثيه مي‌خواند از برايش، پس فرمود: هر آينه ملائكه گريه كردند، چنانكه ما گريه كرديم بلكه بيشتر، و خداوند از براي تو تمام بهشت را واجب كرد. [592] .هفتم: صيحه زدن و نوحه كردن و فرياد كردن و فرياد زدن و جان دادن است، چنانكه حضرت صادق (عليه‌السلام) در دعا فرمود خدايا رحمت كن آن صيحه را كه به جهت ما بلند مي‌شود [593] و در خبر است كه حضرت فاطمه (عليهاالسلام) هر روز بر آن جناب شهقه ميزند تا اينكه پيغمبر (صلي الله عليه و آله) او را ساكت مي‌نمايد. [594] .و در خبر است از ابوذر كه گفت: اگر بدانيد كه آن مصيبت چه قدر عظيم است، البته آنقدر گريه كنيد تا اينكه جان شما بدر رود. [595] .هشتم: عويل كردن است كه يزيد قاتل آن جناب به زوجه‌ي خود هند امر نمود و گفت عويل كن اي هند بر حسين (عليه‌السلام) كه بزرگ قريش بود و ابن‌زياد در قتلش تعجيل نمود چنانكه تفصيلش بيايد ان شاء الله. [596] .نهم: زدن بر سر و صورت است وآن عمل عبدالله بن عمر بود در وقتي كه خبر شهادت حضرت به او رسيد و فرياد مي‌كرد كه: هيچ روزي مثل روز حسين (عليه‌السلام) نيست يزيد، تا اينكه او را ساكت نمود. [597] .دهم: تباكي است يعني خود را شبيه به گريه كننده نمايد كه از برايش بهشت خواهد بود يعني هر گاه قلب قساوت داشته باشد و نسوزد پس لااقل سر را به زير اندازد و اظهار انكسار و حزن نمايد. [598] .و نمي‌دانم چگونه قساوتي است كه بر دل چنين مصيبتها نسوزد و مي‌شود كه منشاء [ صفحه 214] قساوت دو چيز باشد:يكي: داخل شدن در تحصيل زيادتي مال دنيا است كه موجب قساوت است، چنانكه در دعا اشاره به آن شده كه فرمودند: پناه بخدا از قلب قاسي و چشم خشك و شكمي كه سير نمي‌شود. [599] .دوم: بسيار تكلم نمودن در امور بي‌فايده چنانكه در خبر است. [600] .و علاج قساوت قلب با دست كشيدن بر سر يتيم است كه علاوه بر اجر فراوان كه در آنست سبب رفع قساوت قلب مي‌شود. [601] .يازدهم: گريه كردن است بدون اشك به جهت خشكي چشم از كثرت گريه، و آن گريه‌ي اهل بيت بود بعد از مراجعت به مدينه تا اينكه آن را علاج نمودند به شرب سويق [602] .دوازدهم: گريه‌ايست كه اثر آن در شخص ظاهر شود به ترك طعام و شراب چنانكه مسمع ابن عبدالملك خبر داد حضرت صادق (عليه‌السلام) را به عروض اين حالت از براي خودش در نزد ذكر حسين (عليه‌السلام) پس حضرت دعا در حقش فرمودند [603] چنانكه در عنوان ششم بيايد (انشاءالله) در بيان خواص گريه.

### در بيان مجالس براي ذكر مصيبت بر آن حضرت

#### اشاره

مقصد چهارم: در بيان مجالسي كه منعقد شده است از براي ذكر مصيبتش و گريه بر او، و آن پنج نوع است:يكي: آنچه منعقد شد پيش از خلقت آدم.دوم: آنچه منعقد شد بعد از خلقت آدم و پيش از ولادت حسين (عليه‌السلام).سوم: آنچه منعقد شد بعد از ولادت و قبل از شهادت. [ صفحه 215] چهارم: آنچه منعقد شد بعد از شهادت در دنيا.پنجم: آنچه منعقد مي‌شود بعد از انقضاي دنيا در روز قيامت.

#### محزون شدن لوح و قلم و عرش

#### نوع 1

##### اشاره

پس دو مجلس بود هر چند اطلاق مجلس بر اين مجاز است يكي در وقت تقدير شهادت بود كه امر شد به قلم بر لوح ثبت كند پس قلم و لوح محزون شدند.دوم: حول عرش بود در آنوقتي كه خطاب به ملائكه رسيد كه من خلق مي‌كنم در زمين خليفه، پس عرض كردند: آيا قرار مي‌دهي كه خون‌ريزي كند؟ در بعض تفاسير وارد است كه مقصود ملائكه قضيه‌ي كربلا بود و اين كلام را از روي حزن و حسرت گفتند، اين خطاب آمد كه من مي‌دانم آنچه را كه شما نمي‌دانيد.

##### نوع 2

###### اشاره

شانزده مجلس است.

##### عرفات

اول: عرفات بود در وقتي كه آدم نظر نمود به سوي ساق عرش و اسماء خمسه را ديد و جبرئيل او را تلقين نمود كه بگو: «يا حميد بحق محمد (ص) يا عالي بحق علي (ع) يا فاطر بحق فاطمة (ع) يا محسن بحق الحسن (ع) و الحسين (ع) و منك الاحسان». [اي حميد به حق محمد (صلي الله عليه و آله)، اي عالي بحق علي (عليه‌السلام)، اي فاطمه به حق فاطمه (سلام الله عليها)، اي محسن به حق حسن و حسين (عليهماالسلام)، كه احسان از تست.] پس چون اسم حسين (عليه‌السلام) را ذكر نمود اشكش جاري گرديد و دلش شكست، پس گفت: اي برادر جبرئيل چرا در وقت ذكر اين اسم قلب من مي‌شكند و اشكم مي‌ريزد؟ پس جبرئيل بيان نمود مصيبت آن حضرت را و ملائكه كه حاضر بودند با آدم مستمع شدند و گريستند، گفت: اي آدم اين فرزندت مبتلي خواهد شد به مصيبتي كه كوچك است همه‌ي مصيبتها در جنب آن، آدم گفت چه چيز است آن مصيبت؟ جبرئيل گفت: كشته مي‌شود با لب تشنه در حالتي كه غريب و بيكس و تنها باشد و هيچ [ صفحه 216] معيني و ناصري نداشته باشد و اگر به بيني اي آدم در حالتي كه مي‌گويد: «وا عطشاه وا قلة ناصراه»: [داد از تشنگي، فرياد از كمي ياور]. به نحوي كه تشنگي حائل شود بين او و بين آسمان مانند دود، و هيچ كس او را اجابت نكند مگر به ضرب شمشير. پس او را ذبح كنند مانند گوسفند، ولي از قفا، و اسباب او را به غارت برند و سرهاي خود و اصحابش را در شهرها بگردانند باعيالش، چنين گذشته در علم الهي. [604] .

##### در بهشت مرثيه خوان حوريه و...

مجلس دوم: در بهشت مرثيه‌خوان حوريه و مستمع پيغمبر (صلي الله عليه و آله) خدا و جبرئيل، چنانكه در بحار روايت شده است از حضرت خاتم انبياء كه فرمود: در شب معراج جبرئيل دست مرا گرفت و به بهشت داخل نمود و من به سرور بودم پس ديدم درختي را از نور كه در زير آن دو ملك مشغول بودند به درست كردن زيور و حله تا روز قيامت، پس پيش رفتم ديدم يك نوع سيب كه بزرگتر از آن نديده بودم پس يك دانه از آنرا گرفتم و شكافتم ناگاه حوريه از آن ظاهر شد كه مژگانش مانند اطراف بال نسر بود، پس گفتم تو از كيستي؟ گريست و گفت: من از آن فرزند مظلوم تو حسين بن علي (عليه‌السلام) هستم. [605] .

##### در بهشت مرثيه خوان جبرئيل و..

مجلس سوم: ايضا در بهشت، مرثيه‌خوان جبرئيل و مستمع پيغمبر (صلي الله عليه و آله) و حورالعين بودند چنانكه روايت شده است كه چون حضرت امام حسن (عليه‌السلام) مشرف بر موت گرديد و زهر در بدنش سرايت نمود و رنگش سبز شد حسين (عليه‌السلام) عرض كرد: برادر چه مي‌شود رنگ تو را كه چنين سبز شده؟ حضرت گريست و فرمود: اي برادر حديث جدم در حق من و تو درست است پس او را در بغل گرفت و هر دو [ صفحه 217] گريستند، آنگاه سؤال نمود كه چه بوده است حديث جدت؟ فرمود: خبر داد مرا كه چون در شب معراج داخل بهشت شدم ديدم دو قصر بسيار بلند نزديك هم به يك شكل واقعند، ولي يكي زبرجد سبز و ديگري از ياقوت سرخ است، از جبرئيل سؤال كردم كه اينها از كيست؟ گفت: يكي از حسن (عليه‌السلام) و ديگري از حسين (عليه‌السلام) گفتم: چرا هر دو به يك رنگ نيست؟ جبرئيل ساكت شد، گفتم: چرا تكلم نمي‌كني؟ گفت: از تو حيا مي‌كنم، پس گفتم تو را به حق قسم مي‌دهم بگو، گفت: اما سبزي قصر حسن (عليه‌السلام) پس به آن سبب است كه او را به زهر شهيد مي‌كنند و رنگش سبز مي‌شود، اما سرخي قصر حسين (عليه‌السلام) پس به سبب آن است كه او را مي‌كشند و رنگش از خون سرخ مي‌شود، پس پيغمبر (صلي الله عليه و آله) و جبرئيل هر دو گريستند، و صداي صيحه و شيون از حاضرين بلند شد. [606] .

##### مجلس حضرت آدم در كربلا

مجلس چهارم: مجلس حضرت آدم بود در كربلا در وقتي كه سير اطراف زمين مي‌نمود چون به محل شهادت حسين (عليه‌السلام) رسيد پايش به چيزي برخورد و بر زمين افتاد، و خون از پايش جاري شد، پس سر به آسمان بلند كرد و عرض كرد: خداوندا آيا گناهي از من صادر شد، پس مرا معاقب فرمودي؟ وحي رسيد: نه، و لكن فرزندت حسين (عليه‌السلام) در اين مكان كشته مي‌شود، پس خون تو جاري شد موافق خون او، عرض كرد: كيست قاتل آن جناب؟ وحي آمد كه يزيد ملعون، پس او را لعن كن، چون او را لعن نمود روانه شد به سوي جبل عرفات. [607] .

##### كشتي نوح موقع رسيدن به محل شهادت

مجلس پنجم: كشتي نوح است كه چون رسيد بن محل شهادت آن حضرت و جائي كه [ صفحه 218] كشتي نوح اهل بيت، طوفاني شد آن كشتي به تلاطم افتاد و نوح از غرق ترسيد، مناجات كرد كه خدايا همه‌ي دنيا را گشتم چنين حالتي دست ندارد، پس جبرئيل نازل شد و قضيه‌ي كربلا را بيان نمود، پس نوح و اصحاب كشتي گريستند، و بر قاتلش لعن كردند و گذشتند. [608] .

##### مجمع البحرين و ملاقات موسي با خضر

مجلس ششم: مجمع البحرين بود كه موسي با خضر ملاقات نمود، پس حديث نمودند از آل محمد (صلي الله عليه و آله) و ابتلاي ايشان تا اينكه به قضيه‌ي حسين (عليه‌السلام) رسيدند، صداي ايشان به ناله و گريه بلند شد، چنانكه در خبر است. [609] .

##### بساط سليمان بود

مجلس هفتم: بساط سليمان بود كه چون با حشم و خدم و جن و انس و طيور از روي هوا محاذي مقتل سيدالشهداء (عليه‌السلام) شد، باد آن بساط را سه دور پيچانيد و به سوي زمين آورد، سليمان باد را معاقب نمود بر اين حركت، پس باد بيان نمود مصائب را، و گفت: يا نبي‌الله اينجا زمين شهادت اوست - تا آخر خبر. [610] .

##### شاطي حزران بود...

مجلس هشتم: شاطي حزران بود از براي ابراهيم (عليه‌السلام) در وقتي كه ملكوت آسمان و زمين را مشاهده نمود، و شبح حسين (عليه‌السلام) را ديد و گريست. [611] .

##### از براي ابراهيم وقت شكستن بتها و ذبح پسرش‌

مجلس نهم و دهم: مجلس ديگري بود از براي ابراهيم و آن وقتي بود كه خواست بتها را [ صفحه 219] بشكند، پس گفت: من بيمارم يعني از براي مصيبت سيدالشهداء، چنانكه در تفسير است. [612] .دهم: مجلس ديگري از براي ابراهيم (عليه‌السلام) بود در وقتي كه مأمور شد به ذبح پسرش چنانكه از حضرت رضا (عليه‌السلام) مرويست كه چون خداوند امر نمود ابراهيم (عليه‌السلام) را كه ذبح كند گوسفند را در جاي پسرش اسمعيل، تمنا نمود ابراهيم كه كاش فدا نيامده بود، و پسرش را به دست خود ذبح مي‌كرد، تا اينكه دلش شكسته مي‌شد و به درجه‌ي رفيعه‌ي صبر و رضا فائز مي‌گرديد، پس وحي شد به او كه اي ابراهيم كي محبوب‌ترين خلق است به نزد تو؟ عرض كرد: حبيب تو محمد (صلي الله عليه و آله) وحي رسيد: كه آيا او احب است به نزد تو يا نفست؟ عرض كرد: بلكه او احب است به سوي من از نفسم، فرمود: آيا فرزند او را بيشتر دوست مي‌داري يا فرزند خود را؟ عرض كرد: فرزند او را، فرمود: آيا مذبوح شدن فرزند او به تيغ ستم دشمنان بيشتر دلت را مي‌سوزاند يا ذبح ولدت به دست خودت در طاعت من؟ عرض كرد ذبح ولد او به دست دشمنان بيشتر دل مرا مي‌سوزاند، فرمود: اي ابراهيم جمعي كه گمان مي‌كنند خود را از امت خاتم انبياء، هر آينه خواهند كشت فرزندش حسين (عليه‌السلام) را به ظلم و عدوان مانند گوسفند و به اين عمل مستحق غضب و سخط من مي‌شوند، پس ابراهيم جزع نمود و دلش شكست و گريست، پس وحي رسيد كه اي ابراهيم فدا نمودم جزع تو را بر اسمعيل به جزعت بر حسين (عليه‌السلام) و واجب نمودم از براي تو درجات رفيعه‌ي اهل مصايب را، و اين است تفسي (و فديناه بذبح عظيم): [ذبيحه‌ي بزرگي را فداي او كرديم]. [613] .

##### از براي ابراهيم در وقت عبورش به كربلا

مجلس يازدهم: مجلس چهارم است از براي ابراهيم در وقتي كه به كربلا عبور نمود پس اسبش به سر درآمد و از اسب افتاد و سرش شكست، پس عرض كرد: خدايا چه امر [ صفحه 220] از من صادر شد؟ پس اسبش به سخن درآمد و گفت: يا خليل‌الله خجالت من از تو بزرگ است بدانكه در اين زمين كشته مي‌شود سبط خاتم انبياء، و از اين جهت خون تو جاري شد در آن تا موافق شود با آن جناب. [614] .مؤلف گويد: شايد محل سقوط ابراهيم همان محل سقوط حسين (عليه‌السلام) بود اما ببين فرق ميان دو سقوط چه قدر است.مترجم گويد: ابراهيم با بدن صحيح و سالم بر زمين افتاد و سرش زخم شد و برخواست و دوباره سوار شد و به سوي مقصد خود رفت، امام حسين (عليه‌السلام) با لب تشنه و شكم گرسنه و بدن مجروح و پاره پاره در ميان دشمنان بر زمين افتاد، و در آن حال دشمنان بر او احاطه نمودند هر يك به زخم سنان و شمشير و تير او را اذيت نمودند عاقبت به زحمت تمام شهيدش كردند و سرش را بر نيزه نموده به شهرها بردند و بدنش را در ميان خاك و خون بي‌غسل و و كفن گذاشتند «والهفاه عليك يابن رسول‌الله» انتهي.

##### مجلس اسماعيل است...

مجلس دوازدهم: مجلس اسماعيل است در وقتي كه گوسفندان خود را به شريعه فرات فرستاد پس شبانه او را خبر داد كه گوسفندان چند روز است آب نمي‌آشامند پس اسمعيل از خداوند سبب آنرا سؤال نمود، وحي رسيد كه از گوسفندان سؤال نما پس سؤال نمود كه شما را چه مي‌شود كه آب نمي‌آشاميد گفتند بزبان فصيح، بما رسيده است كه حسين (عليه‌السلام) سبط محمد (صلي الله عليه و آله) در اينجا كشته مي‌شود با لب تشنه پس ما آب نمي‌آشاميم بجهت حزن بر او. [615] .

##### مجلس عيسي بن مريم است در كربلا

سيزدهم: مجلس عيسي بن مريم است در كربلا و مرثيه‌خوان آهوان صحرا [ صفحه 221] بودند و گريه كننده عيسي و حواريون بودند، چنانكه در روايت ابن‌عباس خواهد آمد (ان شاء الله). [616] .

##### در طور سينا بود

مجلس چهاردهم: در طور سينا بود مكرر كه ذاكر خدا و مستمع حضرت موسي كليم‌الله بود.از آنجمله در خبر است كه شخصي از بني اسرائيبل ديد حضرت موسي (عليه‌السلام) را كه به تعجيل مي‌رود و رنگش زرد و بدنش لرزان است و چشمش بگودي رفته، دانست از اينحالت كه به مناجات مي‌رود، عرض كرد: يا نبي‌الله من گناه بزرگي كرده‌ام خواهش دارم كه از خدا سؤال كني كه از من درگذرد و عفو نمايد، چون موسي (عليه‌السلام) به مقام مناجات رسيد عرض كرد: خداوندا تو عالمي پيش از تكلم من، فلان شخص كه بنده‌ي تو است گناهي كرده ملتمس عفو است،خطاب رسيد هر كس طلب مغفرت از من نمايد او را عفو مي‌كنم مگر كشنده‌ي حسين (عليه‌السلام) را، عرض كرد: حسين كيست؟ خطاب رسيد: همان شخصي كه ذكر او بر تو گذشت در جانب طور، عرض كرد: كه او را مي‌كشد؟ فرمود: مي‌كشند او را جماعت طاغي و ياغي كه خود را از امت جد او مي‌شمارند در زمين كربلا، و اسب او فرار مي‌كند و شيهه مي‌كشد و مي‌گويد: اي داد از امتي كه فرزند پيغمبر خود را مي‌كشند، پس او را بر روي خاكها بيندازند بي‌غسل و بي‌كفن، و اسباب او را به غارت ببرند و زنان او را به شهرها بگردانند و ياران او را شهيد نمايند و سرهاي ايشان را بر سرنيزه‌ها كنند و در بلاد بگردانند، اي موسي اطفال پيغمبر ايشان از تشنگي هلاك شوند، و بزرگشان در ميان آفتاب پوست بدنشان بهم كشيده شود، پس موسي گريست، خطاب رسيد كه اي موسي بدانكه هر كس گريه كند يا به گرياند يا خود را شبيه به گريه كننده نمايد حرام كنم بدنش را بر آتش. [617] . [ صفحه 222] مؤلف گويد: خوش به حال جماعتي كه بر ايمان ثابت بودند و با كليم خدا مشافهه مي‌كردند و حاجت خود را به توسط آن جناب به موقف عرض الهي مي‌رسانيدند و به سبب او طلب مغفرت مي‌نمودند لكن ما هم به حمدالله كليم خدا داريم كه صاحب يد بيضا، عصا و ساير آيات او است، و هميشه در مقام مناجات بر يمين عرش ايستاده، از براي ما طلب مغفرت مي‌نمايد، بدون سؤال ما، و لكن كليم ما رنگش زرد نيست و اعضايش لرزان نيست بلكه رنگش سرخ و اعضايش مجروح و پاره پاره است.

##### بيت المقدس بود

مجلس پانزدهم: بيت‌المقدس بود، كه ذاكر خدا، و مستمع و نوحه‌گر زكريا بود، چنانكه از قائم عجل‌الله فرجه و سلام الله عليه مروي است كه زكريا سوال نمود از باري تعالي كه أسماء خمسه‌ي طاهره را تعليم او نمايد، پس جبرئيل بر او نازل گرديد و او را تعليم نمود، پس زكريا هر وقت محمد (صلي الله عليه و آله) و علي (عليه‌السلام) و فاطمه (سلام الله عليها) و حسن (عليه‌السلام) را ذكر مي‌كرد هم و غمش زايل مي‌شد، و چون اسم حسين (عليه‌السلام) را ذكر مي‌كرد گريه در گلويش گير مي‌كرد و دلش به طپش مي‌آمد، پس عرض كرد: خدايا چه مي‌شود كه چون آن چهار بزرگوار را ذكر مي‌نمايم از هم و غم مي‌رهم، و چون حسين (عليه‌السلام) را ياد مي‌كنم اشكم مي‌ريزد و دلم مي‌سوزد؟ پس خداوند او را خبر داد از قضيه‌ي آن حضرت و فرمود: (كهيعص) پس كاف اشاره است به كربلا، و «هاء» هلاك عترت طاهره، و «ياء» به يزيد عنيد كه قاتل حسين (عليه‌السلام) است، و «عين» به عطش آن جناب، و «صاد» به صبرش بر مصائب، پس چون زكريا شنيد اين واقعه هائله را سه روز از مسجد بيرون نيامد و مردم را از خود منع نمود، و متصل گريه و ناله مي‌كرد، و عرض مي‌كرد: خدايا آيا بهترين خلق خود را به مصيبت فرزندش مبتلا مي‌نمائي؟ آيا چه جامه‌اي است اين مصيبت بر تن علي (عليه‌السلام) و فاطمه (سلام الله عليها) مي‌پوشاني پس عرض كرد خدايا فرزندي به من عنايت نما كه چشم من به او روشن گردد و محبت او را در دل من زياد كن، پس مرا مبتلا نما به مصيبت او، چنانكه حبيب خود را مبتلا خواهي كرد به مصيبت فرزندش، پس خداوند يحيي (عليه‌السلام) را به او عطا فرمود و [ صفحه 223] او را مبتلا كرد به مصيبت او، و حمل يحيي شش ماه بود، چنانكه حمل حسين (عليه‌السلام) نيز شش ماه بود. [618] .مترجم گويد: در اينجا شبهه هست كه به مقتضاي آنچه در تواريخ ضبط كرده‌اند حضرت يحيي بعد از زكريا در حيات بود و بعد به درجه‌ي شهادت رسيد پس چگونه مبتلا شد به مصيبت او؟ و جوابش آنست كه مقتضاي تشبيه به مصيبت خاتم انبياء نيز همين است، زيرا كه شهادت حسين (عليه‌السلام) هم مدتي بعد از وفات پيغمبر (صلي الله عليه و آله) بوده، و سرش آن است كه حيات و ممات ايشان مساوي است - و الله يعلم - انتهي.

##### مجلس عيسي بن مريم است...

مجلس شانزدهم: مجلس عيسي بن مريم است كه مرثيه‌خوان شير بود و مستمع عيسي (عليه‌السلام) و حواريين، و آن در وقتي بود كه به كربلا گذاشتند در ايام سياحت، پس شير غضباني سر راه بر ايشان گرفت عيسي (عليه‌السلام) پيش رفت و گفت اي شير چرا راه را بر ما بسته‌اي؟ او عرض كرد: كه نمي‌گذارم عبور كنيد از اين زمين مگر اينكه لعنت كنيد يزيد را كه كشنده‌ي فرزند پيغمبر خاتم يعني محمد(صلي الله عليه و آله) و فرزند ولي خدا علي (عليه‌السلام) است. [619] .

##### نوع 3

###### اشاره

نوع سوم: مجالسي است كه به جهت عزاي او منعقد شد، بعد از ولادت و پيش از شهادت، و آن سي مجلس است:اول: بالاي آسمانها نزد سدرة المنتهي بود كه خداوند امر نمود جبرئيل (عليه‌السلام) را كه با هزار قبيل از ملائكه - كه هر قبيلي هزار هزار ملكند - كه نازل شوند بر پيغمبر (صلي الله عليه و آله)، و آن جناب را تهنيت گويند، پس تعزيه گويند او را به شهادتش. [620] . [ صفحه 224] دوم: حجره‌ي فاطمه (سلام الله عليها). [621] .سوم: حجرات ازدواج پيغمبر (صلي الله عليه و آله) [622] .مجلس چهارم: مسجد پيغمبر و در اينجا مرثيه‌خوان گاهي جبرئيل (عليه‌السلام) بود، و گاهي پيغمبر (صلي الله عليه و آله) [623] ، و گاهي ملك قطر زمين [624] ، و گاهي دوازده ملك كه به صورت مختلف آمدند و مرثيه حضرت را گفتند [625] ، و گاهي همه‌ي ملائكه، چنانكه در خبر است كه هيچ ملكي باقي نماند مگر اينكه آمد و تعزيت گفت آن حضرت را به فرزندش حسين (عليه‌السلام) [626] ، و اين مجالس در تحت ضبط و حصر نيامده، و هر چه بخواهم به عدد در بياورم اين مجاهلس نبويه را از حيثيت احوال، يا أمكنه و ازمنه و غيره آن مي‌بينم ممكن نيست، زيرا كه ازتتبع اخبار چنين ظاهر مي‌شود كه از اول ولادت حسين (عليه‌السلام) بلكه از اول حملش تمام مجالس پيغمبر (صلي الله عليه و آله) مجلس مرثيه آن سرور بود، در شب و روز، در مسجد و خانه، و بساتين و كوچه و بازار، و سفر و حضر، در خواب و بيداري، گاهي خود بيان مي‌فرمود از براي اصحاب، و گاهي از ملائكه استماع مي‌نمود، و گاهي به خاطر مي‌آورد پس آه مي‌كشيد، و گاهي تصور حالات او را مي‌نمود پس گاهي مي‌گفت: گويا مي‌بينم او را كه استغاثه مي كند و كسي ياريش نمي‌كند، و گاهي مي‌فرمود: گويا مي‌بينم اسيران را كه بر شتران سوارند، و گاهي مي‌گفت: گويا مي‌بينم كه سر او را هديه از براي يزيد مي‌برند، پس هر كس نظر كند به آن سر و فرحناك شود، در ميان زبان و قلبش خدا مخالفت اندازد، و گاهي مي‌فرمود: صبر كن اي اباعبدالله، و گاهي قاتل آن جناب را مي‌ديد پس حالش متغير مي‌شد، و گاهي به محض نظر به او گريه مي‌كرد، و گاهي او را برمي‌داشت و مي‌گريست، و گاهي او را مي‌بوسيد و مي‌گريست، و هر وقت به نزد او مي‌آمد يا به نزد او مي‌رفت مي‌گريست، و هر وقت لباس جديد بر او [ صفحه 225] مي‌پوشيد مي‌گريست، و هكذا ساير احوالش از [عيد] و بازي و گرسنگي و تشنگي و گريه و خنده و غير آن.و تفصيل اين مجالس آن است كه چون خبر داد پيغمبر (صلي الله عليه و آله)، فاطمه (عليهاالسلام) را به ولادت حسين (عليه‌السلام) خبر داد او را به شهادتش و گريست [627] ، و چون متولد گرديد او را در پارچه‌ي پشمين سفيد پيچيدند و نزد پيغمبر (صلي الله عليه و آله) آوردند، پس اذان در گوش راست و اقامه در گوش چپ او گفت، پس او را در دامان مرحمت گذاشت و به او نظر مي‌نمود و مي‌گريست و مي‌فرمود: از براي تو خبرها خواهد بود خدا لعنت كند كشنده‌ي تو را، پس چون يك هفته از ولادتش گذشت از براي او گوسفند عقيقه كرد و سرش را تراشيد و بوزن موي سرش نقره تصدق نمود، و بر سرش خلوق ماليد كه نوعي از عطر است، و به دامان خود گرفت پس گريست و فرمود: يا اباعبدالله بر من بسيار دشوار است، باز فرمود: خدايا از تو مي‌خواهم در حسين آنچه را ابراهيم در ذريه‌ي خود طلب نمود، خدايا من دوست مي‌دارم ايشان را، و هر كس ايشان را دوست بدارد. [628] .

##### يك سال بعد از ولادت و تعزيت بر آن حضرت

چون يكسال از ولادت گذشت، شروع نمودند ملائكه به نزول بر آن حضرت به جهت تعزيه، پس اول امر دوازده ملك نازل شدند بر صور مختلفه كه يكي از ايشان بر صورت بني‌آدم بود، و بالهاي خود را پهن نموده تهزيه گفتند او را، پس ملك قطر آمد و تعزيه گفت، و بعد به تدريج آمدند تا اينكه نماند ملكي مگر اينكه نازل شد و تعزيت گفت او را به حسين (عليه‌السلام) تا اينكه به ثواب تعزيت فائز شوند. [629] .و باز ملائكه حمل مي‌نمودند از تربت آن زمين به جهت پيغمبر (صلي الله عليه و آله)، و اول كسي كه آورد از آن تربت به جهت آن حضرت جبرئيل بود، حضرت اميرالمؤمنين [ صفحه 226] (عليه‌السلام) فرمود داخل شدم بر پيغمبر خدا (صلي الله عليه و آله) درحالتي كه اشك از چشمان او جاري بود پس عرض كردم: پدر و مادرم فداي تو باد يا رسول‌الله چه مي‌شود تو را كه اشكت جاري است، آيا كسي ترا به غضب آورده؟ فرمودند: نه، و لكن جبرئيل مرا خبر داد كه فرزندم حسين (عليه‌السلام) را مي‌كشند، و از تربت مدفنش به جهت من آورده چون بوئيدم اشكم بي‌اختيار ريخت و اسم آن زمين كربلا است.

##### دو سال بعد از ولادت و گريه‌ي حضرت رسول بر آن حضرت

و چون دو سال از ولادتش گذشت حضرت پيغمبر (صلي الله عليه و آله) به سفري رفت پس روزي در اثناء راه ايستاد و گفت: (انا لله و انا اليه راجعون): [ما از آن خداونديم و به سوي اوباز مي‌گرديم]. و گريست چون از سببش سؤال كردند فرمود: جبرئيل مرا خبر داد از زميني كه نزد شط فرات است كه آن را كربلا مي‌گويند، فرزندم حسين (عليه‌السلام) در آنجا شهيد مي‌شود، و گويا من نظر مي‌كنم به محل شهادتش و موضع دفنش، و گويا نظر مي‌كنم به اسيران كه بر جهاز شتران سوارند، سر فرزندم حسين را به هديه مي‌برند از براي يزيد ملعون، پس قسم به خدا نظر نمي‌كند كسي به سوي آن سر پس خوشحال شود مگر اينكه خداوند در ميان دل و زبانش مخالفت اندازد و او را عذاب شديد نمايد.پس مراجعت نمود از سفر با حزن و اندوه و بر منبر بالا رفت و حسين را به همراه خود بالا برد، پس خطبه خواند و موعظه كرد پس دست راست را بر سر حسن (عليه‌السلام)، دست چپ را بر سر حسين (عليه‌السلام) گذاشت و عرض كرد: خدايا، محمد (صلي الله عليه و آله) بنده و پيغمبر تو است، و اين دو نفر از نيكان عترت منند، و اخيار عشيره‌ي من، و بهترين ذريه‌ي من، و كساني كه بعد از خود در ميان امت مي‌گذارم، و بدرستي كه جبرئيل مرا خبر داده كه اين پسر را به زهر مي‌كشند، و اين ديگري را به شمشير شهيد مي‌كنند، خدايا شهادت را بر او مبارك گردان و او را سيدالشهداء قرار ده، و بركت مده در قاتل او، و خاذل او، و ايشانرا به اسفل درك جهيم برسان. [ صفحه 227] راوي گويد: [630] پس صداي ناله و گريه از اهل مسجد بلند شد، حضرت فرمود: ايها الناس بر او گريه مي‌كنيد و او را ياري نمي‌كنيد؟ خدايا تو ياور او باش، پس فرمود: اي مردم من دو چيز نفيس يا سنگين در ميان شما مي‌گذارم، يكي كتاب خدا و ديگري عترت خود را كه ميوه‌ي دل و ثمره‌ي فؤاد من هستند، و آن دو از هم جدا نمي‌شوند تا بر حوض به من وارد شوند، آگاه باشيد كه از شما سؤال نمي‌كنم مگر آنچه مرا خدا امر كرده است، و آن اين است كه سؤال مي‌كنم از شما مودت و دوستي ايشانرا، پس بترسيد از اينكه به نزد [من] آئيد و حال اينكه به عترت من اذيتي كرده باشيد، و به ايشان ظلم و تعدي كرده باشيد.و بدانيد كه در روز قيامت سه علم از اين امت بر من وارد مي‌شوند، اول علم سياه تاريكي است كه ملائكه از آن به فزع مي‌آيند، پس بايستند نزد من و به ايشان بگويم: شما كيستيد؟ گويند ما اهل توحيد هستيم از عرب، و اسم مرا فراموش كنند، من بگويم به ايشان كه منم احمد نبي عرب و عجم، پس بگويند: كه ما از امت تو هستيم، بگويم چگونه رفتار نموديد، بعد از من با اهل بيت و عترت من، و با كتاب خدا؟ بگويند: اما كتاب را پس ضايع نموديم و به آن عمل نكرديم، و اما عترت را پس خواستيم كه از روي زمين براندازيم، چون از ايشان بشنوم اين سخن را، اعراض كنم از ايشان، پس با روي سياه و جگر تشنه از حوض برگردند.بعد علم ديگر وارد شود بر من سياه‌تر از اولي، پس بگويم: شماها چگونه رفتار نموديد با كتاب‌الله و عترت من؟ بگويند مخالفت نموديم كتاب را، و پراكنده كرديم عترت را، بگويم: دور شويد از نزد من، پس برگردند با روي سياه و جگر تشنه.پس وارد شود بر من علم نوراني با جمعي كه نور از صورتهاي ايشان ساطع است، بگويم: كيستيد؟ بگويند ما اهل توحيد و تقوي از امت محمد مصطفي (صلي الله عليه و آله)، و بقيه اهل حق هستيم، كه به كتاب خدا عمل نموديم، و ذريه‌ي پيغمبر (صلي الله عليه و آله) را دوست داشتيم و ياري كرديم، و با دشمنان ايشان جنگ نموديم، بگويم: بشارت باد [ صفحه 228] شما را كه من نبي شما محمدم (صلي الله عليه و آله)، و راست مي‌گوئيد شما چنين بوده‌ايد در دنيا، پس از حوض خود ايشان را آب دهم، و برگردند سيراب و خوشحال، و داخل بهشت گردند، و در آنجا مخلد باشند - «تمام شد خبر شريف» [631] .و بعد ذالك، جميع حالات حسين (عليه‌السلام) اسباب حزن و گريه‌ي پيغمبر (صلي الله عليه و آله) بود، چنانكه هر وقت او را به دوش مبارك برمي‌داشت و سرش به دوش او تكيه مي‌كرد بياد مي‌آورد سر او را بر نيزه، پس مي‌گريست. [632] .و به اصحاب مي‌فرمود: گويا مي‌بينم اسيران را بر شتران و سر فرزندم را به هديه از براي يزيد مي‌برند. [633] .و چون به دامان مي‌نشاند نظر به صورت او مي‌نمود و مي‌گريست، و مي‌فرمود: يابن عباس گويا مي‌بينم او را كه ريشش را به خونش خضاب نموده‌اند و هر چند طلب ياري كند كسي ياريش نمي‌كند. [634] .و چون در عيد جامه‌ي نو مي‌پوشيد مي‌گريست [635] ، و گويا به ياد مي‌آورد كه او را برهنه بر خاك مي‌اندازند، و چون بر سفره مي‌نشست با جد و پدر و مادر و برادر، و طعام مي‌خورد پيغمبر (صلي الله عليه و آله)خوشحال مي‌شد اول، پس به گريه مي‌آمد [636] و گويا به ياد مي‌آورد تشنگي خود و اطفالش را كه دنيا به چشمشان از شدت عطش سياه مي‌شود، و همه متفرق و متشتت مي‌شوند، و بعضي را مي‌كشند، و بعضي را اسير مي‌نمايند.و چون گلويش را مي‌بوسيد مي‌گريست [637] ، و گاهي با اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) مي‌گفت: او را نگاه‌دار، آنگاه تمام بدنش را مي‌بوسيد و مي‌گريست، عرض مي‌كرد چرا [ صفحه 229] گريه مي‌كني؟ مي‌فرمود: موضع شمشيرها را مي‌بوسم [638] ، و گاهي لب و دندانش را مي‌بوسيد، و گويا به ياد مي‌آورد چوب خيزران در مجلس يزيد و ابن‌زياد (لعنة الله عليهما) را، چنانكه زيد بن ارقم در نزد ابن‌زياد حاضر بود چون اين حركت شنيع را ديد فرياد برآورد كه چوبت را از اين لبهاي مبارك بردار كه قسم به آن خدائي كه غير از او خدائي نيست ديدم دندانهاي پيغمبر (صلي الله عليه و آله) را كه بر اين دندانها گذاشته شده بود و آن را مي‌بوسيد. [639] .و روزي پيغمبر (صلي الله عليه و آله) در مسجد نشسته بودند كه جمعي از قريش وارد شدند و با ايشان بود ابن‌سعد ملعون، پس رنگ پيغمبر (صلي الله عليه و آله) متغير شد و حالش دگرگون گرديد اصحاب عرض كردند تو راچه مي‌شود؟ فرمود: به ياد آوردم آنچه بر اهل بيت من وارد مي‌شود از كشتن و زدن و سب و شتم و پريشاني و دربه‌دري، و اول سري كه بر سر نيزه مي‌شود سر فرزندم حسين خواهد بود.

##### پيغمبر در حال احتضار حسين را به سينه چسبانيد

و همچنين در تمام ايام زندگاني در شب و روز در سفر و حضر، حال پيغمبر (صلي الله عليه و آله) چنين بود بلكه در حالت احتضار حسين (عليه‌السلام) را به سينه چسبانيد و عرق آن حضرت بر حسين (عليه‌السلام) حاري بود و مي‌فرمود: مرا با يزيد چه كار است خدا بركت ندهد يزيد را و او را لعنت كند، پس غش كرد، باز به حال آمد پس حسين (عليه‌السلام) را مي‌بوسيد و اشكش مي‌ريخت و مي‌گفت: مرا با كشندگان تو در نزد خدا موقفي خواهد بود. [640] .و اين مجالس تمام در مدينه بود.مجلس پنجم: مجلس پيغمبر (صلي الله عليه و آله) در كربلا بود كه فرمود: چون شب [ صفحه 230] معراج به كربلا رسيدم، مصرع حسين و اصحابش را به من نمودند. [641] .مجلس ششم: مجلس پيغمبر (صلي الله عليه و آله) بود در مجمع مدينه و كربلا و آن در وقتي بود كه زمينها از برايش پست شد پس مقتل آن حضرت را ديد و از خاكش گرفت و گويا همان خاك بود كه به ام‌سلمه داد و فرمود: نگاه بدار اين خاك را، پس هر وقت مبدل به خون شود بدان كه فرزندم حسين كشته شده [642] ، و خود حضرت حسين (عليه‌السلام) آن خاك به ام‌سلمه داد به همين كيفيت چنانكه بيايد (ان شاء الله). [643] .مجلس هفتم: مجلس اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) بود در مدينه و كوفه و غير آنها، و آن جناب مرثيه مي‌فرمود: از براي حسين (عليه‌السلام) در روي منبر، و در مسجد، به عناوين بسيار، و گريه مي‌كرد و حالات او را ذكر مي‌كرد به نظم و نثر، من جمله وقتي كه با سر شكافته در محراب افتاده بود، فرمود: يا اباعبدالله تو شهيد اين امت خواهي بود [644] ، پس آن جناب در اين مجلس مرثيه‌خوان بود، و مستمع حسين (عليه‌السلام) و اهل كوفه بودند، و از براي او چند مجلس ديگر بعد از آن بود كه مرثيه‌خوان آن جناب، و مستمع دخترش زينب بود، و آن وقتي بود كه بر فراش خود افتاده بود، پس خبر داد زينب را به اينكه گويا مي‌بينم تو را و زنان اهل بيت را كه همه در اين بلد اسير باشيد و ترسناك از اينكه مردم شما را به كنيزي بگيرند. [645] .

##### اميرالمومنين بر لب شط فرات بر حسين گريست

و اما مجالس آن حضرت در مدينه: پس هر وقت حسين (عليه‌السلام) را مي‌ديد مي‌گريست و مي‌گفت: اي سبب گريه‌ي هر مؤمن، عرض مي‌كرد: منم اي پدر؟ مي‌فرمود: بلي. [646] . [ صفحه 231] مجلس هشتم: چند مجلس از براي اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) بود در كربلا، يكي آنچه مجاهد از ابن‌عباس روايت نمود كه در ركاب همايون آن جناب بودم، در زمانيكه به صفين مي‌رفت چون به نينوا رسيديم كه نزديك شط فرات است، به صداي بلند ندا كرد يا بن عباس آيا اين مكان را مي‌شناسي؟ عرض كردم نمي‌شناسم، فرمود: اگر مي‌شناختي چنانكه من مي‌شناسم، از آن نمي‌گذشتي مگر آنكه مي‌گريستي مانند من، پس گريست به گريه‌ي شديدي تا اينكه محاسنش تر شد، و اشك بر سينه‌اش جاري گرديد و ما هم به تبع او گريستيم، و مي‌فرمود اوه اوه مرا چه مي‌شد با آل ابوسفيان و آل حرب، كه از جنود شيطانند و اي اباعبدالله صبر كن كه به پدرت از ايشان رسيد آنچه به تو مي‌رسد، پس آبي طلبيد و وضو گرفت و چندي نماز كرد، باز آن كلام را اعاده نمود، پس اندكي به خواب رفت و بيدار شد، پس فرمود: يابن عباس آيا خبر دهم به تو از خوابي كه حال ديدم؟ عرض كردم: خير است ان شاءالله بفرمائيد، فرمود: ديدم گويا مرداني با علمهاي سفيد از آسمان به زير آمدند، و شمشيرهاي سفيد و درخشنده بر كمر داشتند، پس گرد اين زمين خطي كشيدند، پس ديدم گويا اين نخلها شاخه‌هاي ايشان بر زمين رسيد، و در ميان خون شناور گشت، و گويا فرزندم حسين (عليه‌السلام) و ميوه‌ي دلم، و نور بصرم، در آن غرق شده هر چند استغاثه مي‌كند كسي به فريادش نمي‌رسد، و گويا آن مرداني كه از آسمان آمده بودند، ندا مي‌كردند و مي‌گفتند: اي آل رسول صبر كنيد كه شما كشته خواهيد شد به دست اشرار مردم، و اينك بهشت مشتاق است به تو يا اباعبدالله، پس رو نمودند به سوي من، و مرا تعزيت دادند و گفتند: يا ابا الحسين بشارت باد تو را كه خداوند چشمت را به او روشن خواهد نمود در روز قيامت، پس بيدار شدم و قسم به خدا كه مرا خبر داد پيغمبر صادق ابوالقاسم (صلي الله عليه و آله) كه من به سوي اهل بغي مي‌روم، و به اين زمين مي‌رسم، و اينكه در اينجا دفن مي‌شود فرزندم حسين با [هفده] نفر از اولاد من و از اولاد فاطمه، و اين زمين در آسمانها معروف است به زمين كرب‌وبلا، چنانكه معروف است زمين حرمين و بقعه‌ي بيت‌المقدس، پس فرمود يا ابن‌عباس ببين در اين نواحي پشكل آهو مي‌يابي؟ قسم به خدا كه به من دروغ نگفته‌اند، و آنها زرد شده‌اند به رنگ زعفران، ابن [ صفحه 332] عباس گويد: پس تفحص كردم و يافتم پس فرياد كردم: يا اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) اين است كه وصف فرموديد، پس فرمود: صدق‌الله و رسوله، و برخواست و هروله نمود به سمت آن، و برداشت و بوئيد و فرمود: همان است بعينها، آيا مي‌داني قضيه‌ي اينها را؟ چون عيسي بن مريم با حواريين به اين زمين گذشت، ديد در اينجا چند آهوئي جمعند و گريه مي‌كنند، پس نشست عيسي، و نشستند حواريين و مشغول گريه شدند، پس عرض كردند يا روح‌الله سبب گريه‌ي شما چيست؟ فرمود: اين زمين كربلا است كه در آن كشته خواهد شد فرزند پيغمبر (صلي الله عليه و آله) خدا (احمد) و فرزند بتول عذرا شبيه مريم، و در آنجا مدفون مي‌گردد، طينتي است كه از مشك معطرتر است، زيرا كه طينت آن جناب است، و همين حالت است طينت انبياء و اولاد انبياء، و اين آهوان با من سخن گفتند،: كه ما در اينجا مانده‌ايم به جهت شوق آن جناب و در امان هستيم، پس جناب عيسي دست برد و اين بعره‌ها را برداشت و بوئيد، و فرمود: اينها به اين خوشبوئي شده است، به جهت خوشبوئي علف اين صحرا است، خدايا اينها را باقي بدار تا اينكه پدرش ببويد و تعزيت او باشد، اين است كه تا حال مانده است و رنگش از طول مدت زرد شده، و اين زمين كرب‌وبلا است، پس با صداي بلند فرمود: اي خداي عيسي بن مريم مبارك مكن كشندگان او را، و نه كساني كه او را اعانت نمي‌كنند.پس گريست مدت مديدي، تا اينكه به رو افتاد و غش كرد، ما هم گريستيم، و چون به حال آمد برداشت چند بعره، و در گوشه‌ي ردا پيچيد، و به من فرمود: تو نيز بردار و به پيچ و نگاهدار، چون ديدي كه از آن خون تازه مي‌جوشد و جاري مي‌شود، بدانكه حسين (عليه‌السلام) شهيد شده.ابن‌عباس گويد: برداشتم، و بر حفظش مواظبت نمودم بيشتر از مواظبت بر بعضي از واجبات الهي، و باز نمي‌كردم آنرا از آستين خود، پس روزي به خواب بودم، ناگاه از خواب بيدار شدم ديدم از آن خون تازه‌اي جاري است، و آستينم از خون مملو شده، پس نشستم و گريستم، و با خود گفتم: يقين حسين كشته شده، والبته علي (عليه‌السلام) خبري به من نداد كه واقع نشده باشد، پس بيرون آمدم، ديدم شهر مدينه را گويا ابر نازك فرا [ صفحه 233] گرفته، پس آفتاب ظاهر شد، ديدم گويا منكسف است، و بر ديوار شهر كأنه خون تازه ريخته‌اند، شنيدم صدائي از زاويه‌ي خانه‌ي شخصي مرثيه مي‌خواند كه مضمونش آن است كه صبر كنيد اي آل پيغمبر (صلي الله عليه و آله) كه كشته شد فرزند زهراي بتول، و روح‌الامين نازل گرديد با گريه و افغان، پس گريست به صداي بلند و من هم گريستم، و آن تاريخ را ضبط كردم، روز عاشورا بود، پس خبر را گفتم به كساني كه همراه آن جناب بودند پس گفتند: قسم به خدا كه ما نيز شنيديم صداي آن نوحه كننده را در معركه، و ندانستيم كيست و گمان كرديم كه شايد خضر باشد. [647] .دوم آنچه هرثمة ابن ابي‌مسلم نقل كرده كه با حضرت امير از صفين مراجعت نموديم و به كربلا نزول كرديم، پس چون از نماز صبح فارغ شدي قدري از خاك برداشت، و بوئيد و فرمود: عجب خاكي هستي، كه از تو محشور خواهند شد جمعي كه بدون حساب به بهشت خواهند رفت، پس هرثمه برگشت نزد زوجه‌اش، و او شيعه بود، پس گفت: كه مولاي تو چنين فرمود، گفت: يا اميرالمؤمنين هر چه فرمود حق است، پس چون حضرت سيدالشهداء به كربلا وارد شد، هرثمه كه با لشكر ابن‌سعد بود كلام حضرت امير (عليه‌السلام) را به ياد آورد، پس سوار شتر شده به نزد حضرت آمد، و سلام كرد و حديث حضرت امير (عليه‌السلام) را نقل نمود، حضرت فرمودند: حال خيال تو چيست؟ يا با ما هستي يا بر ما؟ گفت: نه با شمايم، و نه بر شمايم اولاد كوچك در كوفه گذاشته و بر ايشان مي‌ترسم از پسر زياد، حضرت فرمود: پس بيرون برو، به جائي كه مقتل ما مشاهده نكني، و صداي ما را نشنوي، زيرا كه به خدا قسم امروز اگر كسي بشنود صداي استغاثه‌ي ما را، و ما را اعانت نكند البته به رو در آتش جهنم خواهد افتاد. [648] .سوم آنچه از حضرت امام محمد باقر (عليه‌السلام) روايت شده كه حضرت امير (عليه‌السلام) به كربلا مرور نمود با دو نفر از اصحابش، پس اشك در چشمانش به گردش آمد، و فرمود: اينجا محل خوابگاه شتران ايشان است، و محل فرود آمدن بار، و مقام ريخته [ صفحه 234] شدن خونهاي ايشان است، خوشا به حال تو اي خاك كه بر روي تو ريخته مي‌شود خون دوستان. [649] .نهم: مجالس حضرت زهرا (سلام الله عليها) در مدينه است، و آنها از كثرت به شمار نيايد زيرا كه هر وقت كه خبر اين واقعه به او مي‌رسيد مجلس گريه و نوحه منعقد مي‌شد.دهم: مجلس ام‌ايمن بود در مدينه، كه مرثيه‌خوان ام‌ايمن بود، و مستمع حضرت زينب، و آن در وقتي بود كه آن حديث مفصل شهادت را از برايش نقل كرد، و آن همان حديث است كه حضرت زينب از براي حضرت سجاد (عليه‌السلام) نقل كرد در قتلگاه به جهت تسلي او. [650] .

##### مرثيه‌ي امام حسن در عزاي برادرش حسين

يازدهم: مجلس امام حسن بود كه مرثيه‌خوان او بود و مستمع حضرت حسين (عليه‌السلام) و اهل بيت بودند، و آن در وقتي بود كه حضرت را زهر داده بودند، و اثر آن در تمام بدنش ظاهر گرديده بود، و در حالت احتضار بود كه حضرت حيسن (عليه‌السلام) به نزد او آمد و او را دربر گرفت و گريست، فرمود: هيچ روزي مانند روز تو نخواهد بود، هجوم آورند بر تو سي هزار نفر، كه همه ادعا مي‌كنند اسلام را، و خود را از امت جد ما مي‌شمارند، و اجتماع مي‌كنند بر كشتن و ريختن خون و هتك حرمت تو، و اسيري عيال و اطفال تو، پس آسمان در [اين] حادثه خون و خاكستر مي‌بارد، بلكه هر چيزي بر تو مي‌گريد حتي وحشيان صحرا و ماهيان دريا. [651] .دوازدهم: مجلس پيغمبر (صلي الله عليه و آله) خدا بود در نزد قبرش، و آن وقتي بود كه وليد از حضرت سيدالشهداء طلب بيعت نمود از براي يزيد عنيد، پس حضرت شبي از شبها به حرم جدش رفت و سلام كرد، پس عرض كرد: يا رسول‌الله منم حسين (عليه‌السلام) [ صفحه 235] پسر فاطمه (سلام الله عليها) فرزند تو و فرزند فرزند تو كه مرا به امانت در نزد امت گذاشتي، پس شاهد باش يا نبي‌الله كه ايشان مرا واگذاشتند، و ضايع نمودند، و حفظ نكردند، و اين است شكايت من به سوي تو از ايشان تا اينكه تو را ملاقات نمايم، پس مشغول نماز گرديد، وليد شخصي را فرستاد به منزل آن جناب كه ببيند آيا آن حضرت از مدينه رفته است يا نه، پس خبرش دادند كه آن جناب در منزل نيست، گفت: الحمدلله حسين (عليه‌السلام) بيرون رفت، و من مبتلا به خون او نشدم، و چون صبح شد حضرت به منزل برگشت، پس شب دوم باز نزد ضريح جدش رفت و چند ركعت نماز كرد، پس عرض كرد: خدايا اين قبر پيغمبر تو است و من پسر دختر پيغمبر تو هستم، و از براي من امري عارض شده است كه تو به آن دانائي خدايا من معروف را دوست مي‌دارم و منكر را منكرم، خدايا تو را قسم مي‌دهم به حق صاحب اين قبر كه از براي من اختيار كني آنچه را رضاي تو و رضاي پيغمبر (صلي الله عليه و آله) تو در آن است، پس گريست مدتي تا اينكه نزديك صبح سر را بر قبر گذاشت و به خواب رفت، پس ديد پيغمبر (صلي الله عليه و آله) خدا با ملائكه‌ي بسياري نزدش آمدند، و او را به سينه چسبانيد و ميان دو چشمش را بوسه داد، و گفت: اي حبيب من، گويا مي‌بينم كه در همين زودي به خون خود آغشته شوي، و تو را در زمين كربلا ذبح نمايند در حالتي كه تشنه باشي، و ترا آب ندهند، و با اين صفت اميد شفاعت از من دارند، خدا به ايشان نرساند اي حبيب من، اي حسين، بدرستي كه پدر و مادر و برادرت به نزد من آمدند، و همه مشتاق تو هستند، و از براي تو در بهشت جائي است كه به آنها نمي‌رسي مگر به شهادت، پس آن حضرت نظر مي‌نمود به جدش و عرض مي‌كرد: يا جداه مرا حاجت نيست به دنيا، پس مرا با خود ببر، فرمود نمي‌شود البته بايد برگردي، و به درجه‌ي شهادت برسي، و به ثواب عظيم آن فايز گردي، تا اينكه با پدر و مادر و عموهاي خود محشور شوي در قيامت، و با هم بهشت رويد، پس حضرت از خواب بيدار شد، و خواب خود را از براي اهل بيت و اقوام خود حكايت نمود، پس همه به ناله آمدند، و نبود آنروز در مشرق و مغرب عالم قومي كه گريه و هم و غمش بيشتر [ صفحه 236] از اهل بيت باشد. [652] .

##### مرثيه خواني ام سلمه در خارج از مدينه

سيزدهم: مجلس ام‌سلمه بود در خارج مدينه كه حضرت عزم خروج نمودند، به خدمت حضرت آمد، عرض كرد: اي فرزندم مرا محزون مكن به خروجت به سوي عراق، زيرا كه از جدت شنيدم كه فرمود: فرزندم حسين (عليه‌السلام) در عراق كشته مي‌شود در زميني كه آن را كربلا مي‌نامند، فرمود: اي مادر من نيز اين خبر را مي‌دانم، والبته مرا خواهند كشت، و اصلا چاره ندارد، و مي‌دانم روز شهادت خود را، و مي‌شناسم قاتل خود را، و محل دفن خود را، و مي‌شناسم كساني كه همراه من كشته مي‌شوند از اهل بيت و اصحاب، و اگر بخواهي اي مادر به تو نشان دهم آن موضع را، پس اشاره كرد زمينها پست شد و كربلا ظاهر گرديد پس به او نشان داد مدفن و معسكر و مقتل را، پس گريست ام‌سلمه گريستن شديدي، وتسليم امر نمود به خدا، پس فرمود: اي مادر خداوند خواسته است كه مرا كشته ببيند، و عيال مرا اسير و پريشان و دربه‌در ببيند، و اطفال مرا مذبوح و مظلوم، يا اسير و مغلوب ببيند، در حالتي كه استغاثه كنند كسي ياري ايشان ننمايد.و در روايت ديگر است كه ام‌سلمه عرض كرد: جدت خاكي به من عطا كرده كه در شيشه است، فرمود: و الله البته من كشته خواهم شد هر چند به عراق نروم، پس قدري از خاك گرفت و به او داد و فرمود: اين را نيز در شيشه كن، پس چون ديدي كه مبدل به خون شود مانند آنخاك كه جدم به تو داده، پس بدان كه مرا شهيد كرده‌اند. [653] .چهاردهم: مجلس عمه‌هاي آن حضرت در بيرون مدينه بود كه به خدمت آن حضرت آمدند، و مشغول نوحه و ندبه گشتند، حضرت فرمودند: شما را به خدا قسم مي‌دهم كه اين سر را فاش نكنيد كه معصيت خدا است گفتند: پس نوحه و گريه از براي كدام وقت بگذاريم، امروز مانند روزي است كه پيغمبر (صلي الله عليه و آله)خدا و علي (عليه‌السلام) [ صفحه 237] السلام) و فاطمه (سلام الله عليها) و رقيه و ام‌كلثوم و زينب از دنيا رفتند، ترا به خدا قسم مي‌دهيم كه خود را به كشتن ندهي، و بعضي از عمه‌هايش عرض كردند كه من شنيدم جن را كه بر تو نوحه مي‌كردند. [654] .پانزدهم: مجلس آن حضرت بود در وقتي كه از مدينه بيرون آمد، پس چند فوج از ملائكه با حربه‌ها به نزدش آمدند و سلام كردند، و گفتند: اي حجت خدا بر خلق بعد از جد و پدر و برادر، به درستي كه خداوند به ما ياري نمود جد تو را در چند موطن، و حال به ياري تو آمديم، حضرت فرمود: موعد ما و شما زمين شهادت من است، چون در آنجا برسم به نزد من آئيد، عرض كردند اي حجت خدا امر كن ما را به هر چه بخواهي كه ما مطيع و منقاديم، واگر از دشمني مي‌ترسي در ركاب تو خواهيم بود، فرمود: راهي به سوي من ندارند، و اذيتي به من نمي‌توانند نمود، تا زماني كه به محل بقعه‌ي خود برسم. [655] .شانزدهم: ايضا مجلس آن حضرت بود بعد از خروج از مدينه كه چند فوج از مسلمين جن بخدمتش آمدند، و عرض كردند: اي آقاي ما، ما از شيعيان و ياوران تو هستيم به هر چه بخواهي ما را امر نما، و اگر بفرمائي دشمنان تو را هلاك كنيم، مي‌كنيم، حضرت فرمود: خدا شما را جزاي خير دهد، آيا نخوانده‌ايد قرآني كه بر جدم نازل شده كه مي‌فرمايد خدا: «هر جا باشيد مرگ به شما مي‌رسد هر چند در برجهاي محكم باشيد» [656] . و ايضا فرمود: «اگر در منزل خود بمانيد باز البته كساني كه بايد كشته شوند به محل مدفن خود خواهند شتافت.» [657] و اگر من در اينجا بمانم اين خلق بدبخت به چه امتحان مي‌شوند و كي در قبر من به كربلا دفن خواهد شد؟ و حال آنكه آن محل را خداوند از براي من از روز دحوالارض اختيار نموده، و مأمن شيعيان من در دنيا و آخرت قرار داده، و لكن شما در روز شنبه عاشورا نزد من آئيد كه در آخر آنروز مرا شهيد مي‌كنند، و كسي از اهل بيت من باقي نمي‌گذارند، و سر مرا از براي يزيد خواهند برد، پس جماعت جن عرض [ صفحه 238] كردند: اي حبيب خدا و پسر حبيب خدا، اگر ما را مراعات امر شما نبود، هر آينه همه‌ي دشمنان را هلاك مي‌كرديم، پيش از آنكه دست بر تو بيابند، فرمود: والله قدرت ما بر ايشان بيشتر از شما است، و لكن بايد حجت بر اين خلق تمام شود. [658] .

##### مرثيه خواني امام حسين در مسجدالحرام

هفدهم: مجلسي بود در مسجدالحرام كه مرثيه‌خوان آن حضرت بود، و مستمع حاجيان بودند، و آنوقتي بود كه عزم بر سفر عراق نمود، پس ايستاد و خطبه‌اي خواند كه مضمونش اين است: «كه حمد و ثنا مخصوص ذات اله است و أزمه‌ي امور منوط به مشيت و حول او است، و صلوات و سلام بر پيغمبر (صلي الله عليه و آله) و آل او باد، ثبت است مردن بر اولاد آدم مانند قلاده بر گردن دختران، و چه قدر مشتاقم به ملاقات گذشتگان خود، مانند اشتياق يعقوب به يوسف، و از براي من اختيار شده است مصرعي، كه ملاقات خواهم نمود آنرا، و گويا مي‌بينم اعضا و جوارح خود را در معرض پاره شدن از گرگان صحرا فيمابين نواويس و كربلا، پس پر كنند از من شكنبه‌هاي خالي و شكمهاي گرسنه‌ي خود را، و چاره‌اي نيست از روزي كه نوشته شده است به علم الهي، راضي هستيم ما اهل بيت بر رضاي خدا، و صبر مي‌نمائيم بر بلاي او، و به ما عطا خواهد نمود اجر صابرين را، و از پيغمبر خدا، جدا نمي‌شود اهل بيت او، بلكه در نزد او جمع خواهد شد در بهشت، و چشم او به ايشان روشن مي‌گردد، و در حق ايشان وفا خواهد گرديد، پس هر كس جان خو درا در راه خدا مي‌دهد و دل بر ملاقات خدا گذاشته پس با ما بيايد، كه من صبح كوچ خواهم كرد، انشاءالله». [659] .هجدهم: مجلس بود بيرون مكه، كه محمد بن الحنفية در شب خروج حضرت از مكه به خدمتش آمد، و عرض كرد: اي برادر، تو مي‌داني كه اهل كوفه با پدر و برادرت غدر كردند، و مي‌ترسم كه با تو نيز خلاف نمايند، و به نظر من بهتر آنست كه در همين [ صفحه 239] مكه بماني كه اينجا محل امن است، و كسي را بر تو دست نخواهد بود، و فرمود: برادر مي‌ترسم كه يزيد مرا بخدعه در اينجا بكشد، و حرمت حرم خدا شكسته شود، عرض كرد: پس به سوي يمن برو، يا به طرف صحرا، كه در آنجاها كسي را بر اذيت تو قدرت نيست، فرمود: در اين سخن تأمل خواهم كرد، چون سحر شد، حضرت امر به رحيل نمودند و روانه شدند، خبر به محمد رسيد، آمده زمام ناقه را گرفت، و عرض كرد: اي برادر آيا وعده نفرمودي تأمل خواهم كرد؟ پس چرا به اين تعجيل حركت نمودي؟ فرمود: چون تو رفتي پيغمبر (صلي الله عليه و آله) خدا به نزد من آمد، و فرمود: يا حسين بيرون رو كه خدا خواسته است تو را كشته ببيند، محمد گفت: (انا لله و انا اليه راجعون): [ما از آن خداونديم، و بي‌گمان به سوي او بازمي‌گرديم.] [660] . پس چرا اين همه زنان را همراه مي‌بري و حال اينكه تو از براي شهادت مي‌روي؟ فرمود: جدم فرمود كه: اينها را ببر كه خدا خواسته كه ايشانرا اسير ببيند، پس محمد وداع نمود و برگشت. [661] .مترجم گويد: رضاي خدا به كشته شدن آن جناب و اسيري اهل بيتش، ملازمه ندارد با رضاي از قاتلين او، و اسيركنندگان اهل بيت او، و بيانش از براي عوام مشكل است، لكن من باب مثال مي‌گويم معروف است كه مادر وهب به فرزندش گفت: كه از تو راضي نشوم تا در ركاب فرزند پيغمبر (صلي الله عليه و آله) كشته نشوي، و مع ذالك به عمل قاتلش راضي نبود، فانهم.نوزدهم: مجلسي ديگر بود در خارج مكه كه عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبير به خدمتش آمدند، و خواهش توقف كردند، حضرت فرمود: كه جدم مرا امر نموده است، و من خواهم رفت، پس ابن‌عباس بيرون آمد در حالتي كه مي‌گفت واحسيناه، پس عبدالله بن عمر به نزد آن جناب آمد و عرض كرد كه: صلح نما با اين جماعت گمراهان، و مبادا جنگ كني با ايشان كه كشته خواهي شد، فرمود: آيا نمي‌داني كه از بي‌اعتباري دنيا، سر يحيي را از براي زن زانيه هديه بردند؟ و بني‌اسرائيل در ميان طلوع فجر و طلوع [ صفحه 240] آفتاب هفتاد پيغمبر كشتند، پس در بازار نشستند، و بيع و شراء كردند، كه گويا هيچ عمل قبيحي از ايشان صادر نشده! و خدا ايشان را مهلت داد، بعد از ايشان انتقام كشيد؟ اي عبدالله از خدا بترس و دست از ياري من برندار. [662] .بيستم: منزل خزيميه بود كه چون آن حضرت در آن مقام نزول نمودند، صبح خواهرش زينب به خدمتش آمده عرض كرد: كه ديشب به جهت قضاي حاجت به صحرا رفتم، پس شنيدم كه هاتفي اشعاري مي‌خواند كه مضمونش اين است كه: اي چشم گريه كن بر جماعتي كه مرگ ايشان را مي‌راند به سوي ميعادشان، حضرت فرمود: هر چه خدا حكم فرموده البته خواهد شد. [663] .بيست و يكم: مجلس ثعلبيه بود چنانكه عبدالله بن سليمان و منذر بن مشمعل كه هر دو از قبيله‌ي بني اسدند روايت نموده‌اند كه چون از حج فارغ شديم از براي ما خواسته‌اي نبود مگر اين كه به آن حضرت ملحق شويم تا ببينيم كار او به كجا خواهد كشيد، پس به سرعت مي‌آمديم تا اينكه به آن جناب رسيديم، ناگاه ديديم شخصي از طرف كوفه مي‌آيد، و چون نزديك رسيد و حسين (عليه‌السلام) را ديد از راه منحرف شد، پس حضرت توقفي نمود كأنه مي‌خواست از او خبري پرسد، باز اعراض فرمود و روانه شد، پس ما به نزد آن مرد رفتيم و سلام كرديم، جواب داد، گفتيم: از كدام قبيله هستي؟ گفت از بني‌اسد، گفتيم ما نيز اسدي هستيم، تو كيستي؟ گفت: من بكر بن فلانم، پس ما هم بيان نسب خود نموديم، آنگاه گفتيم: خبر ده ما را از احوال كوفه، گفت: بلي از كوفه بيرون نيامدم مگر اينكه ديدم مسلم و هاني را كشته بودند و ريسمان به پاي ايشان بسته در ميان بازار مي‌كشيدند، پس برگشتيم به نزد حضرت، و با آن جناب روانه شديم تا اينكه به ثعلبيه وارد شديم، پس شتابان به نزد او رفتيم و سلام كرديم، جواب فرمود، پس عرض كرديم كه در نزد ما خبري است، اگر مي‌فرمائي مخفي عرض كنيم و اگر نه علانيه بگوئيم؟ پس نظري به سوي ما كرد، و نظري به سوي اصحاب نمود، و بعد فرمود: كه من [ صفحه 241] از ايشان چيزي را مستور نمي‌كنم، گفتم: آن سواري را كه از كوفه مي‌آمد مشاهده نموديد؟ فرمود: بلي مي‌خواستم از او سؤال نمايم، گفتم: ما خبر او را معلوم نموديم، و او مردي است از قبيله‌ي ما، و صاحب عقل و صادق القول است، گفت: كه از كوفه بيرون نيامدم مگر بعد از آنكه مسلم و هاني را كشتند، فرمود: «انا لله و انا اليه راجعون»، خدا رحمت كند ايشان را، و تكرار مي‌كرد اين كلام را، پس عرض كرديم: تو را به خدا از اينجا برگرد، و خود را و اهل بيت را تلف منما، كه دركوفه ياوري نداري، بلكه همه با دشمن تو خواهند بود، پس نظري به سوي اولاد عقيل نمود، و فرمود: چه مي‌گوئيد؟ عرض كردند: نه والله بر نمي‌گرديم مگر اينكه خون مسلم را مطالبه نمائيم يا به او ملحق شويم، پس حضرت رو بما نمود و فرمود: زندگاني بعد از آن جوانان خيري ندارد، دانستيم كه عازم است بر مسير، پس عرض كرديم: خدا از براي تو خير مقدر نمايد، فرمود: خدا شما را رحمت كند، پس اصحاب عرض كردند كه مقام شما در نزد اهل كوفه مانند مسلم نخواهد بود بلكه چون به كوفه رسي اهل كوفه به ياري تو مسارعت خواهند نمود، حضرت سكوت كرد و جوابي به ايشان نداد. [664] .و سيد (ره) گفته است كه: خبر مسلم در منزل زباله به آن حضرت رسيد، پس حضرت روانه شدند و فرزدق شاعر به آن جناب برخورد، و عرض كرد: چگونه اعتماد بر اهل كوفه مي‌نمائي؟ و حال اينكه ايشان پسر عمت مسلم را با يارانش كشتند، حضرت گريست و فرمود: خدا رحمت كند مسلم را كه به سوي بهشت جاودان روان شد، و آنچه بر او بود به عمل آورد و بر ما باقي است، پس اشعاري خواند كه مضمونش اين است كه، اگر زندگاني دنيا در نظر ابناي آن نفيس و مرغوب است، پس دار آخرت و ثواب خدا البته بالاتر و بهتر است، و اگر ابدان انسان عاقبتش مرگ خواهد بود، پس كشته شدن در راه خدا البته افضل است، و اگر روزيها بتقدير خدا مقدر شده، پس كمتر حرص كردن در آن اجمل است، پس اگر مال دنيا گذاشتني و گذشتني است، پس چرا عاقل بخل ورزد. [665] . [ صفحه 242] بيست و دوم: مجلسي بود در بطن عقبه كه عمرو بن لوذان به خدمتش رسيد، و عرض كرد: به كجا مي‌روي يا اباعبدالله؟ فرمود: به كوفه مي‌روم، عرض كرد: ترا به خدا برگرد كه نمي‌روي مگر به سوي نيزه‌ها و شمشيرها، و اگر اهل كوفه امر را از براي تو مسلم كرده [بودند] پيش از آنكه در كوفه وارد شوي، ضرري نداشت رفتن تو، اما حال هيچ صلاح نيست، فرمود: اي بنده‌ي خدا، از براي من مخفي نيست، و لكن امر خدا واقع خواهد شد. [666] .و بعد از اين مجلس تا مجلس سي‌ام شروع نمود در مرثيه خواندن از براي خودش، پس اينها مرثيه‌ي حسين (عليه‌السلام) است از براي حسين (عليه‌السلام) و هر مجلس از براي مصيبت مخصوصي است از مصيبتهايش، چنانكه در مكه مرثيه گفت، نسبت به اعضاي پاره پاره‌ي خودش و آن گذشت، و در اين مجلس مرثيه گفت.يعني فرمود: به آن شخص كه ولله مرا وانگذارند تا اينكه اين پاره‌ي خون بسته را از شكم من بيرون آورند.و اين كلام اشاره است به اينكه قلب مباركش از شدايد دنيا خون شده، و بيرون آوردنش اشاره است به آن تير سه شعبه كه به قلبش زدند و خونش را جاري نمودند، پس دست مباركش را به زير آن گرفت تا پر شد و به سر و صورت خود ماليد، فدايت پدر و مادرم آقا، تو، مهجه‌ي همه‌ي شيعيان را محترق نمودي به اين كلام، و جگرهاي ايشان را پاره كردي، و اشك ايشان را جاري ساختي، عجب كلام دردناكي است.بيست و سوم: هر منزل بود، در وقت بار كردن و به منزل فرود آمدن، از براي خود مرثيه مي‌فرمود، و مكرر ياد مي‌كرد از حضرت يحيي (عليه‌السلام) و مي‌گفت: از پستي و بي‌اعتباري دنيا آن است كه سر يحيي را از براي زن زانيه به هديه بردند، پس مي‌گريست. [667] .

##### مجلس عزاداري پيش از ورود به كربلا

بيست و چهارم: مجلس مخصوصي بود پيش از ورود به كربلا كه چون خيمه‌ها را [ صفحه 243] نصب مي‌كردند، تمام اولاد و برادران و اهل بيتش را جمع كرد، پس نظري بر ايشان نمود و ساعتي گريست، و گويا ياد نمود از آنچه بر ايشان وارد مي‌شود، و بي‌كسي ايشان را، و اينكه از وطن آواره شده‌اند، و در هيچ مكاني حتي حرم خدا از براي ايشان ايمني نيست، و حال آنكه آن امان است از براي كفار، و حيوانات، و نباتات، و اشجار، پس گريست ساعتي و شكايت به خدا كرد، گفت خدايا ما عترت پيغمبر (صلي الله عليه و آله) تو هستيم ما را دربدر كردند، و از وطن بيرون كردند، و بني‌اميه بر ما تعدي نمودند. [668] .مجلس بيست و پنجم: عصر تاسوعا بود، كه در پيش خيمه‌ي خود نشسته بود و بر شمشير تكيه نموده، كه اندكي خوابش ربود ناگاه صداي لشكر بلند شد كه رو به خيمه‌ها مي‌آمدند، خواهرش زينب خاتون چون آن صداها را شنيد به نزد برادر آمد، عرض كرد: اي برادر آيا نمي‌شنوي صداي لشكر را كه نزديك به خيمه رسيده‌اند؟ حضرت سر بلند كرد و فرمود: رسول‌خدا را الحال در خواب ديدم، كه مي‌فرمود: تو به سوي ما خواهي آمد، پس زينب خاتون لطمه‌اي چند به صورت زد، و فرياد واويلاه بركشيد، حضرت فرمود: ويل بر تو نيست اي خواهر، ساكت شو خدا تو را رحمت كند. [669] .و در روايت سيد (ره) چنين است كه فرمود: اي خواهر، در اين ساعت به خواب ديدم جدم رسول‌خدا (صلي الله عليه و آله) و پدرم علي مرتضي (عليه‌السلام) و مادرم فاطمه زهرا (عليهاالسلام) و برادرم حسن مجتبي را كه مي‌فرمودند: اي حسين (عليه‌السلام)، تو به اين زودي نزد ما خواهي آمد.در روايت ديگر فرمودند: فردا به نزد ما مي‌آئي، پس زينب لطمه بر صورت زد و فرياد بركشيد حضرت فرمود: آرام گير كه دشمن بر ما شماتت نكند. [670] .بيست و ششم: مجلسي بود در شب عاشورا كه در خيمه تنها نشسته بود، و شمشيرش را اصلاح مي‌نمود و بر خود مرثيه مي‌كرد، و بزمانه خطاب مي‌نمود، و اشعاري مي‌خواند كه مضمونش اين است: «اي زمانه اف بر تو باد چه قدر مردمان صالح متقي و دوستان [ صفحه 244] باوفا را به كشتن دادي، و به بدل از ايشان قناعت نمودي، و منتهاي امور به سوي خداوند خواهد بود، و هر صاحب نفسي به راه من خواهد رفت، يعني راه موت». حضرت سجاد مي‌فرمايد: اين اشعار را چند مرتبه تكرار كرد، پس مقصودش دانستم و گريه گلويم را گرفت، ولي خود را نگاه داشتم، و دانستم كه بلا نازل خواهد شد، و اما عمه‌ام زينب، پس چون شنيد اين ابيات را، از جهت غلبه‌ي رقت بر طايفه‌ي زنان طاقت تحمل نياورده، بي‌اختيار برجست و سر و پا برهنه نزد برادر آمد، اي واي، كاش مرده بودم برادر، امروز مادر و پدرم و برادرم مردند، اي جانشين گذشتگان و پناه بازماندگان، حضرت نظري به او نمود، و فرمود: اي خواهر تحمل تو را شيطان نبرد، و اشك از چشمش سرازير شد، و فرمود: اگر مرا مي‌گذاشتند خود را در اين مهلكه نمي‌افكندم، گفت: اي برادر مگر بيچاره شده، مجبور گشته‌اي؟ اين دل مرا بيشتر مي‌سوزاند، و بر من دشوارتر است، پس لطمه سختي به صورت زد، و گريبان خود را چاك نمود و غش كرده بر زمين افتاد، پس حضرت برخواست و آب بصورتش ريخت و او را به هوش آورد، و فرمود: اي خواهر از خدا بترس، و صبر را پيشه گير، و بدان كه تمام اهل زمين خواهند مرد، و اهل آسمانها باقي نخواهند ماند، بلكه به جز وجه خدا باقي نخواهد ماند، كه تمام، به قدرت خود خلق نموده، پدر و مادرم و برادرم بهترين اهل ارض بودند، بلكه پيغمبر (صلي الله عليه و آله) خدا از دنيا رفت، و هر مسلمي را به او تأسي است، اي خواهر تو را به خدا قسم مي‌دهم كه جامه‌ي خود را پاره ننما، و صورت مخراش، و واويلا مگو، پس او را آورد و به نزد خود نشانيد. [671] .

##### مجلس عزاداري در شب عاشورا و خطبه خواندن آن حضرت

بيست و هفتم: مجلس او بود شب عاشورا كه اصحاب را در خيمه جمع كرد، و خطبه‌اي خواند، و در آن خطبه بيان نمود شهادت خود و ايشان را، و دوباره از ايشان بيعت گرفت بر كشته شدن، بلكه بعضي از ايشان بيعت نمودند بر هزار مرتبه كشته شدن، [ صفحه 245] و سوختن و خاكستر به باد دادن. [672] .بيست و هشتم: مجلس او بود در ميان خيمه‌گاه و قتلگاه، در وقتي كه دخترش سكينه، به نزد او آمد و وداع نمود، پس فرمود: اي سكينه گريه‌ي تو به طول خواهد انجاميد بعد از كشته شدن من، حال دل مرا مسوزان بگريه‌ي خود، مادامي كه زنده‌ام در دنيا، و روح در بدن من است. [673] .بيست و نهم: مجلس مرثيه‌ي او بود در قتلگاه، گاهي به جهت بعضي از اصحاب، و گاهي به جهت برادرش عباس، و گاهي به جهت پسرش علي‌اكبر، و گاهي به جهت برادر زاده‌اش قاسم، و گاهي به جهت همه‌ي ايشان، گاهي نشسته، و گاهي ايستاده، چنانكه تفصيل آن بيايد (انشاءالله).

##### آخرين مجلس در سحر شب عاشورا

سي‌ام: مجلس او بود در سحر شب عاشورا، چنانكه در مناقب روايت كرده‌اند كه چون وقت سحر شد، حضرت را اندكي خواب در ربود، پس بيدار شد، و فرمود: ديدم در خواب، كه گويا سگهاي چندي بر من حمله مي‌كنند، و مرا پاره مي‌كنند، و يك سگ سفيد و سياه رنگ بر من بيشتر حمله مي‌كرد، و گمان دارم كه قاتل من مرد ابرصي باشد از اين قوم، و بعد از آن ديدم جدم رسول‌خدا را با جمعي از اصحابش، كه مي‌فرمود: اي فرزند توئي شهيد آل محمد(صلي الله عليه و آله)، و اهل آسمانها به قدوم تو متبشرند، و فردا شب افطار خود را نزد من قرار ده، و تعجيل نما كه اينك ملكي از آسمان نازل شده، و با او است شيشه‌ي سبزي از براي آنكه خون تو را در آن نگاه دارد، اين است خوابي كه ديده‌ام، و شكي نيست كه رحيل نزديك شده. [674] .خاتمه‌ي آخر مجالس آن سرور، مجلسي بود كه با تن پاره پاره بر روي خاك افتاده، و نفسش به آخر رسيد، و به حال خود و اهل بيتش مرثيه مي‌خواند، و مستمع خداي متعال [ صفحه 246] بود، عرض مي‌كرد: «اللهم متعالي المكان عظيم الجبروت»، تا آخر فقرات كه گذشت. [675] .

##### نوع 4

###### اشاره

نوع چهارم: مجالسي است كه بعد از شهادتش منعقد گرديد و آن چند قسم است:اول مجلس پيغمبر (صلي الله عليه و آله) بود در مدينه كه او مرثيه‌خوان و مستمع ام‌سلمه، چنانكه ابن‌عباس نقل كرده كه روزي در منزل خود به خواب بودم ناگاه صداي صيحه و ناله‌ي عظيمي شنيدم از خانه‌ي ام‌سلمه زوجه‌ي پيغمبر (صلي الله عليه و آله)، پس بيرون آمدم، و قائد من دست مرا گرفت رفتيم به خانه‌ي ام‌سلمه، و اهل مدينه از زن و مرد درخانه‌ي او مي‌آمدند، پس چون رسيديم آنجا گفتم: تو را چه مي‌شود كه اين چنين فرياد و ناله مي‌كني اي مادر مؤمنين، جواب به من ندارد، و رو كرد به زنهاي هاشميه، و گفت: اي دختران عبدالمطلب مرا ياري كنيد در گريه و نوحه، كه آقاي شما و سيد جوانان اهل بهشت، و سبط پيغمبر (صلي الله عليه و آله)، و ريحانه‌ي آن سرور را شهيد نمودند، گفتم: اي مادر مؤمنان! از كجا دانستي اين خبر را؟ گفت: پيغمبر (صلي الله عليه و آله) خدا را حال در خواب ديدم گردآلود و متغير الحال، عرض كردم: اين چه حال است در جناب شما؟ فرمود: فرزندم حسين (عليه‌السلام) و اهل بيتش كشته شدند، و حال از دفن ايشان فارغ شده‌ام. [676] .مترجم گويد: اين خواب منافات ندارد با آنچه مسلم است كه دفن ايشان چند روز بعد از شهادت بود، زيرا كه ممكن است كه ام‌سلمه در خواب ديده باشد واقعه‌ي روز سيم شهادت را، يا دهم مثلا -انتهي.و در روايت ديگر گفت: خواب ديدم حضرت رسول را، و حال آنكه سر، و رو، محاسنش خاك‌آلود بود، پس از سبب آن سؤال نمودم، فرمود: مردم هجوم [ صفحه 247] نمودند و فرزند مرا در اين ساعت كشتند، و من در آنجا حاضر بودم. [677] .ام‌سلمه گويد: پس بدنم به لرزه درآمد، و داخل بيت شدم و گويا عقل و هوش از سر من به‌در رفت، پس نظر كردم به آن خاك كه جبرئيل از كربلا آورده بود، و پيغمبر (صلي الله عليه و آله) آن را به من سپرد و فرمود: اين را در شيشه ضبط كن پس هر وقت مبدل به خون شد بدانكه حسين (عليه‌السلام) را كشته‌اند، ديدم شيشه از خون به جوش آمده.ابن‌عباس گويد: پس ام‌سلمه از آن خون گرفت و بصورت خود ماليد و آنروز را بالتمام مشغول ماتم و عزا بود پس چون خبر از عراق رسيد معلوم شد كه همانروز حضرت را شهيد كرده بودند. [678] .مجلس دوم مجلس عامي بود، كه در تمام ماسوي الله برپا شد، از زمان و مكان و هر چه در آنها است، و ما يري و ما لا يري، از اصناف مخلوقات، از حجب و عرش و حمله‌ي آن، و آسمانها و ملائكه و ستاره‌ها، و عناصر اربعه، و نباتات و حيوانات، و بهشت و خزنه‌ي آن، و حور و غلمان، و قصور و اشجار، و انهار و ثمار آن، و جهنم و خزنه، و غير ذالك، و اين مجلس خاصي بود در زمان مخصوصي كه در آن احوال ماسوي منقلب شد در ماتم آن جناب، و حال هر چيزي متغير گرديد به حسب خودش [679] ، پس هر كس صاحب چشم بود تأثرش به گريه بود، [680] ، و تأثر هوا بموج و ريختن خون و سرخي بود، و آفتاب به انكساف و سرخي [681] ، و ملائكه به اختلال صفوف ايشان و بازماندن از تسبيح [682] ، و اشجار به خروج دم [683] ، و فضا به ظلمت [684] ، و زمين به تزلزل، و كوه‌ها به اضطراب [685] ، و ماهيان به بيرون آمدن از آب، و درياها به موج زدن، و مرغان هوا به سقوط، و جن به [ صفحه 248] نوحه كردن در اطراف زمين [686] ، و اين مجلس عام، مخصوص وقتي بود معين، چنانكه حضرت صادق (عليه‌السلام) بيان نموده كه ضرب شمشير به آن حضرت زدند و به زمين افتاد، رو به سوي او شتافتند كه سر او را ببرند. [687] .و بيان اين است كه: در سه وقت شمشير بر آن جناب زدند، يكي در وقت سواري بود كه يك ضربت بر او وارد شد، و ديگري در وقتي كه بر روي خاك نشسته بود چند ضربت به او زدند، و ديگري در وقتي كه بر روي خاك افتاده بود بر او چندين ضرب بر منحر شريفش زدند، پس اراده‌ي قطع رأس نمودند، در اين حال انقلاب واقع گرديد، و چندين صدا بلند شد، يكي صداي خود آن سرور بود كه مي‌فرمود: آيا رواست كه مرا تشنه بكشند و جد من محمد مصطفي است؟ و ديگري ملكي بود كه به امر خدا از بطنان عرش ندا نمود كه: اي امت متحير گمراه هرگز موفق نشويد به عيد فطر و اضحي [688] ، و ديگر ملكي بود از بهشت برين، كه بالهاي خود را بر درياها گشود، و ندا نمود: اي اهل درياها لباس حزن دربر كنيد كه فرزند پيغمبر (صلي الله عليه و آله) را ذبح نمودند [689] ، و جبرئيل فرياد كرد: «قد قتل الحسين بكربلا» [690] ، و همه‌ي ملائكه به فرياد آمدند كه: الها، و سيدا، آيا شايسته است كه چنين رفتار كنند با حسين (عليه‌السلام) برگزيده و پسر پيغمبر تو [691] ؟! و زينب از خيمه بيرون آمد، رو به قتلگاه آورده فرياد مي‌كرد: وااخاه، واسيداه [692] ، و ذوالجناح از قتلگاه به خيمگاه مي‌دويد و صيحه مي‌زد: «الظليمة، الظليمة» از دست جماعتي كه فرزند پيغمبر خود را كشتند [693] ، پس در اين حالت آن انقلابات و تغييرات، در تمام اجزاء عالم واقع شد. آيا شما دوستان متغير الحال نمي‌شويد در نزد ذكر آن؟ بلكه ابوذر گفت: اگر بدانيد كه بر [ صفحه 249] اهل عالم در آن وقت چه دست مي‌دهد هر آينه آنقدر گريه كنيد كه بميريد [694] ، حال كه از شما مردن نخواسته‌اند پس لااقل ندبه، و نوحه، و صراخ، و عجيج و گريه و زاري و دلتنگي، و تباكي را از دست ندهيد، آه، ثم آه.مجلس سوم: قتلگاه بود كه زينب خاتون مرثيه مي‌خواند و اهل بيت و لشكر مي‌گريستند. [695] .مجلس چهارم: مجلس طيور بود و مرثيه‌خوان طاير ابيض بود. [696] .مجلس پنجم: مجلس وحوش بود در شب يازدهم محرم كه همه گردنها را كشيده بودند به سوي جسد آن سرور، تا صبح نوحه مي‌كردند. [697] .مجلس ششم: مردان جن بود در اطراف جسد آن جناب [698] .مجلس هفتم: زنان جنيه بود در اطراف جسد مباركش. [699] .مجلس هشتم: آن جني بود در قريه‌ي شاهي و مستمع پنج نفر بودند از اهل كوفه كه به جهت ياري آن حضرت آمدند و نرسيدند. [700] .مجلس نهم: مجلس همه جن‌ها بود در اماكن متعدده چنانكه تفاصيل آنها بيايد انشاءالله.مجلس دهم: كوچه‌هاي كوفه بود كه ذاكر زينب و ام‌كلثوم و فاطمه صغري و حضرت سجاد (عليه‌السلام) بودند، و گريه كننده اهل كوفه از رجال و نساء بودند كه صداي گريه و ناله از ايشان بلند بود، بعضي به سر مي‌زدند و بعضي به سينه و خاك بر سر مي‌ريختند و موهاي خود را مي‌كندند و چنان روزي ديده نشده است. [701] . [ صفحه 250] يازدهم: مجلس اهل بيت بود در همه‌ي احوال و اماكن از كربلا تا شام،و از آن تا مراجعت به مدينه، و بعد از آن تا زنده بودند، و مجلس حضرت سجاد (عليه‌السلام) مدت چهل سال كه متصل مي‌گريست خصوصا در وقت طعام خوردن يا آب نوشيدن و مي‌فرمود: پسر پيغمبر (صلي الله عليه و آله) گرسنه و تشنه كشته شد. [702] .دوازدهم: مجلس يزيد بود كه خود مرثيه كرد و رؤساي عسكرش مستمع بودند، و آن وقتي بود كه به زوجه‌اش هند گفت: نوحه كن بر حسين (عليه‌السلام) پسر فاطمه (عليهاالسلام) كه بزرگ قريش است و پسر مرجانه در كشتن او تعجيل نمود و تفصيلش بيايد. [703] .

##### مرثيه خواني حضرت سجاد در مجلس يزيد

سيزدهم: مجلس يزيد بود در شام، كه مرثيه‌خوان حضرت سجاد (عليه‌السلام) بود، و مستمع اهل شام و يزيد بودند، آنجناب بر منبر آمد و خطبه‌اي خواند مشتمل بر حمد و ثناء الهي، و صلوات بر جدش حضرت رسالت پناه (صلي الله عليه و آله)، و جد ديگرش اميرالمؤمنين، پس شروع نمود به مرثيه‌ي پدر بزرگوارش، تا اينكه فرمود: منم پسر آن كسي كه سرش را از قفا بريدند، منم پسر آن كسي كه عمامه و ردايش را از تنش بيرون آوردند، پس صداي صيحه و گريه از اهل شام و بني‌اميه بلند شد، و يزيد ترسيد كه فتنه به پا شود، پس امر كرد مؤذن اذان بگويد، پس هر گاه بني‌اميه و اهل شام نوحه و زاري كنند از شنيدن اينكه آن جناب را سر از قفا بريدند و از او عمامه و ردا بردند، پس شيعه چه بايد بكند؟ اگر تصور كند كه چگونه عمامه از سر آن حضرت بردند و در چه حالت بود و كدام وقت بود. [704] .چهاردهم: مجلس زنان بود در خانه‌ي يزيد، كه زينب و ام‌كلثوم و دختران حضرت مرثيه مي‌خواندند و زوجه‌ي يزيد و دخترانش و زنان بني‌اميه گريه و نوحه مي‌نمودند، و اين [ صفحه 251] وقتي بود كه يزيد اذن داد در عزاي آن حضرت، پس هفت روز اقامه‌ي تعزيه نمودند. [705] .پانزدهم: مجلس حضرت سجاد (عليه‌السلام) بود در بيابان خارج مدينه بعد از مراجعت اهل بيت بعد از آنكه خيمه‌ها را بر سر پا كردند، و اهل مدينه به استقبال آمدند، كرسي از براي حضرت گذاشتند، و آن جناب بر كرسي نشست و اشك از چشمش جاري بود، و با دستمال اشكها را پاك مي‌نمود باز اشك مهلت نمي‌داد، و چون اهل مدينه آن جناب را با آن حالت ديدند صداي صيحه و ضجه از ايشان بلند شد كه گويا تمام آن بقعه يك ضجه بود، پس حضرت اشاره كرد كه ساكت شويد، اندكي ساكت شدند، پس فرمود: حمد و ثنا، مخصوص پروردگار عالم است كه مالك روز دين، و آفريننده‌ي تمام خلايق است، حمد مي‌كنم او را بر شدايد روزگار، و صدمات دهر ناهنجار، و سختي مصيبتهاي بيشمار، ايها الناس بدانيد كه خداوند محمود ما را مبتلا فرمود، و امتحان نمود به مصيبتي بزرگ كه رخنه‌ي عظمي در اسلام حادث كرده، اي مردم جناب ابوعبدالله با عترتش كشته، و بخون آغشته شدند، و اهل بيت و اطفالش به أسيري رفتند، و سرهاي ايشان را بر سر نيزه در بلاد گردانيدند، و اين مصيبتي است كه مثل و مانند نخواهد داشت، كدام مرد باغيرت بعد از ملاحظه‌ي اين مصيبت مسرور خواهد گشت، و كدام چشم است كه اشك او جاري نشود بر آن سرور؟ حال آنكه آسمانها از براي او گريستند، و درياها به موج آمدند، و زمينها، و درختان، و ماهيان، و ملائكه‌ي مقربين، و اهل سماوات و ارضين، بر حال آن جناب گريه كردند، كدام دل است كه از براي او شكسته نشود؟ و كدام گوش طاقت شنيدن آن را دارد، اي مردم، ما اهل بيت را دربدر كردند، و از شهري به شهري بردند، مانند اسيران ترك و كابل، بدون اينكه از ما گناهي صادر شده باشد، يا رخنه‌اي در دين كرده باشيم، و اين امري است كه تا حال در دنيا اتفاق نيفتاده، والله اگر پيغمبر خدا (صلي الله عليه و آله) وصيت مي‌كردند ايشان را كه با ما قتال نمايند، و اذيت كنند، به عوض آنچه در حق ما به ايشان سفارش كرد، بيشتر از آنچه كردند از براي ايشان ميسر نمي‌شد، پس هر چند اين مصيبتها جان‌گداز است، ولي ما اهل بيت رضا و تسليم هستيم، امر را بخداوند [ صفحه 252] گذاشتيم و اوست عزيز و منتقم. [706] .شانزدهم: مجلس ام‌كلثوم بود در وقتي كه سواد مدينه ظاهر گرديد، مرثيه گفت، و حضرت سجاد و ساير اهل بيت مستمع بودند، اولا مدينه را خطاب نمود بعد جدش و مادرش و برادرش را چنانكه بيايد. (ان شاء الله). [707] .هفدهم: مجلس ملائكه است كه هر روز در نزد قبر آن جناب منعقد مي‌شود تا روز قيامت به كيفياتي كه در عنوان ملائكه ذكر خواهد شد.هجدهم: مجلسي است كه هر روز از براي حضرت فاطمه (عليهاالسلام) منعقد مي‌شود در آسمانها تا روز قيامت حتي در عيدها و غير آن، و مجملش آن است كه آن مكرمه هر روز نظر مي‌نمايد به مصرع فرزندش حسين (عليه‌السلام) پس فريادي مي‌كشد كه تمام اركان موجودات از آسمانها و زمينها و درياها و ملائكه مضطرب مي‌شوند تا اينكه پيغمبر خدا به نزد او مي‌آيد و او را ساكت مي‌نمايد، پس دعا در حق زوار فرزندش مي‌كند. [708] .نوزدهم: مجالس ائمه‌ي طاهرين است، از آنجمله مجلس حضرت صادق (عليه‌السلام) بود و مرثيه‌گو جعفر بن عفان بود [709] ، و مضمون اشعارش اين است كه: البته هر كس گريه مي‌كند، پس بر اسلام گريه كند كه احكام آن را ضايع نمودند در آنوقت كه شمشير و نيزه را از خون حسين (عليه‌السلام) سيراب كردند. [710] .و ديگري مجلس صادق (عليه‌السلام) بود ايضا كه مرثيه‌خوان عبدالله بن غالب بود، و مضمونش آن است كه: گريه كنيد از براي بدن آن جناب كه بر خاك گرم عريان افتاده بود، و بادها غبار و گرد بر آن مي‌پاشيدند. [711] .و ديگر باز مجلس آن سرور بود كه ابوهارون مكفوف را فرمود به همان قسم كه در نزد خود نوحه مي‌خواني با رقت بخوان، پس اشعاري خواند كه مضمونش آن است كه: [ صفحه 253] تصور كن بدن حضرت حسين (عليه‌السلام) را، و با بدن طاهر بگو، پس حضرت گريست، باز فرمود: بگو، پس قصيده‌ي ديگر شروع نمود كه مضمون مطلعش آن است كه مريم برخيز و از براي آقايت نوحه و ندبه نما، و بر حسين گريه كن، پس آن حضرت گريست و صداي صيحه و ضجه و فرياد وابتاه از حرم مطهرش بلند شد. [712] .و ديگر مجلس حضرت رضا (عليه‌السلام) بود كه مرثيه‌خوان دعبل خزاعي بود، و خود آن حضرت متولي نظم مجلس گرديد، يعني برخواست و ستري نصب نمود، و زنان را در پشت پرده نشانيد، و دعبل را فرمود: بخوان، و فرمود: هر كس چشمش گريان شود در مصيبت جدم حسين (عليه‌السلام) با ما محشور خواهد شد روز قيامت، پس دعبل شروع نمود به مرثيه خواندن به اين مضمون، كه اي فاطمه اگر خيال مي‌نمودي حسين را افتاده و شهيد شده با لب تشنه در كنار آب فرات، هر آينه بر صورت مي‌زدي و اشك بر رخسار جاري مي‌نمودي، تا آخر قصيده، و حضرت مي‌گريست و زنان صيحه مي‌زدند. [713] .بيستم: مجلس ملائكه است هر روز غير از آنچه اشاره شد، چنانكه بيايد (ان شاء الله).بيست و يكم: مجالس شيعيان است كه بر پا خواهد بود تا روز قيامت، و از خصايصش آن است كه اولا مورث كلال و ملال نمي‌شود، و عجبتر آن است كه سال به سال در عزت و رواج و بهاء آن مي‌افزايد، حتي اينكه بلدي نمانده است از بلدان، حتي بلاد منافقان، و مخالفان و كفار، كه در آن اقامه‌ي عزاي حسين (عليه‌السلام) برپا نشود، بلكه در اين سنوات در بغداد و قسطنطنيه و مصر و شام، علانيه مجالس برپا مي‌شود.

#### نوع 5

نوع پنجم: مجلس اهل محشر است كه مرثيه‌خوان حضرت فاطمه (عليهاالسلام) است درحالتي كه پيراهن حسين (عليه‌السلام) را در دست دارد و فرياد مي‌كند، پس پيغمبر (صلي الله عليه و آله) و ملائكه فرياد مي‌كنند، و حاضر در مجلس، مثال حضرت حسين (عليه [ صفحه 254] السلام) باشد در حالتي كه سر در بدن ندارد، و جميع انبياء ملائكه و مؤمنين از خلق اولين و آخرين به گريه درآيند، چنانكه تفصيلش بيايد ان شاء الله.

## صحف و كتبي كه مشتمل بر مرثيه‌ي آن حضرت است

مقصد پنجم: در صحف و كتبي كه مشتمل بر مرثيه آن جناب بوده است قبل از شهادتش، يا بعد از آن، و آن ده عدد است:اول: لوح محفوظ است در وقتي كه قلم به امر خداوند ثبت نمود در آن تقديرات الهي را در امر حضرت حسين (عليه‌السلام)، پس قلم جاري شد بر لعن قتله آن حضرت قبل از اذن خدا چنانكه در روايات است. [714] .دوم: قرآن مجيد كه در آن آياتي است كه در عنوان مخصوص ذكر شده.سوم: تورات است در بعض اسفارش.چهارم: كتاب ارميا كه پاسوقي از پمان و شنم مي‌گويد اين مضمون را كه: شخص بزرگي در راه خدا ذبح مي‌شود و بدنش در آفتاب مي‌افتد بزمين شمال نزديك شط فرات.پنجم: كتاب لخمان.ششم: مصحف شيث و در هر دو چند جا اشاره به واقعه‌ي كربلا شده.هفتم: صحيفه‌ي خود آن حضرت كه در آن ثبت بود كه اي حسين خود را بفروش در راه خدا، و بيرون رو با جماعتي كه شهادت ايشان در ركاب تو مقرر شده، و جهاد كن تا كشته شوي. [715] .هشتم: كتابتي بود كه در كنيسه نصاري ديده شد پيش از بعثت پيغمبر (صلي الله عليه و آله) به مدت سيصد سال، و مضمونش آن است كه آيا اميد دارند جماعتي كه حسين (عليه‌السلام) را بكشند اينكه به شفاعت جدش در روز قيامت برسند؟ نه والله هرگز شفيعي از براي ايشان نخواهد بود و در روز قيامت در عذاب خواهند بود [716] ، و بهمين [ صفحه 255] مضمون نوشته شده در ديوار دير به قلم آهن در راه شام، آنوقتي كه موكلين سر را در آنجا گذاشتند، و به دورش نشستند. [717] .نهم: دري بود كه از آسمان نثار شده بود و در مسجد كوفه يافتند، بر او اين مضمون نقش بود كه: «منم آن دري كه از آسمان مرا نثار عروسي حضرت فاطمه كردند، و رنگ من از نقره سفيدتر بود، ولي از اثر خون حسين (عليه‌السلام) سرخ شده‌ام. [718] «، و همچنين بعضي سنگ ريزه‌هاي ديگر در چند موضع يافتند كه مشتمل بر مرثيه آن جناب بود به رنگ سرخ مانند خون. [719] .دهم: قلوب دوستان و شيعيان خاص است كه همچنانكه ايمان در آن نوشته شده، حزن و اندوه بر آن حضرت نيز در آن نقش است، و از اين جهت به محض استماع اسمش متأثر و محزون مي‌گردند. [720] .مقصد ششم: در خواص مجالس گريه بر آن حضرت

## در خواص مجالس گريه بر آن جناب

و آن هشت است:اول: اينكه در آن احياء امر ايشان است، و در خبر است كه هر كس بنشيند در مجلسي كه در آن احياء امر ائمه است نميرد دل او در روزي كه دلها مي‌ميرند. [721] .دوم: نفس در آن حال ثواب تسبيح دارد. [722] .سوم: آن مجالس محبوب حضرت صادق (عليه‌السلام) است به مقتضاي روايات، پس محبوب خدا و رسول است. [723] .چهارم: محل نظر حضرت حسين (عليه‌السلام) است زيرا كه آن جناب در يمين عرش [ صفحه 256] است و نظر مي‌كند به سوي زمين كربلا و به زوار و گريه كنندگان. [724] .پنجم: آنكه ملائكه مقربين در آن مجالس حاضر مي‌شوند، چنانكه روايت شده است كه روزي جعفر بن عفان، به خدمت حضرت صادق (عليه‌السلام) مشرف شد، پس حضرت او را به نزديك خود نشانيد، و فرمود: اي جعفر شنيده‌ام كه در مرثيه حسين (عليه‌السلام) شعر مي‌گوئي، و خوب مي‌گوئي، عرض كرد: بلي فدايت شوم، فرمود: بخوان پس خواند و آن حضرت با اصحاب گريستند تا اينكه اشك بر صورت و محاسن شريفش جاري گرديد، پس فرمود: اي جعفر، و الله ملائكه مقربين در اينجا حاضرند و شنيدند اشعار تو را، و گريه كردند چنانكه ما گريستيم، بلكه بيشتر، و خداوند واجب نمود از براي تو الان تمام بهشت را، و گناهان تو را آمرزيد، اي جعفر آيا بيشتر بگويم؟ عرض كرد:بلي، بلي سيد من، فرمود: هيچكس نيست كه ذكر كند حسين (عليه‌السلام) را پس گريه كند يا بگرياند، مگر اينكه بهشت از برايش واجب گردد، و گناهانش آمرزيده شود.ششم: مجلس عزاي قبه‌ي حضرت حسين (عليه‌السلام) است، زيرا كه قبه‌ي آن جناب همان تنها بنيان مخصوص نيست، بلكه قبه او عبارت است از خضوع و خشوع، پس هر مجلسي كه مشتمل باشد بر خضوع و خشوع، خصوصا از براي ذكر آن جناب همان قبه‌ي آن حضرت است، و اجابت دعا در آن خواهد بود.هفتم: معراج گريه كنندگان است، زيرا كه محل نزول صلوات و رحمت مخصوص الهي است به غفران ذنوب و رفع درجات ايشان، بلكه اگر از براي يك نفر متحقق شود بكاء، يا تباكي، اميد هست كه رحمت تمام اهل مجلس ما را شامل شود.هشتم: اينكه آن نظير مجالسي است كه اشرف و اقدم و افضل و اجل همه‌ي مجالس بوده‌اند چنانكه بيانش بيايد (ان شاء الله).

## در خواص گريه

مقصد هفتم: در خواص گريه، و آن هشت قسم است: [ صفحه 257] اول: اين كه صله‌ي حضرت رسول (صلي الله عليه و آله) است. [725] .دوم: مساعدت حضرت فاطمه (عليهاالسلام) است، زيرا كه آن حضرت هر روز گريه مي‌كند، و حضرت صادق (عليه‌السلام) فرمود: آيا دوست نمي‌داري كه از جمله كساني باشي كه ياور و معين حضرت فاطمه (عليهاالسلام) باشند. [726] .سوم: اداء حق پيغمبر (صلي الله عليه و آله) خدا و ائمه‌ي هدي به آن مي‌شود به مقتضاي اخبار. [727] .چهارم: نصرت و ياري حسين (عليه‌السلام) در آنست، زيرا كه ياري در هر وقتي به حسب آن وقت است.پنجم: در آن تأسي انبياء، ملائكه و عباد صالحين است.ششم: اداء مزد رسالت است كه مودت ذي‌القربي است.هفتم: ترك آن، جفا است به آن حضرت. [728] .هشتم: تسلي است از جميع گريه‌ها و مصيبتها، چنانكه حضرت رضا (عليه‌السلام) به پسر شبيب فرمود: اگر گريه خواهي كرد بر چيزي، پس گريه كن بر حسين بن علي (عليه‌السلام)، كه او را ذبح نمودند مانند گوسفند، و كشتند با او، هجده نفر از اهل بيتش را كه در روي زمين مثل و مانند نداشتند.و در اين حديث يك نكته است كه در خود آن جناب به ذبح تعبير فرموده، و در اهل بيت به قتل، و شايد به سبب آن است كه اهل بيت كشته شدند به سبب آن جراحتهائي كه بر ايشان وارد شد، و به آن حضرت هم هر چند جراحتهاي كاري زده بودند كه همانها كافي بود در مقصود ايشان، ولي اكتفا به آن ننمودند، بلكه او را ذبح نمودند مانند گوسفند، يعني گرفتند و سرش را بريدند. [729] . [ صفحه 258] مترجم گويد: شايد تشبيه به ذبح گوسفند از اين جهت باشد كه همچنان كه قصاب گوسفند را مي‌كشد به دون خوف و ترس و كسي هم او را ملامت نمي‌كند، و عظمي در انظار ندارد، به همين قسم بي‌خوف و مبالات مباشر ذبح آن سرور شدند، أسفي عليك يا مظلوم.

## در فضائل گريه

مقصد هشتم: در فضايل گريه، يعني اموري كه با آنها زيادتي دارد گريه بر ساير اعمال حسنه، و آن پنج است:اول: اين است كه جايز است صلوات فرستادن بر گريه كننده، يعني بگوئيد به او صلي الله عليك، چنانكه در خبر است كه حضرت رسول (صلي الله عليه و آله) فرمود: «الا و صلي الله علي الباكين علي الحسين (عليه‌السلام)» [730] و مراد يا اخبار است، يا دعا، و به هر تقدير مطلوب حاصل است.دوم: آنكه گاهي فضيلت مي‌رسد [به فضيلت] اصعب اعمال، [و آن عبارت از اين است] كه شخص ولد عزيز خود را، بامر خدا و تقرب به سوي او، به دست خود قرباني كند، چنانكه از حديث رضا (عليه‌السلام) ظاهر مي‌شود، كه فرمودند: چون ابراهيم (عليه‌السلام) گوسفند را به عوض پسرش فدا نمود آرزو كرد كه كاش پسرش را ذبح كرده بود، تا اينكه به ارفع درجات فائز مي‌گرديد، پس خداوند به او وحي نمود قضيه هائله كربلا را، پس جزع كرد و گريست بر آن حضرت، پس وحي شد به او كه اين جزع را به عوض جزع تو بر اسمعيل قبول نمودم، و ارفع درجات را از براي تو قرار دادم. [731] .ولي اين مطلب به هر كس نمي‌رسد مگر كسي كه حسين (عليه‌السلام) در نزد او عزيز باشد به قسمي كه در نزد ابراهيم عزيز بود، زيرا كه در اين روايت اول از ابراهيم (عليه‌السلام) سؤال شد كه كيست محبوب‌تر پيش تو از جميع خلق؟ عرض كرد: حبيب تو، وحي شد [ صفحه 259] كه آيا او محبوب‌تر است نزد تو يا نفس تو؟ عرض كرد بلكه او پيش من اعز است از نفسم، فرمود: آيا فرزند او محبوبتر است به نزد تو، يا فرزند خودت؟ عرض كرد فرزند او، فرمود آيا ذبح فرزند او به طريق ظلم و عدوان به دست دشمنان تو را بيشتر به درد مي‌آورد، يا ذبح خودت فرزندت را به دست خود در راه اطاعت من؟ عرض كرد: ذبح فرزند او، پس واقعه‌ي كربلا از برايش بيان شد و گريست، و آن وحي به سوي او آمد كه ذكر شد، پس اي كساني كه حسين (عليه‌السلام) در نزد شما محبوبتر از فرزند عزيز است، و ذبح او مانند گوسفند دل شما را بيشتر از ذبح فرزند به درد مي‌آورد، بشارت باد شما را كه از براي شما، به هر جزعي ثواب قرباني اولاد خواهد بود (ان شاء الله).سوم: آنكه حدي از براي او نيست در جانب قلت و از براي ثوابش در جانب كثرت به خلاف ساير اعمال. [732] .چهارم: و آن از عجايب است، كه اگر محقق هم نشود در خارج و لكن شبيه آن واقع شود، باز ثواب آن حاصل است، يعني اگر گريه نباشد و همان تباكي باشد، يعني خود را شبيه نمايد به گريه كننده، يعني سر را به زير اندازد، و صدا كند، و اظهار علامات رقت نمايد، ثواب آنرا دارد [733] ، لكن بايد تباكي هم لله باشد نه به جهت ريا، چنانكه بعضي توهم كرده‌اند.پنجم: آنكه آن بالاتر است از جميع اقسام ايمان و اعمال صالحه از جهات چندي كه بعضش گذشت و بعض آن بيايد (ان شاء الله).

## در خواص گريه از حيثيت اجر و ثواب

مقصد نهم: در خواص گريه از حيثيت اجر و ثواب و آن چند نوع است:اول آنچه متعلق است به نجات از اهوال و عقاب و تفصيل اين در چند مورد است:يكي در وقت خروج روح، و آن عقبه بزرگي است كه مشتمل بر هول شديد و زحمت بسيار، حضرت امير (عليه‌السلام) مي‌فرمود: كه از براي موت سختي‌هايي است كه به [ صفحه 260] وصف درنمي‌آيد و به عقول اهل دنيا تصور نمي‌شود. [734] .و گريه بر سيدالشهداء سبب نجات از آن است، چنانكه حضرت صادق (عليه‌السلام) به مسمع بن عبدالملك فرمودند: تو از اهل عراقي آيا به زيارت حسين (عليه‌السلام) مي‌روي؟ عرض كرد: نه دشمنان ناصبي دارم مي‌ترسم كه خبر به والي بدهند و مرا عقوبت كند، پس من باب تقيه ترك كرده‌ام، فرمود: آيا مصائب آن جناب را ياد مي‌كني و جزع مي‌نمائي؟ عرض كرد: بلي والله گريه مي‌كنم، و اثر حزن در من ظاهر مي‌شود، و از طعام خوردن باز مي‌مانم، حضرت فرمود: آگاه باش، كه خواهي ديد در وقت مردن پدران مرا، كه وصيت كنند ملك‌الموت را در حق تو، كه سبب روشني چشم تو باشد. [735] .دوم: مشاهده ملك‌الموت، و در آن هول عظيم است و بسيار مخوف و موحش است از براي اهل معصيت، ولي گريه بر حضرت حسين (عليه‌السلام) سبب نجات از آن است، چنانكه حضرت صادق (عليه‌السلام) به مسمع فرمود بعد از كلام سابق كه: «ملك‌الموت بر تو مهربان‌تر از مادر خواهد بود» و معلوم است كه مشاهده‌ي مادر مهربان وحشتي ندارد. [736] .سوم: نزول بر قبر مصيبت بزرگ است، و عقبه مهول و موحش است، اين است كه شرعا مستحب است كه ميت را در سه دفعه نقل كنند تا اينكه مهيا شود از براي آن [737] ، و گريه بر آن حضرت سبب نجات از آن است، چنانكه در روايات بسيار وارد است كه اگر كسي ادخال سرور در قلب مؤمني نمايد خداوند از آن سرور، شخص خوش صورتي خلق كند كه پيش از ميت به قبر رود و او را استقبال كند، و گويد: تو را بشارت باد اي دوست خدا به كرامت الهي، و رضوان او، ايمن باش كه من مونس تو خواهم بود تا روز قيامت [738] ، پس هر گاه كسي ادخال سرور در قلب پيغمبر خدا، و ائمه‌ي هدي و فاطمه‌ي زهرا (عليه‌السلام) نمايد به گريه بر حسين (عليه‌السلام)، چنانكه خود فرمودند كه اين عمل احسان [ صفحه 261] به ما است و صله‌ي ما و ياري ما است، پس چگونه خواهد بود آنصورتي كه سرور ايشان خلق شود و چگونه جمالي خواهد داشت آن مونس دائمي. [739] .چهارم: ماندن در قبر و برزخ، عذاب اليم و بلاي عظيم است، چنانكه حضرت امير (عليه‌السلام) از زبان ايشان مي‌فرمايد: كه ايشان در هر آن فرياد مي‌كنند كه ما را تنگي مقام به تنگ آورده، و خاكها در فرق ما ريخته صورتهاي ما را تغيير داده، و صفا و بهاي ما را ربوده، وحشت ما به طول انجاميده. [740] .و گريه بر حسين (عليه‌السلام) در اين مقام نافع است، زيرا كه وارد است در حق گريه كننده كه در وقت مردنش چنان فرحناك مي‌شود كه آن فرح در دلش باقي است تا روز قيامت. [741] .پنجم: بيرون آمدن از قبر مصيبت عظمي و بليه‌ي كبري است، كه حضرت سجاد به تذكر آن مي‌گريست و مي‌فرمود: گريه مي‌كنم از براي وقتي كه از قبر بيرون مي‌آيم در حالتي كه بدنم عريان است، و ثقل معاصي را بر دوش خود كشيده، گاهي به راست، گاهي به چپ نظر مي‌كنم، و هر كس در آنوقت به كار خود مبتلا است، بعضي خندان و خوشحال، و بعضي گريان و گرفتار وبال. [742] .و گريه بر حسين (عليه‌السلام) سبب ستر عورت و سبكي بار است، و در حق «باكي» وارد است كه چون از قبر برآيد سرور از صورت او ظاهر باشد، و ملائكه به استقبال او آيند، و بشارتش دهند به ثواب الهي. [743] .ششم: زلزله قيامت امر بزرگي است، و داهيه‌ي عظمي است، و از براي آن چندين حالت و مقام و موقف است، و شدايد آن بسيار، و به حسب هر حالتي اسمي دارد، مثل قيامت، و غاشيه، و ساعت، و زلزله، و حاقه، و قارعه، و يوم الفصل، و يوم الدين، و يوم [ صفحه 262] العرض الاكبر، يوم الفزع الاكبر، و يوم الحساب، و طامة كبري، و صاخه، و واقعه، و يوم الفرار، و يوم البكاء، و يوم التناد، و يوم التغابن، و يوم الازفة، و يوم يكون الناس كالفراش المبثوث، و يوم لا يسأل حميم حميما، و خلاصي از هر يك از اين مواطن محتاج است به اعمال، و صفات، و احوال، و اخلاق، و مجاهدات سخت، و دادن جان و مال، و بيداري شبها، و عبادات بسيار، و ترك راحتي و زهد در دنيا، ولي گريه بر حضرت سيدالشهداء (عليه‌السلام) جميع اين مواقف را سهل مي‌نمايد.چنانكه حضرت رسول (صلي الله عليه و آله) فرمود: به حضرت فاطمه (عليهاالسلام)، بعد از آنكه سؤال نمود از پدر بزرگوارش كه، كي اقامه‌ي عزاي فرزندم حسين را نمايد؟ فرمود: جمعي از نيكان امت، بعد فرمود: و چون روز قيامت شود بگيرم دست گريه كنندگان را، و داخل بهشت نمايم [744] و البته كسي كه دستش به دست پيغمبر خدا باشد از قارعه و طامه و صاخه و گريه و حزن و فزع و غبن و تشتت فارغ است.هفتم: وقت خواندن نامه‌ي اعمال و حساب بسيار سخت است، چنانكه حضرت امير (عليه‌السلام) به تصور آن مي‌گريست، و نصب شب به صحرا مي‌رفت و نوحه مي‌كرد، و مي‌فرمود: آه از آنوقتي كه بخوانم عمل گناهي را كه من آنرا فراموش كرده‌ام، و تو آنرا ضبط نموده باشي، پس بفرمائي بگيريد اين را، پس واي به حال كسي كه او را بگيرند، كه نه عشيره به كار او مي‌خورد، و نه قبيله او را نجات مي‌دهد، پس به خود مي‌پيچيد مانند مار گزيده، و مي‌افتاد و غش مي‌كرد، و چون چوب خشك مي‌گرديد. [745] .و گريه بر حضرت حسين (عليه‌السلام) در اين مقام نافع است، زيرا كه ايشان در سايه‌ي عرش خواهند بود و در خدمت حضرت حسين (عليه‌السلام) و مردم مشغول به حساب هستند [746] .هشتم: عبور از پل صراط مشتمل بر هول عظيم است، و البته بايد واقع شود، و از حتميات است به نص آيه‌ي قرآن [747] و مردم به اقسام مختلف خواهند بود، بعضي مانند برق [ صفحه 263] عبور كنند، و جمعي به زحمت، ولي سالمند [748] ، و جماعتي در وقت عبور به آتش مي‌افتند مانند پروانه، با اينكه جناب پيغمبر (صلي الله عليه و آله) در آنجا ايستاده و مي‌فرمايد: خدايا سالم بدار [749] ، و ليكن مي‌گيرد آن حضرت دست گريه كنندگان حسين (عليه‌السلام) را و عبور مي‌دهد ايشان را، و نجات مي‌دهد از عقبات آن، چنانكه در اخبار معتبره وارد است. [750] .نهم: گرفتن شخص و بردنش به جهنم از اعظم اهوال، و اشد احوال است، و آن است فزع اكبر، و گريه‌ي حسين (عليه‌السلام) دافع آن است. [751] .دهم: داخل شدن در جهنم از اعظم بليات و اشد عقوبات است، كه آسمان و زمين را تاب آن نيست، و گريه بر امام شهيد نجات مي‌دهد از آن، چنانكه در خبر است كه يك قطره از آن خاموش مي‌نمايد حرارت جهنم را [752] ، و آن كنايه است شايد از اينكه گريه كننده اگر مستحق وقوع در جهنم باشد لابد از آن بيرون خواهد آمد.نوع دوم: در آنچه متعلق است به تكفير گناهان، و در روايات بسيار وارد است كه يك قطره اشك كفاره مي‌شود جميع گناهان را اگر چه به عدد ستارگان، و كف درياها باشد. [753] .نوع سوم: در آنچه متعلق است به حسن حالات، و كدام حالت بهتر است از حالتي كه به شخص برسد دعاي پيغمبر خدا و ائمه‌ي هدي و فاطمه زهرا (عليهاالسلام) به سبب خواهش سيدالشهداء (عليه‌السلام) از ايشان؟ و اين حالت به سبب گريه بر آن جناب حاصل مي‌شود. [754] .نوع چهارم: از جهت حصول اجر، و در خبر است كه اجر هر قطره آن است كه [ صفحه 264] هميشه شخص در بهشت منزل داشته باشد. [755] .نوع پنجم: از جهت رفع درجات، و هيچ درجه در بهشت بالاتر از درجه‌ي خاتم انبياء و ائمه‌ي هدي نيست، در خبر است كه گريه كننده با ايشان خواهد بود در درجه‌ي ايشان. [756] .

## در خواص چشمي كه گريه بر حسين كند

مقصد دهم: در خواص چشمي كه گريه بر حسين (عليه‌السلام) كند و آن چند چيز است به مقتضاي روايات:اول: اينكه آن چشم از همه‌ي چشمها نزد خدا محبوب‌تر است. [757] .دوم: اينكه همه‌ي چشمها در روز قيامت گريانند مگر چشمي كه بر حسين (عليه‌السلام) گريه كرده باشد، پس او مسرور و خوشحال خواهد بود به نعيم بهشت. [758] .سوم: آن چشم البته روشن گردد به نظر كردن به سوي كوثر. [759] .چهارم: آن چشم ممسوس ملائكه شود كه اشك از آن پاك كنند و نگاهدارند. [760] .

## در خواص اشكي كه جاري مي‌شود بر امام مظلوم

مقصد يازدهم: در خواص اشكي كه جاري مي‌شود بر امام مظلوم و آن پنج چيز است:اول: اينكه احب قطرات است نزد خدا.دوم: اينكه يك قطره از آن اگر در جهنم بيفتد حرارتش را خاموش كند.سوم: اينكه ملائكه آن اشكها را مي‌گيرند و در شيشه ضبط مي‌كنند. [761] .چهارم: اينكه آن اشك را تسليم خزان بهشت نمايند، پس ممزوج مي‌كنند آن را با [ صفحه 265] آب حيات پس عذوبت آن هزار مقابل مي‌شود. [762] .پنجم: از براي هر عمل ثواب محدودي است مگر اشك كه اجرش را نهايتي و حصري نيست. [763] .

## در خاتمه‌ي مقاصد سابقه

مقصد دوازدهم: در خاتمه‌ي مقاصد سابقه، و دفع استبعاد عقول قاصره، پس مي‌گوئيم: چون شنيدي اين كيفيات، و خواص عجيبه را، تعجب مكن، و زياد مشمار اين خواص و ثوابها را از براي اين عمل قليل، زيرا كه في الحقيقة اين همه ثواب، نه به جهت يك قطره اشك است، بلكه اينها عطائي است از خداوند كريم به حضرت سيدالشهداء (عليه‌السلام) كرامت نموده در مقابل خدمتي كه نمود، و تو شنيده‌اي در حكايت ملوك سابق كه بعضي از ايشان در مقابل خدمت جزئي عطاياي كلي مي‌نمودند، چنانكه مشهور است كه اعرابي مدح نمود معن بن زائدة را به يك شعر، كه مضمونش اين است كه: «اي جود معن تو حاجت مرا به سمع شريف او برسان كه واسطه‌ي ديگري ندارم»، پس او را طلبيد و صد هزار درهم به او داد، و روز ديگر دويست هزار درهم به او داد، و روز سوم چهارصد هزار داد، و چون روز چهارم به طلب او فرستاد، گفتند: فرار كرده است از ترس اينكه مبادا از او پس گيرند، پس گفت معن: كه اگر مانده بود تمام خزينه را در عطاي او مي‌دادم. [764] .پس هر گاه اين بنده‌ي حقير فقير محتاج، عطا كند تمام خزينه‌اش را به كسي كه [با] يك شعر مدح او كرده است لسانا نه قلبا، پس چگونه خداوند غني متعال، كه خزانه‌اش تمامي ندارد، و كثرت عطا او را ملول نمي‌كند، عطا نكند به كسي كه بذل نمود در راه رضاي او، جان، و تن، و دست، و پا، و سر، و جميع جوارح، و اعضاء، و اولاد، و عيال و اطفال، و راحتي، و حيات خود را، در حالتي كه مكروب و تشنه و متحير بود در امر عيال و [ صفحه 266] اطفالش، و زخمها از هر طرف بر او وارد مي‌شد، از زبان و سنان، و شمشير، و تير، و خنجر، و سنگ.و همچنين نوشته‌اند كه معشوق هشام اموي كه خالصه نام داشت عطا نمود حلي و حلل و زينت خود را از جواهر، به شاعري كه بدل نمود حرفي از حروف هجا را، پس هجو او مدح شد، نقل است كه شاعري مدح كرد هشام را، و صله به او ندادند پس بر در دارالاماره [نوشت]: «لقد ضاع شعري علي بابكم كما ضاع در علي خالصة» چون اين خبر به خالصه رسيد بطلب شاعر فرستاد، او فهميد كه خيال عقوبت او را دارد، پس مخفي رفت، و دايره عين را تراشيد، و سر عين را باقي گذاشت، پس عين مبدل شد به همزه، و هجو مبدل به مدح گرديد [765] ، پس چون به نزد خالصه رفت، او را عتاب نمود كه چرا مرا هجو كردي؟ جواب داد كه مدح كرده‌ام، چون باملاحظه، ديدند مدح است، پس تمام حلي و حلل خود را به او عطا كرد.پس هر گاه اين زن ضعيف تمام اعز اموال خود را به جهت تبديل يك حرف عطا كند، پس [عطاي] خالق سماوات و ارضين، و اجود الاجودين چه خواهد بود در حق كسي كه جميع اعضاء وجودش را در راه او داده؟ بلكه اگر به حسين (عليه‌السلام) عطا نمايد هر چه در تصور گنجد و ممكن است كه بدهد، عجب نخواهد بود، و ابدا اينها را نبايد انكار نمود كه در آن انكار، نسبت جواد است به بخل، و دل جناب زهراء (عليهاالسلام) از اين كار مي‌شكند، چنانكه ظاهر مي‌شود از خوابي كه روايت كرده است آن را سيد علي حسيني و مجلسي و غير او.مترجم گويد: از منتخب طريحي منقول است كه از سيد علي حسيني حكايت شده است كه گفت: در مشهد مقدس رضوي مجاور بود با جمعي از مؤمنين تا اينكه روز عاشورا شد، يكي از رفقا كتاب مقتل را گرفت و بر ما مي‌خواند، رسيد به اين خبر كه از حضرت باقر (عليه‌السلام) روايت شده است كه فرمودند: هر كس چشم او بگريد بر مصيبت [ صفحه 267] حسين (عليه‌السلام) اگر چه به قدر بال مگسي باشد خداوند گناهان او را بيامرزد اگر چه بقدر كف دريا باشد، شخصي در مجلس بود انكار اين خبر كرد، و گفت: اين با عقل درست نيايد، و بحث در ميان بسيار شد، و متفرق شديم، آن شخص در خواب ديد كه قيامت قيام نموده، و تشنگي بر او غالب شده، هر طرف به طلب آب نظر نمود، ديد حوضي است بسيار بزرگ [پر] از آب، كه از آب برف سردتر است، و در نزد آن، دو مرد و يك زن سياه پوش حزين هستند، پرسيد كه ايشان كيستند؟ گفتند: محمد (صلي الله عليه و آله) و علي (عليه‌السلام) و فاطمه (عليهاالسلام) هستند، پس نزديك حضرت فاطمه (عليهاالسلام) رفت و آب طلبيد، حضرت نظر تندي به او نمود و فرمود: تو منكر فضل گريه هستي، و از خواب بيدار شد و از گفته‌ي خود استغفار نمود - انتهي. [766] .و در اين انكار تنقيص مقام آن جناب و تقليل اجر او است، زيرا كه همه‌ي اين عطايا عطا به آن سرور است.مثلا هر گاه قلب تو متأثر شود از تصور اينكه آن حضرت را از وطن آواره نمودند، و اشك جاري شود، پس آن اجري كه به تو مي‌رسد، في الحقيقة اجر آن اشك نيست، تا به نظر بسيار آيد، بلكه آن اجر كيفيت آواره‌گي آن سرور است، و مخصوص او بوده است، زيرا كه او را از جميع بلاد، و امكنه منع نمودند، حتي اينكه مقري نگذاشتند از براي سر بريده‌اش، آيا آن اجرها از براي اين كيفيت زياد است؟و همچنين اگر متأثر شوي از براي عطش آن جناب، و اشك تو جاري شود، آن نه [اجر] اشكست، و نه اجر عطش او تنها، بلكه اجر كباب شدن جگر آن سرور است، و مجروح شدن زبانش، و خشكيدن لب و دهانش، و تاريكي چشمانش، و سوختگي دلش از شماتت دشمنان، و گفتن ايشان كه آب نخواهي آشاميد تا اينكه از حميم بياشامي، پس اشك اگر در جهنم بيفتد، و سبب خاموشي آن شود اجر آن سوختگي است، نه اجر يك قطره اشك، و چون قلبت متأثر شود از براي زخمهاي او، پس اشك در چشم دور زند، اجر آن از براي تحمل آن زخمها است كه زخم بالاي زخم، بر آن [ صفحه 268] بدن شريف وارد گرديد، زيرا كه بدني كه هفت شبر طول او باشد، از پيش رو چهار هزار زخم تير، و هفتاد و اندي زخم شمشير، و مثل آن زخم نيزه داشته باشد، نمي‌شود مگر آنكه بعضي بالاي بعضي وارد گردد، پس خون بايد گريست بر آن، به عوض اشك.و هر گاه قلبت متأثر شود به جهت كشته شدن آنجناب به طريق قتل صبر و اشك جاري شود، پس اجر آن نه به محض اشك است، و نه به جهت قتل است، و نه به جهت ذبح است به مانند ذبح گوسفند، بلكه به جهت آن است كه به ضرب شمشير او را ذبح نمودند، «وا لهفاه عليك يا مظلوم» چه قدر مصيبت تو عظيم است بر اهل آسمانها و زمينها. [ صفحه 270]

## در خصوصيات زيارت آن حضرت و ابواب دوازده گانه‌ي آن

### اشاره

روزي كه شد به نيزه سر آن بزرگوار خورشيد سر برهنه برآمد ز كوهسارموجي بجنبش آمد و برخاست كوه كوه ابري به بارش آمد و بگريست زار زارآن خيمه‌ايكه گيسوي حورش طناب بود شد سرنگون ز باد مخالف حباب‌وارگفتي تمام زلزله شد خاك مطمئن گفتي فتاد از حركت چرخ بيقرارجمعي كه پاس محملشان داشت جبرئيل گشتند بي‌عماري و محمل شتر سوارعرش آنچنان بلرزه درآمد چرخ نيز افتاد در گمان كه قيامت شد آشكاربا آنكه سر زد اين عمل از امت نبي روح‌الامين ز روي نبي گشت شرمساروانگه ز كوفه خيل الم رو بشام كرد نوعي كه عقل گفت قيامت قيام كرد [ صفحه 271] عنوان هفتم: در خصوصيات زيارت آنجناب كه از اعظم وسايل حسينيه است و آنرا در دوازده باب بيان مي‌كنيم:

### در خصوصيات زيارت آن حضرت

#### اشاره

اول: در فضال خاصه‌ي آن، و آن يازده جهت است:اول: جامعيت آن است نسبت به ساير اعمال، بدانكه خداوند حكيم عليم از روي حكمت و مصلحت تكليف نموده است [بندگان] را به اعمال مخصوصه از واجبات و مندوبات، كه هر يك را در حصول قرب آثاري است مخصوصه، مانند غذاي ابدان از حيثيت طعم و خواص، و هر يك ثمره‌ي ديگري را ندارد، و از اين جهت بعضي از فضلا گفته‌اند كه: شخص نبايد اقتصار كند بر افضل عبادات مستحبي، زيرا كه خصوصيات ديگر از او فوت مي‌شود.ولي اين عمل زيارت، جامع خواص جميع عبادات است از واجبه و مندوبه، قوليه و فعليه، بدنيه و قلبيه، هر چند مسقط واجبات نمي‌شود به جهت مصالحي كه محل ذكر نيست، و بيان مطالب آن است كه افضل اعمال نماز است كه عمود دين است، و به زيارت حاصل مي‌شود از دو جهت:اول اينكه: مشتمل است بر نماز در نزد قبر آنسرور، كه ثواب آن مضاعف است به غير نهايت. [767] .دوم اينكه: هفتاد هزار ملك در نزد آن قبر شريف مشغول نمازند كه ثواب نماز هر يك معادل است با نماز هزار هزار نفر بني آدم، چنانكه در اخبار است، و ثواب آن همه به جهت زوار است. [768] .و اما زكات، پس در هر زيارتي ثواب هزار زكات قبول شده است. [769] .و اما حج، كه افضل اعمال است حتي نماز، زيرا كه در آن نماز هم هست، پس هر [ صفحه 272] زيارت معادل عمره است با يك حج، يا دو، يا ده، يا بيست، يا بيست و دو، يا هشتاد، يا صد، يا صد هزار، يا وضع هر قدمي حجي و رفعش عمره، چنانكه در روايات است. [770] .و در خبر بشير دهان است در فضل زيارت عرفه، كه چون شخص غسل كند در كنار فرات، و روانه شود به سوي قبر شريف و عارف به حق آن جناب باشد، پس به هر قدمي كه برمي‌دارد و مي‌گذارد صد حج مقبول و صد عمره مقبول خواهد داشت. [771] .و در بعض روايات است يك حج با پيغمبر خدا، يا دو، يا ده، يا سي، يا پنجاه، يا صد، و در بعضي ثواب حج خود رسول‌خدا، چنانكه در روايت سابقه از عايشه، در آخرش مذكور است كه ثواب نود حج از حجهاي پيغمبر خدا با عمره‌اش بر او مي‌دهند. [772] .و اين اختلافات به حسب مراتب زوار است، از جهت قوت ايمانشان، و درجات معرفتشان به حق ائمه‌ي هدي، خصوصا سيدالهشداء، و مقدار به قينشان بفضيلت آن جناب، و خصايص او، كه از آن است خصوصيت قول جدش: «و انا من حسين»: [من نيز از حسينم]. و از فروع آن است اينكه زيارت او معادل با حج پيغمبر (صلي الله عليه و آله) است، و شايد جهتش آن باشد كه چون زاير از روي شوق و محبت آن سرور، و محبت حضرت پيغمبر (صلي الله عليه و آله) به سوي زيارت رود، پس بيت‌الله حقيقي را زيارت نموده است، بقلبي كه مناسب است با قلب پيغمبر خدا در محبت و ارتباط، پس چون حاضر شود نزد قبر او، يا از دور قلب خود را متوجه آن جناب نمايد، و زيارت كند با دل شكسته، پس گويا به قلب پيغمبر (صلي الله عليه و آله) توجه نموده است به آن جناب، و چون شنيدي كه پيغمبر خدا بر آن حضرت رقت نمود در وقتي كه به پشت آنسرور سوار شد در حال سجود، كه او را از پشت به زير نياورد، بلكه صبر كرد تا خود به زير آيد. [773] .پس اگر تصور نمائي در وقت زيارتش كه آن حضرت از ضربت نيزه‌ي صالح بن وهب [ صفحه 273] مزني به زمين افتاد [774] ، و جبران قلب او را نمائي به سلام، پس آن مانند آن است كه پيغمبر خدا، قصد او را نموده باشد و چون آن سرور افضل است از بيت‌الله، نود مقابل به جهت سري كه بر ما معلوم نيست، از اين جهت ثواب نود حج پيغمبر (صلي الله عليه و آله) خواهد داشت.و اما صدقه، پس زيارت آن جناب ثواب هزار صدقه مقبوله دارد به مقتضاي روايت صحيحه. [775] .و اما روزه پس در زيارت ثواب هزار روزه‌دار است. [776] .و اما اعانت در سبيل‌الله، پس زائر به منزله‌ي كسي است كه هزار نفر را بر اسب با زين و لجام سوار كند و بفرستد به راه خدا. [777] .و اما جهاد، پس در زيارت، ثواب هزار شهيد است از شهداي بدر [778] بلكه خودش شهيد محشور خواهد شد. [779] .و اما عتق، پس در زيارت، ثواب آزاد كردن هزار بنده است در راه خدا. [780] .اگر پياده باشد به هر قدمي كه بردارد يا بگذارد، ثواب آزاد كردن يك بنده از اولاد اسمعيل خواهد داشت به مقتضاي اخبار. [781] .و اما ذكر و تسبيح، پس خداوند خلق مي‌كند از عرق زوار هفتاد هزار ملك كه تسبيح و تقدس خدا كنند [782] ، و در آن است ثواب ذاكران خدا از ملائكه مقربين.و اما صله رحم و احسان به مؤمنين، پس در زيارت صله رسول‌خدا است كه والد حقيقي است و احسان است به آن حضرت و به علي (عليه‌السلام) و فاطمه (عليهاالسلام) و [ صفحه 274] حسن (عليه‌السلام) و حسين (عليه‌السلام). [783] .

### اي دو چشم اشك بريزيد

و اما اطعام ايتام و مساكين، پس زيارت او به منزله‌ي آب دادن است به تشنگان اهل بيتش، و اطعام است به ايشان، و اما زيارت مؤمنين و اكرام ايشان، پس زيارت آن جناب زيارت سيد مؤمنين است، و موجب اكرام و تعظيم است.و اما قرض‌الحسنه، پس قرض دادن به مؤمن مضطر قرض دادن به خدا است، پس چگونه است قرض دادن به امام مؤمنين كه مضطر و غريب وطن بوده، و همه خلق از او گرفتند، حتي اينكه جسد شريفش را در بيابان انداختند، و كسي نزد او نمي‌رفت، پس هر گاه تو قصد او نمائي و به زيارتش روي، البته قرض بزرگي است بر خدا، كه نمي‌دانم ثوابش را چند برابر خواهد داد، كريمي كه وعده كرده است به كساني كه به او قرض‌الحسنه بدهند.و اما عيادت مريض كه اگر كسي آنرا ترك كند خداوند در محشر او را عتاب نمايد كه اي بنده‌ي من چرا به عيادت من نيامدي در وقتي كه مريض شدم؟ [784] ، پس زيارت آن جناب چون تأمل كني عيادت است نه از براي بيمار به تب، يا دردسر، بلكه آن عيادت مجروح عطشان، و مكروب لهفان، بلكه عيادت مقطع الاعضاء، و مرضض الاعضاء است، چنانكه منقولست كه حضرت زهرا (عليهاالسلام) را در خواب ديدند كه به اين مضمون نوحه مي‌نمود: اي دو چشم اشك بريزيد و جاري باشيد و خشك نشويد از براي ميتي كه در زمين كربلا سينه‌اش را خرد نمودند [785] ، پس چون به قصد زيارتش روي، قصد عيادتش نما كه به ثواب پرستاري مريض و عيادت فائز شوي.و اما تجهيز مؤمن به خصوص مؤمن غريب، كه تجهيز او فضيلتش بي‌منتها است، پس زيارت آن جناب در حكم تشييع جنازه آن سرور است، و تغسيل و تكفين آن بدن مطهر [ صفحه 275] است، و دفن آن جسد انور در قلب خود به اعتبار توجه قلبي آن قبر شريف.و اما ادخال سرور در قلب مؤمنين كه از افضل اعمال است و سبب نجات از اهوال است [786] ، پس در فضل زيارت وارد است كه اگر مي‌دانست زائر، كه چه سروري داخل مي‌شود بر رسول‌خدا (صلي الله عليه و آله) و اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) و فاطمه‌ي زهرا (عليهاالسلام) و ائمه‌ي هدي و جميع شهداء و چه قدر در حق او دعا خواهند كرد، و چه ثوابها در دنيا و آخرت به جهت او مقرر مي‌شود، هر آينه دوست مي‌داشت كه هميشه خانه‌ي خود را در آنجا قرار دهد، يا اينكه هرگز در خانه‌ي خود نماند. [787] .

### در فضائل زائرين آن حضرت

جهت دوم: در فضائلي كه از براي زائر است به حسب حالات، و آن شانزده فضيلت است:يكي: در حالت نيت رفتن به زيارت، چنانكه از حضرت صادق (عليه‌السلام) مروي است كه خداوند را ملائكه‌اي است كه موكلند به قبر حسين (عليه‌السلام) پس چون كسي قصد زيارت آن مظلوم نمايد خداوند گناهان او را به ايشان مي‌دهد، پس چون يك گام برداشت همه آن گناهان را محو مي‌كند، پس به گام دوم حسنات او را مضاعف نمايند، و همچنين در گام سوم و چهارم، و هكذا تا اينكه بهشت او را واجب شود، و چون بعد از نيت غسل كند ندا دهد او را خاتم انبياء كه: اي مهمان خدا بشارت باد تو را كه رفيق من خواهي بود در بهشت، و ندا كند او را علي (عليه‌السلام) كه: من ضامنم كه حاجات شما روا شود، و از راست و چپ او باشند تا مراجعت نمايد. [788] .دوم: حالت مهيا كردن اسباب زيارت و آن سبب خوشحالي اهل [آسمان]هاست. [789] .سوم: هر گاه چيزي صرف نمايد در مهيا كردن اسباب زيارت، پس به هر درهمي به [ صفحه 276] به قدر كوه احد حسنات به او دهند، و اضعاف او را به او رد كنند، و بلاها از او دفع شود، و در روايت ابن سنان است كه به هر درهم به او دهند هزار، و هزار هزار تا ده مرتبه، و رضاي خدا و دعاي پيغمبر (صلي الله عليه و آله) و اميرالمؤمنين و ائمه‌ي هدي از براي او بهتر است. [790] .چهارم: چون از منزلش بيرون آمد ششصد ملك از شش جهت به مشايعت او آيند [791] .پنجم: چون به راه افتد بر هر چه قدم گذارد در حقش دعا كند [792] ، و به هر گامي هزار حسنه برايش نوشته شود [793] ، و اگر در كشتي شود و كشتي مضطرب گردد ندا رسد خوش به حال شما كه بهشت از براي شما است [794] ، و اگر سوار باشد پس بهر گامي كه مركوبش بردارد هزار حسنه از برايش نوشته مي‌شود. [795] .ششم: هر گاه آفتاب بر او تابد گناهانش را تمام كند چنانكه آتش هيزم مي‌خورد. [796] .هفتم: هر گاه از شدت گرما يا حركت عرق كند، پس در مزار كبير مروي است كه به هر عرقي هفتاد هزار ملك خلق مي‌شود كه از براي زوار آن حضرت استغفار مي‌نمايند تا روز قيامت.هشتم: چون از فرات غسل كند به جهت زيارت بريزد گناهان ايشان، و ندا كند ايشان را خاتم انبياء كه: بشارت باد شما را كه رفيق من خواهيد بود در بهشت، و اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) گويد كه: من ضامن قضاء حوائج و رفع بلا از شما هستم در دنيا و آخرت چنانكه گذشت.نهم: چون به راه افتد بعد از غسل بنويسد خدا از برايش به هر قدمي كه بردارد يا بگذارد صد حج مقبول، و صد عمره مقبول، و صد جهاد كه در پيش روي پيغمبر خدا [ صفحه 277] كرده باشد با بدترين دشمنان او. [797] .دهم: چون نزديك كربلا رسد چند صنف از ملائكه به استقبال او آيند، كه از آن جمله چهار هزار ملكند كه به ياري آنسرور آمدند در روز عاشورا، و مأمور شدند كه در همان زمين بمانند، و از آن جمله هفتاد هزار ملك، و غير آن كه در عنوان ملائكه مذكور شود. [798] .

### دعاي ملائكه از براي زوار

يازدهم: چون زيارت كند حضرت را نظر كند به او آن جناب، پس دعا كند در حقش، و خواهش نمايد از پدر و جدش كه از براي او طلب مغفرت نمايند [799] پس ملائكه از برايش دعا كنند و همه‌ي انبيا و مرسلين، و نوشته شود از برايش ثواب جميع عبادات، چنانكه گذشت، و مصافحه كنند با او ملائكه، و مهري بر صورتش زنند از نور عرش كه اين است زائر قبر حسين (عليه‌السلام) فرزند خاتم انبياء و سيد شهداء. [800] .دوازدهم: چون خواهد مراجعت نمايد به وطنش متابعت كنند او را چند صنف از ملائكه خصوصا جبرئيل، و ميكائيل و اسرافيل، و همان چهار هزار ملك، و هفتاد هزار كه گذشت، و بالخصوص دو ملك به نزد او آيند، و به او گويند: اي ولي خدا آمرزيده شدي و تو از حزب خدا و رسول (صلي الله عليه و آله)و اهل بيت رسول (صلي الله عليه و آله)هستي، و الله كه آتش را به چشم نخواهي ديد و تو را نخواهد خورد، و منادي ندا كند كه: خوشا به حال تو كه بهشت از براي تو است. [801] .سيزدهم: هر گاه وفات نمايد بعد از زيارت الي يكسال يا دو سال، آن ملائكه بر جنازه‌اش حاضر شوند، و از برايش طلب مغفرت نمايند [802] ، و حضرت حسين (عليه‌السلام) [ صفحه 278] او را زيارت كند در حال موت يا در شب اول قبر. [803] .پس اي كساني كه در قبر غريب و تنها خواهيد بود، و به وحشت آن مبتلا خواهيد شد، و كسي به زيارت شما نخواهد آمد، كه با شما مواجهه نمايد، بلكه اگر كسي به زيارت شما بيايد، نزديك قبر شما خواهد ايستاد به فاصله دو ذراع خاك و گل، پس هر گاه زيارت كني حسين (عليه‌السلام) را، البته آن جناب در آن حال به زيارت تو آيد به طريق مواجهه، و بر تو سلام خواهد كرد، پس آيا ديگر وحشتي و خوفي از براي تو باقي خواهد ماند؟ و هر چند بيشتر زيارت كرده باشي، و شوقت باو زياده باشد او هم مكرر به زيارت تو خواهد آمد، و تو را انس خواهد داد.

### ملائكه در تشييع جنازه زوار، حاضر مي‌شوند

چهاردهم: هر گاه زائر در بين راه بميرد، پس در خبر است از حضرت صادق (عليه‌السلام) كه ملائكه در تشييع جنازه‌ي او حاضر مي‌شوند، و كفن و هنوط از بهشت از براي او مي‌آورند، و بر او نماز مي‌گذارند، و از ريحان بهشت در زير او فرش مي‌كنند، و زمين از اطراف او در قبر گشاده مي‌شود از هر سمت به قدر سه ميل، و دري از بهشت، به سوي قبرش مي‌گشايند كه از روح و ريحان آن بر او داخل مي‌شود تا روز قيامت. [804] .پانزدهم: هر گاه در بين راه به او اذيتي رسد از حبس يا ضرب، پس در خبر است از حضرت صادق (عليه‌السلام) كه به عوض هر روزي كه حبس شود، يا غمي به او رسد، فرحي در قيامت به او خواهد رسيد، راوي عرض كرد كه اگر بعد از حبس او را بزنند به جهت قصد زيارت؟ فرمود: به عوض هر زدني يك حوري به او دهند، و به عوض هر دردي هزار حسنه به او داده شود و هزار هزار گناه از او محو گردد، و هزار هزار درجه از برايش بلند شود، و از كساني باشد كه در قيامت هم همصحبت با پيغمبر (صلي الله عليه و آله) خدا باشند تا مردم از حساب فارغ شوند، و حمله‌ي عرش با او مصافحه نمايند، و باو [ صفحه 279] گويند: هر حاجت كه مي‌خواهي بخواه، و ضارب او را بياورند به مقام حساب، و بدون سؤال و جواب بازوي او را بگيرند و ببرند به نزد ملكي، پس شربتي از حميم جهنم و شربتي از غسلين به او دهند، و او را بر كوههاي آتش مقام دهند، به او گويند بچش آنچه را از براي خود مهيا كردي بدست خود، كه مهمان خدا و رسول را زدي، و اذيت نمودي، پس آن مضروب را بنزد در جهنم آورند، و بگويند نظر نما و ببين زننده‌ي خود را، و آنچه به او رسيده است از عذاب الهي، آيا سينه‌ات شفا يافت، و به قصاص خود رسيدي؟ مي‌گويد: حمد خدا را. [805] .شانزدهم: هرگاه در راه زيارت كشته شود، پس در حديث حضرت صادق (عليه‌السلام) مروي است، كه فرمود به اول قطره‌اي كه از خونش ريخته شود جميع گناهانش آمرزيده شود، و ملائكه طينت اصليه‌ي [او را مي‌شويند] تا اينكه پاك شود مانند طينت انبياء، از آنچه با او مخلوط بوده است از طينت كفار، و قلب او را بشويند تا اينكه منشرح گردد، و مملو شود از ايمان، و ملاقات نمايد خدا را پاك و پاكيزه، از جميع معاصي و صفات رذيله، و شفاعت او را قبول نمايند در حق اهل بيتش، و هزار نفر از برادرانش، و ملائكه با جبرئيل و ملك‌الموت بر او نماز كنند، و كفن و حنوط او را از بهشت بياورند، و قبر او را وسيع نمايند، و چراغها در قبرش روشن كنند، و دري از بهشت به سوي او گشايند، و ملائكه تحفه‌ها از بهشت به جهت او بياورند، و بعد از هيجده روز او را به حظيره‌ي قدس بالا برند، پس با اولياء خدا باشد تا نفخه‌ي صور او را دريابد، و بعد از نفخه‌ي دوم از قبر بيرون آيد، پس اول كسي كه با او مصافحه كند پيغمبر (صلي الله عليه و آله)خدا باشد و اميرالمؤمنين و اوصياء و بشارتش دهند، و بگويند: با ما باش، پس او را بر حوض بدارند، پس آب بياشامد: و به هر كه بخواهد بدهد. [806] .

### زيارت آن حضرت، موجب آمرزش گناهان

جهت سوم: آنكه زيارت آن جناب خالص مي‌كند شخص را از گناه، خالص كردن [ صفحه 280] مخصوصي كه از آن تعبير شده است در قريب به چهل حديث صحيح، به اين مضمون كه خداوند مي‌آمرزد گناهان گذشته و آينده‌ي او را [807] ، و در احاديث ديگر آمده است كه مي‌شود مانند روزي كه از مادر متولد شده [808] ، يا مثل جامه‌ي چركي كه آن را بشويند و پاك كنند [809] ، و عجب آن است كه در خبر است كه اين مطلب به همان گام اول حاصل مي‌شود، و بعد به گامهاي ديگر مقدس و مصفا مي‌شود تا اينكه به مرتبه‌ي لياقت مناجات الهي مي‌رسد، كه خداوند به او مي‌گويد، اي بنده‌ي من سؤال نما تا عطا كنم [810] ، و در روايتي ملكي به نزد او مي‌آيد بعد از نماز زيارت، و مي‌گويد: خاتم انبياء به تو سلام رسانيد و مي‌فرمايد: گناهان گذشته‌ي تو آمرزيده شد، پس عملت را از سر گير. [811] .

### شفاعت زوار در حق ديگران

جهت چهارم: اينكه سبب خلاص ديگران هم مي‌شود، چنانكه سيف تمار از حضرت صادق (عليه‌السلام) روايت كرده كه شفاعت زائر قبول مي‌شود در حق صد نفر كه همه مستحق جهنم شده باشند [812] ، و در اخبار ديگر است كه به ايشان مي‌گويند: هر كس را بخواهيد دست او را بگيريد و داخل بهشت نمائيد. [813] .جهت پنجم: هر عملي منقطع مي‌شود هر چند ثوابش بماند، مگر زيارت حسين (عليه‌السلام) كه خودش منقطع نخواهد شد تا روز قيامت، چنانكه صفوان از حضرت صادق (عليه‌السلام) روايت كرده است كه چون شخص به زيارت حسين (عليه‌السلام) بيرون رود، هفتاد هزار ملك از اطرافش به مشايعت آيند و همراه او باشند، پس چون زيارت نمود آنسرور را، منادي ندا كند كه آمرزيده شدي پس عملت را از سر گير، و چون [ صفحه 281] مراجعت نمايد مشايعت كنند او را تا منزل، پس او را وداع كنند، و بعد هميشه به زيارت او آيند، تا وفات كند، آنگاه هر روز به زيارت حسين (عليه‌السلام) روند، ثوابش از براي آنشخص باشد. [814] .

### زيارت آن حضرت، مساوي با سي حج مقبول

جهت ششم: اينكه شخص از آن مي‌رسد به چيزي كه مستحيل است وقوع آن از شخص، كه حج با پيغمبر (صلي الله عليه و آله) خداست، چنانكه در روايات بسيار است كه، از آنجمله است روايت موسي بن قاسم حضرمي كه گفت: چون حضرت صادق (عليه‌السلام) در اول خلافت منصور به نجف آمد، فرمود: اي موسي برو به نزد شاهراه پس نظر كن شخصي از جانب قادسيه مي‌آيد، به او بگو كه در اينجا يكي از اولاد رسول‌خدا تو را مي‌طلبد، و او را همراه خود بنزد من آر، گفت: پس رفتم و ايستادم بر سر راه در گرماي سختي، و منتظر شدم تا اينكه خسته شدم، و نزديك بود كه مخالفت آن جناب نمايم، و برگردم، ناگاه ديدم كسي از دور پيدا شد، گويا مردي است كه بر شتري سوار باشد، پس چون نزديك آمد، ابلاغ پيغام نمودم، اطاعت نمود همراه من روان شد، چون نزديك رسيدم، شترش را خوابانيد و به نزد حضرت آمد، من هم در خيمه ايستادم مي‌شنيدم كلام ايشانرا، پس حضرت فرمود: از كجا مي‌آئي؟ عرض كرد: از اقصي بلاد يمن، فرمود: از فلان بلد؟ عرض كرد: بلي، فرمود: از براي چه كار آمده‌اي به اينجا؟ عرض كرد: از براي زيارت حسين (عليه‌السلام)، فرمود: هيچ حاجتي نداشتي مگر زيارت آن جناب؟ عرض كرد: بلي آمدم كه زيارت كنم او را، و نماز كنم نزد او، و سلام كنم بر او، و برگردم به نزد اهل خود، فرمود: چه مي‌بينيد در آن؟ عرض كرد: مي‌بينم در آن بركت را در جان، و مال، و اهل و اولاد، و معاش، و قضاء حوائج خود، فرمود: آيا از فضيلت زيارت آن جناب از براي تو بگويم؟ عرض كرد: بفرما، اي فرزند رسول‌خدا، فرمود: بدرستي كه زيارت حسين (عليه‌السلام) مساوي است با يك حج مقبول با پيغمبر [ صفحه 282] خدا، آنمرد تعجب كرد، فرمودند: بلي به خدا، بلكه دو حج مقبول شده با رسول (صلي الله عليه و آله) خدا، باز تعجب نمود، حضرت زياد فرمود تا اينكه رسيد به سي حج قبول شده با حضرت خاتم انبياء [815] .جهت هفتم: اينكه شخص مي‌رسد به چيزي كه محال است واقع شود في نفسه، و آن اين است كه حج شخص، خود حج پيغمبر (صلي الله عليه و آله) شود، و اين معني در زيارت وارد است چنانكه در روايت عايشه سابقا مذكور گرديد. [816] .

### خداوند، زائرين را نااميد نمي‌كند

جهت هشتم: آنكه خداوند قسم ياد نموده است كه زائر را نااميد نكند، چنانكه از خحضرت امام محمد باقر (عليه‌السلام) مرويست، كه فرمود: چون حسين (عليه‌السلام) در كربلا كشته شد در حالتي كه تشنه و مكروب و محزون بود، پس خداوند قسم ياد نمود كه هر مكروبي يا مغمومي يا گناه‌كاري يا تشنه‌اي يا صاحب دردي و مرضي نزد قبر او رود، و دعا كند، و توسل جويد به آن بزرگوار، البته غمش و كربش را زايل نمايد، و حاجتش را روا كند و گناهش را بيامرزيد، و روزيش را زياد نمايد. [817] .جهت نهم: خصوصيت مخصوصه‌اي است، كه در روايتي وارد شده، كه هرگاه زائر در آنجا شب را بيدار باشد و روز را در زحمت باشد، خداوند به او نظر نمايد، كه به آن نظر بهشت اعلي از برايش واجب شود. [818] .جهت دهم: تأثيرات مخصوصه‌اي است در زيارت، از آن جمله زيادتي عمر و رزق است. [819] .و در زيارت عرفه وارد است كه آن سبب اطمينان قلب است در عقايد حقه [820] ، و اين [ صفحه 283] اثر بالاتر از همه‌ي آثار است، زيرا كه همه بر اين توقف دارند و از آن جمله آنكه جميع بديها و مرگهاي بد را دفع مي‌نمايد. [821] .و در ضمان پيغمبر (صلي الله عليه و آله) خدا داخل مي‌نمايد چنانكه در پانزده حديث مذكور است كه پيغمبر (صلي الله عليه و آله) ضامن است كه هر كس زيارت كند حسين (عليه‌السلام) را يا پدرش، يا مادرش يا برادرش را، اينكه روز قيامت او را زيارت كند و از هولها و شدائد آن، خلاص نمايد او را. [822] .

### در فضائل عجيبه‌ي زيارت آن حضرت

جهت يازدهم: در فضايل عجيبه آن است، از آن جمله اينكه زيارت آن حضرت الآن افضل است از زيارت ائمه‌ي در حياتشان، مثلا هرگاه حضرت صادق (عليه‌السلام) در حيات بود، و تو به زيارت او مي‌رفتي، و با او سخن مي‌گفتي، و او با تو سخن مي‌گفت به فضيلت زيارت حسين (عليه‌السلام) الان نمي‌رسيد چنانكه ابن ابي يعفور روايت نموده كه عرض كردم به حضرت صادق (عليه‌السلام)، چون به زيارتش رفتم كه شوق زيارت تو مرا به اين زحمت و مشقت انداخت، كه به خدمت آمدم، فرمود: شكايت از خدا نكن، چرا نرفتي به زيارت كسي كه حق او بر تو عظيم‌تر است از حق من؟ راوي مي‌گويد: اين كلام بر من سخت‌تر آمد از آنكه فرمود: شكايت خدا مكن، عرض كردم: كيست كه حق او عظيم‌تر است بر من از حق شما؟ فرمود: حسين (عليه‌السلام) بن علي (عليه‌السلام)، هر گاه به زيارت او رفته بودي، و دعا مي‌كردي و شكايت حال خود مي‌كردي بهتر بود. [823] .و از آن جمله: آنكه حضرت باقر (عليه‌السلام) به زيارت زوار آن حضرت مي‌رفتند، چنانكه حمران روايت كرده كه زيارت قبر حسين (عليه‌السلام) را، و چون برگشتم به منزل، حضرت باقر نزد من تشريف آوردند با عمر بن علي بن عبدالله بن علي، و فرمودند: اي حمران هر كس زيارت كند قبور شهيدان آل محمد (صلي الله عليه و آله) را به [ صفحه 284] جهت تقرب به خدا، بيرون رود از گناهان مثل روزي كه از مادر متولد شده. [824] .و از جمله‌ي: عجائب فضائلش آن است كه نظرهاي رحمت الهي نسبت به زوار خصوصيتي دارد، چنانكه در خبر مي‌فرمايد بعد از ذكر نظرهاي رحمت الهي در هر روز: و خداوند به آن نظر مي‌آمرزد زوار حسين (عليه‌السلام) را به خصوص با اهل بيتش، و هر كه را شفاعت كند هر چند مستحق جهنم باشد. [825] .و از لطايف آن فضايل: آن است كه زوار را در دخول بهشت خصوصيتي است، كه بايد پيش از ديگران به بهشت روند چهل سال [826] ، و هر چيزي تبرك مي‌جويد به زوار آن حضرت، و نظر به او مي‌كند، و اميد خير دارد در آن نظر به جهت بركت نظري كه به قبر آن سرور نموده است. [827] .و از غرائب فضايلش: آن است كه از اخبار بسيار ظاهر مي‌شود كه هنوز تمام فضائل زيارت بيان نشده است از براي مردم، چنانكه در خبر صحيح است كه اگر مردم بدانند فضل زيارت حسين (عليه‌السلام) را بالتمام، هر آينه خواهند مرد از شوق. [828] .و در خبر ديگر است، كه اگر بدانند فضل آنرا، هر آينه بيايند به نزدش از بلاد بعيده به چهار دست و پا، مانند راه رفتن اطفال. [829] .

### در فضائل خاصه‌ي زيارت آن حضرت

#### اشاره

باب دوم: در فضيلت خاصي است از براي زيارت كه سزاوار است كه تنها ذكر شود به جهت خصوصيتي كه در آن است، و بيانش محتاج است به تقديم مقدمه، پس بدانكه آنچه در ثواب اعمال حسنه مذكور مي‌شود، و خواص آنها، همه بيان مقتضي است، مثل [ صفحه 285] خواص ادويه، و از براي هر يك موانعي هم هست كه مانعند از ترتب اثر، و آن منافات با ثبوت مقتضي ندارد، مثلا سركه انگبين بالخاصيه قاطع صفراء است، لكن گاهي مانعي در بدن هست، از مرضي، يا غذائي كه پيش خورده، يا بعد مي‌خورد، پس قطع صفراء نمي‌كند، هر چند باز آن را قاطع صفراء مي‌گويند، و همچنين است، خواص اعمال حسنه، زيرا كه در مقابل هر خاصيتي، مانعي هست، كه آن خاصيت را گاهي بالكليه زايل مي‌كند، و گاهي آنرا كم مي‌كند، و به اين جهت حالات مردم در حشر مختلف مي‌شود پس بعضي اشخاص هستند، كه از براي ايشان، مقداري از ايمان و اعمال هست، كه در اول احتضار از عذاب آسوده هستند، و بعضي بعد از عذاب احتضار، خلاص مي‌شوند، و بعضي در برزخ قدري معذب شده، بعد نجات مي‌يابند، و بعضي در اول محشر، و بعضي در اثناي آن، و بعضي بعد از آن، و بعضي بعد از دخول در جهنم، و بعضي مخلد مي‌مانند در آن به جهت زوال ايمان، نعوذ بالله منه، و اين حرف در جميع اعمال و حسنات جاري است.چون اين مقدمه معلوم شد، پس بدانكه از براي زيارت حسين (عليه‌السلام) فضيلت مخصوصي است، كه از همه فضايل بالاتر است، زيرا كه اگر مانع از تأثير آن در شخص باشد، پس ممكن نيست كه جميع آثار آن را رفع نمايد، بلكه لااقل به قدر نجات باقي خواهد ماند، زيرا كه طرق آن بسيار، و محال آن بيشمار است، پس اگر مانعي از يكي پيدا شود مقتضي ديگر ظاهر گردد، و همچنين.توضيح مطلب: آن است، كه هر يك از اعمال حسنه، ظهور اثر آن در مقام خاصي است، از نشأت برزخ، يا آخرت پس هر گاه مانعي منع نمايد از اثرش در آن محل مقرر، ديگر بالمره اثرش تمام مي‌شود، و در مقام ديگر ظاهر نمي‌شود، اما زيارت حسين (عليه‌السلام) پس باطلب نمي‌شود اثر آن بالمره بلكه در محل ديگر ظاهر مي‌شود، چنانكه از مجموع روايات معلوم مي‌گردد، بلكه در روايتي تصريح به آن شده است، و اين مطلب را جابر انصاري در وقتي كه به زيارت اربعين آمد، بيان نمود. [830] . [ صفحه 286]

### كجايند زوار حسين بن علي؟

و تفصيل كيفيت آن چنين است، كه اگر از براي زائر، آن ثمرات و فوائد حاصل شود پس از دنيا بيرون رود، مانند روزي كه از مادر متولد شده است و يا اينكه رسيده باشد به اعلا عليين و كروبين، پس هنيئا له، كه نعمتي از آن بالاتر نمي‌شود.و اگر موانعي از گناهان در او باشد، كه به اين مراتب نرسد، و با گناه از دنيا رود، پس اميد هست، كه امور او در وقت مرگ، يا اول برزخ اصلاح شود به بركت زيارت آن جناب، و اگر از آن هم تأخير افتد به جهت بزرگي گناهانش، پس اميد است كه آن حضرت بزيارت او آيند در ايام برزخ، به حسب استعداد و قابليتش [831] ، و اگر از آن هم محروم شود، به جهت شدت موانع، پس چون محشر كبري شود، و پيغمبر خدا با جبرئيل به تفتيش زوار آيند، اميد است، كه او را به علامت مهر پيشاني شناخته، خلاصش نمايند. [832] .و اگر اين قابليت هم رفته، و آن علامت از ظلمت ذنوب محو شده است، پس باز اميد نجات او [هست به طريق ديگر] چون ندا رسد: كجايند شيعه‌ي آل محمد (صلي الله عليه و آله)؟ پس جماعتي برخيزند كه عدد ايشان را كس نمي‌داند، مگر خدا، باز ندا رسد: كه كجايند زوار حسين بن علي (عليه‌السلام)؟ پس جمعي برخيزند، پس خطاب شود كه بگيريد دست هر كس را كه بخواهيد، و داخل بهشت نمائيد، پس هر نفري دست هر كس را بخواهد مي‌گيرد، حتي اينكه شخصي به او مي‌گويد: كه من يكروز پيش پاي تو برخواسته به جهت تعظيم تو، پس دست او را مي‌گيرد و كسي مانع او نمي‌شود [833] ، و اگر اين قابليت در او نباشد، و قابل هم نباشد، كه كسي دست او را بگيرد، پس باز اميد خلاص او هست، به نداء ديگر، كه در حديثي از حضرت صادق (عليه‌السلام) وارد است، كه چون روز قيامت شود، منادي ندا [كند] كه كجايند زوار حسين بن علي؟ پس [ صفحه 287] جماعت بسياري برخيزند، كه عدد ايشانرا كسي نداند، مگر خدا، پس خطاب به ايشان رسد كه: مقصود شما از زيارت قبر حسين (عليه‌السلام) چه بود؟ عرض كنند كه: به جهت محبت رسول‌خدا، و علي مرتضي، و فاطمه‌ي زهرا و ترحم بر آن حضرت، كه آن همه زحمت به او رسيد، خطاب رسد كه: اينك محمد (صلي الله عليه و آله)و علي و فاطمه و حسن وحسين حاضرند، پس به آنها ملحق شويد، و داخل در زير علم رسول (صلي الله عليه و آله)خدا شويد، كه در دست علي است، پس مي‌روند و در اطراف علم مي‌باشند. [834] .مؤلف گويد: كه اي معشر گناهكاران، اگر از زوار حسين (عليه‌السلام) هستيد، شما را آن قابليت نيست، كه پيغمبر و جبرئيل بيايند، و بازوي شما را بگيرند، يا شما دست كسي را بگيريد، و بهشت بريد، پس اجابت كنيد اين ندا را، و خود برخيزيد، و به اين علم ملحق شويد، هر چند در صف آخر جا بيابيد، و اگر اين قابليت هم در شما نباشد، و از ثقل گناهان نتوانيد از جاي خود برخيزيد، پس باز نااميد نباشيد از آثار زيارت آن جناب، و منتظر خلاص باشيد در حالت ديگر، كه در محشر واقع مي‌شود، كه در آن اميدواري بزرگ است.

### كيفيت وارد شدن حضرت زهرا به محشر

و بيانش آن است كه: در آن روز حضرت فاطمه به كيفيت مخصوصي وارد محشر مي‌شود، كه در برش حله كرامت است، كه از آب حيات به عمل آمده [835] .، و به روي آن هزار حله‌ي بهشتي است، كه بر آنها به خط سبز نوشته، و بالاي سرش قبه‌اي است از نور الهي، كه ظاهرش از باطنش پيدا، و باطنش از ظاهرش هويدا است، و بر سرش تاجي است از نور كه هفتاد ركن دارد، هر ركني مرصع است به در، و ياقوت، و نور مي‌دهد مانند ستاره درخشان، و بر ناقه‌اي سوار است از ناقه‌هاي بهشت، كه پاهاي آن از زمرد سبز است، و دمش از مشك اذفر، و چشمانش از ياقوت احمر [836] ، و مهارش از مرواريد تر، [ صفحه 288] كه طول آن به يك فرسخ است [837] ، و آن مهارش به دست جبرئيل است، و فرياد مي‌كند: بپوشيد چشمهاي خود را كه اينك دختر خاتم انبياء عبور مي‌نمايد، و بر آن ناقه هودجي است از طلا، كه آن مكرمه در آن است، و به استقبالش مي‌آيند از جانب بهشت دوازده هزار حورالعين، كه از براي احدي استقبال ننموده‌اند، و نخواهند نمود، و همه بر مركوبهاي بهشتي سوارند، كه بالهاشان از ياقوت، و زمام از مرواريد تر، و زين آنها از در، و زين‌پوش از سندس، و ركاب از زبرجد باشد، و در دست هر حوريه‌ي مجمره‌اي است از نور، و بر فرق آنها تاجهاي جواهر است [838] ، پس به استقبال او آيد مريم دختر عمران، با هفتاد هزار حوريه، و خديجه با هفتاد هزار ملك، كه در دستشان علمهاي تكبير است، و حوا، و آسيه با هفتاد هزار حوريه، پس منبري از نور برايش نصب نمايند، كه هفت پله دارد، و مابين پله تا پله‌ي ديگر، صفوفي از ملائكه است [839] ، و با آن مكرمه است رختهاي خون‌آلود، و پيراهن غرقه به خون حسين (عليه‌السلام) [840] پس عرض كند: خدايا، مي‌خواهم ببينم حسن و حسين را، پس مصورشود از براي او حسين (عليه‌السلام)، به حالتي كه سر در بدن ندارد، و خون از رگهاي او جاري است [841] ، پس چون آن حالت را ببيند نعره‌اي زند [842] ، و خود را از ناقه به زير اندازد [843] ، و پيغمبر (صلي الله عليه و آله) و ملائكه همه نعره زنند. [844] .

### كيفيت وارد شدن امام حسين به محشر

و در خبر است كه حسين (عليه‌السلام) خود بيايد، در حالتي كه سرش را در كف گرفته، [ صفحه 289] و چون فاطمه (عليهاالسلام) او را ببيند، نعره زند كه تمام اهل محشر به گريه درآيند [845] ، پس پيراهن حسين (عليه‌السلام) را بر سر دست گيرد، و عرض كند، خدايا، اين پيراهن فرزند من است [846] ، يعني ببين كه چگونه از ضرب شمشير، و نيزه، و تير، سوراخ سوراخ است، يا اينكه خدايا، اين پيراهن را هم بر بدنش نگذارند، و او راعاري، و بر روي زمين انداختند، پس خداوند عادل منتقم انتقام كشد از كشندگان آن جناب و اولاد ايشان و اولاد اولاد ايشان، كه راضي به فعل پدران خود بودند، به اقسام عذاب، پس چندين مرتبه ايشانرا بكشند، بعد زبانيه سياهي از جهنم بيرون آيد، و ايشان را برچيند، مانند مرغي كه دانه را برمي‌چيند، و ببرد ايشان را به سوي جهنم. [847] .و بعد از اين مقامات خصوصيتي از براي آن مكرمه است در مقام شفاعت، كه محل حاجت ما است، كه ندا مي‌رسد: اي فاطمه هر حاجت كه داري بطلب، عرض مي‌كند كه: شيعيان خود را مي‌خواهم، خطاب مي‌رسد: كه بخشيدم همه را، عرض مي‌كند: شيعيان اولادم را مي‌خواهم، خطاب مي‌رسد: كه بخشيدم ايشان را، عرض مي‌كند: شيعه‌ي شيعيان خود را مي‌خواهم خطاب مي‌رسد كه: روانه شو، پس هر كه به تو پناه برده با تو خواهد بود پس روانه شود به سوي بهشت، و همه‌ي ايشان به همراه او بروند. [848] .پس اي گروهي كه زيارت كرده‌ايد فرزند آن مكرمه را، و ياري نموده‌ايد او را در گريه، اگر پيغمبر (صلي الله عليه و آله) از اول دست تو را نگيرد، و در وقت نداي اول بر نخواستي، پس در اين شفاعت عظمي، يا شيعه، ترا شامل است، و اگر نه، شيعه‌ي شيعه خواهي بود، و اگر آن هم نيستي، پس پناه باو خواهي برد، و كدام پناه بهتر از زيارت فرزند او، و گريه بر آن جناب است، پس گمان ندارم كه از اين مقام محروم شوي، و به همراه آن مكرمه روانه نشوي، و اگر از اين حرمان هم ترساني به جهت كثرت معاصي، و مأيوس باشي از نجات در اين حالت، و احتمال بدهي كه لابد تو را به جهنم خواهند برد، [ صفحه 290] پس باز مأيوس مباش اي زائر، كه لابد آن حضرت خواهد آمد و تو را از آتش نجات خواهد داد، چنانكه در خبري فرموده است كه: هر كس مرا زيارت كند البته او را زيارت خواهم كرد بعد از موت و اگر او را در آتش بيابم از آن بيرونش مي‌آورم [849] ، و اين آخر درجات اخلاص است از براي ادني زوار، كه گناه ايشان بسيار عظيم است.

## صفات خاصه از براي زوار

باب سوم: در بيان صفات خاصه كه از براي زوار حاصل مي‌شود، و آن بسيار است:يكي آنكه: خداوند به ايشان مباهات مي‌كند بر حمله‌ي عرش و بر ملائكه مقربين، و مي‌فرمايد: ببينيد زوار قبر حسين (عليه‌السلام) را كه به جانب او مي‌روند با شوق. [850] .ديگر اينكه: خداوند نظر رحمت به سوي ايشان مي‌نمايد. [851] .ديگر دليل محبت حسين است. [852] .ديگر از جمله‌ي محدثين خداوند است در عرش [853] .ديگر آنكه: در عليين نوشته مي‌شود. [854] .ديگر در بهشت در جوار پيغمبر خدا و ائمه‌ي هدي خواهد بود و در يك سفره با ايشان طعام مي‌خورد. [855] .ديگر: اگر شقي باشد مبدل مي‌شود به سعيد. [856] .ديگر از كروبين شمرده مي‌شود. [857] .ديگر آنكه: از ياوران حضرت فاطمه (عليهاالسلام) است زيرا كه آن جناب هر روز [ صفحه 291] حضرت حسين (عليه‌السلام) را زيارت مي‌نمايد. [858] .ديگر آنكه: اعضاي او، از صورت و چشم و قلب، محل دعاي حضرت صادق (عليه‌السلام) مي‌شود زيرا كه آن جناب در سجده دعا مي‌فرمايد كه: خدايا رحم كن بر آن صورت‌ها كه ماليده بر قبر حسين (عليه‌السلام) و رحم نما بر آن چشمها كه اشك از آنها مي‌ريزد، و رحم كن آن دل‌ها را كه بر ما مي‌سوزد، و رحم كن بر آن نعره كه به جهت ما بلند مي‌شود. [859] .ديگر آنكه: زائر امانت حضرت صادق (عليه‌السلام) است كه مي‌فرمود: خدايا من آن بدنها را به تو امانت سپردم تا اينكه به من رد نمائي در نزد حوض. [860] .ديگر: زائر آن حضرت، زائر خدا و رسول است. [861] .ديگر آنكه: هر كس در بهشت درجه‌اي دارد آرزو مي‌كند كه كاش از زوار حسين (عليه‌السلام) بودم، از بس كرامتهاي مخصوصه مشاهده مي‌نمايد در حق زوار. [862] .

## اجرهاي مخصوص براي زوار

باب چهارم: در اجر مخصوصي است، و صفت خاصي كه بر زيارت آن حضرت مترتبند و شايسته است كه عليحده ذكر شود.اما اجر خاص عجيب، پس آن است كه صدوق و سيد ابن طاوس و كفعمي و مؤلف مزار كبير به طرق معتبر روايت كرده‌اند كه نويسندگان اعمال حسنه مشغول نوشتن حسنات مي‌شوند به جهت زوار از وقتي كه عزم مي‌كند بر زيارت تا روز قيامت. [863] .پس آن از جمله اعمال صالحه‌ي مستمر است، نه اينكه در حكم مستمر باشد مانند [ صفحه 292] باقي صالحات جاريه، و از آن بالاترين باقيات صالحات است.و آنها همه علاوه است بر آن صفات خاصه،كه حاصل مي‌شود از براي زائر، حتي نظر به خصوصيت متولي قبض روحش، و از عجائبي كه عقل را حيران مي‌نمايد [آن است]، كه در آن: شانزده فضيلت [است]، كه هر يك بالاتر از صد فضيلت است، و يكي از آنها آن است كه به هر كلمه‌اي از كلمات زيارت، عطا مي‌شود به او نصيبي از رحمت [864] خدا، و عجيب‌تر آن كه اينها همه بعض اجر و ثواب اوست و آن زيارت شريفه‌اي است، كه حضرت صادق (عليه‌السلام) سؤال نمودند از شخصي كه چقدر است فاصله فيمابين مقام تو و قبر حسين (عليه‌السلام)؟ عرض كرد: فدايت شوم يكروز و بعض روز، فرمود: آيا به زيارتش مي‌روي؟ عرض كرد: بلي، فرمود: آيا بشارت دهم تو را؟ آيا خوشحال كنم تو را به بعض ثواب آن؟ عرض كرد: بلي فدايت گردم، فرمود: بدان كه هر گاه شخص مشغول مهيا كردن اسباب سفر زيارت مي‌شود اهل آسمانها اظهار خوشحالي مي‌نمايند، پس چون از منزلش بيرون آيد، سواره يا پياده، موكل مي‌كند خدا به او چهار هزار ملك را، از ملائكه، كه صلوات مي‌فرستند بر او، تا وقتي كه برسد به آن محل شريف.پس چون رسيدي به آن مقام كريم پس بايست بر در، و بگو اين كلمات را كه از براي تو است بهر كلمه سهمي از رحمت خدا، عرض كرد: چيست آن كلمات؟ فرمود: بگو: «السلام عليك يا وارث آدم صفوة الله السلام عليك يا وارث نوح نبي الله السلام عليك يا وارث ابراهيم خليل الله السلام عليك يا وارث موسي كليم الله السلام عليك يا وارث عيسي روح الله السلام عليك يا وارث محمد حبيب الله صلي الله عليه و آله، السلام عليك يا وارث وصي رسول‌الله السلام عليك يا وارث الحسن الرضي، السلام عليك يا وارث فاطمة بنت رسول‌الله السلام عليك ايها الشهيد الصديق السلام عليك ايها الوصي البار التقي السلام عليك و علي الارواح التي حلت بفنائك و اناخت برحلك السلام علي ملائكة الله المحدقين بك اشهد انك قد اقمت الصلوة و اتيت الزكوة و أمرت بالمعروف و نهيت عن المنكر و عبدت الله [ صفحه 293] مخلصا حتي اتاك اليقين و السلام عليك و رحمة الله و بركاته». پس روانه شو، كه از براي تو است، به هر قدمي كه برداري، يا بگذاري، مثل ثواب شهيدي كه در راه خدا به خون خود آغشته شده باشد، چون به قبر رسيدي دست خود را بر قبر گذار، و بگو «السلام عليك يا حجة الله في سمائه و ارضه» پس مشغول نماز مي‌شوي، كه از براي تو است به هر ركعتي كه در نزد او بكني ثواب هزار حج، و هزار عمره، و عتق هزار بنده و هزار جهاد در راه خدا با پيغمبر مرسل، پس چون خواهي مراجعت نمائي، منادي ترا ندا كند، كه اگر كلام او را بشنوي هرگز مفارقت نخواهي نمود، مي‌گويد: خوشا به حال تو اي بنده‌ي خدا كه غنيمت بردي، و به سلامت شدي، و گناهان تو آمرزيده شد، پس عمل را از سر گير، و اگر در آن شب، يا آن روز، يا آن سال وفات نمايد، خداوند قبض روح او نمايد، و اگر بماند ملائكه فرود آيند نزد او، و به همراه او باشند، و از برايش استغفار نمايند، و بر او صلوات فرستند تا به منزلش رسد، آنگاه عرض كنند: خداوند اين بنده‌ي تو به زيارت فرزند دختر پيغمبر(صلي الله عليه و آله) رفته و مراجعت نموده پس، تكليف ما چيست؟ خطاب رسد كه بايستيد در خانه‌ي او، و تسبيح و تقديس كنيد مرا، و ثواب آنرا از براي او بنويسيد تا روز وفاتش، پس در آنجا بمانند تا وقتي كه اجل او برسد، و وفات نمايد، پس به تجهيز او حاضر شوند، و نماز بر او كنند، پس عرض كنند: خداوندا، ديگر تكليف ما چيست؟ خطاب رسد كه در نزد قبر او بمانيد، و تسبيح و تقديس كنيد، و ثواب آن را از براي او بنويسيد تا روز قيامت. [865] .و اما صفت مخصوصي كه از براي زائر حاصل مي‌شود، كه شايسته است آنرا مستقل ذكر [كنيم]، آن است كه كسي كه به زيارت حسين (عليه‌السلام) رود هر آينه خدا را در عرش زيارت كرده است. [866] .و اين كنايت از نهايت قرب است به خدا، و ترقي به درجات كمال.و از اين بالاتر، آن است كه به آن دريافته مي‌شود خدا، مرزائر را، به جهت اينكه [ صفحه 294] در خبر وارد است: «كه خداوند متعال آن حضرت را در هر شب جمعه زيارت مي‌كند» [867] .پس اگر كسي به زيارت رفته باشد [او به زيارت خداوند] رفته است، معلوم است كه زيارت خداوند كنايه است از افاضه‌ي رحمت مخصوصه به آن جناب، پس اگر كسي آن را ادراك نمايد محروم از آن رحمت نخواهد شد، و لا محاله نصيبي از آن خواهد يافت، و زيارت او خداوند را كنايه است از كمال قرب، و چون اين دو امر جمع شود حاصل مي‌شود خصوصيتي از مراتب شمول رحمت، كه مافوق آن متصور نيست، و در روايت ديگر است، كه هر كس بخواهد كه در قيامت نظر نمايد به سوي خدا پس بسيار بزيارت حسين (عليه‌السلام) برود. [868] .پس اينها سه عبارت شدند، يعني زيارت خدا، و زيارت با خدا، و نظر به سوي خدا، و آن كنايه است از نهايت آنچه از براي مخلوق متصور مي‌شود از ترقي به سوي درجات قرب، و از اين جهت براي اين صفت باب مستقلي قرار دادم.

## احكام خاص براي زيارت آن حضرت

باب پنجم: در احكام خاصي كه از براي زيارت آن جناب است، و آن بسيار است، از آن جمله اينكه هر عملي واجب يا مستحب در وقت خوف ساقط مي‌شود، و لكن در اين عمل چند روايت است بر اينكه ساقط نمي‌شود، چنانكه در بحار و غير آن به اسانيد معتبر از معاوية بن وهب روايت نموده است، كه حضرت صادق (عليه‌السلام) فرمودند به من كه: اي معاويه وامگذار زيارت حسين (عليه‌السلام) را به جهت خوف، زيرا كه اگر كسي ترك نمايد آنرا، حسرت‌ها بيند، كه آرزو كند كاش در آنجا باشد. [869] .و در خبر ديگر از محمد بن مسلم مروي است، كه حضرت باقر (عليه‌السلام) فرمود كه: آيا نزد قبر حسين (عليه‌السلام) مي‌روي؟ عرض كرد: بلي با خوف و ترس، فرمود: هر چند [ صفحه 295] خوف آن بيشتر باشد ثوابش بيشتر است، و هر كس با ترس به زيارت رود در روز قيامت ايمن گردد، و آمرزيده شود، و پيغمبر (صلي الله عليه و آله) خدا به زيارت او آيد، و از برايش دعا نمايد، و برگردد با نعمت و فضل خدا، و به او بدي نرسد. [870] .و در روايت ديگر از ابن بكير منقول است، كه گفت: عرض كردم به حضرت صادق (عليه‌السلام) كه: من ميل بسيار دارم به زيارت قبر حسين (عليه‌السلام)، پس چون بيرون مي‌روم به سوي زيارت، قلبم ترسان است تا برمي‌گردم از ترس سلطان و عمالش، فرمود: اي پسر بكير آيا دوست نمي‌داري كه خدا ببيند تو را ترسناك در راه ما؟ آيا نمي‌داني كه [هر كسي] ترسناك شود در راه ما، خداوند او را در سايه‌ي عرش خود جاي دهد؟ و با حسين (عليه‌السلام) هم صحبت شود در زير عرش، و از فزع روز قيامت ايمن گردد، در وقتي كه همه در فزع باشند، و ملائكه، او را قوت دهند، و تسكين قلب او نمايند به بشارت. [871] .

## در شروط و آداب شرعيه‌ي زيارت

باب ششم: در شروط و آداب شرعيه زيارت.اما شروط: پس به موجب روايات بسيار، عمده‌اش خلوص نيت است، كه به جهت تقرب الي الله باشد، نه به جهت افتخار، و ريا، و سمعه، يا به جهت صله پيغمبر (صلي الله عليه و آله) خدا باشد، يا به جهت ترحم بر سيدالشهداء باشد، كه مقصودش جبر قلب آن جناب باشد، و همه راجع به قصد تقرب است، و تأثيرات مختلف مي‌شود به تفاوت مراتب معرفت به حق آن حضرت، پس اصل معرفت به حق او لازم است. [872] .و اما آداب: پس در جمله‌ي كتب معتبره به اسناد بسيار منقول است از حضرت صادق (عليه‌السلام) كه چون به زيارت حضرت حسين (عليه‌السلام) روي، بايد محزون و افسرده، و غبارآلود، و گرسنه، و تشنه باشي، زيرا كه آن جناب را كشتند در حالتي كه [ صفحه 296] محزون و افسرده و گردآلود، و گرسنه، و تشنه بود [873] ، و فرمودند كه: شنيده‌ام كه جمعي چون به زيارت آن جناب مي‌روند سفره برمي‌دارند، و در آن حلوا و طعامهاي لذيذ مي‌گذارند، و اگر به زيارت قبور دوستان خود روند، چنين نمي‌كنند. [874] .و در روايت ديگر است كه به شخصي فرمودند: آيا سفره همراه برمي‌داري؟ عرض كرد بلي، فرمود: اگر به زيارت قبر پدر و مادر خود رويد چنين نخواهيد كرد، عرض كرد: پس چه چيز بايد بخوريم؟ فرمود: نان با شير يا دوغ [875] .و در كامل به سند معتبر از مفضل روايت نموده، كه حضرت صادق (عليه‌السلام) فرمود كه: گاهي به زيارت مي‌رويد و آن بهتر است از اينكه نرويد، و اگر به زيارت نرويد بهتر است از اينكه برويد، عرض كردم: كمر مرا شكستي به اين كلام، فرمود: اگر يكي از شما به زيارت قبر پدرش رود، البته محزون و افسرده مي‌رود، و به زيارت آن حضرت مي‌رويد با سفره مي‌رويد. [876] .يعني با اسباب تعيش و كيف، و اين زيارت محسوب نمي‌شود، بلكه بايد محزون و غبارآلوده برويد، و از اهم آداب، غسل در آب فرات است، و غير آن چنانكه در كيفيت زيارت جابر بيايد. (ان شاء الله).

## آثاري كه بر ترك زيارت مترتب است

باب هفتم: در آثاري كه مترتب مي‌شود بر ترك زيارت آن حضرت و آن بسيار است:يكي: آنكه در روايت حلبي از حضرت صادق (عليه‌السلام) مروي است، كه هر كس با قدرت ترك نمايد زيارت حسين (عليه‌السلام) را عاق رسول (صلي الله عليه و آله) خدا و ائمه‌ي [ صفحه 297] هدي مي‌شود. [877] .دوم: آنچه در روايت عبدالرحمن بن كثير است، از آن حضرت كه فرمود: اگر كسي هر سال از ايام دهر حج كند و زيارت حسين (عليه‌السلام) نكرده باشد، هر آينه ترك كرده است حقي از حقوق رسول‌خدا را. [878] .و در خبر ديگر است، كه اگر هزار حج كند، و به زيارت قبر حسين (عليه‌السلام) نرود، حقي از حقوق خدا را ترك نموده. [879] .چهارم: اينكه جفا نموده است به حضرت حسين (عليه‌السلام) چنانكه از حضرت امير (عليه‌السلام) منقول است، كه فرمودند: پدرم فداي حسين باد، كه او را در ظهر كوفه بكشند، و گويا مي‌بينم وحشيان صحرا را كه گردنها به سوي او كشيده‌اند، و بر او نوحه مي‌كنند تا صبح، و چون اين امر واقع شود پس مبادا جفا كنيد [880] يعني به ترك زيارتش، و اخبار ديگر نيز هست.پنجم: آنكه در روايت علي بن ميمون صايغ است از حضرت صادق (عليه‌السلام) كه فرمود: به من رسيده است، كه بعضي از شيعيان بر ايشان مي‌گذرد يكسال، و دو سال و بيشتر، كه به زيارت حسين (عليه‌السلام) نمي‌روند، عرض كردم: فدايت شوم بلي چنين است، من مي‌شناسم جمع بسياري را كه اين چنين هستند، فرمود: قسم به خدا كه ايشان، حظ خود را كم كرده‌اند و از ثواب خدا كناره جسته‌اند، و از جوار پيغمبر (صلي الله عليه و آله) در بهشت دور شده‌اند، عرض كردم: اگر يكي از ايشان كسي را به زيارت بفرستند، [ صفحه 298] چگونه است، آيا كفايت مي‌كند؟ فرمود: بلي، لكن اگر خودش برود بهتر است، و اجرش عظيم‌تر است. [881] .ششم: اينكه عمر را كم مي‌كند چنانكه در اخبار بسيار است و از بعض اخبار مستفاد مي‌شود كه ترك آن، يكسال لابد از عمر را كم مي‌كند. [882] .هفتم: تارك زيارت اگر داخل بهشت شود درجه‌ي او از همه‌ي مؤمنين پست‌تر است [883] و در خبر ديگر مهمان اهل بهشت است [884] ، و در خبر سابق فرمود: كه از جوار پيغمبر (صلي الله عليه و آله)خدا دور خواهد بود. [885] .هشتم: از شيعيان محسوب نخواهد بود، چنانكه در روايتي به آن تصريح شده است. [886] .نهم: اگر از روي تهاون و اتسخفاف باشد از اهل جهنم خواهد بود [887] ، بلكه ظاهر خبر مطلق است، و از اين جهت بعضي ميل نموده‌اند به وجوب آن در همه عمر يك مرتبه با استطاعت و قدرت. [888] .

## در زيارات مخصوص به اوقات

باب هشتم: در زياراتي كه مخصوصند به اوقات.بدان كه زيارت حضرت حسين (عليه‌السلام) عمل خير است، هر كس مي‌خواهد كم كند، و هر كس بخواهد بسيار كند [889] و آن بر دو قسم است:يكي مطلقه، كه در همه‌ي اوقات وارد است، و آن خواص و فضايل كه ذكر شد بر آن [ صفحه 299] مترتب است.و دوم مخصوصه به اوقات معينه، كه فضيلت آن زيادتر مي‌شود بر مطلقه، به سبب خصوصيت آن وقت، و آن قريب سي مخصوص است، كه از براي هر يكي اثر مخصوصي و فضيلتي ظاهر است، كه بيان خواهد شد. (ان شاء الله).اول: در هر جمعه يك دفعه از براي كساني كه يك روز يا بيشتر دورند از قبر مطهر، پس اگر ترك كنند جفا كرده‌اند به آن جناب [890] ، و از خواص آن غفران ذنوب اوست البته، و در دل حسرتي از دنيا نخواهد ماند، و مسكن او در بهشت در جوار حضرت حسين (عليه‌السلام) باشد، چنانكه در روايت داود بن [ابي يزيد] از حضرت صادق (عليه‌السلام) مذكور است. [891] .دوم: هر ماهي يك مرتبه، چنانكه حضرت صادق فرموده‌اند، كه هر كس ماهي يك مرتبه زيارت كند حسين (عليه‌السلام) را، پس از براي اوست ثواب صد هزار شهيد [892] ، و فرمود: اين از براي كساني كه نزديك باشند لابد منه است [893] ، كه اگر ترك كند جفا به آن حضرت كرده‌اند. [894] .سوم: در هر سالي دو مرتبه چنانكه از حضرت صادق (عليه‌السلام) مروي است كه آن حقي است ثابت بر كساني كه غني هستند [895] ، و در خبر ديگر سه مرتبه. [896] .چهارم: در هر سالي سه مرتبه و آن ايمن مي‌كند شخص را از فقر. [897] .پنجم: هر سالي يك مرتبه، و آن حق است بر فقير، كه قادر است به زيارت، پس اگر [ صفحه 300] ترك كند جفا خواهد بود چنانكه در پانزده خبر است. [898] .ششم: در هر سه سال يك مرتبه از براي كساني كه دور باشند، پس اگر ترك كنند عاق پيغمبر خدا باشند. [899] .هفتم: در هر عيد، چنانكه در بعض اخبار است و آن شامل مي‌شود نوروز و مبعث و مولود و غدير و غير آنها را. [900] .هشتم: مخصوص ماهها است، و بايد هر ماهي را علي حده ذكر كنيم، و از براي هر يك فضائل بسيار است، و لكن اقتصار مي‌كنيم به ذكر خصوصيت فضيلت هر مخصوصه پس مي‌گوئيم: در ماه رجب چهار مخصوصه است، شب اول، و روز اول، و شب نيمه، و روز آن [901] ، و به آن گناهان ريخته مي‌شود مانند روزي كه ازمادر متولد شده باشد، و در اول رجب يك زيادتي است كه خداوند بر خود واجب كرده است كه زائر را بيامرزد [902] ، [و اگر عيد شامل مبعث باشد آن هم پنجم مي‌شود - مترجم -].و در ماه شعبان سه مخصوصه است، روز سوم و شب نيمه، و روز نيمه، و عمده فضيلت آن تشرف به مصافحه صد و بيست و چهار هزار پيغمبر است كه از ايشان است اولوالعزم [903] ، پس هر گاه سه سال پي در پي شخص در نيمه شعبان زيارت كند تأثير خاصي در رفع گناهان او خواهد داشت. [904] .و از خواص آن اين است كه منادي ندا كند به آمرزش او از اول شعبان. [905] .و در ماه رمضان ده مخصوصه است، يكي مطلق ماه رمضان، چنانكه ابن الفضل روايت كرده است كه شنيدم از جعفر بن محمد (عليه‌السلام) كه مي‌فرمود: هر كس زيارت [ صفحه 301] كند قبر حسين (عليه‌السلام) را در ماه رمضان، و در بين راه بميرد، به مورد حساب در نخواهد آمد و گفته مي‌شود به او كه: داخل شو در بهشت با امن و امان [906] .دوم، سوم و چهارم شب اول، و شب نيمه، و شب آخر، چنانكه در خبر معتبري از حضرت صادق (عليه‌السلام) منقول است [907] ، و شش تاي ديگر شبهاي قدر، و روزهاي آن است، چنانكه در اخبار بسيار وارد است كه چون شب قدر شود منادي از بطنان عرش ندا كند كه خداوند آمرزيد كسي را كه به زيارت حسين (عليه‌السلام) آمده است. [908] .و در شوال شب عيد و روز عيد است، و خصوصيتش آمرزش گناهان گذشته و آينده است. [909] .و در ذي‌الحجه هشت مخصوصه، يا ده مخصوصه است، شب و روز عرفه، و همچنين عيد، و ايام تشريق، يعني يازدهم و دوازدهم و سيزدهم، و روز نزول هل اتي،و روز مباهله، و روز غدير، بنا بر خصوصيت زيارت در همه‌ي عيدها. [910] .و خصوصيت فضل عرفه آن است كه خدا او را صديق بنويسد، و كروبي بخواند، و ثوابش مي‌رسد به هزار هزار حج با حضرت قائم و هزار هزار عمره با رسول‌خدا، و عتق هزار هزار بنده، و سوار كردن بر هزار هزار اسب در راه خدا [911] ، و به هر گامي كه بعد از غسل بردارد به سوي زيارت يك حج تمام [912] ، و در بعض روايات به هر قدمي صد حج [913] .و خصوصيت زيارت عيد اضحي آن است كه تا يكسال از همه شرور محفوظ گردد [914] ، و گناهان گذشته و آينده‌ي او آمرزيده شود. [915] . [ صفحه 302] و در محرم شب عاشورا و روز آن، و روز سيزدهم، كه روز دفن او است علي احتمال، و خصوصيت فضل زيارت عاشورا آن است كه شخص در زمره‌ي شهداء داخل مي‌شود، و محشور مي‌شود خون‌آلوده به خون حضرت، هر گاه در شب عاشورا زيارت كند، و در آنجا بماند تا صبح [916] ، و اگر آب دهد به مردم در آن وقت، چنان است كه عسكر آن حضرت را در شب عاشورا آب داده باشد. [917] .و در ماه صفر روز بيستم كه اربعين است مخصوصه‌اي است، و خصوصيت فضلش آن است كه از علايم ايمان است. [918] .مسئله: آيا كدام يك از اين مخصوصه‌ها افضل است؟ چون فضيلت هر يك را شخص ملاحظه مي‌كند، كه آن افضل است، و چون همه را با هم ملاحظه نمايند، چون مختلف است آن خصوصيات، نمي‌توان ترجيح داد، و از بعض روايات ظاهر مي‌شود افضليت نيمه‌ي رجب، و نيمه‌ي شعبان [919] ، و شايد مراد از حيثيت خاصه‌اي باشد، و از ملاحظه‌ي مجموع فضايل بعيد نيست كه رجحان يابد افضليت عرفه و عاشورا، و از خصوصتي كه در عاشورا وارد است كه شخص محشور مي‌شود غرقه به خون آن حضرت در زمره‌ي شهداء، ظاهر مي‌شود افضليت آن، زيرا كه اين فضيلت بالاتر از جميع فضيلت‌هاست، حتي از هزار هزار حج با رسول (صلي الله عليه و آله) خدا، علاوه بر اينكه وارد شده است در آن، كه به منزله‌ي زيارت خداست در عرش. [920] .

## الطاف خداوندي نسبت به زيارت آن حضرت

### اشاره

باب نهم: در آنچه خداوند من باب لطف بدل قرار داده است از براي زيارت حسين (عليه‌السلام)، و آن چند قسم است: [ صفحه 303] يكي: نايب گرفتن است كه از بلد كسي را روانه كند، يا در همان كربلا كسي را نايب خود قرار دهد، كه به عوض او زيارت كند، پس به اجر خود مي‌رسد، هر چند اگر خودش برود اجر آن بيشتر است. [921] .دوم: روانه كردن به زيارت است، يعني زاد، و راحله به كسي دهد، و او را روانه نمايد، نه به عنوان نيابت، پس آن هم ثواب زيارت دارد چنانكه از اخبار مستفاد مي‌شود. [922] .سوم: زيارت كننده است از دور كه آن هم بدل است از زيارت نزديك در اجر و ثواب [923] ، و رافع عنوان جفا است از براي غير متمكن، و رافع شدت آن است از براي متمكن، و از براي آن چند كيفيت است:يكي: اين كه برود به بالاي بام به قصد زيارت، پس ملتفت شود به طرف راست و چپ، و سر خود را به سوي آسمان بلند كند، پس رو كند به طرف قبر آن حضرت، و بگويد: «السلام عليك يا اباعبدالله، السلام عليك يابن رسول‌الله، السلام عليك و رحمة الله و بركاته». [924] .دوم: اينكه بالا رود به بالاترين منزل خود به قصد زيارت، پس دو ركعت نماز كند و اشاره كند به سلام به سوي آن حضرت [925] .سوم: اينكه غسل زيارت كند، و پاكيزه‌ترين جامه‌ي خود را بپوشد، و برود به مكان بلندي، يا به صحرا، و رو به قبله كند، پس متوجه قبر شود و بگويد: «السلام عليك يا مولاي و ابن مولاي و سيدي و ابن سيدي السلام عليك يا مولاي يا قتيل ابن القتيل، و الشهيد ابن الشهيد، السلام عليك و رحمة الله و بركاته، انا زائرك يابن رسول‌الله بقلبي و لساني و جوارحي، و انا لم ازرك بنفسي و المشاهدة [926] فعليك السلام، السلام [ صفحه 304] عليك يا وارث آدم صفوةالله و وارث نوح نبي الله و وارث ابراهيم خليل الله و وارث موسي كليم الله و وارث عيسي روح الله و كلمته و وارثه محمد حبيب الله صلي الله عليه و آله و نبيه و رسوله و وارث اميرالمؤمنين وصي رسول الله و خليفته و وارث الحسن بن علي وصي اميرالمؤمنين، لعن الله قاتلك و جدد عليهم العذاب في هذه الساعة و كل ساعة، انا يا سيدي متقرب الي الله عزوجل و الي جدك رسول الله و الي ابيك اميرالمؤمنين و الي اخيك الحسن و اليك يا مولاي عليكم سلام الله و رحمته بزيارتي لك بقلبي و لساني و جميع جوارحي، فكن يا سيدي شفيعي لقبول ذلك مني و انا بالبرائة من اعدائك و اللعنة لهم و عليهم اتقرب الي الله و اليكم اجمعين فعليك صلوات الله و رضوانه و رحمته»، پس اندكي منحرف شو به طرف دست چپ، و روي قلب خود را متوجه نما به سوي قبر علي بن الحسين (عليه‌السلام)، كه درنزد پاي پدر بزرگوارش مي‌باشد، و سلام كن بر او، پس دعا كن از براي آنچه بخواهي، از امر دين و دنياي خود، پس چهار ركعت نماز بكن، و افضل هشت ركعت است، و اقلش دو ركعت، پس رو به قبله كن، و متوجه قبر حضرت شو، و بگو: «انا مودعك يا مولاي و ابن مولاي و سيدي و ابن سيدي و مودعك يا سيدي و ابن سيدي يا علي بن الحسين و مودعكم يا ساداتي يا معشر الشهداء فعليكم سلام الله و رحمته و رضوانه.» [927] .چهارم: زيارت كردن زوار است بعد از مراجعت ايشان، با استقبال نمودن ايشان، كه به آن هم ثواب زيارت آن جناب حاصل مي‌شود، چنانكه در اخبار است. [928] .

### در خطابات وارده نسبت به زيارت آن حضرت

#### اشاره

باب دهم: در خطاباتي كه وارد است در زيارت آن جناب، به آن خصوص كه در زيارت ساير ائمه و انبياء وارد نيست، و آن چند صنف است:صنف اول: تخصيص آن جناب است غالبا به صفات مصيبتش كه در حال قتل بر او [ صفحه 305] وارد شده، كه دليل است بر فضيلتي مخصوص از براي آنها.صنف دوم: تخصيص آن جناب است به اضافه‌هاي مخصوصه به سوي خدا، مثل: ثار الله، و قتيل الله، و ذبيح الله [929] .صنف سوم: اينكه در وقت سلام برآن جناب، سلام بر همه‌ي انبياء بايد كرد به اسم و صفت، و شايد سرش آن است، كه آن جناب، مظهر همه‌ي ايشان است، چنانكه در عنوان انبياء بيايد (ان شاء الله).صنف چهارم: تخصيص آن جناب اسثت به تلبيات، چنانكه در بعض زيارات مأثوره است، كه بعد از سلام مي‌گويند: «لبيك داعي الله»، و بايد هفت مرتبه لبيك بگويند. [930] .و سبب لبيك گفتن آن است، كه آن جناب، داعي ثاني است به سوي خدا، بعد از جد بزرگوارش كه داعي اول بود، كه خلق را به سوي اسلام دعوت نمود، و ظاهر نمود آنرا به ياري خدا، و رعب در قلوب خلق، و مدد ملائكه، و شمشير اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) و ياري بعض اصحاب.و حسين (عليه‌السلام) داعي دوم است كه خلق را دعوت نمود به ايمان، و امام حق و ائمه راشدين، و ظاهر نمود آنرا به كشته شدن، و مظلوميت، و كيفيات مخصوصه كه بر او جاري شد، پس بايد اين داعي را هم شخص لبيك بگويد به قول و به فعل، پس از اين جهت مستحب شد تلبيه گفتن در وقت زيارتش.و اما استحباب هفت مرتبه گفتن، پس از براي آن چند وجه است:يكي: اينكه به ملاحظه‌ي حالات مجيب باشد، زيرا كه اجابت بايد به بدن، و دست، و زبان، و گوش، و چشم، و دل، و ميل و محبت باشد، و هر تلبيه از براي يك اجابت است، چنانكه از فقره زيارت ظاهر مي‌شود كه بعد از هفت مرتبه لبيك داعي الله گفتن، مي‌گويد: اگر بدن من ترا اجابت ننمود در وقتي كه استغاثه مي‌نمودي، و زبان من اجابت [ صفحه 306] ننمود در زماني كه طلب ياري مي‌نمودي، پس بدرستي كه قلب من و گوش و چشم، و ميل، و محبت من اجابت نمودند.يعني اجابت نموده است ترا قلب من به محبت تو، و گوش من به استماع مصيبت تو و چشم من به گريه بر تو، و محبت من به اينكه عمل اصحاب تو را دوست مي‌دارم، و ميل من به اينكه به سوي تو است، و بدن من الآن به اينكه به سوي تو مي‌آيد، و زبان من به اينكه بر تو سلام مي‌نمايد.وجه دوم: اينكه تلبيات سبع اجابت باشند از براي طلب ياري نمودن آن حضرت در هفت حالت.يكي: در مكه‌ي معظمه آن وقتي كه اراده‌ي رحيل نمود، پس خطبه‌اي خواند در مسجدالحرام، و طلب ياري نمود به اين مضمون كه: هر كس جان خود را در راه خدا، و ياري ما مي‌دهد، و شوق ملاقات خدا را دارد، پس با من ارتحال نمايد كه من صبحگاه روانه مي‌شوم. [931] .دوم: در خارج مكه كه عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر و عبدالله بن زبير و عبدالله بن عمر به خدمتش آمدند كه آن حضرت را مانع شوند از توجه به عراق و حضرت هر كدام را به قسمي جواب داد و آخر فرمود: كه من مأمورم به امري كه ناچار بايد آن را به عمل آورم، بعد ايشان را به ياري خود طلبيد، پس عبدالله بن جعفر دو پسر خود را همراه آن حضرت فرستاد و عرض كرد كه من خود ملحق خواهم شد به شما. [932] .و حضرت به عبدالله بن عمر فرمود كه: از خدا بترس و ياري مرا ترك مكن، پس عذري آورد و وداع نمود با آن حضرت، و عرض كرد كه: بگشا آن موضعي را كه پيغمبر خدا هميشه مي‌بوسيد آنرا، پس سينه‌ي مبارك را گشود، پس بوسيد بالاي قلب شريفش را، و گريست و وداع كرد. [933] .سوم: در راه از مكه تا كربلا هر كس را مي‌ديد، طلب ياري مي‌نمود به جهت اتمام [ صفحه 307] حجت بر خلق، گاهي به لسان خود، و گاهي به ارسال، و چون مردم مي‌ديدند قلت اتباعش را، عذر مي‌آوردند، بعضي به تجارت، و بعضي به زراعت، و بعضي به ابتلاي عيال، و بعضي وعده مي‌دادند كه ما ملحق خواهيم شد، و بعضي چون مي‌فهميدند كه حضرت طلب ياري خواهد نمود از ايشان كناره مي‌جستند، و در آن منزل كه آن حضرت نزول مي‌فرمود نزول نمي‌كردند، چنانكه از جماعتي از فزاره و بجيله منقول است، كه گفتند: بعد از حج ملحق شديم بحسين (عليه‌السلام)، و با آن جناب سير مي‌كرديم، ولي خوش نداشتيم كه با او هم منزل شويم، و چون بر آبي وارد مي‌شد، ما بر غير آن وارد مي‌شديم، و اگر لابد مي‌شديم، كه با او در يك منزل فرود آئيم، چون او در جايي نازل مي‌شد، ما در جانب ديگر منزل مي‌كرديم كه مبادا ما را به ياري خود طلبد. [934] .

### اعظم مصائب آن حضرت

مؤلف گويد كه اگر تأمل كني در اين حالت، خواهي دانست كه اين از اعظم مصائب آن حضرت بوده، و بالاتر از آن، اين است كه، جماعت مترددين راه، از دور مشاهده مي‌كردند آن جناب را، پس از راه كناره مي‌جستند به جانب ديگر، تا اينكه مبادا تكليف كند ايشان را، به نصرت خود، و از اين بالاتر كلامي است، كه [عبيدالله بن الحر الجعفي] به آن جناب عرض كرد، چون حضرت به قصر بني مقاتل رسيد نظر نمود ديد خيمه بر سر پا است، فرمود: اين خيمه از كيست؟ گفتند: از عبيدالله است، حضرت فرمود: او را بخوانيد، چون رسول حضرت به نزد او آمد، و گفت: حسين بن علي (عليه‌السلام) ترا مي‌طلبد، گفت: انا لله، والله كه از كوفه بيرون نيامدم، مگر به جهت اينكه خوش نداشتم، كه در كوفه باشم، و حسين (عليه‌السلام) وارد شود، و الله نمي‌خواستم كه من او را ببينم، و نه او مرا، چون خبر به آن جناب داد حضرت برخواست و نزد او رفت، و سلام كرد و نشست، و او را به نصرت خود دعوت نمود، باز همان كلام را ادعاده كرد و عذر آورد، حضرت فرمود: اي مرد، تو گناه بسيار كرده‌اي، و خدا از تو مؤاخذه خواهد نمود، اگر توبه نكني [ صفحه 308] در اين ساعت.و ياري من كن تا اينكه جد من شفيع تو باشد در نزد خدا، گفت: اي پسر پيغمبر خدا، و الله اگر تو را ياري كنم، اول كسي خواهم بود، كه پيش روي تو كشته گردم، و لكن از اين بگذر، و اين اسب مرا بگير، كه در دويدن بي‌نظير است، حضرت اعراض فرمودند، و فرمودند: حاجتي به او ندارم، و لكن حال كه مرا ياري نمي‌كني، پس به جائي برو كه صداي ما را نشنوي، و با دشمن ما هم مباش، زيرا كه اگر كسي صداي بي‌كسي ما را بشنود، و ما را اجابت نكند، خدا او را برو در آتش جهنم اندازد، پس برخواست و به محل خود برگشت، و عبيدالله بعد از شهادت آن جناب پشيمان شد، و اشعاري در اظهار ندامت انشاد نمود. [935] .و كلمات آن جناب در كسي اثر نكرد، مگر در زهير بن القين، كه با او طايفه‌ي فزاره و بجيله بود، در وقتي كه هم سفر حضرت بودند، ولي اجتناب مي‌نمودند از هم منزل شدن با آن حضرت، بلكه در جانب ديگر منزل مي‌كردند، آن جماعت نقل كرده‌اند كه روزي نشسته بوديم، و مشغول طعام خوردن بوديم، كه ناگاه رسول حسين (عليه‌السلام) وارد شد، و گفت: اي زهير، حسين (عليه‌السلام) تو را مي‌طلبد پس هر يك از ما لقمه از دست انداختيم، و متحير نشستيم، گويا مرغ بر بالاي سر ما نشسته، پس عيال زهير كه ديلم نام داشت، گفت: سبحان الله! پسر پيغمبر (صلي الله عليه و آله) به طلب تو مي‌فرستد، و تو به نزد او نمي‌روي كه كلام او را بشنوي و برگردي؟ پس زهير برخواست و روانه شد، و اندكي توقف كرد، به زودي خوشحال مراجعت نمود، و نور از صورتش مي‌درخشيد، پس امر كرد كه خيمه و احمال او را نقل كنند به سمت حضرت، و به عيالش گفت: ترا طلاق دادم به اهل خود ملحق شو، نمي‌خواهم به سبب من مكروهي به تو برسد، ومن عزم نموده‌ام بر صحبت حسين (عليه‌السلام) تا جان خود را فداي او كنم پس اموال او را به او داد، و سپرد او را به بعضي از بني اعمامش، كه او را به اهلش برساند پس برخاست، و در روي او گريه كرد، و وداع نمود، و گفت: خير ترا خواسته، خواهش دارم كه در قيامت [ صفحه 309] مرا در نزد رسول (صلي الله عليه و آله)خدا فراموش نكني، پس زهير به آن جماعت گفت، كه هر كدام كه طالب رفاقت من نيستيد، اينك وداع آخرين من است با او، و لكن حديثي از براي شما حكايت مي‌كنم، كه ما به جهاد رفتيم از راه دريا، و فتح نموديم، و غنايم بسيار به دست ما آمد، پس سلمان گفت: آيا خوشحال شديد به اين فتح و غنيمت، گفتيم: بلي، فرمود: هر گاه دريابيد سيد جوانان بهشت را، پس در پيش روي او جهاد كنيد، و به آن خوشحال‌تر باشيد، و من شما را به خدا سپردم، پس به خدمت حضرت روانه شد، و بود در صحبت، تا به درجه‌ي رفيع شهادت فائز گرديد [936] يا ليتني كنت معه فافوز فوزا عظيما.

### نامه نوشتن آن حضرت به اهل بصره

چهارم: طلب كردن ياري آن جناب بود به نوشتن خط به سوي اهل بصره به رسالت ابورزين، و مضمون آن خط بعد از ابتداي بسم‌الله، آن بود كه: اين خطي است از حسين بن علي (عليه‌السلام) به سوي اشراف و بزرگان بصره، بدرستي كه من مي‌خوانم شما را به سوي خدا، و رسول (صلي الله عليه و آله)، چون در اين ايام سنت پيغمبر (صلي الله عليه و آله) از ميان رفته است، پس اگر اجابت نمائيد دعوت مرا، و اطاعت كنيد امر مرا، هدايت يابيد به سوي رشد خود، و السلام.و چون خط آن جناب به ايشان رسيد، يزيد بن مسعود جماعت بني‌تميم و بني‌حنظله و بني‌سعد راجمع كرد، پس خطبه خواند، و ايشان را موعظه كرد، پس گفت: اينك حسين (عليه‌السلام) پسر رسول‌خدا كه صاحب شرف و عقل و فضل و نجابت است، و در علم و كمال، ثاني و تالي ندارد، و حجت خدا به سبب آن جناب بر شما تمام است، شما در واقعه‌ي جنگ جمل گناهكار شديد به خروج بر اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) پس آن گناهان را بشوئيد از خود بياري كردن فرزند رسول‌خدا، پس ايشان اجابت كردند، و عزم نمودند بخروج، پس چون مهيا شدند خبر شهادت حضرت به ايشان رسيد. [937] . [ صفحه 310]

### نامه نوشتن آن حضرت به سوي اشراف كوفه

پنجم: طلب ياري نمودن آن جناب بود به نوشتن خط به سوي اشراف كوفه، باين مضمون: «بعد از نام خدا، اين نامه‌اي است از حسين بن علي (عليه‌السلام) به سوي سليمان صرد و مسيب بن نجبه، و رفاعة بن شداد، و عبدالله بن وال، و جماعت مؤمنين، اما بعد پس به تحقيق دانسته‌ايد كه رسول‌خدا فرمود كه: هر كس ببيند سلطان جوركننده، كه حلال شمارد حرام خدا را و بشكند عهد خدا را، و مخالفت نمايد سنت رسول (صلي الله عليه و آله) خدا را، و عمل نمايد در خلق خدا با ستم و عدوان، پس كسي بر او انكار نكند به قول، و نه به فعل، البته خداوند بايد ايشان را با او شريك نمايد در افعالش، و شما مي‌دانيد كه اين جماعت، يعني بني‌اميه، چسبيده‌اند به طاعت شيطان، و اعراض نموده‌اند از طاعت خدا و علانيه كرده‌اند فساد را و معطل داشته‌اند حدود خدا را، و مال مسلمين را به خود مخصوص كرده‌اند، و احكام خدا را از حلال و حرام تغيير داده‌اند، و بتحقيق كه من احقم به امر خلافت، از همه كس، به جهت قرابتي كه با پيغمبر (صلي الله عليه و آله)خدا دارم.و خطوط و قاصدان از جانب شما بر من وارد شدند، به اينكه شما بيعت كرده‌ايد، كه مرا، وانگذاريد، و ياري كنيد، پس اگر وفا كنيد به بيعت خود، البته به رشد خود رسيده‌ايد، و حال شما، و اهل و اولاد شما، حال من و عيال من خواهد بود، و اگر ثابت نمائيد، و بيعت خود را بشكنيد، از شما بعيد نباشد، چنانكه با پدر و برادر و پسرعمم (مسلم) كرديد، و مغرور كسي است كه به شما مغرور شود، و اگر چنين كنيد حظ خود را ضايع كرده‌ايد، و از راه صواب كناره جسته‌ايد، و به خود ضرر زده‌ايد، و خدا از شما بي‌نياز خواهد بود، و السلام.پس كتاب را پيچيد و به قيس بن مسهر صيداوي داد، پس چون نزديك كوفه رسيد، حصين بن نمير كه موكل راه بود، متعرض او شد، كه او را تفتيش كند، پس خط حضرت را بيرون آورد، و پاره پاره كرد، حصين او را به نزد ابن‌زياد ملعون فرستاد، چون او را [ صفحه 311] بنزدش بداشتند، گفت: تو كيستي؟ گفت: مردي هستم از شيعيان اميرالمؤمنين علي بن ابي‌طالب (عليه‌السلام)، و فرزندش حسين (عليه‌السلام) گفت: چرا كاغذ را پاره كردي؟ گفت: تا اينكه مطلع نشوي بر مضمون آن، گفت: از كي بود، به سوي كي؟ گفت: از حسين بن علي (عليه‌السلام)، به سوي جماعتي از اهل كوفه، كه اسامي ايشانرا نمي‌دانم، پس آن لعين غضبناك شد، و گفت: و الله دست از تو برنمي‌دارم، تا خبر دهي مرا به اسامي ايشان، يا اينكه بر منبر روي، و لعن كني حسين (عليه‌السلام) و پدر و برادرش را، و الا ترا پاره پاره خواهم كرد، گفت: اما آن جماعت، پس اسامي ايشان را نخواهم گفت، و منبر را قبول دارم، پس بر منبر بالا رفت، و حمد و ستايش الهي، و درود بر حضرت رسالت پناهي، و اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) و اولادش فرستاد، و لعن نمود ابن‌زياد و پدرش، و طاغيان بني‌اميه را جميعا، پس گفت: اي مردم، من رسول حسينم به سوي شما، و او را در فلان منزل گذاشتم پس بشتابيد به سوي آن جناب، پس ابن‌زياد لعين حكم كرد، كه او را با دست بسته از بالاي قصر به زير انداختند، و استخوانهايش خرد گرديد، پس عبدالملك بن عمير او را ذبح نمود، بعضي او را ملامت كردند، گفت: خواستم راحت شود. [938] .

### طلب ياري كردن آن حضرت از دشمنانش به جهت اتمام حجت

ششم: طلب ياري نمودن آن حضرت بود از دشمنان خودش به جهت اتمام حجت، پس اولا طلب ياري نمود از حر، و لشكرش، در وقتي كه مانع شدند آن جناب را از برگشتن و ثانيا از ابن‌سعد در شب ششم.اما اول پس چون حر با اصحابش به خدمت حضرت رسيدند، و ايشان را آب داد، با آن جناب روانه شدند تا اينكه وقت نماز ظهر رسيد، حضرت امر فرمودند: حجاج بن مسروق اذان گفت، پس حضرت با ازار و رداء بيرون آمد و حمد و ثناي خدا را به جاي آورد، پس فرمود: اي مردم من به سوي شما نيامدم مگر بعد از آنكه خطوط و رسل شما به [ صفحه 312] نزد من آمد، كه بيا به سوي ما كه ما امامي نداريم، شايد خدا امر ما را به تو جمع كند بر هدايت و حق، حال اگر به همان خيال هستيد، پس تجديد بيعت و عهد خود را بنمائيد، تا مطمئن شوم، و اگر از رأي خود برگشته‌ايد، و از آمدن من كراهت داريد، پس بر مي‌گردم به سوي مقامي كه از آنجا آمده‌ام، پس همه ساكت شدند، و هيچ سخن نگفتند، پس بمؤذن فرمود: اقامه بگو، آن گاه به حر فرمود: اگر مي‌خواهي با اصحاب خود نماز بگذار، عرض كرد: بلكه [من] هم با شما نماز مي‌كنم: پس حضرت نماز كرد، و به خيمه مراجعت نمود، و حر بااصحابش به مجلس خود رفت، و حر در خيمه‌ي خود بود با پانصد نفر از اصحابش، و باقي در آفتاب هر يك به سايه‌ي اسب خود پناه بردند، و چون وقت عصر رسيد، حضرت امر فرمود كه مهياي رفتن شويد، و به مؤذن فرمود كه اذان عصر را بگويد، و نماز خواند، پس رو كرد به آن جماعت، و حمد و ثناي الهي به جاي آورد، پس فرمود: اي جماعت اگر از خدا بترسيد، و حق را به محلش واگذاريد به رضاي خدا نزديك‌تر خواهيد بود، و ما اهل بيت محمد (صلي الله عليه و آله) اولي هستيم به ولايت امر، از اين اشخاصي كه مدعي آن هستند، كه اهليت آن را ندارند، و در ميان شما به ظلم و تعدي رفتار مي‌كنند، و اگر از ولايت ما امتناع داريد، بر جهالت خود اقرار مي‌نمائيد، و رأي شما به غير از آن قسمي است كه خطوط شما متضمن بوده برمي‌گردم به سوي محل خود، پس حر عرض كرد كه: به خدا قسم من نمي‌دانم كه چه بوده است آن خطوط كه مي‌فرمائي، پس حضرت امر فرمودند به بعض اصحاب، كه آن دو خرج را بيرون آور، پس بيرون آورد، هر دو خرج را كه مملو بودند از خطوط اهل كوفه، و پيش حضرت ريختند، حر عرض كرد كه ما از اين اشخاصي نيستيم كه خطي نوشته باشيم، و مأموريم كه چون به خدمت برسيم جدا نگرديم تا ترا به نزد ابن‌زياد ببريم در كوفه، حضرت فرمود: مرگ به تو نزديك‌تر است از اين خيال [939] .و اما طلب ياري نمودن آن جناب از ابن‌سعد، پس تفصيلش آن است كه حضرت رسولي به نزد او فرستاد كه من مي‌خواهم با تو سخن گويم، پس مرا ملاقات نما فيما بين [ صفحه 313] دو لشكر، پس ابن‌سعد ملعون با بيست نفر بيرون آمد، و حضرت هم با بيست نفر تشريف بردند، و چون به هم رسيدند، حضرت امر فرمود به اصحاب خود كه دورشد، و ماند با آن جناب برادرش عباس و پسرش علي‌اكبر، و ابن‌سعد نيز اصحاب خود را دور نمود، باقي ماند پسرش حفص و غلامش، پس حضرت فرمود: واي بر تو اي پسر سعد، از خدا نمي‌ترسي كه معاد تو به سوي او است، با من مقاتله مي‌كني؟ و حال آنكه مي‌داني پسر كيستم، بگذار اين قوم را و با من باش، كه آن از براي تو در پيش خدا بهتر است، آن ملعون گفت: مي‌ترسم خانه‌ام را در كوفه خراب كنند، حضرت فرمود: من آنرا از براي تو بنا مي‌كنم، عرض كرد: مي‌ترسم مزرعه[ام] را بگيرند، حضرت فرمود: من عوض آن به تو مي‌دهم از مال خود در حجاز، گفت: بر عيال خود مي‌ترسم، حضرت سكوت فرمودند، و جوابي به او ندادند، و اعراض نمودند، و فرمودند: چه مي‌شود ترا، خدا در فراشت ذبح نمايد به زودي، و تو را نيامرزد در محشر، و قسم به خدا كه من اميد دارم، كه از گندم عراق نخوري مگر اندكي، ابن‌سعد از روي استهزاء گفت: در جو كفايت است از گندم (لعنة الله عليه) [940] .

### طلب ياري كردن آن حضرت در وقت محاصره

هفتم: طلب ياري نمودن آن جناب بود [بعد] از آنكه گرد او را سي هزار نفر گرفته بودند، و حايل شدند ميان آن حضرت و ميان آب، پس حبيب بن مظاهر به نزد آن حضرت آمد، و عرض كرد كه در اين نزديكي طايفه‌ي بني‌اسد منزل دارند، اذن مي‌دهيد بروم و ايشان را به ياري تو بطلبم؟ شايد فايده‌اي به جهت دفع دشمنان داشته باشند، حضرت اذنش دادند، پس حبيب در دل شب به نزد ايشان رفت، و گفت: من از براي شما خير دنيا و آخرت را آورده‌ام، كه بيائيد فرزند پيغمبر (صلي الله عليه و آله)را ياري كنيد، با جماعتي از مؤمنين، كه هر يك بهتر از هزار مرد هستند، و در جان‌فشاني از براي آن حضرت بي‌اختيارند، و اينك عمر بن سعد ملعون او را محاصره نموده، و شما قوم و [ صفحه 314] عشيره‌ي من هستيد، نصيحت مرا قبول كنيد، تا به شرف دنيا و آخرت فائز گرديد در اعلي عليين، پس شخصي كه او را عبدالله بن بشير مي‌گفتند، برخاست، و گفت: من كسي هستم كه اجابت مي‌نمايم ترا، و رجزي انشاد نمود، و بعد از او جماعتي برخاستند، تابه نود نفر رسيدند، پس بيرون آمدند به قصد ياري آن جناب، و يكنفر از آن قوم به نزد ابن‌سعد شتافت، و اين خبر را به او داد، پس آن ملعون ازرق را با چهارصد سوار بطرف ايشان روانه نمود، و در نزد فرات به هم رسيدند، و با هم مقاتله‌ي سختي نمودند، پس حبيب صيحه زد بر أرزق كه ترا با ما چه كار است؟ برگرد و بگذار ديگري اين شقاوت را متحمل شود، آن شقي قبول نكرد، بني‌اسد ديدند كه تاب مقاومت ندارند با ايشان، فرار كردند و به عشيره‌ي خود برگشتند، و از ترس ابن‌سعد همان شب از آن محل كوچ نمودند پس حبيب برگشت به خدمت حضرت، و اين واقعه، به موقف عرض رسانيد، حضرت فرمودند: لا حول و لاقوة الا بالله. [941] .و اين آخرين استنصاري بود كه از آن جناب واقع شد، و ديگر مأيوس از يار، و ياور. و دانست كه ديگر كسي به ياري او نخواهد آمد، و دانست كه آن جهادي كه غرض از آن فتح و غلبه بر دشمنان است، از او ساقط گرديد، و باقي ماند جهاد مخصوصي، كه غرض از آن محض كشته شدن است، پس اصحاب را جمع كرد، و خطبه خواند به انكار و يأس، و فرمود: مي‌بينيد امري را كه واقع شد، و دنيا پشت كرده است، و معروف تمام شده است، تا آخر خطبه كه مضمونش آن است، كه ديگر من اميد ياور ندارم، و مأيوس شده‌ام از مردم، و بيعت خود را از شما برداشتم، هيچيك از شما مكلف نيستيد به جهاد با من، پس هر كس خوشدل است به كشته شدن با من، پس بيايد بر اين معني بيعت كند، و الا سر خود گيرد، و در اين شب به هر جا خواهد برود، كه اين قوم مقصودي به جز من ندارند، پس اصحاب هر يك سخني گفتند: كه بيايد (ان شاءالله) در عنوان شهداء، و بيعت نمودن به اين معني. [942] . [ صفحه 315]

### تلبيات سبعه اجابت از براي استغاثه‌هاي آن حضرت

#### اشاره

وجه سوم: اينكه تلبيات سبعه اجابت باشند از براي استغاثه‌هاي آن جناب كه به جهت امور مخصوصه نمود، و كسي اجابتش نكرد.يكي استغاثه نمود به جهت طلب آب از براي اهل بيت و اصحاب. [943] .دوم: استغاثه طلب آب از براي زنان و اطفال بود، كه فرمود: اينان را گناهي نيست و با شما قتال نمي‌كنند. [944] .سوم: طلب آب نمود از براي طفل شيرخوار، كه فرمود: آيا كسي نيست كه يك شرب آب از براي اين طفل بياورد؟ بعد قناعت نمود به اينكه خود ايشان او را آب دهند. [945] .چهارم: استغاثه به جميع لشكر نمود كه اي شيعه‌ي آل ابوسفيان مرا قصد كنيد و از حرم من دست برداريد.پنجم: باز استغاثه به لشكر نمود كه يك ساعت از نهب خيام تأمل كنيد بعد از كشتنم هر چه خواهيد كنيد. [946] .ششم: استغاثه نمود در وقتي كه بر زمين افتاد، و شنيد شمر لعين فرياد مي‌كند آتش بياوريد تا خيمه‌ها را بسوزانم، حضرت فرياد كرد: اي پسر ذوالجوشن، تو آتش مي‌طلبي كه حرم مرا بسوزاني. [947] .هفتم: استغاثه نمود در آخر نفس از براي يك قطره آب پس سر مباركش را ببريدند، در بين همين استغاثه. [948] .پس چون كسي آن جناب را اجابت نكرد در اين استغاثات سبعه، مناسب است كه [ صفحه 316] دوستان او، به عدد آنها لبيك، بگويند، تا فائز شوند به ثواب اغاثه آن حضرت، در آن احوال، اگر در دل تصور نمايند.

#### استغاثه‌هاي سبعه به جهت حالت آن حضرت

##### اشاره

وجه چهارم: و آن وجه عجيبي است كه تلبيات سبعه اجابت باشند از براي هفت استغاثه كه از آن جناب واقع گرديد به جهت حالت خودش، و اعراض مردم از ياريش، و بي‌اعتنائي ايشان به او، و غريب بودن و تنها بودنش، بدون اينكه طلب چيزي از كسي كند، و اين است كه ناميد حضرت آنرا به: «واعيه» [949] ، و از براي آن تأثيرات مخصوصه بود كه هر يك تأثير خاصي، و تحريك مخصوصي داشتند، كه به آن انقلاب مخصوصي، و تغيير اوضاعي حاصل شد، پس گوش خود را بگشا كه صداي استغاثه‌ها، هنوز بگوش هوش دوستانش مي‌رسد، پس بايد گوش دارند، و اجابت نمايند.

#### مقابل شدن دو لشكر به هم

استغاثه‌ي اولي: در وقتي كه دو لشكر بهم مقابل شدند، خداوند نصر و ظفر را نازل نمود تا اينكه رسيد بالاي سر حضرت حسين (عليه‌السلام) و او را مخير كرد، پس اختيار نمود لقاي الهي را، و لكن بجهت اتمام حجت استغاثه كرد. [950] .پس اين استغاثه تأثير خاصي نمود در عزم اصحاب در قتال علاوه بر عزمي كه داشتند و حالت ايشان منقلب شد، بنحوي كه بي‌اختيار خود را بدم شمشير و تير مي‌دادند و هر يك بر ديگري پيشي مي‌گرفتند، پس شما نيز در تلبيه تأسي نمائيد به ايشان، و بگوئيد كه اي مولاي ما اگر بدن ما اجابت تو ننمود مانند شهداء، در آن وقتي كه طلب ياور مي‌نمودي، و زبان ما لبيك نگفت در آن وقت، پس بتحقيق كه قلب ما ترا اجابت نموده بدوستي عمل ايشان، و چشم ما بگريه بر تو، تا آخر آنچه در زيارت است. [ صفحه 317]

#### موقع وقوع جنگ

استغاثه‌ي دوم: آن وقتي كه جنگ در پيوست، و امر سخت شد بر آن جناب، و زنان مضطرب شدند به صداي بلند فرياد نمود، كه آيا كسي هست كه از ما دفع نمايد شر دشمنان را؟ [951] پس آن ندا تأثير كرد در زناني كه همراه آن جناب بودند، و ايشان را به هيجان آورد كه دست از اولاد، و ازواج برداشتند، اينكه بعضي خود را به كشتن دادند، چنانكه بيايد (ان شاء الله) در عنوان شهداء.پس هر گاه اين استغاثه زنان عجايز را به حركت آورد، و لبيك گفتند به بذل اولاد عزيز خود، پس سزاوار است، كه دوستان در نزد تصور آن به حركت آنيد، و اجابت كنند آن ندا را به تلبيه، و بگويند: لبيك داعي الله تا آخر زيارت.

#### در وقت كشته شدن ياران

استغاثه‌ي سوم: در وقتي كه اولاد و اصحابش همه را كشتند و يكه و تنها ماند.پس از خيمه بيرون آمد به عزم ملاقات خدا، و در مقابل قوم ايستاد، در حالتي كه سوار بر اسب بود، پس نظري به طرف راست نمود، احدي را نديد، و نظري به جانب چپ كرد، كسي را نديد، و ديد كه اهل بيت و اصحابش همه بر خاك افتاده‌اند، و عيال و اطفالش همه بي‌كس مانده، فرياد بركشيد كه آيا كسي نيست كه به فرياد ما رسد محض رضاي خدا؟آيا كسي نيست كه اعانت كند ما را در راه خدا؟ پس اثر نمود اين استغاثه در زنان، و صبر و شكيبائي را از ايشان برد، بنحوي كه تمامي يكدفعه فرياد به ناله و گريه برآوردند، كه صداي ايشان در ميان ميدان به گوش آن جناب رسيد، پس برگشت به خيمه، و فرمود: آرام گيريد، و دشمنان را بر من شماتت ندهيد، گريه بسيار در پيش داريد. [952] . [ صفحه 318] پس شايسته است كه دوستان نيز در نزد تصور اين استغاثه اجابت نمايند به فرياد و ناله و صيحه، و بگويند: لبيك داعي الله - الخ - كه آن جناب از ايشان خشنود خواهد شد.

#### در وقتي كه بر خاك افتاد

استغاثه‌ي چهارم: در وقتي بود كه بر خاكش انداختند، و اين استغاثه اثر نمود در حضرت زين‌العابدين (عليه‌السلام) كه با اينكه مريض بود، و نمي‌توانست حركت كند، و بر او جهاد لازم نبود، مع ذلك از اين استغاثه به حركت آمد، و عصائي به دست گرفت، و شمشيرش بر زمين كشيده مي‌شد، و از خيمه‌ها بيرون آمد، ام‌كلثوم از عقبش بيرون آمد، و فرياد مي‌كرد: اي پسر برادر، برگرد، مي‌گفت: اي عمه بگذار در پيش روي پسر رسول (صلي الله عليه و آله) خدا جنگ كنم، پس حضرت فرمود: اي ام‌كلثوم نگاه دار او را در خيمه، تا اينكه زمين از نسل آل محمد خالي نشود، پس او را برگردانيد. [953] .پس شما نيز تلبيه بگوئيد اين استغاثه را، و تعجيل كنيد كه مصيبتهاي پي در پي وارد گرديد.

#### با بدن زخم دار بر روي خاك گرم

و صداي استغاثه‌ي پنجم بگوش رسيد، و آن: وقتي بود كه با بدن زخم‌دار بر روي خاك گرم افتاده بود، و اين صدا اثر نمود در اطفال حرم، پس دو طفل از خيمه‌ها بيرون آمدند.يكي: طفلي بود كه دو گوشواره در گوش داشت، بيرون آمد با ترس و بيم، و به راست و چپ نظر مي‌كرد، و چون قدري از خيام دور شد، ملعوني او را ضربتي زد، و شهيد نمود در حالتي كه مادرش به او نظر مي‌كرد، و هيچ نمي‌گفت كأنه مدهوش شده بود. [954] . [ صفحه 319] و ديگري عبدالله بن حسن (عليه‌السلام) بود كه يازده سال از عمرش گذشته بود چون عمويش را به آن حال ديد از خيمه بيرون دويد، پس حضرت فرياد كرد كه: اي خواهر او را نگاه دار، چون خواست او را بگيرد، گفت: و الله از عمويم جدا نمي‌شوم، و آمد به نزد حضرت، و مدافعه نمود از او، تا اينكه دستش را قطع كردند، و او را كشتند. [955] .

#### مهيا شدن از براي قتلش

استغاثه‌ي ششم: آن وقتي كه مهيا شدند از براي قتلش، و اين استغاثه اثر نمود در خواهرش زينب، و او را از خيمه بيرون آورد، و به سوي قتلگاه سر و پاي برهنه روان گرديد، و از ابن‌سعد طلب ياري مي‌نمود، و مي‌فرمود: اي پسر سعد آيا سزاوار است كه ابوعبدالله شهيد شود، و تو به سوي او نظر كني؟ و ابن‌سعد از اين حالت به گريه درآمد به نحوي كه اشكش جاري شد، و روي خود را برگردانيد. [956] .

#### در حالت شهادت

استغاثه‌ي هفتم: در حالت شهادت بود، و آن از همه عظيم‌تر بود، كه در جميع موجودات اثر نمود، و همه را به حركت آورد، تزلزل در اقطار عالم افكند، و هر ثابت و ساكني را از محل خودحركت داد، حتي عرش عظيم و زير و بالاي آن، و بهشت، و جهنم، و آنچه ديده مي‌شود، و آنچه بيان تفصيل خصوصيات آن در عنوان شهادت اشاره شده، و شرح آن به تحرير و تقرير و تصور نيايد. [957] .پس چون آنرا تصور نمودي اجمالا، پس اقتدا كن به ساير خلايق، و لبيك هفتم را بگو، و بگو: اگر بدنم تو را اجابت ننمود در آن زمان، پس الان اجابت مي‌نمايم به قلب، و گوش، و چشم، و دست، و اعضاء، و جوارح، و ناله، و فرياد، و فغان، و شيون، و [ صفحه 320] گريه، و نعره، و به تمام اعضاي وجود، و حالات خود. [958] .و چون اين هفت اجابت و لبيك از تو صادر شود، به عوض هر لبيك لبيكي خواهي شنيد، و به عوض هر اجابتي اجابت خود را.

### استغاثه‌هاي سبعه‌ي هر فرد در وقت مردن و...

از براي تو نيز هفت حالت خواهد بود، كه در آن احوال هر چند استغاثه مي‌نمائي كسي به فرياد تو نخواهد رسيد، مگر حسين (عليه‌السلام) كه اگر او را اجابت كرده باشي، ترا اجابت مي‌نمايد، و از آن مهلكه تو را خلاص مي‌كند.پس يك استغاثه‌ي تو: در حالت احتضار است، آن وقتي كه نفس به حنجره رسد، و پا به پا بمالي، و ندا كني خويشان و دوستان، و اولاد و اهل و عيال، و اطبا را، هيچيك تو را ياري نتواند كرد، پس اگر اجابت دعوت داعي الله نموده باشي، اميد است كه آن جناب به نزد تو حاضر شود و تو را ايمن كند، بلكه در جواب تو لبيك گويد. [959] .استغاثه‌ي دوم: در وقتي است كه از قبر بيرون آئي عريان، و ذليل، بار معاصي را به دوش كشيده، به نظر حسرت‌گاه به طرف راست نظر كني و گاه بطرف چپ، و چون نظر مي‌كني، كسي را نمي‌بيني كه به او پناه بري، پس اگر اجابت اين غريب را كرده باشي، اميد است كه چون نظر كني آن جناب را در پيش روي خود ببيني، يا ببيني كه او خود در تفحص تو است، يا ببيني جدش را كه با جبرئيل در تفحص تو هستند، كه دست ترا بگيرند، پس ديگر محتاج نشوي كه به يمين و يسار نظر نمائي. [960] .استغاثه‌ي سوم تو: آن وقتي است كه از شدت عطش در روزي كه پنجاه هزار سال است، فرياد برآوري، و آفتاب در تمام آن روز بر سر مردم مي‌تابد، و فريادرسي نيست، پس اگر دعوت ساقي حوض را لبيك گفته‌اي در وقت تصور حالت تشنگيش، [ صفحه 321] پس لابد ترا اجابت خواهد نمود، و ترا آبي دهد كه ديگر تشنه نشوي. [961] .استغاثه‌ي چهارم تو: آن وقتي است كه خصمان تو بر دور تو احاطه كنند، و حقوق خود را مطالبه نمايند، و تو فرار نمائي از ايشان، بلكه از پدر و مادر و برادر فرار كني، و مأيوس از همه شوي، و در كار خود متحير بماني، پس اگر اجابت اين داعي الي الله نموده باشي اميد است كه به فرياد تو رسد، و اصلاح امر تو نمايد و خصمهاي ترا راضي كند. [962] .استغاثه‌ي پنجم تو: در وقتي است، كه امر الهي رسد، كه اي مجرمين جدا شويد، و ممتاز گرديد از متقين، پس شايد در آن وقت نور مهر حسيني، مانع شود از ظلمت سيماي مجرمين اگر اجابت دعوت نموده باشند. [963] .استغاثه‌ي ششم تو: آن وقتي است، كه امر از مصدر قهر صادر شود به انداختن در آتش به سوي ملائكه كه: بيندازيد، يا به آتش كه: بگير، پس زبان لال شود از استغاثه كردن، پس اگر اجابت نموده باشي استغاثه‌ي آن حضرت را، اميد است كه در آن وقت اجابت نمايد، به همان توجه قلبي چون زبانت جاري به آن نگردد.استغاثه‌ي هفتم تو: هر گاه داخل شوي در جهنم، و العياذ بالله، پس گاهي استغاثه نمائي به خزنه و گاهي به ملائكه، و گاهي به متكبرين، كه در آنجا افتاده‌اند، و هيچ يك به تو نفعي ندهد، بلكه سبب زيادتي عذاب گردد، با اينكه استغاثه به خزنه از براي تخفيف يك روز است، و به مالك از براي مردن است، و به متكبرين از براي اينكه يك كاري از براي تو بكنند، هر چند برداشتن يك ساعت از عذاب، يا يك نوع از آن باشد، لكن چون حضرت حسين (عليه‌السلام) وعده فرموده است كه به زيارت زوارش بيايد، اگر تأخير اندازد تا آن زمان به جهت بعضي از حكمتها، و اثرهائي كه تغيير و تبديل نيست، پس لابد در آن جا ترا زيارت خواهد كرد، و آتش به مقدم شريفش خاموش گردد، و همه‌ي عذابها از برابر تو برداشته شود، و ترا با خود ببرد به سوي بهشت عنبر سرشت. [964] . [ صفحه 322]

### زيارت هر يك از اعضاي آن حضرت

صنف پنجم: از خطابهائي كه مخصوص به حسين (عليه‌السلام) است در وقت زيارت كردن:آن است كه سلام مي‌كنند بر هر يك از اعضاي آن جناب، جدا، جدا، گاهي بر سر مطهرش، و گاهي بر صورت منورش، و گاهي بر لبان اطهرش و گاهي بر دندان، و گاهي بر محاسن شريفش، و گاهي بر خون، و گاهي بر سينه، و گاهي بر پشت، و گاهي بر قلب، و گاهي بر جگرش، و از خصوصيات اين خصوصيت، آن است كه سلام بر هر جزئي به وجوه متعدده مي‌شود، مثلا در سلام بر سر منورش، گاهي مي‌گويند: سلام بر آن سري كه بر نيزه بلند كردند، و گاهي آن سري كه بر نيزه نصب نمودند، و گاهي آن سري كه از قفا بريدند، و گاهي سري كه بر مجلس گذاشتند، و گاهي سري كه آويختند.و در سلام بر گلوي مباركش گاهي مي‌گويند: گلوئي كه آنرا نحر كردند، و گاهي گلوئي كه آنرا بريدند، و گاهي گلوئي كه آنرا با شمشير زدند.و در سلام بر جسدش، گاهي مي‌گويند: آن جسدي كه به خاك افتاده بود، و گاهي آن جسدي كه غرقه به خون نمودند، و گاهي آن جسدي كه برهنه نمودند، و گاهي آن جسدي كه زخم بي‌نهايت داشت، و گاهي آن جسدي كه پاره پاره نمودند، و گاهي آن جسدي كه پامال سم اسبها كردند.و از خصوصيات اين خصوصيت آن است كه هر يك از خصوصيات نيز بر وجوهي بوده است، مثلا چون گويند: سلام بر آن سري كه آويختند، گاهي گويند، آويختند بر درخت، و گاهي بر در دروازه‌ي شام، و گاهي بر در دارالاماره‌ي يزيد.و چون گويند: سلام بر آن سري كه به زمين گذاشتند، گاهي گويند: گذاشتند پيش روي يزيد، و گاهي در مقابل ابن‌زياد، و گاهي در تنور خولي، و گاهي در دير ترسايان، و گاهي در توبره‌ي اسب. [965] . [ صفحه 323] و سر اين سلام‌ها آن است، كه هر يك از اين مصيبتها، تسليم خاصي بوده است از آن جناب بر امر الهي كه از براي ديگري اتفاق نيفتاد، از انبياء و اولياء، پس شايسته آن است كه خداوند در مقابل آن رحمت مخصوصي قرار دهد، و مقصود از سلام آن است، كه خداوند تسليم نمايد به آن جناب، آنچه را كه از براي او مقرر فرموده، كه آن را حرم امن خود قرار دهد، از براي كسي كه به او توسل نمايد، و متمسك گردد،و او را شفيع خود قرار دهد، و با او رابطه داشته باشد، و همين يكي از معاني سلام كردن است بر انبياء و اوصياء، و در اين موضع سلام كردن اميدواري بزرگي است، كه هر گاه به اين كيفيت سلام كنيم بر آن اعضاء شريفه، و گريه كنيم بر هر يك، اميد است كه به آن، خاموش شود به هر سلامي، آتشي كه بر اعضاء خود از معاصي روشن كرده‌ايم و سراپاي خود را در آن غرقه نموديم.

### خصوصيات زوار آن حضرت قبل از شهادت

#### اشاره

باب يازدهم: در خصوصياتي كه در زوار آن جناب بوده است قبل از شهادت، و بعد از شهادت، پيش از دفن، پس در اينجا دو مطلب است:مطلب اول: در زواري كه قبل از شهادت بوده‌اند، و آن چند قسم است:اول: ملائكه چنانكه در روايتي از حضرت صادق (عليه‌السلام) مروي است كه ملائكه زيارت نمودند كربلا را هزار سال پيش از آنكه جدم حسين (عليه‌السلام) در آن ساكن شود. [966] .دوم: انبياء (عليه‌السلام) چنانكه در حديث صحيح است كه هيچ نبي نبود مگر آنكه زيارت نموده است كربلا را، پيش از آنكه آن ماه درخشان برج امامت در آن مدفون گردد. [967] .سوم: كشتي نوح، و بساط سليمان كه در آن جا به دوران آمدند، و گوسفندان اسمعيل، و آهوان كه با مسيح تكلم نمودند، اينها همه زيارت كرده‌اند كربلا را به طرق [ صفحه 324] خاصي كه پيش ذكر شد.چهارم: اصحاب آن حضرت كه در ركابش شهيد شدند در آن حالتي كه مهيا گرديدند از براي شهادت، پس هر يك به نحو خاصي زيارت نمودند، بعضي سواره، و بعضي پياده، مي‌آمدند در حضور مبارك، و مي‌گفتند: «السلام عليك يا اباعبدالله، السلام عليك يابن رسول‌الله» حضرت مي‌فرمودند: و عليك السلام. برو، كه ما هم از عقب مي‌رسيم. [968] .و سر اين زيارت كردن، آن بود كه مي‌خواستند ادراك نمايند فيض زيارت آن جناب را در حيات خود، علاوه بر فيض شهادت، و از براي بعضي از شهداء خصوصيتي بود در آن زيارت، مانند عبدالله و عبدالرحمن كه، دوبرادر بودند از طايفه‌ي غفار، آمدند به خدمت آن جناب و دور ايستادند، و سلام كردند، حضرت فرمودند: نزديك بيائيد، پس نزديك آمدند، و عرض كردند: السلام عليك، آمديم كه در پيش روي تو كشته شويم، و گريه‌ي شديد كردند، حضرت فرمود: عليكما السلام و رحمةالله و بركاته، اي پسران برادر من، چرا گريه مي‌كنيد؟ اميدوارم كه بعد از ساعتي چشمهاي شما روشن شود، عرض كردند: فدايت شويم قسم به خدا، بحال خود گريه نمي‌كنيم، بلكه به حال تو گريه مي‌كنيم، كه دشمن بر تو احاطه كرده، و ما چاره نمي‌توانيم نمود، حضرت فرمودند: كه خدا شما را جزاي خير دهد به سبب دلسوزي، و مواساتي كه با من نموده‌ايد. [969] .و مانند جناب علي‌اكبر كه بعد از آنكه بر زمين افتاد، متوجه گرديد، و زيارت نمود كه يا ابتاه عليك مني السلام، و در اين زيارت خصوصيتي بود از جهت وقت، و از جهت كيفيت، و از جهت جواب.اما وقت، پس آنرا تأخير انداخت تا آن حال، و سببش آن بود كه ساير شهداء چون اراده مبارزت مي‌نمودند، مي‌آمدند بنزد حضرت، و آن جناب نشسته بود، يا ايستاده بود [ صفحه 325] پيش خيمه‌ها، و ايشان به حسب عادت رسميه سلام مي‌كردند، تا اينكه به ثواب زيارت فائز شوند، و اما علي‌اكبر، پس چون اراده مبارزت نمود، حضرت همراه او شدند، و به جاي خود نماندند تا او سلام كند.و اما كيفيت، پس بلفظ عليك السلام سلام كرده، و سبب آن است كه آن سلام، سلام وداع بود، نه سلام تحيت.و اما خصوصيت جواب، پس آن است كه حضرت جواب اين سلام را نگفت، به دو جهت: اول اينكه اين سلام تحيت نبود كه جوابش لازم باشد. دوم اينكه در وقت سماع اين سلام حالتي به آن جناب دست داد، كه جميع قواي او از كار افتاد، و احوالش متغير شد، و همين قدر فرمود: اي پسر ترا كشتند. چنانكه تفصيل آن بيايد (ان شاء الله).

### زوار آن حضرت بعد از شهادت

مطلب دوم در زوار آن حضرت بعد از شهادت، و قبل از دفن، پس مي‌گوئيم: اول كسي كه زيارت آن جناب را نمود خداي متعال بود، به اين معني كه الطاف خاصه‌ي بسياري متوجه به جانب او نمود، و بعد رسول (صلي الله عليه و آله) خدا بود، كه به نزدش آمد و از آن جام كه پسرش علي‌اكبر خبر داد سيرابش نمود، و چون رسول‌خدا آمده بود به زيارتش، پس لابد علي (عليه‌السلام) و فاطمه (عليهاالسلام) و حسن (عليه‌السلام) نيز همراه او بوده‌اند، بعد ملائكه نصر به زيارتش آمدند، چنانكه در عنوان ملائكه ذكر شد [970] ، بعد ذوالجناح [971] و طيور [972] و وحوش بيابان به زيارتش آمدند. [973] .و از انس، اول كسي كه به زيارتش آمد حضرت سجاد (عليه‌السلام) بود، يا جناب زينب، و ساير اهل بيت اسير، و يازده طفل صغير از اهل بيت، كه همه‌ي ايشان با آداب [ صفحه 326] زيارت آمدند. [974] .يعني غبارآلوده، و گرسنه و تشنه، و محزون، و گريان، و نالان، و پابرهنه، بلكه سر برهنه، يعني بي‌چادر، و بعضي غل به گردن، و ريسمان به بازو، ولي بعضي از آداب زيارت از ايشان فوت شد، كه غسل به فرات باشد، و وضو از براي زيارت، لكن بدلش تيمم با خون طيب آن شهيد نمودند، و صورت و دستهاي خود را به آن مسح كردند، پس شروع نمودند در زيارت به همان قسم كه وارد است در كيفيت زيارت، از ابتدا كردن به سلام بر پيغمبر (صلي الله عليه و آله) و علي (عليه‌السلام) و فاطمه (عليهاالسلام)، و بعد سلام بر آن جناب، و اصل زيارت از حضرت زينب بود، و باقي اهل بيت بااو مي‌خواندند، و از جناب سجاد (عليه‌السلام) عبارتي در اين وقت نقل نشده، و وجهش شايد آن باشد كه آن حضرت با آنكه عليل [بيمار] بود، وغل جامعه به گردن مباركش نهاده بودند، و نگذاشتند كه از شتر به زير آيد، چنان حالتي از برايش دست داد كه مي‌خواست روح از بدن شريفش مفارقت نمايد، چنانكه عمه‌اش دريافت، او را تسلي داد، چنانچه تفصيلش بيايد [975] پس از اين جهت زيارت به طريق متعارف بجا نياورد، و اين عمل مخصوص اهل بيت گرديد، لكن دشمنان نگذاشتند زيارت را تمام كنند، بلكه شتران را حاضر نمودند، و ايشان را به قهر از آن اجساد ظاهر جدا كردند، و ايشانرا بالاي شتران سوار نمودند و به سوي كوفه روان كردند.

### زواري كه بعد از دفن به زيارت آمدند

#### اشاره

باب دوازدهم:، در زواري كه بعد از دفن به زيارت آمدند، و آن چند نوع است: بعضي مستمرا تا روز قيامت هر شب و هر روز مشغول زيارت هستند، و آن ملائكه است به تفصيلي كه گذشت.و بعضي در وقت معين هميشه زيارت مي‌كنند، مانند انبياء و اوصياء كه در هر شب [ صفحه 327] جمعه زيارتش مي‌نمايند، بلكه خداوند متعال در هر شب جمعه افاضه‌ي رحمت خاصه بر او مي‌فرمايد. [976] .و همه‌ي انبياء در شب نيمه‌ي شعبان [977] ، و در شب قدر به زيارت او مي‌آيند هر سال [978] ، وجبرئيل و ميكائيل در اوقات مخصوصه زيارتش مي‌كنند. [979] .و اول كسي كه در اين نشأت به زيارتش آمد، سيدالساجدين (عليه‌السلام) بود كه بعد از سه روز به دفن او حاضر شد با جماعت بني‌اسد به تفصيلي كه بيايد (ان شاء الله).پس قبر را تسويه نمود، و زيارت كرد پدر بزرگوارش را به سلام مخصوصي، و بعد از آن جناب طوائف و عشاير كه در اطراف كربلا بودند، به زيارتش آمدند، حتي اينكه در روايتي است كه در عرض يكسال يا بيشتر صد هزار زن به زيارتش آمدند. [980] .و بعد از چند روز عقبة ابن عمرو سهمي به زيارتش آمد و اشعاري در مرثيه‌اش انشاد كرد، و اول شاعري بود كه مرثيه گفت از براي آن جناب چنانكه بعضي گفته‌اند. [981] .و اول كسي كه از بلاد بعيده به زيارتش آمد، جابر بن عبدالله انصاري بود، كه از براي زيارتش كيفيت مخصوصي است، كه بيايد (ان شاء الله) [982] .

### جنايات متوكل عباسي در حق آن حضرت

و بعد از آن از هر جانب شيعيان بزيارت مي‌آمدند در زمان بني‌اميه، و ايشان منع مي‌كردند، و مي‌كشتند، و بر دار مي‌كردند، و دست و پا مي‌بريدند، فائده نمي‌كرد، تا اينكه نوبت به متوكل عباسي رسيد، و آن ملعون ناصبي بود، و عداوت بسيار با حضرت فاطمه (سلام الله عليها) داشت، پس منع شديد از زيارت آن جناب نمود، و چون ديد ثمري [ صفحه 328] ندارد، امر كرد كه قبر مبارك را خراب كنند، و اثرش را محو نمايند، و شخم كنند، و آب بر آن بندند، و از خصائص آن حضرت آن است كه همين ملعون، عاقبت امر به تعمير قبر مطهر نمود، و منادي گذاشت كه هر كس به زيارت رود، مرخص است، و تفصيل اين قضيه [چنان است] كه در اخبار مأثور است كه متوكل از خلفاي بني‌عباس، بسيار عداوت و بغض نسبت به اهل بيت رسالت داشت، پس امر نمود كه قبر مطهر را خراب كنند، و آب از نهر علقمه بر او جاري نمايند، تا اثري از آن نماند، و تهديد شديد نمود بر كساني كه به زيارت روند، و اشخاصي را معين كرد بر سر راهها، و امر كرد كه هر كس را بيابند، كه به قصد زيارت مي‌رود، او را بكشند، تا اينكه نور خدا را مگر خاموش نمايد، و اين خبر رسيد به شخصي از اهل خير و صلاح، كه او را زيد مجنون مي‌گفتند، و لكن مردي بود، باعقل و زيرك، و دانا، او را مجنون مي‌خواندند [زيرا]، در مقام محاجه بر همه كس غالب مي‌شد، و هميشه مخالفين را الزام مي‌كرد، و از جواب عاجز نمي‌شد، از اين جهت او را مجنون خواندند، چون شنيد كه قبر آن حضرت را شخم كردند، بسيار بر او گران آمد، و مصيبتش تازه شد، و در آن وقت در مصر مسكن داشت، پس متحيرانه از مصر روانه شد، و به كوفه آمد.و در آن وقت بهلول در كوفه بود، روزي مجنون او را ملاقات كرد، و بر او سلام كرد، بهلول پرسيد كه از كجا مرا شناختي و حال، اينكه نديده بودي؟ گفت عالم ارواح را ارتباطي است، بهلول گفت: اي زيد به چه خيال از وطن حركت كرده‌اي و به اين ديار آمده‌اي؟ گفت: شنيدم اين ملعون امر كرده است به شخم كردن قبر حسين (عليه‌السلام)، و قتل زوارش، پس عيش من مكدر شد، و از شدت حزن و الم بي‌اختيار بيرون آمدم، بهلول گفت: من نيز به اين احوالم، پس بيا برويم به كربلا، تا ببينيم چه مي‌كنند؟ پس دست يكديگر را گرفته و روانه شدند، چون به قبر حضرت رسيدند، ديدند بحال خود باقي است، هر چند بنيان آن را خراب كرده‌اند، و ليكن هر چه مي‌خواهند، آب بر او جاري كنند، آب متحير مي‌شود بدور قبر به قدرت خدا، و يك قطره به قبر شريف نمي‌رسد، و چون آب بنزديك قبر مي‌رسد، زمين قبر بلند مي‌شود به اذن خدا، پس [ صفحه 329] تعجب نمود زيد، و گفت: اي بهلول ببين، كه مي‌خواهند نور خدا را خاموش كنند و خدا البته نور خود را تمام خواهد نمود هر چند مشركين كراهت داشته باشند. [983] .

### اصرار ورزيدن متوكل بر محو قبر آن حضرت

باري متوكل بيست سال اصرار داشت بر محو قبر آن حضرت، و از برايش ممكن نشد، پس چون مباشر آن عمل اين حالت را ديد، گفت: ايمان آوردم به خدا، و رسول (صلي الله عليه و آله) و الله مي‌گريزم و در صحراها سرگردان مي‌گردم، و من حال بيست سال است كه آيات الهي را مشاهده مي‌كنم، و كرامت اهل بيت رسول (صلي الله عليه و آله) را به چشم مي‌بينم، و متنبه نمي‌شوم، پس گاوها را گشود، و روانه شد به سوي زيد مجنون، و گفت: اي شيخ از كجا مي‌آئي؟ گفت: از مصر، گفت: چرا اين جا آمده‌اي؟ آيا از كشتن نمي‌ترسي؟ زيد گريست و گفت: شنيدم اين قبر را شخم مي‌كنند، پس از شدت حزن و الم بي‌اختيار آمدم، آن شخص بر قدمهاي زيد افتاد و بوسيد و گفت: پدر و مادرم فداي تو باد كه تو چون به اين جا آمدي نور ايمان بر قلب من تابيد، و ايمان به خدا و رسول آوردم، من بيست سال است كه مشغول شخم كردن اين جا هستم و هر چه مي‌خواهم آب بر اين قبر ببندم ممكن نمي‌شود، و من خواب بودم حال به بركت قدم تو بيدار شدم، پس زيد گريست و اشعاري انشاد نمود كه مضمونش اين است كه: اگر بني‌اميه حضرت حسين (عليه‌السلام) را به ظلم شهيد كردند پس بني‌عباس نيز قبر آن جناب را محو مي‌كنند، پس دست ايشان به آن جناب نرسيده و تحسر دارند كه چرا او را نكشته‌اند، پس مي‌خواهند كه صدمه به جسد شريفش بزنند، پس آن شخص گريست و گفت: اي زيد مرا از خواب غفلت بيدار كردي، و الان مي‌روم به نزد متوكل و او را به صورت حال اعلام مي‌نمايم، مي‌خواهد مرا بكشد، يا رها كند، زيد گفت: من هم با تو مي‌آيم و ياري تو مي‌كنم، پس روانه شدند. چون به نزد متوكل رسيدند، آن شخص پيش رفت و خبر داد او را به آنچه در اين مدت مشاهده نموده بود از كرامت قبر مطهر، متوكل در [ صفحه 330] غضب شد و حكم به قتلش نمود، و امر كرد كه ريسماني به پاي او بستند و او را در بازار كشيدند، پس بر دار زدند تا عبرت ديگران گردد، و كسي جرأت نكند كه ذكر خير از اهل بيت نمايد، زيد چون اين چنين ديد بسيار افسرده و محزون شد و گريست، و صبر كرد تا جسد او را از دار بزير آوردند و در مزبل انداختند. زيد رفت و جنازه‌ي او را برداشت و به نزد دجله برد، و او را غسل داد، و كفن نمود، و نماز كرد، و دفن نمود، و سه روز در نزد قبرش تلاوت قرآن نمود، روزي نشسته بود، ديد كه صداي صيحه و نوحه بلند شد، و زنان بسيار گريه‌كنان و مويه‌كنان با گريبان پاره، و مردان نعره‌زنان و مضطرب احوال، جنازه‌اي را برداشته مي‌آورند، و علمهاي بسيار در پيش روي آن برداشته، مردم فوج فوج در اطراف آن هستند كه راه سد كرده‌اند از كثرت ازدحام. زيد گويد: گمان كردم كه متوكل مرده است، از شخصي سؤال نمودم كه اين جنازه از كيست؟ گفت: يكي از كنيزان سياه متوكل است كه اسمش ريحانه است، متوكل محبت بسياري به او داشت، پس قبر تازه‌اي به جهت او حفر نمودند، و گل و ريحان و مشك و عنبر در آن ريختند و قبه‌ي بزرگي بر روي آن بنا نمودند، زيد از مشاهده‌ي اين حالت لطمه بر صورت زد و جامه‌هاي خود را دريد، و خاك بر سر ريخت، و فرياد نمود: واويلاه، وا اسفاه، آيا حسين (عليه‌السلام) را در بيابان تنها و بي‌كس با لب تشنه شهيد مي‌كنند، و عيال و اطفالش را اسير مي‌كنند، و كسي بر او گريه نمي‌كند، و او را بي‌غسل و كفن بعد از سه روز دفن مي‌كنند، پس قبرش را شخم مي‌كنند، و حال اينكه فرزند پيغمبر خدا (صلي الله عليه و آله)، و علي مرتضي (عليه‌السلام) و فاطمه‌ي زهرا (سلام الله عليها) است و از براي اين كنيز سياه اين شأن و مرتبه قرار داده‌ند؟ پس آن قدر گريه و ناله كرد تا غش كرد و بر زمين افتاد، مردم به دورش جمع شدند و بحالتش رقت كردند، چون از غش به حال آمد، اشعاري انشاد كرد كه مضمونش اين است: آيا قبر حسين بن علي (عليه‌السلام) را شخم مي‌كنند، و قبور اولاد زنا را تعمير مي‌نمايند؟ اميد است كه دنيا را انقلابي دست دهد و حق به صاحبش برگردد. خدا لعنت كند اهل فساد را و كساني كه دنيا را بر آخرت ترجيح داده‌اند، و به او مطمئن شده‌اند پس نوشت اين اشعار را در ورقه‌اي و داد به بعضي از اصحاب متوكل. چون [ صفحه 331] متوكل آنرا خواند غضب كرد، و امر به احضارش نمود، و در مجلس كلماتي از موعظه و سرزنش به او گفت كه غيظ او زياد شده و امر به قتلش نمود، چون آن را در پيش رويش بداشتند، پرسيد چه گوئي در حق ابوتراب؟ گفت: به خدا قسم كه تو خود او رامي‌شناسي، و فضل و شرف و حسب و نسب او بر تو مخفي نيست، و كسي انكار فضل او را نمي‌كند مگر كافر، و دشمن نمي‌دارد او را مگر منافق، و شروع نمود به ذكر مناقب آن جناب، متوكل امر به حبس او كرد، چون شب شد و متوكل به خواب رفت، هاتفي او را ندا كرد، و سرپائي به او زد، كه برخيز، زيد را رها كن و الا هلاك مي‌شوي الان، پس برخاست و زيد را از حبس بيرون آورد، و به او خلعت داد، و گفت: هر حاجت كه داري بخواه، گفت: حاجتم اين است كه تعميركني قبر حسين (عليه‌السلام) را، و منع را از زوار رفع نمائي، پس او را مرخص كرد، و بيرون آمد و در بلاد مي‌گرديد و ندا مي‌كرد كه هر كس مي‌خواهد زيارت كند حسين (عليه‌السلام) را بكند كه در امن و امان است. [984] . [ صفحه 334]

## در خصوصيات آن حضرت نسبت به كلام الله مجيد و مقاصد پنجگانه‌ي آن

بر حربگاه چون ره آن كاروان فتاد شور و نشور واهمه را در گمان فتادهم بانگ نوحه غلغله در شش جهت فكند هم گريه بر ملائك هفت آسمان فتادهر چند بر تن شهدا چشم كار كرد بر زخمهاي كاري تير و سنان فتادهر جا كه بود آهوئي از دشت پا كشيد هر جا كه بود طاري از آشيان فتادناگاه چشم دختر زهرا در آن ميان بر پيكر شريف امام زمان فتادشد وحشتي كه شور قيامت ز ياد رفت چون چشم اهل بيت بر آن كشتگان فتادبي‌اختيار نعره‌ي هذا حسين از او سر زد چنانكه آتش از او در جهان فتادپس با زبان پر گله آن بضعت بتول رو بر مدينه كرد كه يا ايها الرسول [ صفحه 335] عنوان هشتم: در خصايص آن جناب كه متعلق به قرآن مجيد است، و در آن پنج مقصد است:

## وجودش مانند كلام الله

### اشاره

مقصد اول: آن جناب خود كلام‌الله ناطق، و وجودش مانند كلام‌الله است، و مبين كلام است، و از هم جدا نمي‌شوند، و هر دو وديعه‌ي پيغمبرند (صلي الله عليه و آله) در ميان امت، ولي مخصوص است جناب حسين (عليه‌السلام) در مقام وديعه نهادن به اينكه او را با خود به منبر برد، و فرمود: اي مردم اين است حسين بن علي (عليه‌السلام) پس او را بشناسيد و بر همه كس تفضيل دهيد [985] پس عرض كرد خدايا او را به تو مي‌سپارم و به نيكان امت خود. [986] .پس آن جناب وديعه‌ي پيغمبر خداست در نزد تمام امت حتي كساني كه در آن زمان نبوده‌اند بلكه در نزد ما نيز امانت است، پس نيك ملاحظه نمائيد خود را در حفظ اين امانت اي امت پيغمبر (صلي الله عليه و آله).

### مشاركت آن حضرت با قرآن در جميع صفات

#### اشاره

مقصد دوم: در مشاركت و موافقت آن جناب با قرآن در جميع صفات، و خصايص، و فضايل، پس بشنو اولا هر يك از آن اوصاف را، و بعد ملتفت موافقت آن شو با آن جناب، پس مي‌گويم: قرآن سبب هدايت مردمان، و معجزه‌ي خاتم پيغمبران (صلي الله عليه و آله) و موجب امتياز حق از باطل است، و حسين (عليه‌السلام) سبب هدايت به سوي ايمان، و آيتي از آيات رحمان، و موجب امتياز حق از باطل است. [987] .و قرآن در ليلةالقدر نازل گرديد [988] ، و شب ولادت حسين (عليه‌السلام) مانند شب قدر [ صفحه 336] ملائكه نازل شدند به امر الهي، و روح‌الامين سلام تهنيت از جانب خدا آورد [989] ، قرآن شفاعت كننده است از براي كساني كه تلاوت آن را نمايند و مداومت كنند [990] ، و حسين (عليه‌السلام) شفيع است كساني را كه به زيارت او روند يا بر او گريه كنند. [991] .قرآن معجزه است به فصاحت و اسلوب معانيش، و حسين (عليه‌السلام) معجزه است به سرش و بدنش و خونش و خاكش، چنانكه از هر يك كرامتي ظاهر گرديد كه در مقامش مذكور است.قرآن هميشه تازه است و كهنه نمي‌شود و ملال نمي‌آورد و هر چه مكرر كنند، حسين (عليه‌السلام) ذكر مصيبتش هميشه تازه است و ملال نمي‌آورد.قرآن تلاوتش عبادت، و شنيدنش عبادت، و نظر به سوي آن عبادت است، و حسين (عليه‌السلام) مرثيه گفتن از براي او عبادت است، و شنيدنش عبادت، و نشستن در مجلس عزايش و حزن بر او، و گريه بر او، و گريانيدن، و تشبه به گريه كننده‌گانش همه عبادت است. [992] .و زيارتش از نزديك و دور، و زيارت زوارش، و آرزوي شهادت در ركابش همه عبادت است. [993] .قرآن احكام چندي دارد چون وجوب احترام، و ترك هجران، و عدم مس بدون طهارت، و اينكه او را در معرض بيع وشراء در نياورند. و حسين (عليه‌السلام) را نيز احكامي است موافق آن، و لكن به آن عمل ننمودند بلكه هتك حرمتش كردند و او را به خاك و خون آلودند، و دين خود را به قتل او فروختند، و در عوض، دراهم معدوده گرفتند [994] و به خيال حكومت ملك ري كه نصيب ايشان نگرديد اين امر بزرگ را [ صفحه 337] مرتكب گرديدند. [995] .

### قرآن كلام الله صامت و حسين كلام الله ناطق

قرآن كلام‌الله صامت است، و حسين (عليه‌السلام) كلام لله ناطق، قرآن كريم و شريف و مجيد است، و حسين (عليه‌السلام) كريم و شريف و مجيد و شهيد است، قرآن مشتمل است بر قصص و احوال انبياء، و بيان آنچه به ايشان وارد گرديده از صدمات، و حسين (عليه‌السلام) آيت آن قصص و حالات است بالعيان، قرآن آياتش به حسب ظاهر شش هزار و ششصد و شصت و شش آيه است، و حسين زخمهاي بدنش بمنزله‌ي آيت است، و به قولي چهارهزار بوده [996] و اگر زخم بر زخم نيز بمشارند و زخم‌هاي سم مركبان را نيز ملاحظه نمايند به همان عدد آيات قرآني رسد.قرآن مشتمل است بر بسمله در صد و چهارده موضع، و حسين (عليه‌السلام) صد و چهارده زخم شمشير داشت، قرآن مشتمل است بر اجزاء و سور و سطور و كلمات و حروف و نقاط و اعراب، و حسين (عليه‌السلام) بر بدنش بود سطرها از شمشير، و كلمات از اثر نيزه، و نقاط از اثر تير. قرآن چهار قسم است طول: [جمع طولي] يعني سوره‌هاي طولاني، چون بقره و آل‌عمران، و مئين كه هر يك صد آيه هستند تقريبا، و مثاني: كه از اينها كوتاه‌ترند، و مفصل كه بعد از سوره‌ي محمداند (صلي الله عليه و آله) بنابر قولي، و حسين (عليه‌السلام) نيز چهار قسمت شد، سرش به نيزه‌ها بسفر شام رفت، و جسد در كربلا مقيم بر خاك بود، و خونش بر بال مرغان [997] و شمه‌اي بر ملائكه [998] ، و صغار مفصل اجزاء بدنش متفرق در صحرا.قرآن سي جزو است كه هر يك را دو نصف نموده شصت پاره گويند، و نمي‌دانم در بيان تطبيق اين وصف چه گويم. [ صفحه 338] مترجم گويد: مراد آن است كه بدن آن جناب آن قدر پاره پاره بود كه به حساب نمي‌آمد «اسفي عليك يا اباعبدالله.»قرآن را خداوند به چند قسم ياد نموده است كه به قدر سي و دو اسم مي‌رسد. و همه‌ي آنها بر حسين (عليه‌السلام) صادق است مثلا قرآن مبارك است چنانكه فرموده است: (و هذا ذكر مبارك) [999] و خداوند موضع تكلم با موسي (عليه‌السلام) را شجره‌ي مباركه ناميده [1000] ، و شجره‌ي زيتونه را در آيه‌ي نور مباركه ناميده [1001] و عيسي را مبارك خوانده [1002] ، و آب باران را مبارك ناميده [1003] ، و شب قدر را مبارك خوانده [1004] و حسين (عليه‌السلام) در وحي بلاواسطه مبارك ناميده شد در آن حديث عجيبي كه سابقا ذكر شد كه فرمود: مبارك است اين مولود و بر او باد صلوات و بركات و رحمت من. [1005] .قرآن شفا و رحمت است براي مؤمنين [1006] و حسين (عليه‌السلام) شفا است از امراض باطنه و تربتش شفا است از امراض ظاهره، و او رحمت است از براي مؤمنين كه بيشتر فوزهاي ايشان به آن جناب است. [1007] .قرآن نور است و حسين (عليه‌السلام) نور است، قرآن روح است و حسين (عليه‌السلام) ريحانه‌ي رسول‌خدا است [1008] و راحت از براي خلايق.قرآن حكيم است كه معالجه مي‌كند قلوب را به هدايت، و حسين (عليه‌السلام) حكيم است كه معالجه مي‌كرد جمعي را به هدايت و جمعي را معالجه نمود به شفاعت. [1009] .قرآن بشير و نذير و كتاب مبين است، و حسين (عليه‌السلام) بشير و نذير و امام مبين [ صفحه 339] است، كه جدا نمودحق را از باطل.قرآن ذكر است از براي مؤمنين، و حسين (عليه‌السلام) ذكر بود از براي پيغمبر (صلي الله عليه و آله) خدا در تمام عمرش، و از براي مؤمنين نيز.قرآن در آنست آيةالكرسي، و آيه‌ي نور، و در حسين (عليه‌السلام) است كرسي كه معدن علم الهي است، و در او آيت نوري است كه خاموش نگرديد در ظلمت شب و نه در خاك و خون.

### منازل چهارده گانه‌ي قرآن از براي شفاعت و خصومت

قرآن مشتمل است بر آيات شفا، و آيات رجا، و آيات رحمت، و حسين در اوست آيات و صفاتي از براي شفا، و اسبابي از براي رجا، و علتهاي تامه از براي رحمت.قرآن از براي آن است چهارده منزل از اول وجودش تا وقتي كه در بهشت مستقر گردد، و بيانش آن است كه قرآن شخص جليلي است كه از براي او نطق است و منازلي داشت كه از آن نزول نموده، از براي شفاعت و خصومت، و اول منزلش در لوح بوده [1010] .دوم: قلب اسرافيل كه ناظر به لوح است، سوم: قلب ميكائيل كه از اسرافيل تلقي مي‌نمايد، چهارم: قلب جبرئيل كه از ميكائيل مي‌گيرد، پنجم: بيت المعمور در شب قدر [1011] ششم: نزولش بالتمام يك دفعه بر قلب پيغمبر (صلي الله عليه و آله) در شب اول رمضان از براي اينكه خودش بداند آنرا نه از براي تلاوت مردم [1012] هفتم: نزولش بر آن جناب از براي تلاوت بر مردم در اول بعثت. هشتم: نزولش در هر شب قدر بر امام عصر (عليه‌السلام). نهم: منزلش در گوشها، دهم: منزلش در زبانها، يازدهم: منزلش در كاغذها، دوازدهم: منزلش در دلها، سيزدهم: منزلش در محشر كه به صورت بسيار خوبي وارد مي‌شود، [1013] چهاردهم: منزلش در بهشت، و از برايش درجاتي است كه گفته [ صفحه 340] مي‌شود به قاري: بخوان و بالا رو در آنها [1014] چنانكه اين منازل از مجموع اخبار مستفاد مي‌شود، و تفصيل آن مقام ديگر مي‌خواهد و برخي از آنرا در كتاب روضات الجنات ايراد نموده‌ام، و از براي حسين (عليه‌السلام) نيز چهارده منزل است در فضايل، و چهارده منزل در مصائب كه به توفيق الهي بيان هر دو را مي‌نمايم.

### منازل چهارده گانه فضائل امام حسين

اما منازل فضايلش، پس اول: منزل خلقتش بود كه قبل از امر خلق خلايق نوري بود مشتق از نور جدش خاتم انبياء. [1015] .دوم: منزلش در عرش بود به چندين حالت: گاهي به عرش طواف مي‌نمود، و گاهي در يمين عرش، و گاهي بالاي آن، و گاهي حامل آن، و گاهي پيش روي آن، و گاهي در ظل آن، و گاهي گوشوار و زينت آن. [1016] .سوم: منزلش در بهشت به چندين كيفيت: گاهي درختي بوده در آن، و گاهي ثمره‌ي درخت و گاهي گوشوار حضرت زهراء (عليهاالسلام) و گاهي زينت بهشت و گوشوار بهشت و زينت اركان بهشت. [1017] .چهارم: نوري بود در اصلاب طاهره. [1018] .پنجم: نوري بود در ارحام مطهره خصوصا در وقتي كه نوبت حملش به حضرت زهراء رسيد كه مي‌فرمود: چون حامله شدم به حسين (عليه‌السلام) محتاج به چراغ نبودم در شبهاي تار. [1019] .ششم: در دست لعياي حوريه كه قابله آن جناب بود. [1020] . [ صفحه 341] هفتم: در بدن پيغمبر (صلي الله عليه و آله) و از براي آن جناب در اين منزل چند مجلس بود گاهي بر گردن، و گاهي شانه، و گاهي دامان، و گاهي سينه، و گاهي پشت، و از براي هر يك كيفيتي بوده كه در محلش مذكور شد، چنانكه از براي اعضاي پيغمبر (صلي الله عليه و آله) بر جسد حسين (عليه‌السلام) منازلي بوده، منزل زبانش دهان حسين (عليه‌السلام) بود كه او را شير مي‌داد [1021] ، و منزل ابهامش حلق آن سرور بود كه غذا به كامش مي‌نهاد [1022] و منزل لبهاي پيغمبر (صلي الله عليه و آله) گاهي بر پيشاني حسين (عليه‌السلام) بود و گاهي بر گلويش [1023] و اينها غالب اوقات بود و گاهي بالاي نافش. [1024] .هشتم: سينه‌ي حضرت زهراء (سلام الله عليها).نهم: در دست حضرت امير (عليه‌السلام) در وقتي كه او را بلند مي‌كرد و نگاه مي‌داشت تا حضرت رسول (صلي الله عليه و آله) جميع اعضاي او را مي‌بوسيد و مي‌گريست و عرض مي‌كرد: اي پدر چرا گريه مي‌كني؟ مي‌فرمود: مي‌بوسم موضع شمشيرها را. [1025] .دهم: دوش و گردن جبرئيل بود كه مكرر آن جناب را به دوش مي‌گرفت، بلكه گاهي خواهش مي‌نمود از پيغمبر (صلي الله عليه و آله) كه او را به او دهد تا به دوش گيرد. [1026] .يازدهم: منبر رسول‌خدا بود و آن حضرت كسي را به منبر نبرد بغير از اميرالمؤمنين كه به جهت نصب خلافت در روز غدير با خود به منبر برد و فرمود: هر كس من مولاي اويم، علي مولاي او است، لكن حسين (عليه‌السلام) را به منبر برد بنزد خود نشانيد، يا بر دامان خود، و فرمود: مردم اين است حسين بن علي (عليه‌السلام) پس او را بشناسيد و بر همه كس تفضيل دهيد، چنانكه خدايش تفضيل داده، پس خبر داد مردم را به قتلش، و نفرين كرد بر قاتل و خاذلش [1027] پس او را سپرد به همه‌ي امت از موجودين و غير ايشان، حتي [ صفحه 342] به شماها هم سپرده است چنانكه از عموم كلامش استفاده مي‌شود [1028] پس مردم گريستند حضرت فرمود: آيا گريه مي‌كنيد بر او و او را ياري نمي‌كنيد؟مؤلف گويد: شما هم آيا اين حديث را مي‌شنويد و گريه نمي‌كنيد و آرام گرفته‌ايد؟دوازدهم: سينه‌ي پيغمبر (صلي الله عليه و آله) در وقت احتضار.سيزدهم: قلب پيغمبر (صلي الله عليه و آله) بود چنانكه هميشه مي‌فرمود: كه حسين را در قلب من موقعيتي است كه از براي احدي نيست، و حالت احتضارش هم در ذكر آن جناب بود و مي‌فرمود: يزيد را با من چه كار است؟! خدا او را مبارك نكند، و در ذكر او بود تا روح شريفش از جسد مطهر مفارقت نمود. [1029] .چهاردهم: قلوب مؤمنين است كه از براي آن جناب در آن قلوب محبت مخصوصي است كه حضرت پيغمبر (صلي الله عليه و آله) از آن تعبير فرمود: باينكه آن محبت مكنون است در باطن ايشان [1030] پس هر گاه شخص مؤمن ملاحظه نمايد قلب خود را خواهد «گفت صدق رسول‌الله».

### منازل چهارده گانه‌ي مصائب آن حضرت

منازل مصائبش كه مصائب منازل است پس آن نيز چهارده است:اول: منزل اصلي كه مدينه‌ي طيبه بود، و او را [مجبور] نمودند به جلا، و بسيار بر او صعب بود پس شكايت بخداوند نمود، و عرض كرد: خدايا ما عترت پيغمبر تو هستيم كه ما را از وطن بيرون كردند [1031] و شكايت به پيغمبر (صلي الله عليه و آله) كرد آن وقتي كه به نزد قبرش آمد از براي وداع و گفت: منم حسين پسر فاطمه (عليهاالسلام) دختر تو، مرا امت واگذاشتند و ضايع نمودند. [1032] . [ صفحه 343] دوم: منزلش در مكه‌ي معظمه كه محل امن بود از براي هر چيزي از انسان و حيوان و مرغان و وحوش و درخت و عطف، و اين حرم امان، مقام خوف آن جناب گرديد كه خواستند او را در آن جا به قتل رسانند پس از آنجا كوچ كرد. [1033] .سوم: ما بين مكه و كوفه كه در هر محلي مي‌رسيد او را تخويف مي‌كردند از رفتن به كوفه، و از ياري او امتناع مي‌كردند.چهارم: كربلا بود كه در آن نازل شد به قصد اقامت و توطن، و فرمود: بارها را فرود آوريد كه ديگر از اينجا كوچ نخواهيم كرد. [1034] .پنجم: در مركز ميدان بود كه هر وقت از قتال خسته مي‌شد در آن مركز مي‌ايستاد و مي‌فرمود: لا حول و لاقوة الا بالله. [1035] .ششم: مصرعش بود كه در علم الهي از برايش اختيار شده، و در ظاهر آن باقي ماند سه روز يا چهار روز، و بعد به بطن آن زمين قرار گرفت كه قبر معظم آن جناب است. [1036] .هفتم: منزل سر مباركش بود شب يازدهم محرم در خانه‌ي خولي زير اجانه يا تنور در روي خاكستر، چنانكه در السنه مشهور است كه نور نازل شد در تنور. [1037] .هشتم: منزل آن سر، مجلس ابن‌زياد در ميان طبق پيش روي آن لعين، و او اظهار خوشحالي مي‌نمود و تبسم مي‌كرد و شايد اين تبسم اعظم است از زدن به خيزران و زدن به بيني و چشمان شريف آن جناب، آه. [1038] .نهم: منزلش كوفه بالاي درخت. [1039] .دهم: منزلش در مابين كوفه و شام، و گاهي بالاي نيزه، و گاهي در ميان صندوق، و در هر شهر و بلد از آن سر منور علامتي است. [ صفحه 344] يازدهم: منزلش در دير راهب و در اين منزل او را اكرام نمودند و با مشك و كافور او را مطيب كردند و تحيت و سلام گفتند و جواب شنيدند، چنانكه تفصيلش در مقام خود مذكور است. [1040] .دوازدهم: منزلش در شام مجلس يزيد عنيد در ميان طشت طلا كه پيش روي او گذاشته بودند، و همه‌ي مصيبتها بر آن جناب در اين مجلس بود، كه از بيست مصيبت متجاوز است كه بعضي در آن مجلس حادث شد و بعضي در آنجا تازه گرديد. [1041] .سيزدهم: منزل او كه بر در خانه‌ي يزيد آويزان نمودند، و هند زوجه‌ي يزيد متحمل اين اهانت نشد، و با سر برهنه بيرون آمد و فرياد كرد: اي يزيد اين سر پسر فاطمه (عليهاالسلام) است كه بر در خانه‌ي من آويخته‌اي؟ يزيد برخواست و او را پوشانيد و به حرم خود برگردانيد، و گفت: اي هند، نوحه كن بر فرزند رسول‌خدا و بزرگ قريش، پس امر كرد سر را به زير آورند. [1042] .چهاردهم: منزلش بر در دروازه‌ي شام كه آنرا بر آنجا آويخته بودند، و اين اهانت آن قدر بزرگ بود كه صبر امامت حضرت سجاد (عليه‌السلام) متحمل آن نگرديد، و فرياد زد: اي يزيد حيا نمي‌كني كه سر فرزند فاطمه را بر دروازه‌ي بلد تو آويخته‌اند و حال آنكه او وديعه‌ي پيغمبر (صلي الله عليه و آله) است. [1043] .پس در اين مقام صبر نكرد، با اينكه چون ديد سر را در طشت نزد يزيد گذاشتند و با چوب خيزران اشاره به لب و دندان او مي‌كرد، صبر كرد و سخن نگفت.و از براي جناب حسين (عليه‌السلام) بعد از اين منازل، چون قرآن كريم، منزلي است مخصوص، در مدفن، و محشر به هيئت مخصوصي، تا وقتي كه منتهي شود به منزل مخصوص در بهشت، در آن درجاتي كه جدش فرمود: نمي‌رسد به آنها مگر به شهادت. [1044] . [ صفحه 345] و اعلاي آنها آن است كه در حديث اشاره شده به آن كه ملحق شدن به خاتم انبياء است در منزل و درجه‌ي او [1045] ، چنانكه تفصيل آن در محلش مذكور است.

### آياتي كه در مرثيه‌ي آن حضرت نازل شد

#### اشاره

مقصد سوم: در آياتي كه در مرثيه‌ي آن جناب نازل شد و آن چند آيه است:اول در بيان حمل و ولادت او است آيه: (و وصينا الانسان بوالديه احسانا حملته أمه كرها و وضعته كرها و حمله و فصاله ثلثون شهرا): [انسان را در مورد پدر و مادرش به نيكي توصيه كرديم، مادرش او را با مشقت [1] حامله شد و با مشقت وضع نمود، مدت حمل و شيرخوارگي‌اش سي ماه است] تا آخر آيه، كه در سوره‌ي احقاف است [1046] ، دركامل و بحار به سندهاي معتبر روايت شده كه چون فاطمه‌ي طاهره (عليهاالسلام) به حسين حامله شد نازل گرديد جبرئيل، و عرض كرد: اي محمد (صلي الله عليه و آله) خدايت سلام مي‌رساند، و ترا بشارت مي‌دهد به مولودي كه از فاطمه (عليهاالسلام) متولد مي‌گردد، و امت او را مي‌كشند، عرض كرد: مرا حاجت نيست به مولودي كه امت او را بكشند، پس جبرئيل عروج نمود و نزول كرد و همان سخن را گفته و همان جواب شنيد، باز عروج و نزول نمود و گفت: خداوند تو رابشارت مي‌دهد به اينكه امامت و ولايت و وصايت در ذريه‌ي او خواهد بود، پيغمبر (صلي الله عليه و آله) فرمود: راضي شدم، پس حضرت به فاطمه (عليهاالسلام) پيغام داد كلمات جبرئيل را كه اول گفته بود، حضرت فاطمه (عليهاالسلام) همان جواب پيغمبر (صلي الله عليه و آله) را داد، بعد آن سخن آخر را كه شنيد راضي گرديد و لكن در حمل و وضع با كراهت بود، يعني محزون بود از براي كشته شدنش، و مدت حمل و رضاعش سي ماه [شد]، و از جمله دعايش اين بود كه: (اصلح لي في ذريتي) و اگر مي‌فرمود: «و اصلح لي ذريتي» تمام ذريه‌ي او امام مي‌شدند.و آن حضرت از هيچ زني شير نخورد، و لكن او را به خدمت پيغمبر (صلي الله عليه و آله) [ صفحه 346] مي‌آوردند پس ابهام خود را به دهان او مي‌گذاشت، پس مي‌مكيد تا به حد كفايتش تا دو روز، يا سه روز از غذا، پس روئيد گوشت او از گوشت رسول‌خدا، و خونش از خون آن جناب، و هيچ مولودي در شش ماه متولد نشده كه بماند مگر يحيي بن زكريا و حسين بن علي (عليه‌السلام). [1047] .و بدان كه معني كرها آن است كه اشاره شد، يعني با حزن و تأسف و اين قسم بود حمل آن جناب، و وضع او، و پرستاري او، و شير دادن او، و تربيت او، و بازي او و ادخال سرور بر او از جدش، يا پدرش يا برادرش يا مادرش، و همه‌ي ايشان در وقت وفات خود، بر آن جناب محزون بودند، و خواهرش در وقت مفارقتش از قتلگاه، با كراهت و حزن بود، چگونه كراهت و حزني، كه به بيان نمي‌آيد، بلكه با ندبه و نوحه و افغان بود، كه تمام دوست و دشمن از آن به گريه درآمدند. [1048] .

### خروج آن حضرت از مدينه

آيه‌ي دوم: در بيان خروج آن حضرت از مدينه، و آن اين آيه است: (اذن للذين يقاتلون بأنهم ظلموا و ان الله علي نصرهم لقدير الذين اخرجوا من ديارهم بغير حق الا ان يقولوا ربنا الله): [رخصت داده شده به آنانكه پيكار مي‌شوند براي اينكه مورد ستم قرار گرفته‌اند، خداوند به ياري آنها تواناست، آنانكه بيرون رانده شده‌اند از ديار خود به ناحق، تنها براي اينكه گفته‌اند: پروردگار ما الله است.] [1049] .چنانكه در خبري از حضرت صادق (عليه‌السلام) منقول است كه اين آيه نازل گرديد در شأن علي (عليه‌السلام) و جعفر و حمزه، و جاري شد در حسين بن علي (عليه‌السلام). [1050] .يعني اينكه علي و جعفر و حمزه را از ديار خود بيرون نمودند، و ايشانرا كشتند بي‌گناه بدون حق كه موجب قتل ايشان باشد، بلكه به جهت اقرار به توحيد الهي، و اين [ صفحه 347] حالت جاري گرديد در حسين (عليه‌السلام) به نحو خاصي، زيرا كه آن جناب را بيرون نمودند از ديارش، بلكه از جميع ديارها، و از برايش در هيچ مكاني امان نبود، حتي اينكه فرمود: اگر در سوراخ جانوران داخل شوم مرا بيرون خواهند آورد و مرا خواهند كشت [1051] ، پس او را كشتند كشتن مخصوصي، و ظلم بر او نمودند، و بر اولاد و اطفال و عيالش ظلم مخصوصي، و در آن جناب ظاهر گردد قدرت به نصرت و ياريش به دست حجت منتظر، (عجل الله فرجه).

### در بيان كمي يارانش

آيه سوم: در بيان كمي يارانش نازل گرديد: (الم تر الي الذين قيل لهم كفوا ايديكم و اقيموا الصلوة و اتوا الزكوة فلما كتب عليهم القتال اذا فريق منهم يخشون الناس كخشية الله او اشد خشية و قالوا اربنا لم كتبت علينا القتال لو لا اخرتنا الي اجل قريب): [آيا ننگريستي به آنانكه، به آنها گفته شد: باز داريد دستهاي خود را، نماز را بپا داريد، و زكات را بدهيد. چون پيكار بر آنها نوشته شد، گروهي از آنها از مردم مي‌ترسند همانند ترس از خدا و يا شديدتر از آن، و مي‌گويند: پروردگارا! چرا براي ما جنگ نوشتي؟! اي كاش مارا تا مدت كوتاهي مهلت مي‌دادي]. [1052] .در روايت است از حسن بن زياد عطار كه از حضرت صادق (عليه‌السلام) سؤال نمودم از اين آيه‌ي شريفه، فرمود: صدر آن در صلح حضرت امام حسن (عليه‌السلام) است، و ذيلش در حرب امام حسين (عليه‌السلام) و خداوند نوشته بر آن جناب قتال را، و بر تمام اهل زمين كه با آن جناب باشند. [1053] .علي بن اسباط گويد: بعضي از حضرت باقر روايت كرده‌اند كه فرمود: اگر تمام اهل زمين در ركاب آن جناب قتال مي‌كردند، البته همه كشته مي‌شدند. [1054] . [ صفحه 348] و در تفسير عياشي روايت كرده است از ادريس مولاي عبدالله بن جعفر از حضرت صادق (عليه‌السلام) در تفسير اين آيه‌ي شريفه كه فرمود: (كفوا ايديكم): [دست نگهداريد]، يعني با حضرت امام حسن (عليه‌السلام) و (كتب عليهم القتال): [جنگ بر آنها نوشته شد]، يعني با حضرت امام حسين (عليه‌السلام) و (الي اجل قريب): [تا مدت كوتاه]، يعني وقت خروج قائم (عجل الله فرجه). [1055] .

### در مجمل بيان شهادت آن حضرت

آيه‌ي چهارم: در مجمل بيان شهادتش و مكان و حالات آن آيه‌ي (كهيعص)، چنانكه مروي است در حكايت حضرت زكريا و تفصيلش گذشت در عنوان مجالس.

### حسين، نفس مطمئنه است

آيه‌ي پنجم: (يا ايتها النفس المطمئنة ارجعي الي ربك راضية مرضية): [اي نفس آرام و آسوده، به سوي پروردگارت خشنود و خشنود شده بازگرد.] [1056] از حضرت صادق (عليه‌السلام) مروي است كه مراد در اين آيه حسين (عليه‌السلام) است، كه او بوده است صاحب نفس مطمئنه، راضيه و مرضيه. [1057] .مؤلف گويد: بيان اين مطلب آن است كه هر كس شناخت خدا را، و دانست عظمت و شأن او را، دوست خواهد داشت او را، و چون دوست دارد او را، راضي خواهد بود به هر چه از جانب او وارد گردد، و اصلا كراهتي و تزلزلي در وجودش حاصل نشود، بلكه در وقت نزول اشد مصائب طمانينه و رضايش شديدتر مي‌شود، و مصداق اين مطلب به كمال ظهور رسيد در حضرت حسين (عليه‌السلام)، چنانكه از عناوين سابقه و لاحقه معلوم گردد. [ صفحه 349]

### مراد از ظلم، شهادت حسين است

آيه‌ي ششم: (و من قتل مظلوما فقد جعلنا لوليه سلطانا فلا يسرف في القتل): [كسي كه به ستم كشته شود براي خونخواهش فرمانروائي قرار داديم، در كشتار زياده روي نكند.] [1058] .از حضرت باقر (عليه‌السلام) مروي است كه مراد حضرت حسين (عليه‌السلام) است كه او را به ظلم شهيد كردند، و ولي او حضرت قائم است. [1059] .مؤلف گويد: ظاهر آيه‌ي شريفه حكمي است عام، از براي همه مردم، يعني كسي را كه بظلم بكشند پس از براي ولي او است شرعا حق قصاص بر قاتلش، و اسراف نكند به كشتن غير او، و بنابراين معني از براي ولي حضرت حسين (عليه‌السلام) است كه قصاص نمايد از قاتلش، و لكن بايد ديد كه قاتل آن جناب يزيد بوده؟ يا پسر زياد؟ يا پسر سعد؟ يا شمر؟ يا سنان؟ يا صالح بن وهب؟ كه نيزه بر آن حضرت زد كه از اسب بر زمين افتاد، يا آن ملعوني كه تير سه شعبه به قلب مباركش زد پس فرمود: بسم الله و بالله، يا غير ايشان؟و تحقيق آن است كه از براي آن حضرت صد هزار قاتل بوده بالاستقلال حقيقة، پس يك قاتل بالاستقلال يزيد است چنانكه در اخبار انبياء ذكر شده است. [1060] .و ديگري ابن‌زياد است چنانكه يزيد گفت: قتله ابن مرجانة. [1061] .و ديگري عمر بن سعد بود كه چون اصحاب [علي] او را مي‌ديدند در كودكي، مي‌گفتند اين قاتل حسين (عليه‌السلام) است [1062] و ديگري شمر.و ديگري سنان، و خولي و زننده‌ي تير سه شعبه، و تشنگي و غيرت، و گريه. [ صفحه 350] و حقيقت امر آن است كه خود فرموده: «قتلت مكروبا» [1063] يعني كربت و حزن مرا كشته، و از اين جهت او را صاحب كربلا نامند، پس همين لفظ اشاره است به سبب قتل آن بزرگوار.باز مي‌گويم: كه از براي كشته شدن مظلوم چند معني است كه همه منطبق است بر آن جناب به طريق مختلف.يك معني اينكه كشته شده باشد در حالتي كه مظلوم باشد، يعني تعدي بر او نموده باشند، و ملك و اولاد و اصحابش را برده باشند، بلكه همه‌ي اعضاء و جوارحش از ظاهريه و باطنيه به ضرب تير و تيغ و نيزه و تشنگي از دستش گرفته باشند، و حقيقت اين صفت در آن جناب بوده كه از طعن سيوف و رماح، تمام جوارج و اعضاي او متغير گشته بود، حتي گلوي مباركش، و بر مال و عيال و اطفالش دست تعدي گشودند، و او را از بلاد آواره نموده، تنها و بي‌كس بر خاك انداختند، و در اين حالت او را كشتند، پس كسي كه مصداق كلي اين صفت است همان حسين تنها است، و از اين جهت لفظ مظلوم كه وصف است علم شده است از براي او، اين است كه در دعا وارد است: «انشدك دم المظلوم»: [ترا قسم مي‌دهم به خون مظلوم] [1064] . و در حديث است كه: ترك مكن زيارت مظلوم را، راوي عرض كرد: كه كيست مظلوم؟ فرمود: مگر نمي‌داني كه او است حسين (عليه‌السلام) شهيد كربلا. [1065] .معني دوم مظلوم بودن، در اصل كشتن است، يعني او را كشتند بدون حق شرعي كه موجب اباحه‌ي قتل او باشد، مانند قصاص، يا حد، يا افساد، و اظهر افراد اين معني حسين است، چنانكه خود فرمود: واي بر شما از من چه طلب داريد؟ آيا كسي را از شما كشته‌ام؟ پس مي‌خواهيد قصاص كنيد، يا مالي از شما گرفته‌ام؟ يا شريعتي را تبديل كرده‌ام. [1066] . [ صفحه 351] معني سوم مظلوم بودن در كيفيت قتل است، چون كه خداوند احسانرا در هر معناي نيكو به كار برده است، حتي در كشتن قرباني مستحب است كه كارد را تيز كنند، و او را به ذبيحه ننمايند، و در پيش روي ابناء جنس نكشند، و دست و پايش نبندند، و او را مثله نكنند(يعني اعضايش را جدا نكنند پيش از خروج روحش)، و او را آب دهند، و هيچ يك از اين احسانها را در كشتن آن حضرت مراعات ننموده‌اند، بلكه در كيفيت آن ظلم كردند.معني چهارم مظلوميت بعد از كشتن است به سلب لباس، و به قطع اعضاء و پامال كردن [1067] و انداختن بر روي خاكها بي‌كفن و دفن، و اين هم منحصر به آن جناب است، حتي اينكه آن جامه‌ي كهنه پاره را هم بر بدنش نگذاشتند. [1068] .معني پنجم مظلوميت به جميع انحاء مذكوره است، و همه در آن جناب جمع بود، نه در غير او.

### در بيان انتقام از كشندگان او

آيه‌ي هفتم: در بيان انتقام از كشندگان او در روز قيامت، و اين آيه است: (و اذا الموؤدة سئلت بأي ذنب قتلت): [هنگامي كه از دفن شده پرسيده شود كه به چه گناهي كشته شد؟] [1069] . از حضرت صادق (عليه‌السلام) مروي است كه اين آيه در شأن حسين (عليه‌السلام) نازل شد. [1070] .مؤلف گويد: چون اين آيه‌ي شريفه در سياق وقايع عظيمه‌ي قيامت، مانند: تكوير شمس، و انكدار نجوم و تسيير جبال، واقع شده، بايد مراد از اين سؤال مطلب بزرگي باشد، كه سبب انقلاب اهل محشر شود، كه شامل جميع ايشان باشد، و موجب خوف تمام خلايق گردد، و سؤال از موؤده‌ي جاهليت كه دختران را زنده در خاك دفن مي‌كردند، با اينكه گناهي و تقصيري نداشتند، و ايشان را به اين كيفيت مي‌كشتند يعني [ صفحه 352] زنده دفن مي‌كردند هر چند امر عظيمي است، لكن سؤال از شخصي كه او را احاطه نمودند، و بر او سخت گرفتند، و او را به اين كيفيات كه در سابق اشاره شد كشتند با اصحاب و اولاد و اطفالش، البته اعظم است، و شايد اين وجه باشد در آنچه فرمود حضرت صادق (عليه‌السلام) كه: اين آيه در شأن حسين (عليه‌السلام) نازل شده، و تحقيقش آن است كه حقيقت موؤده حسين (عليه‌السلام) است با عيال و اطفالش روز عاشورا پيش از شهادتشان، زيرا كه زحمت مؤوده به حبس نمودن زير خاك و حبس نفس ايشان است با تشنگي و تنگي مكان، و خوف مردم، و همه‌ي ايشان از صبح تا عصر متصف به اين اوصاف بودند، و هيچ استراحت نداشتند، پس ايشانند موؤده، كه سؤال مي‌شود از ايشان، كه به چه گناه كشته شدند؟ و به چه گناه به اين كيفيت كشته شدند؟ و به چه گناه اطفالشان به اين كيفيت كشته شدند؟!

### مراد به ذبح عظيم، حسين است

آيه‌ي هشتم: (و فديناه بذبح عظيم): [1071] در خبر است كه مراد به ذبح عظيم حسين (عليه‌السلام) است. [1072] .و وارد نيايد اينكه مفدي بايد اعظم از فدا باشد، زيرا كه باء سببيه است نه تفديه، و معني آن است كه: ما فدا نموديم او را به آنچه فدا نموديم به سبب ذبح عظيمي كه مقدر بوده در صلب او، يا اينكه مراد اين باشد كه مبدل شد فدا شدن او در راه خدا به فدائي بزرگتر از او، و اين مرتبه‌ي عظمي كه فداي راه خدا شدن باشد از براي حسين (عليه‌السلام) حاصل شد.

## در بيان ثبوت خصائص سوره‌ي حمد و بسم الله از براي آن حضرت

مقصد چهارم: در بيان ثبوت خصايص سوره‌ي حمد و بسم الله از براي جناب [ صفحه 353] حسين (عليه‌السلام) پس مي‌گوئيم: سوره‌ي حمد ام الكتاب، و حسين (عليه‌السلام) ابوالائمه الاطياب است. [1073] .سوره‌ي حمد كنز اطاعت است، و حسين (عليه‌السلام) اسباب شفاعت است. [1074] .سوره‌ي حمد وافيه است، و حسين (عليه‌السلام) وافي به اسباب مغفرت است.سوره‌ي حمد شافي است، و حسين (عليه‌السلام) تربتش شفا است [1075] .، و خونش شفا بوده چنانكه در قضيه‌ي دختر يهودي معروف است [1076] ، و اشكي كه بر او ريخته مي‌شود شفا است كه خاموش مي‌كند آتشهاي باطني و ظاهري را، كه اگر قطره‌اي از آن در جهنم بيفتد حرارت او را خاموش مي‌كند، چنانكه در حديث است. [1077] .سوره‌ي حمد كافيه است و حسين محبتش كافي است، سوره‌ي حمد معادل قرآن است و حسين (عليه‌السلام) شريك قرآن و معادل قرآن است، در وديعه گذاشتن پيغمبر (صلي الله عليه و آله).سوره‌ي حمد سبع المثاني است چون هفت آيه است، و دو دفعه نازل شده، و حسين (عليه‌السلام) از براي او خصوصيتي است كه آن جناب دو مرتبه نازل شده است از آسمان، و دو مرتبه صعود نموده.پس روحش نزول نموده وقت ولادتش و [صعود نموده] وقت وفاتش مانند باقي ائمه و انبياء، و جسد آن جناب را بالا بردند باز فرود آوردند، و اين از خصايص آن جناب بود، چنانكه در روايت است كه چون آن حضرت را شهيد نمودند، و سر مباركش را به نيزه كردند، و به كوفه بردند، ملائكه نازل شدند، و آن جسد شريف را با همان حالت به آسمان پنجم بردند،و با صورت علي (عليه‌السلام) در آن جا نگاه داشتند، و اهل آسمانها به او نظر نمودند كه به خون آلوده است، پس بر قاتلش لعنت كردند، آنگاه برگردانيدند او [ صفحه 354] را به محلش در كربلا. [1078] .و در اين امور حكمتهاي خفيه است كه فهم ما به كنه آن نمي‌رسد، و خدا عالم است به آن.سوره‌ي حمد، كسي آنرا بخواند، و مؤمن باشد به ظاهر و باطن آن، خداوند او راعطا كند به هر حرف حسنه‌اي كه افضل باشد از تمام دنيا [1079] ، و حسين (عليه‌السلام) هر كس او را ذكر نمايد و گريه كند عطا كند خدا به او به هر اشكي حسنه‌اي كه بهتر است از دنيا و مافيها،و هر كس او را زيارت كند عطا كند خداوند او را به هر حرفي حسنه‌اي كه افضل است از تمام دنيا. [1080] .بسم الله عنوان هر سوره و صدر آن است، و حسين (عليه‌السلام) عنوان شهداء و سيد ايشان است.بسم الله در صدر چهارده موضع از قرآن است، و حسين (عليه‌السلام) صد و چهارده چيز دارد كه همه اسباب غفرانند.بسم الله مذكور مي‌گردد در وقت ذبح و نحر [1081] به جهت تكليف شرعي، و حسين ذكر مي‌شود در وقت ذبح، و نحر، و قتل، بجهت اشديت قتل و نحر او از هر قتل و نحري چنانكه در حديث نبوي مذكور است. [1082] .

## در مجامع صفاتي كه متعلق است از قرآن به آن حضرت

### اشاره

مقصد پنجم: در قرآن آياتي است كه از براي آنها اسماء و صفات و خواصي هست، مانند آية الكرسي، و آيه‌ي نور، و آيه‌ي تطهير، و آيات شفاء، و آيات سجده، و حسين (عليه‌السلام) در او است كرسي رفيع، كه شامل است همه‌ي آسمانها و زمينها را، يعني علم او، و [ صفحه 355] در اوست دو آيه:يكي از سر مباركش كه تجلي نمود از براي جماعتي در راه شام [1083] ، و از براي زيد بن ارقم، در وقتيكه آن سر را از مقابل غرفه‌اش عبور دادند، پس ديد شعاع او را كه از روزنه داخل گرديده، و تعجب كرد، چون نظر كرد، ديد آن نور از سر انور آن حضرت است، و سوره‌ي كهف تلاوت مي‌فرمايد. [1084] .و يكي از بدن أطهرش، كه آن مرد زارع از طايفه‌ي بني‌اسد در شب ديد وقتي كه آمد به تماشاي كشتگان، مي‌گويد: ديدم در ميان آنها جسدي را كه مي‌درخشيد مانند آفتاب، و ديدم شيري را كه مي‌آيد در نزد آن جسد مي‌نشيند.و در آن جناب است آيات شفا، از براي امراض باطنيه در محبتش، و از براي امراض ظاهريه در تربتش، و در جسد آن حضرت آيات اربعه بوده است، كه مانند آيات سجده شايسته است از براي تصور آنها شخص به زمين بيفتد، و خود را به خاك آلوده سازد.يكي: از تير سه شعبه، كه بر قلب شريفش رسيد و از پشتش سر به‌در كرد. [1085] .دوم: اثر نيزه‌ي صالح بن وهب مزني بود، كه بر تهي گاهش رسيد و از اسب درغلطيد. [1086] .سوم: اثر شمشير مالك بن يسر بود كه بر فرق مباركش رسيد، و عمامه و كلاهش را پر از خون نمود. [1087] .چهارم: اثر شمشيري بود كه بر گلوي مطهرش رسيد، و سر را از بدن جدا نمود، ولي اثر آن از جانب قفا وارد گرديد، و اينها آياتي است كه لازم مي‌كنند بر دوستان آن جناب كه در وقت تصور، يا استماع آن، اركان وجودشان متزلزل شود، و قامتشان خم گردد، و بر زمين بيفتند، و خاك بر سر كنند. [ صفحه 356]

### تمام سوره‌هاي قرآن در حق آن حضرت

#### اشاره

مقصد ششم: در بيان يك يك از سور قرآني و آنچه از آن متعلق است به حضرت سيدالشهداء به اشاره، يا به مناسبت، يا به حسب باطن، پس مي‌گوئيم كه: سوره‌ي فاتحه در مقصد سابق بيان شد.سوره‌ي بقره در آن است اول مراثي كه آن جناب كه آيه‌ي (اتجعل فيها من يفسد فيها و يسفك الدماء) [1088] باشد، چنانكه در حديث است كه ملاحظه نمودند ملائكه واقعه‌ي آن جناب را در كربلا، و دانستند آن را به جهت اموري كه ايشان را دلالت كرد بر آن، پس چنين سخني گفتند.سوره‌ي آل عمران در وقتي كه علي‌اكبر به سوي اعداء روانه شد حضرت اين آيه را تلاوت كرد: (ان الله اصطفي آدم و نوحا و آل ابراهيم و آل عمران علي العالمين) [1089] .سوره‌ي نساء مشتمل است بر آيه‌ي دوم، از آيات مراثي آن حضرت، يعني (المستضعفين من الرجال و النساء و الولدان لا يستطيعون حيلة و لا يهتدون سبيلا) اظهر افراد، اشخاص اصحاب و عيال و اطفال آن جناب است. [1090] .سوره‌ي مائده، از براي آن جناب مائده بود مطابق مائده طعام، و آن از آب كوثر بود كه به جهت آن حضرت و اصحابش نازل گرديد بدون اينكه عرض كنند مانند حواريين (انزل علينا مائدة): [براي ما مائده نازل كن]. بلكه تمام تشنگي و گرسنگي و زخم و زحمت و كشته شدن را بر خود قبول نموده بودند، و بر ايشان گوارا بود بيشتر از گوارائي هر طعام و شرابي. [1091] .سوره‌ي اعراف، آن حضرت خود اعراف است بنابر بعض تفاسير، و از جمله رجالي [ صفحه 357] است كه بر اعرافند بنابر تفسير ديگر، [1092] ، و از براي حسين (عليه‌السلام) معرفت مخصوصي است به سيماي زوارش، زيرا كه از براي ايشان علامت مخصوصي است در روز قيامت، چنانكه در خواص زيارت ذكر شد. [1093] .سوره‌ي انفال حق آن جناب و ائمه‌ي طاهرين است [1094] ، و ايشان را منع نمودند از آن، بلكه آن جناب را از حق مشترك مابين جميع مردم منع كردند، بلكه از حق مابين جميع حيوانات منع كردند كه آب باشد، كه هر صاحب روحي در آن حق دارد، حتي كفار و حيوانات. [1095] .سوره‌ي برائت، هر چه در اين سوره از آيات جهاد است، تمام منطبق است بر جهاد اصحابش، و در آن است آيه‌ي (اشتري) يعني (ان الله اشتري من المؤمنين انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة): [خداوند از مؤمنان جانها و مالهايشانرا خريد، كه در مقابل براي آنانست بهشت] [1096] . و هر كسي در اين بازار معامله كرده، و ليكن آن جناب را در آن معامله مخصوصي است كه تسليم مثمن، و تسلم ثمن، و نقل متاع، و كيل و وزن، و حفظ و بذل آن، همه يك نحو خصوصيتي داشته، كه از ملاحظه‌ي مجموع خصايصش ظاهر مي‌شود.سوره‌ي يونس، از براي حسين (عليه‌السلام) از يونس صورت و صفت و سيرتي بوده در وقتي كه بر روي خاك با بدن مجروح افتاد، ولي به عوض شجره يقطين، شمشيرها و نيزه‌ها و بال مرغها بود. [1097] .سوره‌ي هود، آن جناب از اين سوره آيات مخصوصه تلاوت نمود، آن وقتي كه در ميان ميدان ايستاده و خطبه خواند اين آيه را تلاوت كرد [1098] (قال اني اشهد الله و اشهدوا [ صفحه 358] اني بري‌ء مما تشركون): [گفت: من خدا را گواه مي‌گيرم، شما نيز گواه باشيد كه من از آنچه شما شرك مي‌ورزيد بيزارم] [1099] تا آخر.سوره‌ي يوسف، و در بعضي روايات است از طرف عامه كه اين سوره نازل گرديد بر پيغمبر (صلي الله عليه و آله) تا تسليت باشد از براي او از آن چه جاري مي‌شود بر حسين (عليه‌السلام).سوره‌ي رعد، در حديث است كه هيچ ابري نيست كه برق و رعد داشته باشد مگر اينكه لعنت مي‌نمايد قاتل حسين (عليه‌السلام) را. [1100] .سوره‌ي ابراهيم، در اين است قضيه‌ي ساكن نمودن ابراهيم ذريه‌ي خود را در وادي بي‌ذرع، و منطبق است بر آن كيفيت ساكن نمودن حسين (عليه‌السلام) ذريه‌ي خود را در كربلا، و مطابق است تكلم كردن ابراهيم با ايشان و وداع نمودن او، با تكلم حسين (عليه‌السلام) و وداع او با اهل بيتش، كه سنگ را به گريه مي‌آورد. [1101] .

### از براي حسين معراج مخصوصي است در كربلا

سوره‌ي اسري، از براي حسين (عليه‌السلام) معراج مخصوصي بود در كربلا، از آثار او است اينكه كربلا معراج ملائكه شده است [1102] ، و پيغمبر (صلي الله عليه و آله) در شب معراج به اين زمين مرور نمود، چنانكه در خبر است. [1103] .سوره‌ي كهف، سر حضرت زماني كه بر نيزه بود از اين سوره آياتي تلاوت نمود، چنانكه زيد بن ارقم شنيد در كوفه اين آيه را: «ام حسبت أن اصحاب الكهف و الرقيم كانوا من آياتنا عجبا): [آيا گمان كردي كه اصحاب كهف و رقيم از نشانه‌هاي شگفت ما بودند.] و جماعتي در شام شنيدند اين آيه را: (انهم فتية آمنوا بربهم و زدناهم [ صفحه 359] هدي): [آنها جواناني بودند كه به پروردگارشان ايمان آوردند و ما بر هدايتشان افزوديم]. و از براي اينها حكمت‌هايي است كه ايشان به آن ابصرند. [1104] .سوره‌ي مريم، در حديث زكريا است كه (كهيعص) اشاره است به كربلا، و هلاك عترت از ظلم يزيد در حالت عطش با صبر [1105] ، و در حديث ديگر است كه مراد از «مكانا قصيا» در قضيه‌ي ولادت مريم زمين كربلا است، كه حضرت مريم از دمشق بطي الارض در آن جا آمده وضع حملي نمود، و همان شب مراجعت كرد. [1106] .سوره‌ي طه، در اين سوره مناسباتي هست با آن جناب، موسي از طور نار ديد، و به اهلش گفت صبر كنيد تا از براي شما جذوه بياورم كه گرم شويد، و حسين (عليه‌السلام) از كربلا نور ديد، و به اهلش فرمود: با من بيائيد كه خداوند خواسته است شما را اسير ببيند. [1107] .و در سوره‌هاي بعد از طه ايضا اين مناسبات مخصوصه هست، چنانكه بعضي از آيات سوره قصص را در وقت خروج از مدينه تلاوت نمود، و بعضي آيات را وقت دخول مكه [1108] ، و بعض آيات از سوره‌ي مؤمن را در وقت مبادرت تلاوت فرمود. [1109] .

### حروف مقطعه‌ي قرآن و بدن قطعه قطعه‌ي حسين

و چون مقصود بيان نمونه بود از تطبيق، پس به همين اكتفا كنيم از تفصيل، و اشاره نمائيم به بعضي از مناسبات عمومي.پس مي‌گوئيم كه: آن سوره‌ها كه در اول آنها حروف مقطعه است مانند طواسين، حواميم، يس، ص، المر، الم، ق، ن، از براي صور اينها در نقش تأثيراتي است، و در [ صفحه 360] آنها اشاراتي است به مطالب من حيث العدد، و تأثيراتي در آن حروف است، و اشاراتي به اسماء الله، و رموزي است كه معرفتش مخصوص پيغمبر (صلي الله عليه و آله) و ائمه است، و حسين (عليه‌السلام) در جسد آن جناب حروف مقطعه بوده است از اثر شمشيرها، كه از براي آنها هيئاتي بوده است، فرادي، و ثنائي، و ثلاثي، و رباعي، و خماسي، و از براي هر يك هيئت مخصوصي بود، و در آنها رمزي است از عالم تسليم و رضا، و دانست آن رمز را همان كسي كه از رموز حروف مقطعه قرآني مطلع [بود]، و از اين جهت مي‌بوسيد آن مواضع را و مي‌گريست. [1110] .سوره‌هائي كه در اوايل آنها تسبيح است، مناسبت آنها با صفاتي كه در آن جناب بوده است في الجمله بيان شد در عنوان احترامات الهيه.سوره‌ي مدثر، باطن اين سوره از آن جناب است، چنانكه از معني ظاهرش هم بيرون نيست، و پيغمبر (صلي الله عليه و آله) كه مدثر است از او است، و او از مدثر است.سوره‌ي مزمل، او است [مزمل] به خون خود، كه در ظلمت شب ضلالت به پا خاست و ظلمت را منكشف نمود و حق را واضح كرد، و اصحابش مزمل بودند به خون خود مانند اصحاب پيغمبر (صلي الله عليه و آله) كه در حق ايشان فرمود در روز احد: ايشان را با خونها و رخت‌هاي خونين به هم پيچيده و دفن كنيد، كه من بر ايشان شاهدم [1111] ، و ليكن از براي اصحاب حسين (عليه‌السلام) رختي باقي نگذاشتند، بلكه با همان خونها مدفون گشتند.سوره‌هايي كه مبدوند [يعني ابتدا شده‌اند] به قسم، در باطن منطبق‌اند بر حسين (عليه‌السلام) و حالات او، و شهادتش، و روح، و جسد، و قلبش، و بر اصحابش و حالات ايشان، مثلا (و الصافات صفا فالزاجرات زجرا فالتاليات ذكرا): [سوگند به آنانكه صف ببندند صف بستني، و دفع كنند دفع كردني، و تلاوت كنند قرآن را. [ [3] . منطبق است بر حسين و عسكرش كه صف كشيدند در جهاد و در وقت حمايت از او، و در وقت نماز [ صفحه 361] كه صف بستند در عقب آنجناب، و در وقتي كه اجساد ايشان بر خاك افتاده بود صف بسته بودند، و سرهاي ايشان بر نيزه صف بسته بود، حتي اينكه در مدفن هم صف بسته‌اند، چون كه همه را در يك حفيره دفن كردند. [4] .(و الفجر و ليال عشر و الشفع و الوتر و الليل اذا يسر): [سوگند به بامداد و شبهاي دهگانه، و به جفت و تك، و به شب هنگامي كه برود]. آن جناب فجر است به نور هدايت، و شبهاي مصيبتش ليالي عشر است، و خودش با برادرش شفع است [5] ، و خودش در وقتي كه تنها گرديد، وتر است، و لكن، وتر موتور، و نفس مطمئنه كه در آخر سوره است روح آن جناب است، چنانكه تفسير شده است در اخبار اهل بيت. [6] .(و الطور و كتاب مسطور في رق منشور و البيت المعمور و السقف المرفوع و البحر المسجور): [سوگند به طور، و نامه‌ي نوشته شده در پوست گسترده، و خانه‌ي آبادان، و سقف برافراشته، و درياي آكنده]، طور محل شهادت آن جناب است هم به ظاهر و هم به معني، و كتاب مسطور بدن شريف بود، و بيت معمور سر مطهرش، و بحر مسجور زمين كربلا، و ميدان بلا است.(و النجم اذا هوي): [سوگند به ستاره هنگامي كه فرود آيد]، مطابق است با وقوع آن حضرت بر خاك.(و الضحي): نور صورت آن جناب يا نور ايمان كه به او ظاهر گرديد.(و السماء ذات البروج): في الحقيقة آن حضرت است، زيرا كه اوست آسمان امامت كه از براي آن نه برج است بلكه سيزده برج است.(و السماء و الطارق) حسين (عليه‌السلام) حسين (عليه‌السلام) آن نجم ثاقب است كه نور او جميع ظلمات ارضيه را شكافت و مرتفع ساخت.(و الشمس و ضحيها)، شمس صورت آن جناب است كه با اينكه به خون و خاك [ صفحه 362] آغشته بود باز نور او ظاهر بود [7] ، و مي‌درخشيد، و جسد شريفش در شبها نور مي‌داد مانند آفتاب. [8] .(و المرسلات) ملائكه‌اي است كه بجهت امور آن حضرت نازل شدند.(و النازعات غرقا) ارواح مطهره‌ي آن جناب و اصحاب اطيابش هستند (والعاديات) اسبهاي ايشان است كه در ميدان شهادت جولان نمودند.سوره‌ي قيامت تمامش منطبق است بر قيامت اهل بيت كه در روز عاشورا برپا گرديد، آن بود واقعه‌ي عظيمه، و حاقه و صاخه، و طامه‌ي كبري، كه برتري داشت بر هر مصيبتي، و آن بود قارعه كه قلوب ابرار و فجار را درهم شكست، و زمين متزلزل گرديد، و آن است غاشيه، آيا شنيده‌ايد قصه‌ي آنرا؟(اذا السماء انشقت) و (اذا السماء انفطرت) در زماني كه فرق مباركش را شكافتند. [9] .(اذا الشمس كورت) منطبق است بر روز عاشورا، كه هم آفتاب در ظاهر منكسف شد [10] ، و هم آفتاب برج امامت، و از براي هر يك از اين مطالب مذكوره تفاصيلي است كه در كتاب روضات الجنات ذكر كرده‌ام.سوره‌ي قدر، از براي حضرت حسين (عليه‌السلام) ثابت شده است فضايل شب قدر چنانكه در خصايص ازمنه بيايد (ان شاء الله).سوره‌ي اخلاص، و آن جناب ظاهر ساخت توحيد خدا را، و مخصوص گرديد به توحيد علاقه قلبيه، كه قطع كرده بود بالكليه از جميع ما سوي الله.سوره‌ي جحد، آن جناب اظهار نمود انكار را بر اهل نفاق، و از ايشان بيزاري جست.سوره‌ي معوذتين، در روايات خاصه و عامه وارد است كه اين دو سوره نازل شد به جهت حسين (عليه‌السلام). [11] . [ صفحه 364]

## در خصوصيات آن حضرت نسبت به بيت الله الحرام و مقاصد چهار گانه‌ي آن

اين كشته‌ي فتاده بهامون حسين تست وين صيد دست و پا زده در خون حسين تست‌وين ماهي فتاده بدرياي خون كه هست زخم از ستاره بر تنش افزون حسين تست‌اين قالب طپان كه چنين مانده بر زمين شاه شهيد ناشده مدفون حسين تست‌اين غرقه‌ي محيط شهادت كه روي دشت از موج خون او شده گلگون حسين تست‌اين خشك لب فتاده ممنوع از فرات كز خون او زمين شده جيحون حسين تست‌اين شاه كم سپاه كه با خيل اشك و آه خرگه از اين جهان زده بيرون حسين تست‌وين نخل تر كز آتش جانسوز تشنگي دود از زمين رسانده بگردون حسين تست‌پس روي در بقيع بزهرا خطاب كرد وحش زمين و مرغ هوا را كباب كرد [ صفحه 365] عنوان نهم:، در خصائص آن جناب نسبت به بيت‌الله الحرام، و در آن چند مطلب است:

## بيت الله حقيقي قلب آن حضرت است

### اشاره

مقصد اول: اينكه آن جناب است بيت‌الله حقيقي، بدانكه خداوند متعال اجل است از اينكه در مكان باشد، يا اينكه خانه و مسكني داشته باشد، چون جسم و جسماني نيست، و اينكه بعض امكنه را خانه‌ي خود ناميده به جهت شرافت مخصوصي است، از جهت اينكه محل عبادت اوست، يا محل كثرت عبادت است، يا محلي است كه عباد مأمورند به توجه به سمت آن، يا اينكه محاذي محل عبادت است، يا محل نزول فيض است، يا اينكه وصول به آن صعب است، پس قصد قربت در آن به خلوص اقرب است، و همه‌ي اين صفات در مكه‌ي معظمه جمع است، و بعض آنها در مساجد موجود است، و اينها بيت‌الله ظاهري هستند، و اما بيت‌الله واقعي پس آن است كه در حديث قدسي وارد است، كه مي‌فرمايد: گنجايش ندارد مرا آسمان و زمين، و لكن گنجايش دارد مرا قلب بنده‌ي مؤمن [1112] و خداوند وحي نمود به سوي داود كه: از براي من خانه‌اي خالي نما تا در آن ساكن شوم، عرض كرد: خداوندا تو اجلي از اينكه در مسكن سكني نمائي، وحي رسيد كه: قلب خود را از براي من فارغ نما. [1113] .پس هر قلبي كه نباشد در او محبتي غير از محبت خدا، آن است بيت‌الله حقيقي، و آن قلب مؤمن كامل است كه خالي است از همه‌ي تعلقات، و در آن فكر و ذكري نيست مگر از خدا، و گاه به حدي مي‌رسد كه نمي‌بيند و نمي‌شنود مگر از خدا، چنانكه درحديث قدسي است: «حتي اكون سمعه و بصره»: [من چشم و گوش او مي‌شوم.] [1114] . بنابر بعضي از معاني.و چون اين مطلب معلوم شد، ظاهر مي‌شود كه بيت‌الله بزرگ حقيقي همان قلب [ صفحه 366] حسين (عليه‌السلام) است كه فارغ بود از براي خدا به فراغ حقيقي، به نحوي كه باقي نمانده بود در آن علاقه از غير خدا، حتي علايقي كه منافات با علامه‌ي مع‌الله نداشته‌اند، و قطع علاقه نمودن از شي‌ء به جهت خدا، دليل است بر اشديت علاقه الهي، خصوصا اگر علاقه شديده باشد، قطع جميع علايق دليل انحصار علاقه‌ي الهي است، و تمام شرايع مبني بر همين است، و تدين به دين به مقدار قطع علاقه از ما سوي الله است در راه رضاي خدا، و درجات ايمان مختلف مي‌شود به اختلاف علايق شدة و ضعفا، و مقدار قطع آنها زمانا و كيفية. چون اين مطلب ظاهر شد، پس بدانكه جناب حسين (عليه‌السلام) هنگامي كه متوجه او شد امر الهي، كه در صحيفه‌ي امامت ثبت گرديده بود، به اينكه خود را بفروش در راه خدا، همان قصد نمود امتثال آن امر را، پس از اول خروج از مدينه الي نزول به كربلا، قصدش امتثال امر خدا بود، بلكه قصد نمود جميع مصائبي را كه بر او وارد گرديد، همه به عنوان تقرب به سوي خدا، پس همه‌ي آنها با نيت قربت، و توطين نفس بر آن وارد شد، حتي پاره پاره شدن اعضاء را از اول امر نيت داشت، چنانكه از خطبه‌ي مكه ظاهر مي‌شود [1115] ، و كشته شدن اصحاب و اولاد و اهل بيت را در نيت داشت از مدينه، چنانكه صورت واقعه را به ام‌سلمه نمود. [1116] .پس آن جناب فارغ نمود تمام قلب خود را از تعلق به وطن، بلكه جميع اماكن و مساكن، و از تعلق به اموال حتي لباس، و سلطنت و راحت و رياست، و عيال و اطفال و اولاد و اخوان و عشيره و اصحاب، پس همه را پيش انداخت، و فارغ نمود قلب را از تعلق به متاع دنيا حتي آب، بلكه يك قطره‌ي آن [كه] به محتضر مي‌دهند، بلكه گذشت از سر و بدن و اجزاء آن از استخوان و گوشت و خون و صورت و هيئت و تركيب آن، حتي اينكه گذشت از صورت قلب صنوبري، و از مهجه آن كه خون قلب است در وقتي كه تير سه شعبه زهرآ لود بر آن وارد شد، و خون از آن جاري گرديد، پس مي‌گرفت آن خون را، بر سر و محاسن خود مي‌ماليد [1117] ، چنانكه در زيارت است كه آن جناب مهجه خود را در راه [ صفحه 367] رضاي تو داد. [1118] .پس چون آن جناب قلب ظاهري خود را با مهجه‌اش، و جميع علايقش داد، پس خالص گرديد قلب معنويش از براي خدا، و فارغ گرديد از جميع ماسوي، پس گرديد بيت الله حقيقي تحقيقي، و نبود در آن غير از خدا، پس بر مردم است كه حج كنند اين بيت الله را، بشرط استطاعت، واز اين تحقيق ظاهر گرديد سر آنچه وارد شده است در خبر كه هر كس حسين (عليه‌السلام) را زيارت كند چنان است كه خدا را در عرش زيارت نموده [1119] .

### بيت الله حقيقي و تعظيم نمودن بيت الله ظاهري

#### اشاره

مقصد دوم: چون آن بيت الله حقيقي تعظيم نمود بيت الله ظاهري را به نحو مخصوصي، پس خداوند هم از برايش خصائص كعبه را قرار داد با علاوه، تفصيلش آن است كه آن حضرت روز جمعه سوم شعبان وارد مكه گرديد [1120] ، و در آنجا بود تا موسم حج، پس احرام بست از براي حج يا عمره‌ي تمتع، پس خبر رسيد به او كه يزيد پليد سي نفر از شياطين بني اميه را فرستاده است كه آن جناب را به حيله شهيد كنند، و لشكري با عمر بن سعد العاص روانه كرده كه آن حضرت را علانية بگيرند [1121] ، پس حضرت احرامش را به عمره‌ي مفرده تبديل نمود در روز ترويه يا عرفه عزم خروج نمود، محمد بن حنفيه چون خبر شنيد شبانگاه به خدمتش مشرف گرديد، و عرض كرد: اي برادر غدر و بي‌وفايي اهل كوفه بر شما مخفي نيست، و به تحقيق دانسته‌اي كه رفتار ايشان را با برادر و پدر بزرگوارت، و مي‌ترسم كه با تو نيز غدر و مكر كنند، و وفا به وعده‌ي خود ننمايند، و اگر در اينجا بماني معزز و محترم خواهي بود، و دست تعدي به دامان جلال تو نرسد، حضرت فرمود كه: مي‌ترسم يزيد پليد در اين جا مرا به حيله بكشد، و به اين سبب احترام خانه‌ي [ صفحه 368] كعبه شكسته گردد، عرض كرد: پس برو به طرف يمن، يا به بعض نواحي صحرا كه در آن جا ايمن خواهي بود، فرمود: تأملي در اين امر مي‌كنم، پس در وقت سحر حضرت امر به رحيل نمود، چون شنيد به خدمت آمد و زمام ناقه را گرفت، و عرض كرد: شما وعده نمودي كه در اين امر تأمل فرمائي، پس چرا به اين تعجيل روانه مي‌شوي؟ فرمود: چون تو رفتي رسول خدا (صلي الله عليه و آله) به نزد من آمد، و فرمود: برو، كه خدا خواسته است ترا كشته ببيند، محمد استرجاع نمود، عرض كرد: پس چرا اين زنان را همراه خود مي‌بري؟ و حال آنكه از براي شهادت مي‌روي، فرمود: خدا خواسته كه ايشان را اسير ببيند [1122] ، و باز فرمود: اي برادر اگر در سوراخ جانوري از جانوران زمين داخل شوم، هر آينه مرا بيرون مي‌آورند، و مي كشند. [1123] .و بعد عبدالله بن زبير و عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر به خدمتش آمدند و هر يك سخني از منع گفتند، حضرت جواب فرمود ابن زبير را به اينكه: نمي‌خواهم حرمت خانه‌ي خدا به سبب من شكسته شود. [1124] .و ابن عمر را به بيان بي‌اعتباري دنيا، و قضيه‌ي قتل يحيي، و كشته شدن انبياء بني اسرائيل. [1125] .و ابن عباس را جواب داد به اينكه: حضرت پيغمبر (صلي الله عليه و آله) مرا امري كرده است كه بايد اطاعت نمايم [1126] ، پس همه‌ي ايشان تسليم نمودند، و وداع كردند، و گريستند، وابن عمر خواهش نمود كه ببوسد، موضعي را كه پيغمبر (صلي الله عليه و آله) مكرر بوسيد، پس حضرت ناف مبارك را گشود، و عبدالله بوسيد و گريست، و حضرت به طرف عراق روان شد. [1127] .مؤلف گويد: كه ملاحظه نما اين امام بزرگوار را كه چگونه مراعات نمود احترام كعبه [ صفحه 369] را و راضي شد كه آن صدمات بر او وارد شود، ولي نزديك خانه‌ي خدا نباشد كه موجب هتك آن شود، و به سبب اين احترام كه آن امام محترم از كعبه نمود، خداوند جميع خصائص و كرامات كعبه را از براي او قرار داد، پس خوب است كه آن فضايل و كرامات را بشماريم، و اشاره به تطبيق نمائيم، و آن در بادي نظر پنجاه فضيلت است:

### جميع فضائل و كرامات كعبه از براي حسين

اول: كعبه اول خانه‌اي است كه از براي مردم قرار داده شده، و حسين (عليه‌السلام) چون از پيغمبر (صلي الله عليه و آله) است و پيغمبر اول مخلوقات است، و نور حسين (عليه‌السلام) با نور جدش و پدرش و مادرش و برادرش پيش از خلقت زمين و آسمان بوده [1128] ، پس اول بيتي است كه قرار داده از براي مردم، و از براي ملائكه، و از براي جميع مخلوقات.دوم: اينكه در مكه است كه افضل مواضع است، وحسين (عليه‌السلام) در كربلا است، كه به مقتضاي حديث مفاخرت، اشرف از مكه است. [1129] .سوم: بناي خليل خدا است، و حسين (عليه‌السلام) گوشت و خونش از گوشت و خون حبيب خدا است كه اشرف از خليل است.چهارم: مبارك است به زوار و مجاورين، و حسين (عليه‌السلام) صاحب بركات الهيه است كه فيضهاي الهي به سبب او بر خلايق مي‌ريزد، پس جمعي به شهادت در ركابش به بهشت رفتند، و گروهي به گريه بر او مستحق مي‌شوند، و برخي به اقامه‌ي عزايش، و جماعتي به گريانيدن بر او، و طايفه‌اي به تباكي، و فرقه‌اي به ياد آوردن از او در وقت آب خوردن، و بعضي به زيارتش، يا به اعانت زوارش، يا دفن شدن در تربتش، و نحو اينها از بركاتي است كه به سبب آن جناب بر مردم فايض مي‌شود. [1130] .پنجم: سبب هدايت خلق است، و حسين (عليه‌السلام) ايضا سبب هدايت است، بلكه [ صفحه 370] او جان خود را فداي دين خدا كرد، تا اينكه به سبب قتل او ظاهر شد حقيقت دين شيعه، چنانكه در زيارت اربعين، حضرت صادق مي‌فرمايد در حق آن جناب كه مهجه خود را در راه خدا داد تا اينكه خلاص نمايد بندگان را از گمراهي و حيرت. [1131] .ششم: حرم كعبه را از چهار طرف محترم قرار داد، و حرام نمود صيد آن را و بريدن درخت و گياه آن را، و لقطه‌اش را، مگر به جهت پيدا كردن صاحبش، و از براي مدفن آن حضرت احترامي است از چهار طرف، كه تربتش را محترم نمود و خوردن آن را به جهت شفا تجويز كرد، و حرمش تا يك فرسخ است، يا چهار فرسخ، يا پنج فرسخ، علي اختلاف الاخبار، و بعضي جمع كرده‌اند به تفاوت مراتب فضيلت، و كلمات علماء مختلف است در تحديد نسبت به مواضع جواز أكل، بعضي تربت حرم را مطلقا تجويز كرده‌اند، و بعضي تربت خود قبر و نواحي قريبه به آنرا كه عرفا خاك قبر گويند، و اين احوط است. و از بعض روايات ظاهر مي‌شود تحديد بيك ميل، يا چهار ميل، يا هفتاد ذراع. [1132] .و از براي خوردن تربت، آداب و شرايطي است كه در محلش مذكور است [1133] ، و از كثرت آن آداب بعضي را گمان شده است كه استشفاء به آن در كمال صعوبت است، و گويا شرطيت فهميده است، و اظهر آن است كه آن همه از آداب است نه شرائط.هفتم: كعبه محل امن و امان است، و هر كس پناه برد خون او محفوظ مي‌شود و قتلش جايز نيست، و حسين (عليه‌السلام) نيز مأمن است، و حلال نيست خون كسي كه به او پناه برد، لكن بني‌اميه، هم هتك حرمت خانه را كردند، و هم هتك حرمت آن جناب را نمودند، و كساني را كه به او پناه بردند خونش ريختند، حتي دو طفل صغير را كه يكي در دستش بود و از برايش طلب آب نمود، تير به حلقومش زدند [1134] ، و ديگري بالاي سينه‌اش [ صفحه 371] دستش را قطع كردند، پس استغاثه به عمويش كرد، آن حضرت او را به سينه گرفت، پس تيري به او زدند و او را كشتند بالاي سينه‌اش [1135] ، و كبوتران برج امامت را كه بر او احاطه نموده بودند متفرق كردند، يعني دخترش سكينه را از روي سينه‌اش كشيدند، و به زنجير بستند، و بر جهاز شتران سوار كردند. [1136] .هشتم: كعبه قبله‌ي حبيب خدا بوده در نمازش كه اشرف حالات و افضل عبادات است، و محل توجه وجه آن جناب است، و حسين (عليه‌السلام) مهجه‌ي قلب پيغمبر (صلي الله عليه و آله) و ثمره‌ي فؤاد آن سرور، و ريحانه‌ي آن جناب [1137] ، بلكه نفس آن حضرت بود، چنانكه فرمود: «حسين مني و انا من حسين (عليه‌السلام)» [1138] بلكه قبله‌ي وجه قلب پيغمبر (صلي الله عليه و آله) بود. كه هميشه قلبش متوجه به سوي او، و در ياد او بود، حتي در اثناء خطبه، يا در اثناء نماز كه او را بر دوش مبارك سوار نموده بود. [1139] .

### كعبه ركني از اركان اسلام و حسين ركني از اركان ايمان

نهم: طواف كعبه ركني است از اركان اسلام به شرط استقامت، و اگر كسي ترك آن نمايد ركني از اركان اسلامش ناقص است، و زيارت حسين (عليه‌السلام) ركني است از اركان ايمان، و در حديث است كه تارك زيارت آن جناب ناقص الايمان است، و قاطع حرمت رسول‌خدا است، و عاق آن جناب است، و شيعه نيست، و اگر در بهشت رود مهمان خواهد بود، و تارك حقي است از حقوق خدا، اگر چه هزار حج كرده باشد، و محروم است از خير. [1140] .و در خبر است كه كسي يكسال يا دو سال بر او بگذرد، و به زيارت نرود، حظ خود را [ صفحه 372] گم كرده و از خدا كناره جسته، و از جوار پيغمبر (صلي الله عليه و آله) دور شده. [1141] .دهم: كعبه مغناطيس قلوب است، كه همه‌ي دلها به سوي آن مايلند، و به آن مشتاقند از دور و نزديك، و حسين (عليه‌السلام) مغناطيس قلوب شيعيان است كه تمام را ميل حاصل است به سوي آن جناب، و محبت او ممتاز است از محبت ساير ائمه بالوجدان، و از اخبار هم مستفاد مي‌شود، چنانكه در بحار و غير آن، روايت كرده است از مقداد بن اسود كندي كه حضرت رسول بيرون تشريف برد در طلب حسين (عليه‌السلام) كه از خانه بيرون رفته بودند، و من در خدمت آن حضرت بودم، پس ديدم افعي را كه بر روي زمين بود، چون احساس به قدوم آن جناب نمود، برخواست، ديدم قامتش از نخل بلندتر است، و از شتر ضخيم‌تر است، و از دهانش آتش بيرون مي‌آمد، پس مرا واهمه ربود، و ترسيدم، پس چون نظرش به حضرت رسول (صلي الله عليه و آله) افتاد، باريك و ضعيف گرديد، و بمانند ريسماني شد، پس پيغمبر خدا ملتفت به من شد، و فرمود: مي‌داني اين افعي چه مي‌گويد؟ عرض كردم: خدا و رسول (صلي الله عليه و آله) بهتر مي‌دانند، فرمود: مي‌گويد: حمد خدا را كه مرا باقي گذاشت تا اينكه نگاهبان فرزندان رسول‌خدا شدم، پس در ميان رملها روان شد، ناگاه ديدم در آنجا درختي است كه پيش از اين نديده بودم و بعد از آن روز هم نديدم، و آن درخت سايه انداخته بود بر حسنين (عليه‌السلام)، پس حضرت رسول (صلي الله عليه و آله) نشست در ميان ايشان، و سر حسن (عليه‌السلام) را برداشت و بر ران مبارك گذاشت، بعد سر حسين (عليه‌السلام) را برداشت و بر ران چپ خود گذاشت، آنگاه زبان مبارك را در دهان حسين (عليه‌السلام) برد، حسين (عليه‌السلام) بيدار شد، و عرض كرد: يا ابه، دوباره به خواب رفت، و همچنين حسن (عليه‌السلام) بيدار شد، و يا ابه گفت و به خواب رفت، عرض كردم: گويا حسين (عليه‌السلام) بزرگتر است حضرت فرمود: به درستي كه از براي حسين (عليه‌السلام) محبت مكنونه‌اي است، پس چون بيدار شدند، ايشان را به دوش مبارك برداشت، تا آخر حديث كه بسيار مفصل است. [1142] . [ صفحه 373]

### كعبه مقام ابراهيم و مقام حسين كتف پيغمبر

يازدهم: در آن جا مقام ابراهيم (عليه‌السلام) كه اثر قدم ابراهيم (عليه‌السلام) بر سنگ باقي است، و حسين (عليه‌السلام) مقام حبيب خدا است كه دهان مباركش در چند عضو او اثر نموده، و آن پيشاني و گلوي مباركش بود كه از بوسه‌ي پيغمبر (عليه‌السلام) هميشه مي‌درخشيدند [1143] ، و اگر مقام بدن خليل در نزد بيت است، پس به تحقيق كه مقام حسين (عليه‌السلام) كتف پيغمبر (صلي الله عليه و آله)، و پشت و سينه‌ي آن سرور بوده، و اگر كسي تتبع در اخبار و آثار نمايد، خواهد ديد كه، پيغمبر (صلي الله عليه و آله) گاهي آن جناب را بر دوش مبارك مي‌گرفت و راه مي‌رفت، و گاهي كه خوابيده بود بالاي سينه مي‌نشانيد، و در سجده بر پشت مباركش سوار مي‌شد، پس سجده را طول مي‌داد تا او به ميل خود فرود آيد، و از اينها معلوم مي‌شود چه قدر محبت و علاقه داشته است به حسين (عليه‌السلام)، كه احدي را با أحدي چنين محبت و علاقه‌اي اتفاق نيفتاده، و نخواهد افتاد. [1144] .

### خداوند براي مقام كعبه و حسين كرامات قرار داده

دوازدهم: از براي كعبه كرامت ظاهره قرار داده، كه كبوتران از بالاي آن عبور نمي‌كنند، و بر ديوار آن نمي‌نشينند.مترجم گويد: حقير هنگامي كه مشرف شدم به حج بيت‌الله، چند روز مواظب اين مطلب بودم، و در مطاف نشسته نظر به كبوتران داشتم، مي‌ديدم در حالت شدت طيران، چون به محاذي ديوار بيت مي‌رسيدند، منحرف مي‌شدند، و بطرف ديگر مي‌رفتند، و از بالاي خانه عبور نمي‌كردند، ولي اين حكم مخصوص كبوتران است، نه مطلق طيور، چنانكه مؤلف فرموده - انتهي.و از براي حسين (عليه‌السلام) نيز كرامت ظاهره بود كه آب به قبرش بستند، قبر بلند [ صفحه 374] مي‌شد، و آب به آن احاطه نمي‌كرد، و گاوها به طرف قبر مطهر نمي‌رفتند در وقتي كه متوكل مدت بيست سال امر نمود به حرث آن قبر شريف، و محو آثارش، حتي اينكه حكم كرد نبش نمودند آن قبر منور را، پس ديدند جسد شريف را كأنه در آن ساعت دفن شده، پس آن را به حال خود گذاشتند، و آب بر آن بستند، پيش نرفت، و گاوها را به سوي او حركت دادند پيش نمي‌رفتند، و مي‌ديدند جماعتي را كه تير به سوي ايشان مي‌اندازند، و اگر اينها تيري به سمت آن جماعت مي‌انداختند، تير برمي‌گشت، و به صاحبش مي‌خورد. [1145] .

### مرغ سفيدي نزد جسد شريف آن حضرت

بلي طيور بر بدن شريفش واقع گرديدند آنهم به جهت شرافتش بود.تفضيلش آن است كه در روايت وارد است كه چون آن جناب را شهيد كردند، و بدنش را بر روي خاك گذاشته رفتند، مرغ سفيدي به نزد آن جسد شريف آمد، و پر و بال خود به خون آن جناب آلود، و پرواز كرد، پس ديد مرغان چندي در سايه‌ي درختان و بستان آسوده‌اند، گفت: اي مرغان، شايسته است كه شما به عيش مشغول باشيد، و حسين (عليه‌السلام) در زمين كربلا بر روي خاكهاي گرم افتاده باشد، و خون از رگهاي او روان باشد، سرش را بر نيزه نموده، عيالش را اسير كرده‌اند، و در شهرها مي‌گردانند؟ آن مرغان پرواز كردند،و به كربلا آمدند، و ديدند آن بدن بي‌سر را كه بي‌غسل و كفن بر خاك افتاده، بادها گرد و خاك بر آن ريخته‌اند، و هيچ كس بزيارتش نمي‌آيد، مگر وحوش صحرا، و نوحه‌گري ندارد، مگر جنيان، و تمام عرصه‌ي صحرا از نور آن بدن روشن است، پس نوحه و ناله آغاز نمودند، و خود را به آن خون مطهر آلودند، وهر يك به طرفي پرواز نمودند، از آن جمله مرغي به سوي مدينه شتافت، و بر قبر حضرت رسول (صلي الله عليه و آله) طواف نمود در حالتي كه خون از پرهاي او مي‌چكيد، و فرياد مي‌كرد: آگاه باشيد حسين (عليه‌السلام) را در كربلا كشتند، و ذبح نمودند، و مرغان به دور او [ صفحه 375] جمع شدند، و دختر يهوديه به بركت آن خون مطهر كه از بالش مي‌چكيد شفا يافت. [1146] .و طيور خاكي كه كنايه از اسبان مخالفين است بر آن بدن شريف تاختند به نحوي كه زبان را ياري تقرير نه.عقرت بنات الأعوجية هل درت ما يستباح بها و ماذا يصنع‌اعوج، اسم اسبي بوده است، و اولاد آنرا بنات الاعوجية مي‌ناميده‌اند، و معني آن بيت است كه: بريده باد پي آن اسبان، آيا دانستند كه چه حرمت بزرگي با ايشان هتك شد؟ و چه عمل شنيعي را با ايشان مرتكب گرديدند؟!سيزدهم: كعبه را مطاف خلايق قرار داده، و ثواب طواف بسيار است نسبت به شوطها و گامها، و فضيلت زيارت حسين (عليه‌السلام) بر آن چندين صنف است چنانكه در عنوان زيارت ذكر شد.

### كعبه و حسين مطاف ملائكه‌اند

چهاردهم: كعبه را مطاف ملائكه قرار داد، چنانكه در خبر است كه جبرئيل به امر رب جليل كعبه را بنا نمود و قبل از آن، خيمه از بهشت نازل گرديده بود، و نصب شده بود بر قواعدي كه ملائكه بنا نموده بودند پيش از خلق آدم در مقابل ضراح كه در مقابل بيت المعمور است، و آن محاذي عرش است، و هفتاد هزار ملك حراست آن خيمه مي‌نمودند، پس چون جبرئيل بناي بيت نمود، آن ملائكه بر دور آن طواف نمودند و آدم و حوا نيز طواف كردند هفت شوط [1147] .و حسين (عليه‌السلام) نيز مطاف ملائكه بود در وقتي كه نور بود، و شفيع ملائكه بود چنانكه از قضيه‌ي صلصائيل و دردائيل ظاهر مي‌شود، كه حضرت رسول (صلي الله عليه و آله) حسين (عليه‌السلام) را به روي دست گرفت، و در حق ايشان دعا كرد، و فطرس به گاهواره‌ي او پناه جست، و جبرئيل و ميكائيل خادمش در مهد، و مكافات فطرس آن است كه سلام [ صفحه 376] و صلوات زوارش را به او مي‌رساند. [1148] .و قبر آن جناب مطاف ملائكه، و محل زيارت ايشان است، و در اين عمل چند صنف هستند:يكي: آن چهار هزار ملكند كه ژوليده و غبارآلوده در اطراف قبرش هميشه مشغول گريه هستند، و به استقبال زوار مي‌روند، و عبادت ايشان، و تشييع جنازه‌ي ايشان مي‌كنند، و ايشان همان ملائكه‌اند كه در روز عاشورا به جهت زيارتش آمدند، وقتي رسيدند كه آن حضرت شهيد شده بود، پس مأمور گشتند كه همانجا بمانند، و گريه كنند، تا در زمان رجعت از ياوران او باشند، و اسم رئيس ايشان منصور است. [1149] .و ديگر: هفتاد هزار ملكند، كه موكلند به قبر آن جناب، و بر او صلوات مي‌فرستند از روز شهادتش تا زمان قيام قائم (عجل الله فرجه). [1150] .و ديگر: چهار هزار ملكند كه وقت طلوع فجر نازل مي‌شوند، و گريه مي‌كنند تا وقت زوال، پس صعود مي‌كنند، و چهار هزار ديگر نازل مي‌شوند، و گريه مي‌كنند تا طلوع فجر. [1151] .و ديگر: ملائكه‌ي شب و روزند، ملائكه‌ي حفظ اعمالند، كه چون نازل مي‌شوند به زمين به سوي حاير مي‌روند، و با ملائكه‌ي آنجا مصافحه مي‌كنند، و بالهاي خود را به زوار مي‌مالند، و دعا در حق ايشان مي‌كنند به امر پيغمبر (صلي الله عليه و آله) و علي (عليه‌السلام) و فاطمه (عليهاالسلام) و حسن (عليه‌السلام) و ائمه (عليهم‌السلام) چنانكه در اخبار وارد است. [1152] .و ديگر: پنجاه هزار ملكند چنانكه از حضرت صادق (عليه‌السلام) مروي است كه ايشان مرور كردند به آن جناب در وقتي كه مشرف بر شهادت بود، پس به آسمان عروج نمودند، خطاب الهي به ايشان رسيد، كه شما گذشتيد به فرزند حبيب من، و او را [ صفحه 377] مي‌كشتند، شما ياريش نكرديد، پس برويد، و بر قبر او ساكن شويد، شوريده و غبارآلوده تا روز قيامت. [1153] .و ديگر: آنچه در خبر ام ايمن است از حضرت پيغمبر (صلي الله عليه و آله) كه فرمود: احاطه مي‌نمايند به او از هر آسماني صد هزار ملك هر شبانه روز، و بر او صلوات مي‌فرستند، و تسبيح خدا مي‌نمايند و استغفار مي‌كنند از براي زوارش، و مي‌نويسند اسمهاي كساني را كه به جهت تقرب به خدا و رسول (صلي الله عليه و آله) به زيارت مي‌آيند، و اسماء آباء ايشان، و عشاير و بلادشان را، و مي‌زنند به پيشاني ايشان از نور عرش خدا، كه اين است زائر قبر بهترين شهداء، و فرزند بهترين انبياء، پس چون روز قيامت شود، نوري از آن مهر ساطع گردد، كه چشمها راخيره نمايد، و به آن شناخته شوند، چنانكه در همين خبر است، كه جبرئيل به حضرت رسول (صلي الله عليه و آله)گفت، كه: گويا مي‌بينم تو را، اي محمد، كه در ميان من و ميكائيل باشي، و علي (عليه‌السلام) در پيش روي ما باشد، و با ما باشند ملائكه‌ي بسياري، كه عدد ايشان به شماره در نيايد، پس برچينيم كساني را كه اثر آن مهر در صورت ايشان است از ميان خلايق، تا اينكه از احوال روز قيامت، و شدايد آن نجات يابند. [1154] .و ديگر: در وقت هر نماز هفتاد هزار ملك نازل مي‌شوند، تا قيامت نوبت ايشان نمي‌شود، چنانكه در كامل الزيارة از حضرت صادق (عليه‌السلام) نقل نموده [1155] .پانزدهم: كعبه از آسمان نزول نموده است، چنانكه در خبر است از حضرت صادق (عليه‌السلام) كه خداوند نازل نمود كعبه را از آسمان، و از برايش چهار در بود، و در هر دري قنديلي از طلا آويخته بود. [1156] .

### حسين اشرف از كعبه است

مؤلف گويد: اگر شرف كعبه آن است كه از آسمان نازل شده، پس حسين (عليه‌السلام) [ صفحه 378] اشرف است، كه نوري بوده است پيش از خلق آسمانها، بلكه نوح و كرسي از نور او خلق شده [1157] .و بعد از قتل او، جسدش را با خونهايش به آسمان بردند، و با صورت علي (عليه‌السلام) در آسمان پنجم بداشتند، كه بر او است اثر ضربت ابن ملجم ملعون، و ملائكه‌ي آسمانها در آنجا جمع شدند، و به ايشان نظر مي‌نمودند. [1158] .و در روايتي است كه حسين (عليه‌السلام) در يمين عرش است، و نظر مي‌كند به محل شهادت، و دفنش، و زوار و گريه كنندگانش، چنانكه در خواص گريه ذكر كرديم. [1159] .شانزدهم: كعبه معظم و مجلل بوده است در جاهليت و اسلام، بلكه از زمان آدم تا حال هميشه خلائق آن را احترام مي‌كرده‌اند، و به زيارتش مي‌رفته‌اند، حتي اهل كفر و شرك، و حسين (عليه‌السلام) معظم و محترم بود حتي در نزد دشمنانش، چنانكه در خبر است كه محبت حسن (عليه‌السلام) و حسين (عليه‌السلام) در همه‌ي قلوب هست حتي منافقين و كفار [1160] .و اين معني ظاهر مي‌شود از اخبار تكلم نمودن آن حضرت به ابوبكر در طفوليتش، و از تكلم او با معاويه و درشتي كردنش با او، و با عمروعاص، و احترام ايشان آن جناب را [1161] ، و وصيت كردن معاويه يزيد را به رعايت حرمت آن جناب، و مكالمه‌ي عتبه با آن حضرت در مسئله‌ي بيعت با يزيد، و جوابي كه به مروان داد، چون او را امر به قتل آن حضرت نمود [1162] ، پياده شدن سعدوقاص با جميع حاج در وقتي كه آن حضرت پياده راه مي‌رفتند در سفر مكه [1163] ، و اين حرمت باقي بود تا روز عاشورا، كه ابن‌سعد ملعون حرمت آن جناب را ضايع نمود، وقتي كه آن مظلوم از اسب بر زمين افتاد، آن ملعون سوار شد، و [ صفحه 379] امر نمود ده نفر سوار شوند، و اسب بر بدن شريفش بتازند. [1164] .هفدهم: كعبه باقي است مادامي كه آسمان و زمين باقي است، و آن از اعلام دين است، و قبر حسين (عليه‌السلام) نيز چنين است، چنانكه از روايت ام ايمن ظاهر مي‌شود.

### نماز مسافر در كعبه و كربلا تمام است

هيجدهم: جايز است از براي مسافر كه نماز را تمام بخواند در مسجدالحرام كه محياست به كعبه بنابر اظهر و اشهر، و اين حكم در حاير حسين (عليه‌السلام) نيز جاري است [1165] ، و در تحديد حاير خلاف است. ابن‌ادريس گفته است كه: مراد مقداري است كه سور مشهد و مسجد بر آن احاطه دارد نه سور بلد، دليلش آن است كه حاير بمعني زمين پستي است كه آب در آنجا بايستد.و اين قول مختار شيخ مفيد است در ارشاد، زيرا كه همه اصحاب را در حاير دانسته به جز حضرت عباس، و دليل ديگرش احتياط است چون اين قدر را مورد اجماع دانسته. [1166] .و شهيد گفته است كه: در همين موضع بود، كه آب بگرد آن ايستاد، و پيش نرفت در زمان متوكل [1167] ، و بعضي گفته‌اند: حاير تمام صحن است، و بعضي اقتصار نموده‌اند بر همان زير قبه‌ي منوره، و بعضي حرم و رواق و قتلگاه را داخل دانسته‌اند، و مرحوم مجلسي (ره) گفته كه: ظاهر در نزد من آن است كه مجموع صحن قديم از حاير است، نه آنچه زياد شده است در زمان صفويه، و استدلال كرده است به اخباري كه مضمون آنها آن است كه چون داخل حاير شوي، بايست و بگو، و دعائي را ذكر كرده، پس قدري راه برو، و بايست، و هفت تكبير بگو پس بايست مقابل قبر، و بگو، باز قدري راه برو، و بگو، پس دستها را بلند كن و بگذار بر قبر، چون از آنها مستفاد مي‌شود حاير وسعت دارد، و [ صفحه 380] اين قول قوت دارد، و احوط اقتصار بر حرم مطهر است. [1168] .نوزدهم: كعبه طواف گاه تمام انبياء است از آدم، تا خاتم، چنانكه از اخبار متواتره مستفاد مي‌شود، و اين معني از براي حسين (عليه‌السلام) نيز ثابت است، هم نسبت به جسد شريفش، و هم نسبت به سر مبارك، و هم نسبت به قبر مطهرش، بلكه در خبر است كه اگر كسي در شب نيمه‌ي شعبان، آن حضرت را زيارت كند، مصافحه نمايد با او صد و بيست و چهار هزار پيغمبر. [1169] .

### تمام انبياء زيارت كرده‌اند زمين كربلا را

و از كعب‌الاحبار مروي است كه هيچ پيغمبري نبوده است مگر اينكه زيارت كرده است زمين كربلا را، و گفته است كه: در تو مدفون خواهد شد ماه برج امامت و تفصيل آن را محل عليحده است. [1170] .بيستم: خداوند زينت داده است كعبه را به حجرالاسود كه ياقوتي بوده است كه از بهشت نزول كرده، و از شير سفيدتر بوده، از اثر مس كفار و فساق سياه شد، و حسين (عليه‌السلام) زينت بهشت است، بلكه زينت عرش است، چنانكه در حديث است از جناب پيغمبر (صلي الله عليه و آله)كه بهشت سؤال نمود از خداوند كه او را زينت دهد، پس وحي رسيد كه زينت دادم اركان تو را به حسن (عليه‌السلام) و حسين (عليه‌السلام)، پس بهشت از خوشحالي به خود باليد مانند عروس، و بسيار مسرور شد. [1171] .و در خبر ديگر است كه چون روز قيامت شود، عرش خدا را با تمام زينتها زينت كنند، پس بياورند دو منبر، كه بلندي هر يك صد ميل باشد، و بگذارند در يمين و يسار عرش، و حسن (عليه‌السلام) و حسين (عليه‌السلام) بر آن منبرها برآيند، و خداوند عرش خود [ صفحه 381] را به ايشان زينت دهد مانند گوشواره كه در گوش زنان موجب زينت ايشان باشد. [1172] .و از جمله فضائل حجرالاسود آن است، كه ميثاق خلائق به او سپرده شده زيرا كه او، اول ملكي بود كه اقرار نمود به آنچه خداوند از خلائق ميثاق آن را گرفت، و محبت او به محمد (صلي الله عليه و آله) و آل او، از همه كس بيشتر بود، پس خداوند او را جوهري كرد، و به سوي آدم فرستاد، و مونس آدم بود، و چون آدم به مكه آمد، آن جوهر را بر گردن خود گرفته بود. و مخفي نيست بر كسي كه آن ميثاق كه شرافت حجرالاسود به آن است اقرار به خدا و پيغمبر (صلي الله عليه و آله) و علي (عليه‌السلام) و حسن (عليه‌السلام) و حسين (عليه‌السلام) و ائمه بوده است، پس شرافت به سبب حسين (عليه‌السلام) است. [1173] .بيست و يكم: از براي طواف كعبه لازم است نماز كردن در نزد مقام ابراهيم بجهت احترام خانه‌ي خدا، و حبيب خدا دو ركعت نماز شكر نمود در وقتي كه حسين (عليه‌السلام) متولد گرديد، و آن نافله‌ي مغرب مقرر شد، و همچنين در وقت تولد امام حسن (عليه‌السلام) و اين سنت جاري شد تا روز قيامت [1174] پس هر كس نافله‌ي مغرب مي‌گذارد كأنه من باب شكر وجود ايشان و احترام ايشان است.و در روايت ديگر است به سند معتبر از حضرت باقر (عليه‌السلام) كه در شب معراج نمازهاي يوميه ده ركعت مقرر گرديد، كه هر نمازي دو ركعت بود، و چون حسنين متولد شدند، حضرت رسول (عليه‌السلام) هفت ركعت من باب شكر اضافه نمود، پس خداوند هم امضاء كرد، و نماز هفده ركعت شد. [1175] .بيست و دوم: كعبه نور مي‌داد به مانند آفتاب و ماه، تا زماني كه قابيل هابيل را كشت، پس كعبه به اين حالت شد كه هست، چنانكه در روايت حضرت صادق است. [1176] . [ صفحه 382] و در روايت ديگر در موضع كعبه ياقوت سرخي بود كه نور آن مي‌تابيد تا حدود حرم. [1177] .

### نور حسين از كعبه بيشتر است

مؤلف گويد كه: اگر كعبه نوراني بود، و حال نورش برطرف شده. پس به درستي كه حسين (عليه‌السلام) نوراني بود، كه صورت و پيشاني او مي‌درخشيد، و به همين حال بود تا وقت شهادتش، چنانكه هلال بن نافع مي‌گويد كه: در عسكر عمر بن سعد بودم، ناگاه شخصي فرياد كرد كه بشارت تو را اي امير، اينكه شمر حسين را كشت، پس به ما بين صفين رفتم، ديدم آن حضرت مشغول جان دادن است، پس قسم به خدا هرگز نديده‌ام كشته‌اي به خون آغشته، كه چنين نوراني باشد، و نور صورت شريفش مرا مشغول نمود از فكر كشتنش، و در آن وقت طلب آب مي‌نمود. [1178] .و اگر نور كعبه از اثر نور ياقوت بوده، كه تا حدود حرم مي‌تابيد، پس به درستي كه تمام صحراي كربلا مي‌درخشيد از نور تجلي الهي كه بر شجره‌ي مباركه واقع شد، زيرا كه كربلا همان وادي ايمن است و بقعه‌ي مباركه كه موسي در آن نور الهي را مشاهده نمود، و آن نور به آفاق آسمان و اقطار عالم رسيد، و ايضا بدن آن جناب بعد از شهادتش مي‌درخشيد مانند آفتاب، چنانكه در روايتي مذكور است. [1179] .بيست و سوم: مكه‌ي ام‌القري است، و حسين (عليه‌السلام) ابوالائمة النجباء است، و اين فضيلت را خداوند به او كرامت فرمود در عوض شهادتش، چنانكه در روايات وارد است. [1180] .بيست و چهارم: كعبه سيد بيوت است، و حسين (عليه‌السلام) سيد جوانان بهشت است، و همه اهل بهشت جوانند، اين خبر به طرق شيعه و سني متواتر است، حتي عمر بن الخطاب آنرا از پيغمبر (عليه‌السلام) روايت كرده. [1181] . [ صفحه 383] بيست و پنجم: مكه با اينكه وادي بي‌زرع است، از اطراف و جوانب هر چيزي به آن جا نقل مي‌شود به دعاء ابراهيم (عليه‌السلام) و از براي حسين (عليه‌السلام) ثمرات بهشتي نقل مي‌شود، چنانكه در روايات متعدده رسيده است، از آن جمله در بحار روايت نموده است، از ابن شاذان، از ذاذان، از جناب سلمان، كه گفت: به خدمت حضرت رسول (صلي الله عليه و آله) مشرف شدم، و سلام كردم، چون به خدمت حضرت فاطمه (عليهاالسلام) رسيدم، فرمود: اي سلمان حسن و حسين از شدت گرسنگي گريه مي‌كنند، دست ايشان را بگير، و ببر نزد جدشان پس دست ايشانرا گرفتم، و به نزد پيغمبر (صلي الله عليه و آله) بردم، فرمود: چه مي‌شود شما را اي حسنين من؟ عرض كردند: گرسنه هستيم، و به طعام ميل داريم، حضرت دعا نمود، كه خدايا طعام ده ايشان را، و سه مرتبه مكرر كرد، پس ديدم كه يك دانه به به دست پيغمبر (صلي الله عليه و آله)آمد، كه به قدر يك كوزه‌ي بزرگي بود از كوزه‌هايي كه در بلد «هجر» مي‌سازند و از برف سفيدتر بود، پس حضرت آن را با انگشت ابهام دو نيمه كرد، نيمي به حسن (عليه‌السلام) و نيمي به حسين (عليه‌السلام) عطا نمود، من به آن نظر مي‌كردم، و ميل داشتم كه از آنها بخورم، حضرت فرمود: اي سلمان شايد ميل داري به خوردن آن؟ عرض كردم: بلي، فرمود: اين طعام بهشت است، و كسي از آن نمي‌خورد مگر بعد از فراغ از حساب. [1182] .و از آن جمله حديث رطب است، كه حضرت حسين (عليه‌السلام) ميل به آن نمود، پس طبقي از بلور حاضر شد، كه در آن رطب بهشتي بود، و بر روي آن پارچه‌اي از سندس سبز بود، و اين حديث بسيار مفصل است، و در بحار و جلاء مذكور است. [1183] .

### حديث سيب و به و انار...

و از آن جمله حديثي است، كه در بحار روايت نموده، از حسن بصري، و ام‌سلمه، كه حسنين (عليه‌السلام) وارد شدند بر رسول‌خدا، و جبرئيل در نزد آن حضرت بود، پس [ صفحه 384] ايشان در اطراف او گرديدند به گمان اينكه دحيه كلبي است، جبرئيل دست خود را حركت داد مانند كسي كه از كسي چيزي بگيرد، پس سيبي و بهي، و اناري آورد، و به ايشان داد، روي ايشان از خوشحالي برافروخت، و دويدند به نزد جد خود، حضرت از ايشان گرفت، بوئيد و فرمود: برويد نزد پدر و مادر خود، پس رفتند، و هيچ يك از آن نخوردند، تا اينكه پيغمبر (صلي الله عليه و آله) به نزد ايشان رفت، و همه با هم خوردند، و هر چند از آن مي‌خوردند، به حال خود عود مي‌نمود، و به همين حالت بود، تا زماني كه حضرت فاطمه (عليه‌السلام) وفات نمود، حسين (عليه‌السلام) فرمود: كه «انار» مفقود شد و چون اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) شهيد گشت «به» مفقود گشت، و سيب به حال خود بود، تا وقتي كه آب را به روي ما بستند پس چون تشنگي بر من غالب مي‌شد، آن را بو مي‌كردم، اندكي تشنگي من ساكن مي‌شد، عاقبت چون تشنگي من به نهايت رسيد، دندان بر آن فشردم، و يقين به هلاك نمودم، حضرت سجاد (عليه‌السلام) مي‌فرمايد، كه اين سخن را از پدر بزرگوارم شنيدم يك ساعت قبل از شهادتش، و چون شهيد گرديد، بوي سيب از محل شهادتش استشمام مي‌شد، ولي خودش را نيافتند، و اين رائحه در آن محل باقي است، و هر كس از زوار بخواهد استشمام رائحه‌ي آنرا نمايد، در وقت سحر به زيارت رود، كه اگر از مخلصين باشد، آن را خواهد استشمام نمود. [1184] .بيست و ششم: از جمله احترامات كعبه آن است كه حضرت اسماعيل موكل بر زينت آن، و پوشانيدن جامه بر آن بوده، پس طوايف عرب هدايا و تحف مي‌آوردند، و مادر اسماعيل و زوجه‌اش جامه مي‌ساختند، به خانه مي‌پوشانيدند [1185] ، و بعد حضرت سليمان جامه‌اي فرستاد، همچنين ساير ملوك، و خداوند از براي حسين (عليه‌السلام) جامه‌اي فرستاد، و حضرت پيغمبر (صلي الله عليه و آله) بر او پوشانيد، چنان كه ام‌سلمه روايت كرده، ديدم حضرت رسول‌خدا جامه‌اي بر حسين (عليه‌السلام) مي‌پوشاند، كه از جامه‌هاي دنيا نيست، سؤال كردم كه اين چيست؟ فرمود: اين هديه‌اي است كه خداوند [ صفحه 385] از براي حسين فرستاده است، و پودش از پرهاي نازك بال جبرئيل است. [1186] .و گاهي خود آن حضرت از مادرش جامه بجهت عيد طلب نمود، پس رضوان جامه‌اي هديه آورد به جهت او و حضرت حسن (عليه‌السلام) و فاطمه (عليهاالسلام) بر ايشان پوشانيد، چنانكه مشهور است. [1187] .و گاهي از جدش طلب نمود به جهت عيد، و خداوند هديه فرستاد، و جبرئيل او را سرخ رنگ نمود به خواهش آن جناب، و گريست، چنانكه حديث آن نيز معروف است. [1188] .و گاهي از خواهر طلب نمود، اما جامه‌ي كهنه، نه از براي عيد و زينت، بلكه از براي آنكه چون او را شهيد نمايند و لباسهاي نو، را ببرند، طمع در اين جامه‌ي كهنه نكنند، و بدنش عريان نماند، پس خواهرش زينب جامه‌ي كهنه آورد، و حضرت چند موضع آن را پاره نمود، و خونهاي حضرت آن جامه را رنگين كرد [1189] ، به همان رنگ كه جبرئيل جامه‌اش را در عيد رنگين نمود، و خاكهاي كربلا او را خاكي كرد، و نيزه و تر و شمشير پاره پاره‌اش نمود، مع ذلك اسحاق بن حويه آن را بيرون آورد، و بدن شريفش را عريان بر روي خاك گذاشت آه. [1190] .مصحح گويد: اين پيراهن، پيراهن حضرت ابراهيم خليل (عليه‌السلام) بود، كه آن را حضرت فاطمه (سلام الله عليها)، سه روز پيش از شهادتش به زينب كبري (سلام الله عليها) داد و فرمود: هنگامي كه اين پيراهن را برادرت حسين از تو مطالبه كند، بدانكه او فقط يك ساعت مهمان تست، سپس او را اولاد زنا به سخت‌ترين وضعي مي‌كشند. - انتهي - - [1191] .

### داستان اصحاب فيل در كعبه و يزيد در كربلا

بيست و هفتم: اصحاب فيل چون اراده‌ي خراب كردن كعبه نمودند، ابابيل سنگ [ صفحه 386] ريزه‌هاي جهنم را بر فرق ايشان مي‌زدند، كه از دبر ايشان بيرون مي‌رفت، و چون اصحاب كلب و خنزير يعني بني‌اميه اراده نمودند تخريب خاندان رسالت را به كشتن حسين (عليه‌السلام)، خداوند هر چند زمان قليلي ايشان را مهلت داد به جهت مصالح چندي، و ليكن بعد بر ايشان فرستاد جماعتي را كه يك يك را گرفته بانواع عذابها معذب نمودند دست و پا بريدند، و به آتش سوزانيدند، و به روغن زيت جوشانيدند، و كشتند و بعد جسدش را سوزانيدند مانند ابن‌زياد [1192] ، خودش به آتش سوخت مانند اخنس بن زيد [1193] ، و از حاجب ابن زياد منقول است كه گاهي صورت آن ملعون به آتش مشتعل مي‌شد پس آن را خاموش مي‌كرد. [1194] .و يزيد شب را مست خوابيد، صبح ديدند كه مرده است، و رويش سياه شده. [1195] .و اسبابي كه از حضرت به غارت بردند، همه آتش گرفته، مانند گوشت شتران آن جناب، و عطرياتي كه برده بودند، از زعفران و غيره، چنانكه در مقامش مفصل است. [1196] .

### نظر به كعبه سبب مغفرت و نظر به حسين از اعظم عبادات

بيست و هشتم: نظر نمودن به كعبه از براي كساني كه عارف به حق ائمه‌ي هدي باشند سبب مغفرت است، و موجب كفايت هموم دنيا و آخرت است [1197] و همچنين نظر به سوي حسين (عليه‌السلام) از اعظم عبادات بوده، و پيغمبر (صلي الله عليه و آله) عمدا نظر به سوي او مي‌نمود، و گاهي كه گرسنه مي‌گرديد مي‌فرمود: بروم نظر به حسن (عليه‌السلام) و حسين (عليه‌السلام) كنم تا گرسنگي من زايل شود. [1198] .و حضرت امير (عليه‌السلام) هم عمدا نظر به آن جناب مي‌كرد، و لكن مجرد نظر به او [ صفحه 387] سبب غلبه حزن و گريه‌ي ايشان بود. [1199] .و نظر به سوي قبر آن جناب عبادت است، و اثرش نيز غلبه رقت و حزن است بر ناظر، خصوصا اگر نظر نمايد به قبر فرزندش علي، كه نزد پاهاي پدر مدفون است، البته محزون خواهد شد، چنانكه همه‌ي اينها مروي است. [1200] .بيست و نهم: در حج وارد است كه هر درهم كه در راه آن صرف كنند، بهزار درهم محسوب مي‌شود، و ابن سنان از حضرت صادق سؤال نمود كه درهمي كه در راه حج صرف مي‌شود بهزار درهم است، پس درهمي كه در راه زيارت پدرت حسين (عليه‌السلام) صرف شود چه قدر است؟ فرمود: حساب مي‌شود هر درهم بهزار هزار درهم، تا ده مرتبه هزار مكرر كرد، و رفع مي‌شود از براي او درجات به همين عدد، و رضاي الهي از همه براي او بهتر است. [1201] .سي‌ام: خداوند مكه را خلق نمود، و آنرا حرم خود قرار داد پيش از دحوالارض، و لكن در روايت است از علي بن الحسين (عليه‌السلام) كه خداوند قرار داد زمين كربلا را حرم امن و مبارك، پيش از آنكه كعبه را خلق كند، و آنرا حرم قرار دهد بيست و چهار هزار سال، و چون زلزال روز قيامت شود، برداشته شود اين زمين با تربت نوراني صافي، و گذاشته شود در بهترين مواضع بهشت، كه ساكن آن نشوند مگر نبيين و مرسلين، يا فرمود: مگر انبياء اولواالعزم، و آن زمين نور مي‌دهد در ميان رياض بهشت، مانند ستاره‌ي روشن در ميان ستاره‌ها كه نور آن ديده را خيره مي‌كند، و آن زمين ندا مي‌كند: منم آن زمين مقدس پاكيزه، كه در برداشتم سيدشهدا، و سيد جوانان بهشت را. [1202] .

### كعبه و كربلا هر دو تكلم نمودند

سي و يكم: مكه سخن گفت، و تفاخر نمود به كرامتهاي خدا، و گفت: كيست مانند [ صفحه 388] من، و حال اينكه خانه‌ي خدا بر روي من بنا شده، و مردم از اطراف به جانب من مي‌آيند، و از براي كربلا برتري است بر او، چنانكه مروي است كه چون مكه تفاخر نمود، وحي شد به سوي آن، كه به جاي خود باش، نيست فضل خانه كه سبب فضل تواست، در جنب فضل كربلا، مگر به مانند سوزني كه در دريا فروبرند، پس چه قدر آب از دريا برمي‌دارد، و اگر خاك كربلا نبود ترا فضيلت نمي‌دادم، و اگر آن شخص كه در آنجا مدفون است نبود، ترا و خانه را خلق نمي‌كردم، پس به جاي خود باش، و تواضع و خشوع نما و تكبر مكن بر كربلا، و الا ترا به جهنم خواهم انداخت. [1203] .باز مي گوئيم كه: كربلا نيز تكلم نمود، و مفاخره كرد در اين نشأة، و خداوند بر آن رد نكرد، و يك مفاخرت در بهشت خواهد كرد، اما مفاخرتش در اين عالم، پس وقتي بود كه خطاب رسيد سخن گو، و فضايل خودرا ذكر كن، پس گفت: منم زمين خدا كه مبارك و پاكيزه هستم، در خاك و آبم شفا است، و فخر نمي‌كنم، بلكه خاضع و ذليل هستم از براي خداوندي كه مرا چنين قرار داده، و فخر نمي‌كنم بر زمينهاي ديگر، بلكه اين كلام را من باب شكر الهي ادا نمودم، پس خداوند او را گرامي داشت به حسين (عليه‌السلام) و اصحابش، به سبب تواضع و شكرش، پس فرمود: حضرت صادق (عليه‌السلام) كه هر كس تواضع كند از براي خداوند تعالي، بلندش نمايد، و هر كس بلندي كند، پستش سازد. [1204] .و اما مفاخره‌اش در بهشت، پس در وقتي است كه آن را بهترين روضه‌هاي بهشت و اعلي درجات آن قرار دهند، ندا كند كه منم زمين خدا كه پاكيزه وپاك و مبارك بودم كه در برداشتم سيد شهداء و سيد جوانان بهشت را. [1205] .سي و دوم: خانه، بيت عقيق است، يعني سالم شد از طوفان، يا طواف به آن شده است از قديم الأيام، و حسين (عليه‌السلام) نيز بيت‌العقيق است، كه حائرش از طوفان سالم [ صفحه 389] شد، و از جريان آب سالم [1206] ، و احترامش از قديم الأيام پيش از خلق آسمان و زمين بود، و از آتش آزاد است، و سبب آزادي از آن است.سي و سوم: در كعبه حطيم است، كه سبب محو ذنوب عباد است، و به سبب حسين (عليه‌السلام) همه‌ي گناهان گذشته و آينده آمرزيده مي‌شود و پاك مي‌شود مانند روزي كه از مادر متولد شده. [1207] .سي و چهارم: در كعبه مستجار است، كه پناه به آن مي‌برند از عذاب، و حسين (عليه‌السلام) از روز تولدش مستجار بود از براي ملائكه، و از براي خلائق تا روز قيامت.سي و پنجم: حجر اسمعيل ذبيح متصل است به كعبه، و در آن است قبر اسمعيل، و دخترانش، و در مابين ركن و مقام قبر هفتاد پيغمبر است، كه همه از گرسنگي مرده‌اند، چنانكه در اخبار مأثور است [1208] ، و حسين (عليه‌السلام) قبر علي بن الحسين (عليه‌السلام) متصل است به او، و قبر هفتاد و دو صديق در پائين پاي او است، كه همه تشنه كشته شدند، و در يك حفره مدفون گشتند، و حائز به ايشان محيط است [1209] ، و در آن جا دويست نبي و دويست وصي مدفونند، چنان كه در روايات صحيحه است. [1210] .

### در اطراف كعبه و كربلا چند مقام معظم محترم است

سي و ششم: در اطراف كعبه چند مقام معظم محترم است، مانند مني، و مشعر، و عرفات، و صفا، و مروه، و در اطراف قبر حسين (عليه‌السلام) نيز چند مقام معظم است، مانند قتلگاه آن حضرت، و محل قتل شهداء، و علي‌اكبر، چون سبب شرافت مني به واسطه‌ي آن است كه محلي است كه ابراهيم اسمعيل را خوابانيد به جهت كشتن، و محل شهادت حسين (عليه‌السلام) و علي و عبدالله و عباس و قاسم از آن اشرف است، و اگر [ صفحه 390] شرافت مني به سبب اين است كه محل ذبح اضحيه و هدي است، پس محل ذبح قربانيهاي الهي كه پيغمبر (صلي الله عليه و آله) فرمود در حق ايشان كه: سادات شهداي امت منند [1211] اشرف از مني خواهد بود، و شرف مشعرالحرام به جهت آن است كه ابراهيم در آن جا به خواب ديد كه مأمور است به ذبح فرزندش، و مكاني كه حضرت حسين (عليه‌السلام) در بيداري فرزندش را در آن كشته ديد، افضل خواهد بود.سي و هفتم: خداوند مقرر فرمود كه: حضرت ابراهيم مؤذن و داعي به سوي خانه باشد، پس آن جناب بر مقام برآمد، و ندا كرد كه بيا به سوي حج، و مؤذن و داعي به سوي حسين (عليه‌السلام) حبيب خدا به امر الهي، كه فرمود: (قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربي): [بگو: من در برابر اداي رسالت پاداشي جز محبت خويشاوندان نمي‌خواهم]. [1212] .پس آن جناب بر منبر برآمد، و مكرر فرمود: اي مردم من دو چيز نفيس يا سنگين در ميان شما مي‌گذارم، كتاب خدا و عترت من، و ندا نمود به سوي ياري حسين (عليه‌السلام) و محبت او چندين مرتبه، چنانكه حذيفة بن اليمان روايت نموده، كه گفت: شنيدم حضرت رسول در حالتي كه دست حسين (عليه‌السلام) را گرفته بود، مي‌فرمود: ايها الناس اين است حسين بن علي (عليه‌السلام) او را بشناسيد،به خدا قسم كه او در بهشت است، و دوستان او در بهشتند، و دوستان دوستانش در بهشتند. [1213] .و خود آن جناب نيز چندين مرتبه ندا نمود، و دعوت كرد مردم را به سوي ياري خود، در مدينه، و مكه، و مابينهما، و در كربلا، به طريق خطبه، و استنصار، و استغاثه، و داعيه پس اجابتش نمودند پياده، و سواره، و ياريش نمودند، مانند شيعيان كه آرزو مي‌كنند شهادت در ركابش را، و بعض زوار و گريه كنندگان.سي و هشتم: از احترامات كعبه‌ي معظمه فرستادن هدي است به سوي آن از گوسفند و [ صفحه 391] شتر، و تعظيم حسين (عليه‌السلام) از آن عظيم‌تر است، كه خداوند امر نمود آهو را كه بچه‌ي خود را به جهت آن جناب ببرد پيش از آن كه اشك از ديده‌ي او جاري شود، چنانكه مروي است كه روزي اعرابي بچه آهوئي هديه از براي پيغمبر (صلي الله عليه و آله) خدا آورد، و عرض كرد كه: اين را صيد كرده‌ام، و از براي فرزند تو حسن (عليه‌السلام) و حسين (عليه‌السلام) آورده‌ام، حضرت قبول فرمود، و دعاي خير در حق او نمود، و چون امام حسن (عليه‌السلام) در آن جا حاضر بود، حضرت آن را به او عطا كرد، ساعتي بعد حسين (عليه‌السلام) آمد، ديد برادرش بچه آهوئي دارد و با او بازي مي‌نمايد، عرض كرد: يا جداه به برادرم بچه آهو دادي، و به من ندادي: و مكرر كرد اين سخن را، و پيغمبر خدا او را تسلي مي‌داد، و با او ملاطفت مي‌نمود تا اينكه نزديك شد به گريه افتد. ناگاه صداي هاي و هوي از در مسجد بلند شد، ديدند آهوئي با بچه‌اش داخل مسجد شد، و از عقب ايشان گرگي است كه ايشان را مي‌راند به سوي پيغمبر (صلي الله عليه و آله) تا اينكه به خدمت آن حضرت رسانيد، پس آهو به سخن درآمد، و عرض كرد: يا رسول‌الله دو بچه داشتم،يكي را صياد صيد نمود، و به خدمت رسانيد، ديگري از براي من باقي بود، و به آن دلخوش بودم، و الآن او را شير مي‌دادم، ناگاه صدائي شنيدم، كه شخصي مي‌گفت: بشتاب اي آهو، و بچه‌ي خود را به پيغمبر (صلي الله عليه و آله)برسان به سرعت، زيرا كه حسين (عليه‌السلام) در نزد آن جناب ايستاده، و نزديك است به گريه افتد، و تمام ملائكه سرهاي خود را بلند كرده‌اند از محل عبادت خود، و اگر حسين (عليه‌السلام) گريه كند، ملائكه مقربين بگريه مي‌افتند، و صدائي شنيدم، كه اي آهو بشتاب پيش از آنكه اشك بر صورت حسين (عليه‌السلام) جاري گردد، و الا اين گرگ را بر تو مسلط مي‌كنم، كه تو را با بچه‌ات بخورد، پس اينك بچه‌ام را به خدمت آوردم از راه بسيار دور، و زمين در زير پاهاي من پيچيده مي‌شد، تا اينكه به زودي به خدمت رسيدم، و حمد مي‌كنم خدا را، كه پيش از جاري شدن اشك بر صورت حسين (عليه‌السلام) آن را رسانيدم، پس صداي تكبير و تهليل از اصحاب بلند شد، و حضرت از براي آهو دعاي خير و بركت نمود، و [ صفحه 392] حسين (عليه‌السلام) بچه آهو را گرفت، و به نزد مادرش برد، و همه مسرور شدند. [1214] .سي و نهم: خداوند مقرر نموده است از براي حج بهترين ماههاي حرام را، و آنرا مخصوص گردانيد، علاوه بر آن كه ايام سال را براي عمره قرار داد، و از براي زيارت حسين (عليه‌السلام) نيز همان وقت را معين، بلكه ابتدا نظر به زوار آن جناب مي‌نمايد پيش از آن كه نظر به اهل عرفات كند، علاوه بر اوقات شريفه كه از براي زيارت بالخصوص مقرر نموده، با اينكه زيارت مطلقه را هم در تمام اوقات سال قرار داده. [1215] .

### نماز در كعبه و كربلا بهتر از هزار نماز

چهلم: نماز در مسجدالحرام مساوي صد هزار نماز است به مقتضاي اخبار، و در خبر است كه نماز در مسجد مدينه بهتر از هزار نماز است، و در مسجدالحرام مقابل آن است، پس هزار هزار مي‌شود، و شعيب عقرقوفي روايت كرده است از حضرت صادق (عليه‌السلام) كه فرمود: اي شعيب هيچ كس نماز نمي‌كند نزد حسين، مگر اينكه قبول مي‌شود از او، و از براي تو است به هر ركعتي كه در نزد آن جناب به جا آوري، ثواب هزار حج، و هزار عمره، و عتق هزار بنده، و هزار وقوف در سبيل خدا با نبي مرسل. [1216] .چهل و يكم: خداوند واجب كرده است بر قاصد كعبه، كه احرام بندد، و ترك مال و علاقه‌ي دنيا نمايد، از زنان، و عطريات، و زينت، و سرمه، و سايه، و لباس، [1217] و مستحب است از براي زائر حسين (عليه‌السلام) كه غبارآلوده و گرسنه و تشنه باشد [1218] ، و از عطريات و لذايذ اجتناب كند. [1219] .چهل و دوم: مكه محل تولد رسول‌خدا (صلي الله عليه و آله)، و علي مرتضي (عليه‌السلام) [ صفحه 393] است، و مدفن حسين (عليه‌السلام) محل زيارت رسول‌خدا (صلي الله عليه و آله)و اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) است در غالب اوقات سال. [1220] .چهل و سوم: مكه مبدأ ظهور اسلام است، و جدا شدن مسلمين از مشركين، و كربلا مبدأ ظهور ايمان است، و افتراق شيعيان از مخالفان، اين است كه آن را قبة الاسلام ناميده‌اند. [1221] .چهل و چهارم: شمرده شده است در اخبار از براي مكه صد و بيست رحمت خاصه [1222] ، و از براي وسائل حسيني (عليه‌السلام) شمرده شده است زياده از صد و بيست هزار رحمت خاصه.چهل و پنجم: مكه محلي است كه پيغمبر (صلي الله عليه و آله) چند مرتبه از آن به معراج رفت، از خانه‌ي ام‌هاني، يا از شعب، و مدفن حسين (عليه‌السلام) معراج پيغمبر (صلي الله عليه و آله) بوده كه در شب معراج به آنجا رسيده از آن جا عروج فرموده [1223] ، و آن زمين معراج حسين (عليه‌السلام) است در روز عاشورا، و معراج ملائكه است.

### حضرت خليل در مكه و امام حسين در كربلا مأمور به ترك عيال

چهل و ششم: مكه محلي است، كه حضرت خليل مأمور شد كه ذريه و عيال خود را تنها در آنجا بگذارد، و برود، و حسين (عليه‌السلام) نيز مأمور شد كه عيال خود را در كربلا حيران و تشنه و گرسنه، و بي‌كس بگذارد، و برود، لكن خليل دعا نمود در حق عيالش، كه خداوند قلوب خلايق را مايل نمايد به سوي ايشان،و از ثمرات به ايشان روزي كند، و حسين (عليه‌السلام) عيال خود را در اين زمين گذاشت، و فرمود: مهياي اسيري باشيد، و صبر كنيد بر هر بلا كه بر شما وارد مي‌شود. [1224] . [ صفحه 394] چهل و هفتم: خداوند امر نمود اشرف مخلوقات را، به اينكه اركان كعبه را ببوسند، و دست به آنها بمالند، و اين از همه‌ي فضايل كعبه بالاتر است،و نظير آن از براي مولاي مظلومان ما ثابت است، زيرا كه پيغمبر (صلي الله عليه و آله) او را دربر مي‌گرفت، و جميع اعضاي او را مي‌بوسيد، خصوصا زير گلو، و قلب، و جبين، و لبهاي آن جناب را، و همچنان كه استلام پيغمبر (صلي الله عليه و آله) ركن عراقي و شامي را بالخصوص، اسرار و حكمتها داشته، همچنين به جهت تقبيل و استلام پيغمبر (صلي الله عليه و آله)اعضاء و جوارح حسين (عليه‌السلام) را اسرار چندي است، و از براي تكثير تقبيل مواضع مخصوصه نيز اسرار و معجزات و اخبارات بوده، اما سر كثرت تقبيل گلوي مباركش پس معلوم است.و اما پيشاني، پس شايد به جهت آن است كه موضع سنگي بود كه پيشاني شريفش شكست و خون بر صورت انورش جاري گرديد [1225] ، يا موضع تير است كه به آن پيشاني زدند [1226] ، يا چون موضع سجود بوده، و از اين جهت پيشاني محل ظهور نور مؤمن است، چنانكه در روايت است [1227] ، و حسين در اين مقام خصوصيتي داشت كه سجده‌اش سجده‌ي مخصوص است، بيانش آن است كه حالت سجود خودش از جمله حالات تقرب به خداست صورتا و معنا، و در آيات و اخبار دلالت بر آن است، و در خبر است از اقرب حالات عبد به خدا حالت سجود است [1228] ، و از براي حسين (عليه‌السلام) سجود خاصي بود در وقتي كه در درجات قرب الهي ترقي مي‌نمود، از وقتي كه از وطن خارج شد تا زماني كه به حالت سجود پيشاني مبارك بر خاك گذاشت به قصد سجود، و ديگر سر بلند نكرد، مگر بر سر نيزه، چنانكه از عبارت «المذبوح من القفاء» مستفاد مي‌شود [1229] پس از اين جهت رسول (صلي الله عليه و آله) آن پيشاني مبارك را مكرر مي‌بوسيد.و اما بوسيدن قلب منورش، پس سرش آن است كه موضع تير سه شعبه‌ي زهرآلود است [ صفحه 395] كه في الحقيقة همان تير سبب قتل آن جناب شد. [1230] .و اما بوسيدن لب و دندان او، پس يكي از اسرار آن ظاهر شد در وقتي كه زيد بن ارقم گفت: اي پسر زياد بردار چوب خود را از اين دو لب مبارك، كه من به چشم خود ديدم كه رسول (صلي الله عليه و آله) خدا مكرر مي‌بوسيد اين لبها را. [1231] .

### كعبه و كربلا هرگز بدون طواف نيستند

چهل و هشتم: كعبه هرگز بدون طواف كننده نيست، نه در شب، و نه در روز، حسين (عليه‌السلام) نيز از روز شهادتش تا حال بدون زوار نيست، از بشر، يا ملائكه، و يا وحوش، يا جن، از اهل دنيا، يا از عوالم ديگر، چنانكه در روايات منقول است. [1232] .چهل و نهم: خداوند امتحان نموده است اهل عالم را به خانه‌ي مبارك، چنانكه حضرت امير (عليه‌السلام) فرمود در خطبه‌اش: آن را قرار داد در ميان زمينهاي سنگلاخ تنگ بي‌انتفاع، كه در اطرافش كوههاي سخت، و رملهاي سست، و آبهاي بسيار كم، و قريه‌هاي دور از هم است، به جهت امتحان عباد. [1233] .و اما بيت حقيقي يعني حسين (عليه‌السلام)، پس محك امتحان عالميان شد در وقتي كه استغاثه نمود در زماني كه از همه جا تنگ‌تر بود به احاطه‌ي [دشمنان] و شمشيرهاي كشيده، و نيزه‌هاي بلند شده، و تيرهاي پران، و سنگها، و در اطرافش اعضاي مضطرب و روهاي زرد، و چشمهاي گود شده، و ناله‌ها و عويلها و كشته‌هاي به خون آغشته [1234] ، پس همه‌ي مردم را امتحان نمود، و امر فرمود: به ياريش، و اينكه دعوت او را اجابت نمايند بتفصيلي كه كيفيتش مذكور شد در باب زيارت.پنجاهم: خداوند تارك حج را به استطاعت كافر شمرده من باب مبالغه در بزرگي [ صفحه 396] عقابش [1235] ، و از تارك زيارت حسين (عليه‌السلام) با قدرت تعبير شده است به اينكه غير مؤمن است، و يا ناقص الايمان است، يا اينكه شيعه نيست و عاق رسول‌خدا است، با اينكه زيارت آن حضرت از جمله‌ي مستحبات است، و حج از جمله‌ي واجبات است. [1236] .

### ميزان ثواب آن حضرت با ثواب حج بيت الله

#### اشاره

مقصد سوم: در بيان سر اينكه ميزان ثواب زيارت آن حضرت را ثواب حج بيت‌الله نموده‌اند.بدان كه از براي حضرت حسين (عليه‌السلام) در فعل حج مدخليت خاصي بوده است، كه خودش بيت‌الله است، و از براي خدا چند حج مخصوص نموده، كه، نه از سابقين، و نه از لاحقين، چنين حجي واقع نيست، و از براي هر يك از حجهاي آن جناب، تركيب مخصوصي، و مناسك خاصي بوده است، و از براي اين بيت‌الله حقيقي صاحبان مخصوصي است، كه از براي مناسب خاصي بوده، و ايشان چند صنفند:اول، انبياء و ملائكه، دوم شهداء، و سوم اهل بيت آن جناب، چهارم شيعيانش، پس در اين جا چند مقصود است:اول: در حج خود آن حضرت، بدان كه آن جناب هشت نوع حج نمود:نوع اول آن كه بيست و پنج مرتبه حج كرد پياده، بعضي با امام حسن (عليه‌السلام)، و بعضي بعد از او [1237] ، و در بعض حجها امير حاج سعد بن ابي‌وقاص بود، و چون قافله حجاج در بين راه عبور نمودند به ايشان در حالتي كه پياده راه مي‌رفتند، تمام حجاج با امير پياده‌شدند، و با ايشان رفتند، پس سعد به خدمت ايشان آمد، و عرض كرد پياده بودن به مردم زحمت مي‌دهد، و سواري هم با پياده شدن شما دشوار است، خوب است كه سوار شوي، تا مردم سوار شوند، و راحله‌ي ايشان حاضر بود، پيشاپيش مي‌بردند، ايشان راضي نشدند، و فرمودند: كه ما بر خود لازم كرده‌ايم، كه پياده به حج رويم، و سوار نشويم، [ صفحه 397] و لكن از ميان قافله به كنار مي‌رويم تا بر ايشان سواري دشوار نباشد، پس از راه به كناري رفتند و حجاج سوار شدند. [1238] .نوع دوم حج قلبي باطني بسي روحاني بود، يعني حقيقت اعمال حج، كه اين اعمال ظاهريه عناوين و دلايل آنها است، چون كه از براي احرام يك معني قلبي است، و همچنين از براي كندن جامه و پوشيدن جامه‌ي احرام، و لبيك گفتن، و طواف، و سعي، و وقوف، و نحر، و حلق، و رمي جمرات، و بيتوته‌ي مني، روح و باطن و حقيقتي است، كه اين صورتها به جهت آن حقيقت مقرر شده، و تفصيلش در روايات اسرار حج مبين است [1239] ، و حسين جمع نمود باطن همه‌ي اعمال، و حقيقت تمام مناسك، و بواطن جميع ظواهر، و روح اشباح اين عمال، و حقايق صور آنها را در عبادت خود، كه به آن امتثال نمود خطابي را كه نسبت به آن جناب وارد شده بود، چنانكه بر شخص عارف بصير مخفي نيست، زيرا كه روح اراده‌ي حج و مناسك آن مجملا مجرد نمودن قلب است، و وداع نمودن با دنيا، و اهل دنيا، و تسليم نمودن قضا، و ترك علايق، حتي لباس بدن، و گشودن هر عقده با احرام، و ايستادن به درگاهي بعداز درگاهي، و طلب اذن نمودن، و سعي كردن در خدمت مولا، و دويدن به سوي خدمات، و دفع دشمنان، و پناه بردن به آستان آقا، و امتثال آنها، و از آن جناب صادر شد تمام اين حقايق، او است كسي كه واقع گرديد از او حقيقت حج حقيقي صريحا نه اشارة، مانند مناسك حج پس مصور نمود مشاراليه اعمال را، و موجود ساخت در خارج.نوع سوم حجي است، كه مكرر به آن احرام بست، و محل گرديد، اول احرام بست از براي تمتع، و چون دانست كه اگر آنرا تمام كند، به حيله او را در حرم خدا مي‌كشند، پس عدول نمود به عمره مفرده، و مناسك آنرا به جاي آورد، و محل شد [1240] ، پس احرام بست به حج ديگر، واين احلال و احرام از خصايص آن حضرت است، و بيانش آن است كه چون آن جناب محل گرديد از حجي كه منادي به سوي او حضرت خليل‌الله بود، در وقتي [ صفحه 398] كه ندا نمود عبادالله را كه بشتابيد به سوي حج، پس جواب دادند او را اشخاصي كه در اصلاب بودند، محرم گرديد به حجي كه مناي به سوي آن، خداوند جليل بود در وقتي كه پيش از خلقت آسمانها و زمينها او را ندا نمود كه اي حسين بفروش خود را در راه خدا [1241] ، و محل گرديد از حجي كه ميقاتش مسجد شجره بود، و محرم شد به حجي كه ميقاتش شجره‌ي مباركه است، كه نداي: لا اله الا انا از آن به گوش موسي رسيد [1242] ، محل شد از حجي كه احكام آن است، كندن جامه‌ي دوخته، و پوشيدن دو جامه‌ي سفيد، و محرم شد به حجي كه احرامش كندن جميع لباسها است، و پوشيدن دو جامه يكي از خون و ديگري از غبار صحرا، محل شد از حجي كه از جمله‌ي تروك احرامش ترك خضاب ريش و دست و پا است به حنا، و محرم شد به حجي كه از جمله‌ي افعالش خضاب صورت و ريش و سر و تمام اعضاء است به خون [1243] محل شد از حجي كه بايد در حال سير در سايه نباشد، و محرم شد به حجي كه در آن ترك سايه نمود در حال سير و وقوف و نوم، محل شد از حجي كه احرامش سر برهنه كردن است، و محرم شد به حجي كه احرامش سر بريدن است، محل شد از حجي كه از جمله‌ي اعمالش اطعام طيور حرم است به گندم يا جو، و محرم شد به حجي كه در آن حبه فؤاد را طعام طيور حرم نمود، محل شد از حجي كه در آن بايد ترك نمود كافور را، محرم شد به حجي كه هم عمره، تمتع، و افراد بود، و هم حج تمتع و قرآن و افراد بود، محل شد از حجي كه اكثر عابدين آنرا به جا آورده‌اند از زمان پيش از آدم به سي هزار سال، و محرم شد به حجي كه غير از آن جناب چنان حجي نكرد، و محل شد از حج اصغر، و محرم شد به حج اكبر، محل شد از حج ظاهري، و محرم شد به حج ظاهري و باطني، محل شد از حجي كه بسياري از مردم، مستطيع به سوي آن هستند، و محرم شد به حجي كه احدي غير از آن جناب را استطاعت آن نيست، محل شد از حجي كه خداوند به آن امر نموده است در قرآن كه بر زبان پيغمبر (صلي الله عليه و آله) نازل [ صفحه 399] گرديده از براي همه‌ي جن، و انس، و محرم شد به حجي كه خداوند امر نمود به آن در رساله‌ي مخصوص به آن جناب، كه در صحيفه‌ي مهر شده بود به مهر طلا، كه آتش به آن نرسيده، و آن يك صحيفه بود از دوازده صحيفه‌اي كه جبرئيل به خدمت حضرت رسول (صلي الله عليه و آله) آورده، و آن رساله اين بود، كه اي حسين (عليه‌السلام) بفروش خود را در راه خدا، و بيرون رو با جماعتي كه از براي ايشان شهادت نيست مگر با تو، و جهاد نما تا كشته شوي، محل شد از حجي كه مؤذن آن ابراهيم خليل بود به امر خدا، و محرم شد به حجي كه مؤذن آن حضرت پيغمبر (صلي الله عليه و آله) بود، در وقتي كه آمد به نزد قبرش از براي وداع، و شكايت حال خود نمود، پس خواب، او را در ربود، و جد خود را در خواب ديد، كه او را دربر گرفت، و پيشاني او را بوسيد، و امر نمود او را به خروج به سوي شهادت، و خبر داد او را به آنچه بر او وارد مي‌شود از مصائب. [1244] .بلكه در بيداري او را ايضا امر كرد در مدينه زماني كه جابر به آن جناب عرض كرد، كه بهتر آن است كه با بني‌اميه مصالحه كني، حضرت فرمود: [نظر كن، گفت] نظر كردم ديدم رسول (صلي الله عليه و آله) خدا و علي مرتضي (عليه‌السلام) و حسن مجتبي (عليه‌السلام) را كه به او مي‌گويند: به اين مضمون كه: اي جابر شك مكن در امر حسين (عليه‌السلام) كه او هر چه مي‌كند امر خداست [1245] ، محل گرديد از حجي كه يك حج بود، و بعد از فراغ از مناسكش شخص محل مي‌شود، و محرم شد به حجي كه مركب بود از پنج حج، و هر چند از مناسك يكي فارغ مي‌شد، و از آن محل مي‌گرديد، محرم به ديگري مي‌شد.

### تلبيه گفتن حسين مانند تلبيه‌ي كليم الله

و بيان اجمالش، آن است كه آن جناب محروم گرديد از ميقات مدينه، و تلبيه گفت مانند كليم‌الله در وقتي كه از فرعون فرار نمود و تلاوت نمود اين آيه را: (فخرج منها خائفا يترقب قال رب نجني من القوم الظالمين: [ترسان و نگران از آن بيرون آمد و] [ صفحه 400] و گفت: پروردگارا! مرا از قوم ستمگر نجات ده]، در وقت خروج از مدينه [1] [و] تلاوت نمود اين آيه را: (و لما توجه تلقاء مدين قال عسي ربي ان يهديني سواء السبيل): [هنگامي كه به طرف مدين روي نمود گفت: اميد است كه پروردگارم مرا به سوي راه راست هدايت فرمايد]، در وقت ورود به مكه [2] ، چون از مناسك [آن] فارغ گرديد و محل شد از آن، محرم شد به حج حضرت خليل كه مي‌گفت: (اني ذاهب الي ربي سيهدين): [من به سوي پروردگارم مي‌روم، زود است كه مرا هدايت كند] [3] . پس از براي آن تلبيه گفت، و چون از مناسك آن فارغ شد، محرم شد از خيمه‌ها، و تلبيه گفت به حجي كه مخصوص خودش و اهل بيتش بود، و چون از آن فارغ شد، محرم شد از موقف و مركزش در ميدان حرب [4] ، و چون از آن فارغ گرديد، محرم شد از قتلگاه و تلبيه گفت به حج مخصوصي بعد از جدا شدن روح از جسد مباركش، و از براي هر يك از اين حجها مؤذن مخصوصي بود، كه اذان گفت در آن حج، به اذان دعوت از براي امتثال امر خاصي كه به آن جناب تعلق يافته بود، و در آن صحيفه مختصه به خودش ثبت گرديده بود.و بيانش آن است كه اولا شنيدن اذان پيغمبر (صلي الله عليه و آله) خدا را در حج اولش كه از قبر رسول احرام به آن بست، پس تلبيه گفت و از مدينه بيرون آمد، و چون از مناسك فارغ شد، در مكه اذان دوم را شنيد، پس تلبيه گفت و احرام بست، و از مناسك آن فارغ شد عصر روز تاسوعا، پس اذان سوم را در پيش روي خيمه‌ها شنيد از براي حج سوم كه سخت‌تر بود، و از مناسك آن ظهر روز عاشورا فارغ شد، پس شنيد اذان چهارم را از براي حج اكبر، يعني خطاب: «قاتل حتي تقتل» يعني: جنگ كن تا كشته شوي، و مؤذن آن علي‌اكبر بود از زبان حضرت رسول (صلي الله عليه و آله) [5]

### بيعت گرفتن براي فرعون اين امت

و بيان تفصيلي اين حجها آن است كه خواستند از آن جناب بيعت بگيرند از براي فرعون اين امت يزيد بن معاويه، فرار كرد از مدينه، و دست از وطن برداشت، و با ترس و بيم روانه‌ي مكه شد، پس تلبيه گفت به ترك بيعت، و اظهار مخالفت و مقاتلت و ترك تقيه و آمد به سوي مكه، و دعوت نمود مردم را به سوي حق و جهاد با بني‌اميه، و چون از اعمال اين حج فارغ شد، محرم شد به حج خليل، و احرام بست از براي آن در ميقات مكه در روز عرفه به حج قرآن، و هدي آن مسلم بن عقيل بود، و اشعارش كشته شدن مسلم بود در آن روز، چون مشعر بود به مصائب حسين (عليه‌السلام) و اصحاب و اهل بيتش، و مؤذن اين حج رسول‌خدا (صلي الله عليه و آله) بود در خواب، كه به آن حضرت فرمود در مكه: بيرون رو اي حسين (عليه‌السلام) زيرا كه خدا خواسته تو را كشته ببيند، و زنان را همراه ببر، كه خدا خواسته ايشان را اسير ببيند، پس تلبيه گفت و عرض كرد لبيك، مي‌روم، خودم، و اولاد، و برادران، و بني‌اعمام، و خواص صحابه را از براي كشته شدن در راه تو بيرون مي‌برم، زنان و خواهران و دختران را از براي اسيري در راه تو، لبيك اطاعت مي‌كنم امر تو را، كه فرمودي: بيرون رو با جماعتي كه از براي ايشان شهادتي نيست مگر با تو، پس احرام بست از محلي كه از براي همه كس از بني‌آدم و طيور و وحوش و اشجار و نباتات و كفار و مشركين مأمن بود، و از براي آن جناب مأمن نبود، و احرام بست از امنيت، و هر كس در بيداري به آن جناب مي‌رسيد او را مي‌ترسانيد، و مي‌گفت: كجا مي‌روي؟ كه پيش رويت به غير از شمشير چيزي نيست، بلكه هاتف غيب در هر منزل ندا به كشتن او مي‌داد، چنانكه در منزل خزيمه خواهرش [ صفحه 402] زينب شنيد، كه در نصف شب هاتفي ندا مي‌دهد به چند شعر، كه مضمونش آن است كه اين جماعت را اجلشان مي‌كشاند، پس نقل از براي برادرش كرد، فرمود: خواهر هرچه مقدر شده است خواهد شد. [1246] .

### در خواب هم خوف از برايش حاصل مي‌شد

و در خواب هم خوف از برايش حاصل مي‌شد، حتي اينكه روزي از خواب بيدار شد و گريست، فرزندش علي عرض كرد از براي چه گريه مي‌كني اي پدر؟ فرمود: در خواب ديدم كه شخصي مي‌گفت: اين جماعت مي‌روند، و اجل ايشان را مي‌كشد، عرض كرد: اي پدر مگر ما بر حق نيستيم؟ فرمود: چرا، بلكه ما برحقيم به حق آن كسي كه بازگشت خلايق به سوي اوست، عرض كرد: پس باكي از مردن نداريم [1247] ، و احرام بست از اميد ياري خلق، اگر چه هر چند گاهي طلب ياري مي‌نمود، به جهت اتمام حجت بود، و احرام بست از اميد زندگاني چنانكه به عمرو بن [لوذان] فرمود در وقتي كه آن حضرت را ترسانيد از مخالفت بني‌اميه، فرمودند: بر من مخفي نيست، و الله مرا نخواهند گذاشت مگر اينكه اين دل خون شده را بيرون آورند [1248] ، پس شروع نمود در مناسك اين حج، و احرام بست از جميع اماكن و بلاد، و سعي نمود به سوي صفاي كربلا، و رحل خود را در آن جا گذاشت از براي وقوف، پس احرام بست از طعام و از آب، و شروع نمود در تمام مناسك آن، كه بيرون رفتن به سوي جهاد بود، با جماعتي كه مأمور بود كه ايشان را با خود ببرد، و ميثاق از ايشان بگيرد، و چون از اعمال اين حج فارغ شد، صداي اذان سوم بلند شد از براي حج سوم، و ميقات آن خيمه‌ها بود، و منادي رسول (صلي الله عليه و آله) خدا و علي (عليه‌السلام) و فاطمه (عليهاالسلام) و حسن (عليه‌السلام) و با ايشان بود ملكي كه در دست داشت شيشه‌ي سبزي از زمرد سبزتر، و وقت آن عصر تاسوعا [ صفحه 403] بود در وقتي كه آن جناب سر به زانو گذاشته بود، اندكي خواب بر او غلبه نمود [1249] ، و اذانش كلام پيغمبر خدا بود، كه فرمود: اي پسر من توئي شهيد آل محمد (صلي الله عليه و آله)، و تمام اهل آسمانها به قدوم تو مستبشرند، زود باش كه بايد فردا شب افطار تو در نزد من باشد، و اينك ملكي است از آسمانها نازل گرديده است، كه خون تو را در اين شيشه‌ي سبز ضبط نمايد، پس آن جناب اظهار خوشحالي نمود، و لبيك گفت و احرام بست به اين حج [1250] .لكن چون خواهرش مطلع گرديد بر اين تلبيه و اذان، و تسليم برادرش از براي موت در شب [عاشورا]، سر خود را برهنه نمود، و پاي برهنه به طرف برادر دويد، و لطمه بر صورت زد، و فرياد زد اي برادر كاش مرده بودم، اين كلام كسي است كه يقين به كشته شدن داشته باشد، فرمود: بلي خواهر چنين است: يعني من تسليم كرده‌ام، و علاجي ندارم، و تماما سباب خلاص منقطع گرديده، عرض كرد اين بيشتر دل را بدرد مي‌آورد، كه ترا بيچاره ببينم، پس دست انداخت، و گريبان خود را چاك نمود، و صيحه زد، و بي‌هوش شد، و بر زمين افتاد، حضرت به بالينش نشست، و آب بر صورتش پاشيد تا به حال آمد، پس او را موعظه كرد، و تسلي داد. [1251] .

### خدايا تويي خداي بي شريك

پس مشغول شد به مناسك اين حج، و در آن طواف خانه محبت الهي و نماز و تلاوت قرآن بود، و آنرا طواف وداع قرار داد، پس هدي خود را پيش فرستاد، و قرباني خود را تقديم كرد، نه از شتر و گوسفند، بلكه از اصفياء و دوستان، و كسي كه افضل بود از اسماعيل در خلق، و خلق و منطق، و كساني كه نور چشم، و قوت پشت او بودند، همه را قرباني و هدي فرستاد، پس مشغول سعي شد، و بيشتر از هفتاد مرتبه از خيمه گاه آمد تا به قتلگاه، و برگشت، و در بعض آنها هروله مي‌نمود مانند حاجيان، و چون از اين حج فارغ گرديد، صداي اذان چهارم بلند شد، و منادي آن شبيه پيغمبر (صلي الله عليه و آله) [ صفحه 404] جناب علي‌اكبر بود، كه از زبان جدش به والدش پيغام آورد در امر به حج كه آمر به او خداوند متعال است، كه فرمود: «اي حسين جهاد كن تا كشته شوي»، و آن حج اكبر بود كه مؤذن علي‌اكبر بود وقتي كه در ميدان افتاد پس فرياد كرد: اي پدر اينك جدم رسول‌خدا مي‌فرمايد به تو: «العجل، العجل»: [بشتاب، بشتاب] [1252] ، و وقت آن ظهر عاشورا بود، پس لبيك گفت در ميقات آن كه مركز ميدان بود، و عرض كرد كه: خدايا پيش فرستادم اولاد و برادران و بني‌اعمام را، و هيچ يك از ايشان براي من نماند، و وداع نمود زنان و دختران و خواهران را، و عرض كرد: لبيك خدايا، گذاشتم در عقب خود زنان و دختران تشنه‌ي حيران را [1253] ، پس در بر كرد جامه‌ي احرام راكه لباس كهنه‌ي پاره پاره بود [1254] ، و بر اسب سوار شد، و ايستاد، در موقف عجيبي كه احدي چنين وقوف به عمل نياورده است در راه خدا، نه در عرفات، و نه در مشعر، و نه در ميدان مبارزت، و تلبيه گفت كه: خدايا توئي خداي بي‌شريك، اينك من با تن تنها به سوي تو آمدم، و احرام بسته قلب من به ترك جميع علايق، پس نه از غربت خود كربتي، و نه از وحدت خود وحشتي دارم، تو نه قتل اولاد جگرم را ضعيف نموده، و نه اضطرار عيال حالم را تغيير داده، و نه از قتل رجالم باكي، و نه ازكثرت دشمنانم بيمي، و نه از شدت بلايم خوفي، و از اين جهت در كمال طمأنينه و سكون بود، و رخسارش مي‌درخشيد، به نحوي كه بعض دشمنانش ملتفت گشته و تعجب مي‌نمودند. [1255] .باز عرض كرد: لبيك احرام بسته است سرم از اتصال پيكرم، و بدنم از ايستادن بر سر پا، و دستم از گرفتن چيزي، و كبدم از آب، و جسدم از سلامتي به قدر سر موئي، و مويم از خضاب زينت، و اعضايم از اتصال، و گوشتم از اتصال به استخوان، و استخوانم از تركيب، و قلبم از استقرار، و از بقاء صورتش، و خون قلبم از ماندن در آن، و رگهايم از تعلق بسر، و وتينم از وصل به گردن، پس طواف نمود بيت‌الله را، و سعي نمود، پس [ صفحه 405] وقوف نمود در مركز خود چنان وقوفي كه احدي از عبادالله نكرد، پس از براي او بود حقيقت عرفه و مشعر، پس رمي جمرات نمود، به حملات ثلاثش كه تفصيل آن در باب شهادتش مذكور است، پس آمد به مني نه از براي تراشيدن سر و ذبح هدي، يا نحو آن، بلكه از براي بريدن سر، و قربان نمودن نفس به ذبح و نحر، و بيتوته را سه شب به انجام رسانيد از ايام تشريق، و بعد از اتمام مناسك اين حج، و محل شدن از آن، متحقق شد نداء از معدن عظمت و كبريا به سوي حج اعظم، كه قسم پنجم بود از حجهاي آن جناب، كه احدي از متقدمين و متأخرين را چنين حجي ميسر نشده، و اذان اين حج از جانب خداوند متعال بدون واسطه بود، يعني خطاب: (يا أيتها النفس المطمئنة ارجعي الي ربك راضية مرضية): [اي نفس آرام! خشنود و خشنود شده به سوي پروردگارت بازگرد]، [1256] و مخاطب حسين (عليه‌السلام) است به مقتضاي روايت [1257] ، و آن جناب است نفس مطمئنه، و وقت احرام اين حج، عصر عاشورا بود بعد از مفارقت روح از جسد شريفش، و ميقاتش قتلگاه بود، و اعمال اين حج تلبيه بود از براي دعوت الهي، نه مانند تلبيه‌ي ديگران، بلكه تلبيه‌ي مخصوصي بود، كه از آن تعبير شده است به عبارت راضيه‌ي مرضيه، زيرا كه آن جناب با وجود آن مصائب عظيمه نفسش مفارقت نمود از جسد به طريق رضا، نه به طريق صبر، بلكه با نهايت رضا، حتي اينكه در آيه‌ي شريفه صفت راضيه را مقدم داشته است بر مرضيه، و از آن نكته دقيقي مكشوف مي‌شود بعد از تأمل، پس بعد از تلبيه سلاح خود را انداخت، پس جامه‌ها را انداخت، حتي جامه‌ي احرامي كه در حج سابق پوشيده بود، بلي دو جامه‌ي ديگر پوشيد، كه از بادهاي صحرا، و خون شريفش بافته گرديده بود [1258] ، پس ترك نمود زينتها را، حتي انگشتر [1259] پس برهنه نمود سر مبارك، و به همين برهنگي باقي گذاشت تا بعد از موتش مانند محرم، پس از بدن جدا نمود، پس در آفتاب بدون سايه، پس سه شب بيتوته نمود، پس ترك كرد عيال و اولاد، و تمام انس [ صفحه 406] را، پس به روح مبارك طواف كرد به خانه‌اي كه احدي قبل از آن جناب طواف نكرده، يعني بيت‌المعمور، پس سعي نمود به سر منورش از صفاي كربلا به سوي كوفه، و از كوفه به شام، و از شام به مدينه، و از آن جا به آسمان، و از آن جا به صفاي كربلا، پس ذكر خدا كرد به تلاوت قرآن در چندين موضع. [1260] .پس احرام بست از براي سر انورش، نه از سايه تنها، بلكه از گذاشتن بر زمين هم، زيرا كه گاهي بر نيزه بود [1261] ، و گاهي بر درخت [1262] ، و گاهي بر دروازه‌ي دمشق [1263] ، و گاهي بر در خانه‌ي يزيد [1264] بلي در اين حج احرام از خضاب نداشت، بلكه احرامش به خضاب خون بود به چندين خضاب، و خضاب محاسنش به خضابي، و صورتش به خضابي، و سرش به خضابي، و از آن محل نگرديده بلكه فرمود: به همين حالت ملاقات خدا خواهم نمود. [1265] .و مقصودش ملاقات محشري بود، زيرا كه آن جناب محشور مي‌شود در حالتي كه بدنش خون‌آلوداست، و خون از رگهاي گردنش جاري است. [1266] .و همچنين در اين احرام اجتناب ننمود از صيد وحوش و طيور، بلكه همه‌ي وحوش را صيد نمود، و قيد كرد، و تمام شب تا صبح گردنها را كشيده بودند به سوي آن جسد شريف، و بر او نوحه و گريه مي‌نمودند [1267] ، و طيور را نيز صيد كرد كه بر جسد انورش مي‌افتادند، و بالهاي خود را به خون منورش آلوده نموده به اطراف مي‌بردند. [1268] .خاتمه چون محقق شد اختصاص حضرت حسين (عليه‌السلام) به حج، خصوصا اين حج آخري كه عبادت نشده است خداوند به مانند آن، پس عجبي نيست كه قرار دهد خدا اجر زيارت آن جناب را معادل حج و عمره، زيرا كه اجر مزور (امام حسين (عليه‌السلام)) [ صفحه 407] است به سبب اين حج خاصي كه به جا آورد، و تعجبي نيست از مضاعف بودنش به حسب خصوصيات زيارت، تا اينكه برسد به صد هزار، و هزار هزار، تا اينكه به هر قدمي يا گامي اين مقدار، و عجب نيست كه به زائر عطا شود اجر حج كردن با پيغمبر (صلي الله عليه و آله) خدا، يا با امام عصر عجل الله فرجه، و از مضاعف بودنش، و ايضا عجب نيست كه عطا شود به زائر اجر نود حج پيغمبر (صلي الله عليه و آله) زيرا كه همه‌ي اينها اجر حسين (عليه‌السلام) است لاغير. [1269] .مقصد دوم: در حاجيان مخصوص به آن حضرت را ملائكه و انبياء و ساير خلق از رجال و نساء.اما رجال پس اول ايشان حضرت ختمي مآب بود كه به قصد آن جناب آمد، و حج نمود به مناسك مخصوصه كه تفصيلش بيايد (ان شاء الله).

### شهداء اصحاب حاجيان حقيقي

و بعد شهداء اصحاب بودند كه از براي آن حضرت حج كردند در حقيقت، و احرام بستند از هر عادتي، و از زنان، و اولاد، و اموال و زندگي، و در مناي او بيتوته نمودند سه شب، و لباسها را كندند، و بدون كفن دفن شدند و سايه را ترك نمودند در حال سير، بلكه در حال وقوف نيز. [1270] .و نيز كيفيت حج ايشان مختلف بود به اختلاف مناسكش، پس به دور آن بيت‌الله حقيقي طواف نمودند، و سعي كردند در زيارتش، و وقوف كردند در خدمتش، و با آن جناب نماز كردند [1271] ، و نيت ايشان در اين مناسك در مقام خلوص و تقرب فايق بود بر نيات ساير حجاج، و ساير شهداء، بلكه از براي ايشان حالتي عارض شد هنگامي كه مشاهده كردن غريبي و بي‌كسي آن حضرت را، و حال عيال و اطفالش كه از خود فاني [ صفحه 408] شدند، و بي‌اختيار خويشتن را به دم تيغ و تير دادند. [1272] .و اعمال و مناسك ايشان مختلف بود، پس بعضي احرام بستند، و متمكن نشدند از اتمام حج، مانند اشخاصي كه در اول روز عاشورا شهيد گشتند [1273] ، و بعضي اختصار نمودند بر تقبيل آستانه‌اش، چون حر بن يزيد رياحي [1274] ، وبعضي اكتفا كردند بعد از احرام به طواف آن بيت حقيقي مانند سعيد بن عبدالله حنفي، كه بدن خود را هدف تيرها نمود در اطراف آن جناب تا كشته گرديد [1275] ، و بعضي طواف و سعي وقوف به جاي آوردند، و بعضي نماز طواف بيت را با بيت و نزد بيت كردند، و از براي بعضي ايشان خصوصيتي بود در وقت استلام كردن اين بيت حقيقي، هنگام طوافش، و بعضي از ايشان را بيت استلام نمود، و اركان او را بوسيد مانند غلام تركي [1276] ، و لكن بيتوته‌ي ايام تشريق در مني از همه‌ي ايشان محقق شد.

### مادر وهب و زوجه‌ي وهب از زنان در گرد بيت الله حقيقي

و اما زناني كه با اين بيت‌الله حقيقي حج نمودند، پس يكي مادر وهب بود، كه از نصرانيت تازه به اسلام داخل شده بود، احرام بست از براي حج اين بيت معظم، و وقوف نمود به مشعر شعور، و دانست كه ياري حسين (عليه‌السلام) و امر به ياريش واجب است، و اين كه بيت‌الله است، كه بايد هدي به سوي او آورند، پس هديه‌ي خود را تقديم نمود، يعني آمد نزد فرزندش وهب، و گفت: اي پسر برخيز ياري نما فرزند رسول‌خدا را، عرض كرد: چنين خواهم كرد اي مادر، و كوتاهي نمي‌كنم، پس به سوي جهاد رفت، و رجز خواند، و هفده نفر سوار و دوازده نفر پياده را به قتل آورد، پس برگشت به نزد مادر و زوجه‌اش، و گفت: اي مادر از من راضي شدي؟ گفت: نه مگر اينكه كشته شوي پيش [ صفحه 409] روي فرزند رسول (صلي الله عليه و آله) خدا، تا اينكه شفيع تو در روز قيامت شود، پس برگرد اي پسر به سوي قتال، و بعد از كشته شدن هديه‌اش، رمي جمرات نمود به سوي اعداء، كه احدي چنين رمي نكرده است. [1277] .ديگر زوجه‌ي وهب بود، كه او در اول، اين بيت معظم را نمي‌شناخت و احرام از براي آن نبسته بود، بلكه شوهرش را منع نمود، و گفت: مرا به مرگ خود مبتلا مكن و مادرش گفت:زنهار، گوش به حرف اين زن مكن، و لكن بعد حالتي مشاهده نمود در آن جناب، كه احرام بست، و ندا داد شوهرش را كه جهاد كن در پيش روي پاكان، و طواف نمود در بيت‌الله، هروله نمود به سوي ميدان، تا اينكه غلام شمر لعين او را به قتل آورد، و در مني بيتوته نمود سه شب، ولي معلوم نيست كه سر او را از بدن جدا نمودند، و با خود بردند يا نه [1278] .و ديگر زني بود كه شوهرش در آن روز كشته شده بود، پس پسرش را به ميدان فرستاد، حضرت فرمود: اين پسر، پدرش در معركه كشته شده، او را برگردانيد، شايد مادرش كراهت داشته باشد، پس آن پسر عرض كرد: اي آقا مادرم مرا امر نمود، و گفت برخيز اي پسر پيش روي فرزند رسول‌خدا جنگ كن، پس آن به عنوان هدي و قرباني تقديم نمود، پس چون كشته شد، سرش را جدا كردند، به نزد مادرش انداختند، آنرا گرفت، و بوسيد، پس به سوي ايشان انداخت. [1279] .و ديگر آن زني بود كه حقيقت حج حسيني از او محقق شد، به نحوي كه از احدي محقق نشد، و نمي‌شود، آن مكرمه زينب خاتون بود، و شرح كيفيت آن حج، و مناسك آن و احرامش را مقام ديگر بايد. [ صفحه 412]

## در خصائص آن جناب كه متعلق است به ملائكه

### اشاره

كاي مونس شكسته‌دلان حال ما ببين ما را غريب و بيكس و بي‌آشنا ببين‌اولاد خويش را كه شفيعان محشرند در ورطه‌ي عقوبت اهل جفا ببين‌تن‌هاي كشتگان همه در خاك و خون نگر سرهاي سروران همه بر نيزه‌ها ببين‌در خلد بر حجاب دوكون آستين فشان وندر جهان مصيبت ما برملا ببين‌آن پسر كه بود بر سر و دوش نبي مدام يك نيزه‌اش ز دوش مخالف جدا ببين‌ني‌ني درآ چو ابر خروشان كربلا طغيان سيل فتنه و موج بلا ببين‌آن تن كه بود پرورش در كنار تو غلطان بخاك معركه‌ي كربلا ببين‌يا بضعة الرسول ز ابن زياد داد كو خاك اهل بيت رسالت بباد داد [ صفحه 413] عنوان دهم: در خصايص آن جناب كه متعلق است به ملائكه و در آن چند مقصد است:

### در خصوصيات آن حضرت نسبت به ملائكه

#### اشاره

مقصد اول: در آنچه خداوند به او عطا نموده است از ملائكه و آن سه صفت است:اول: خدام آن جناب در ايام حياتش، چنانكه در روايت است كه اسرافيل مفاخرت كرد با جبرئيل، كه من حامل عرش و صاحب صورم، و اقرب ملائكه هستم به خدا، پس جبرئيل گفت: من امين وحيم، و صاحب قذف و خسف و صيحه و زلزله هستم، پس محاكمه كردند به بارگاهي الهي، پس وحي رسيد كه: ساكت باشيد، كه به عزت و جلال خودم قسم از شما بهتر خلق نموده‌ام، عرض كردند: چگونه؟ و حال اينكه از نور عظمت خود خلق فرمودي، پس نظر نمودند به ساق عرش، ديدند كه نوشته است: «لا اله الا الله محمد (صلي الله عليه و آله) و علي (عليه‌السلام) و فاطمه (عليهاالسلام) و الحسن (عليه‌السلام) و الحسين (عليه‌السلام)» پس خجالت كشيدند، و جبرئيل مبادرت نموده عرض كرد: خداوندا، تو را قسم مي‌دهم به حق ايشان، كه مرا خادم ايشان قرار دهي، پس دعايش مستجاب شد، و خادم ايشان شد. [1280] .و لكن خصوصيتي در خدمتش بود از براي حضرت حسين (عليه‌السلام) كه گاهواره‌ي او را حركت مي‌داد [1281] ، و ذكر خواب از برايش مي‌گفت، و اين اشعار را مي‌خواند: ان في الجنة نهرا من لبن لعلي و لزهراء و حسين و حسن‌كل من كان محبا لهم يدخل الجنة من غير حزن‌و از ميوه‌هاي بهشتي، و حلي و حلل آن از برايش مي‌آورد [1282] ، و لباس او را رنگ مي‌كرد [1283] ، و تعزيه‌ي او را به سوي جدش مي‌آورد، و گاهي تربتش را مي‌آورد [1284] ، و بعد از [ صفحه 414] پيغمبر (صلي الله عليه و آله) نازل نشد مگر به جهت امر آن جناب، چنانكه از حضرت سجاد (عليه‌السلام) روايت شده است كه، چون حسين (عليه‌السلام) شهيد شد، ديدند شخصي را در ميان لشكر كه فرياد كرد، به او گفتند: ترا چه مي‌شود؟ گفت: چگونه فرياد نكنم، و حال اينكه رسول‌خدا ايستاده گاهي نظر به زمين مي‌كند، و گاهي به سوي شما، و مي‌ترسم نفرين كند بر اهل زمين، و منهم در ميان ايشان هلاك شوم، پس جمعي متنبه شدند، حضرت سجاد (عليه‌السلام) فرمود: كه آن شخص جبرئيل بود، و اگر مأذون مي‌شد، چنان صيحه بر ايشان مي‌زد ، كه تمام ارواح ايشان از اجسادشان مفارقت مي‌نمود، و لكن به ايشان مهلت داد . [1285] . و اما غير از جبرئيل از ملائكه پس خدام بسياري موكل به امور آن حضرتند، از آن جمله آنهائي كه تربت او را از براي جدش آوردند [1286] ، و آنهائي كه به جهت تهنيت يا تعزيت او آمدند، و غير ايشان كه از تضاعيف روايات استفاده مي‌شود. [1287] .صنف دوم:، انصار آن جناب بودند كه نازل شدند در چند مورد:

### انصار از ملائكه در چند مورد

اول در خارج مدينه: آن وقتي كه حضرت به راه افتادند، چند فوج از ملائكه با او ملاقات كردند، كه بر مركوبهاي بهشتي سوار بودند، و در دست ايشان حربه‌ها بود، پس سلام كردند، و عرض كردند: اي حجت خدا بر خلق بعد از جد و پدر و برادرش، به درستي كه خداوند ما را به ياري جدت فرستاد در مواطن بسيار، و اينكه به ياري تو آمده‌ايم، حضرت فرمود: ميعاد ما با شما بقعه‌ي من است كه در آنجا شهيد مي‌شوم و مدفون مي‌گردم، چون به آنجا رسيدم به نزد من بيائيد، عرض كردند: اي حجة خدا امر كن ما را به هر چه خواهي، اگر از دشمني مي‌ترسي به همراه تو بيائيم، فرمود: كسي را بر من [ صفحه 415] راهي نيست تا به بقعه‌ي خود برسم. [1288] . دوم در مكه: چنانكه واقدي و زرارة بن صالح نقل كرده‌اند، كه ملاقات نموديم حسين (عليه‌السلام) را پيش از آن كه به سوي عراق رود به سه روز، و خبر داديم او را، به اينكه قلوب اهل كوفه با شما، و شمشير ايشان بر شما است، پس اشاره نمود به سوي آسمان، درهاي آن باز شد، و نازل شدند ملائكه‌ي بسياري، كه عدد ايشان به حصر نمي‌آمد، پس فرمود: اگر نه ملاحظه‌ي اجر شهادت، و تقدير الهي بود، با اين لشكر به ايشان مقاتله مي‌كردم، و لكن به طريق يقين مي‌دانم كه مصرع من و مصرع اصحابم از آنجاست، واحدي نجات نمي‌يابد از قتل مگر فرزندم علي. [1289] .سوم در كربلا: وقتي كه امر بر او سخت شد، ملائكه آمدند به خدمتش، و نصرت و ظفر بر او نازل شد، پس مخير شد ما بين نصرت، و مابين ملاقات خدا، پس اختيار نمود لقاء الهي را. [1290] .

### ملائكه‌اي كه مشغول بخدمتند

صنف سوم: ملائكه هستند، كه مشغول خدمات آن جنابند در نزد قبرش و از براي ايشان اعمال و مشاغل مختلفه مي‌باشد، و ايشان چندين فرقه هستند: فرقه‌ي اولي: آنهائي هستند كه پريشان و غبارآلود و مجاور قبرش مي‌باشند و كار ايشان گريه بر آن جناب است و ايشان چهارهزار ملكند. [1291] .دوم: شغلشان استقبال زوار و مشايعت و عيادت مرضي و تجهيز موتاشان مي‌باشد. [1292] .سوم: بر قبر ندا مي‌كنند هر صبح كه: اي طالبان خير بيائيد به سوي كرامتهاي خدا، تا از پشيماني ايمن شويد. [1293] . [ صفحه 416] چهارم: بزوار خطاب مي‌كنند بعد از مراجعت، خوشا به حال تواي بنده‌ي خدا، كه غنيمت بردي، و سلامت يافتي، و خدا ترا آمرزيد، پس عمل را از سر گير. [1294] .پنجم: زوار و گريه كننده بر او هستند، كه مي‌آيند، و بالا مي‌روند، و ايشان نيز چهار هزارند در هر روز. [1295] .ششم: صلوات مي‌فرستند بر او در هر شبانه روز صد هزار ملك. [1296] .هفتم: شغلشان استغفار است از براي زوار. [1297] .هشتم: ملائكه شب و روز است كه به نزد ملائكه‌ي حاير مي‌آيند، و با ايشان مصافحه مي‌كنند. [1298] .نهم: صلوات مي‌فرستند بر زوار. [1299] .دهم: سلام زوار را از راه دور به آن جناب مي‌رسانند، و او فطرس است، كه موكل به اين شغل است از روزي كه پناه به گاهواره‌ي او برد. [1300] .يازدهم: ملائكه هستند كه مهر بر پيشاني زوار مي‌زنند از نور خدا كه اين است زائر بهترين شهداء و به اين مهر در روز قيامت شناخته مي‌شوند، پس پيغمبر ( صلي الله عليه و آله) و جبرئيل بازوي ايشان را مي‌گيرند، و نجات مي‌دهند از احوال قيامت. [1301] .دوازدهم: جمع مي‌كنند اشك چشم گريه كنندگان را، و ممزوج مي‌كنند به آب حيات ، پس مي‌افزايد در گوارائي آن [1302] .سيزدهم: در هر آسمان هفتاد هزار ملكند، كه از روزي كه روح آن جناب بر ايشان مرور نموده ايستاده‌اند، و مفاصل ايشان لرزان است از شدت فزع تا روز قيامت چنانكه [ صفحه 417] ابوذر روايت نموده است. [1303] .چهاردهم: انصار او هستند در زمان رجعت، و ايشان ملائكه‌اي هستند كه اذن گرفتند از خداوند به جهت ياريش، و چون اذن يافتند مهيا شدند، و نازل گشتند، پس ديدند كه آن حضرت شهيد شده، عرض كردند: خدايا اذن دادي مارا در ياري آن حضرت و نرسيديم، وحي شد كه: در تحت قبه‌ي او باشيد تا زماني كه رجعت نمائيد و ياريش كنيد، و گريه كنيد بر آن چه كه فوت شد از شما را ياريش، پس در آنجا هستند و گريه مي‌كنند، و چون رجعت نمايد، ياوران او باشند، و اگر يكي از شيعيان نيز گريه كند به جهت فوات نصرت آن جناب مانند اين ملائكه خواهد بود. [1304] .پانزدهم: سلام پيغمبر (صلي الله عليه و آله) را به زاير مي‌رساند، چنانكه در خبر است. [1305] .شانزدهم: آنچه در روايت عنبسة است از حضرت صادق كه موكلند به قبر حسين ( عليه‌السلام) هفتاد هزار ملك كه عبادت خدا مي‌كنند، و يك نماز ايشان معادل است با هزار نماز بني‌آدم، و ثواب آنها از براي زوار حسين (عليه‌السلام) است. [1306] .هفدهم: مشايعت زوار مي‌كنند به امر خدا تا خانه‌اش، بعد مأمور مي‌شوند كه نزد در خانه‌ي او بمانند و عبادت كنند خدا را و چون بميرد نايب الزياره‌ي او خواهند بود تا روز قيامت. [1307] .هيجدهم: ملائكه‌اي هستند كه بعد از وفات زائر در نزد قبر او مي‌مانند، و براي او استغفار مي‌كنند تا روز قيامت. نوزدهم: هر روز هزار ملك به دور حرم آن حضرت احاطه مي‌كند روز قيامت. [1308] .بيستم: آن ملائكه‌اي هستند كه چون شهيد شد به درگاه خدا ناليدند، و آن جميع ملائكه بودند، و چون حضرت بر خاك افتاد و سر مباركش را جدا نمودند، حضرت باقر (عليه [ صفحه 418] السلام) مي‌فرمايد كه: تمام ملائكه به يك مرتبه ناليدندبه درگاه خدا، كه اي آقا و سيد ما، اين قسم رفتار مي‌كنند با حسين (عليه‌السلام) صفي تو و فرزند پيغمبر (صلي الله عليه و آله) تو، پس وحي رسيد به ايشان كه: آرام بگيريد ، به عزت و جلال خودم قسم، البته انتقام خواهم كشيد از ايشان، پس نمود به ملائكه اشباح ائمه را، در ميان ايشان حضرت قائم (عليه‌السلام) را ديدند، كه ايستاده و نماز مي‌كند، پس فرمود كه: با اين قائم انتقام خواهم كشيد از ايشان. [1309] . بيست و يكم: ملائكه‌اي بودند كه بعد از شهادتش تربتش را به آسمانها بردند، چنانكه در خبر است كه ملكي از ملائكه‌ي فردوس نازل شد به درياها، و بالهاي خود را گشود بر همه‌ي درياها، و فرياد كرد اي اهل درياها لباس حزن دربر كنيد، كه فرزند پيغمبر (صلي الله عليه و آله) را سر بريدند، پس از تربت آن جناب ببالهاي خود برداشت، و به آسمانها برد، و هيچ ملكي باقي نماند مگر اينكه آن تربت را بوئيد، و در نزد او اثري از آن ماند. [1310] . بيست و دوم: ملائكه‌اي بودند كه از براي تجهيز و تغسيل و تحنيط و تكفين آن حضرت نازل شدند، چنانكه در محلش مذكور است. [1311] .

## متصف بودن آن حضرت از صفات ملائكه

مقصد دوم: در آنچه آن جناب متصف است به آن از صفات ملائكه و مقصود صفات يك ملك نيست، زيرا كه آن فضيلتي نيست نسبت به آن حضرت، بلكه مقصود آن است كه اگر ملاحظه نمائي جميع ملائكه را كه از تمام مخلوقات بيشتر هستند، و ملاحظه كني عبادتهاي ايشان را به انحاء مختلفه كه به حد و حصر در نيايد از اول خلقتشان تا آخر دهر، هر آينه آن جناب جمع نموده است جميع آن عبادتها را در يك روز، پس گويا آن جناب جميع ملايكه است. [ صفحه 419] پس اول بشنو صفات ملائكه را كه حضرت اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) در بيان اصناف ايشان مي‌فرمايد درخطبه‌ي نهج‌البلاغه مي‌فرمايد: بعضي از ايشان هميشه در سجده‌اند، و بعضي از ايشان هميشه در ركوع، و بعضي صف بسته‌اند، و از حال خود منفك نمي‌شوند، و تسبيح مي‌كنند و خسته نمي‌شوند، چشم ايشان به خواب نمي‌رود وعقل ايشان سهو نمي‌كند، و بدن ايشان سست نمي‌شود، و هيچ غفلت و فراموشي ندارند، و بعضي امين بر وحي الهي هستند كه به سوي انبياء مي‌آورند، و آمد و شد مي‌كنند به احكام و اوامر الهي، و بعضي حفظة عبادند، و بعضي خازنان بهشتند، و بعضي در بزرگي به نحوي هستند كه پاهاي ايشان در زمين هفتم است، و سرهاي ايشان از آسمان هفتم گذشته، و اركان ايشان از اقطار خارج است، و دوش ايشان مناسب با قوايم عرش است، يعني از حمله‌ي عرشند. [1312] .مؤلف گويد: هرگاه ملاحظه نمائي حالات امام مظلوم را، مي‌يابي آن جناب را كه عبادت كرد مانند عبادت جميع ملائكه، پس سجود نمود از براي خدا سجده‌اي كه ديگر از آن سر بلند ننمود، و ركوع كرد كه از آن قدش راست نشد، و شب عاشورا تا به صبح به عبادت ايستاد، و خواب و سهو بر او راه نيافت، و در روز عاشورا نفس خود را به تعب‌ها انداخت، از اعمال و افعال، و رفتن و آمدن، و حرب و ضرب، و حملات و فرياد، و اغاثه‌ي اصحاب و استغاثه از اعداء، و اصلا از برايش سستي بدن عارض نشد، كه آن بدن شريف از جنس اين اجسام نبوده، و هرگاه ملاحظه نمائي آن جناب را با اصحابش در مقام طاعت خدا، چگونه صف بسته بود، هر آينه خواهي دانست كه ايشان مانند ملائكه صافين هستند، كه از محل خود زايل نشوند. و باز اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) مي‌فرمايد در بيان صفات ملائكه چشيدند شيريني معرفت خدا را، آشاميدند از جام محبت او كه سيراب شدند، و در مكنون قلب ايشان ثابت و راسخ گرديد عروق خوف او، پس خم گرديد به طول عبادت و طاعت اعتدال قامتشان، و تمام نمود طول رغبت به سوي او ماده تضرعشان را، و آزاد ننمود بزرگي مقام [ صفحه 420] ايشان بندگي خشوعشان را، و عجب و خودبيني به ايشان راه نيافت، كه اعمال خود را بسيار ببينند، و ملاحظه‌ي حقارت خود در جنب جلال الهي باقي نگذاشت از براي ايشان، نصيبي در بزرگ شمردن حسنات خود، و جاري نيست بر ايشان سستي با وجود زحمت ايشان در عبادت، و شوق ايشان تمام نگرديد تا اينكه از مقام رجاي ايشان تعلقي حاصل شود، و با طول مناجات زبان ايشان نمي‌خشكد، و از كثرت ناله و زاري صداي ايشان نمي‌گيرد، و از مقام اطاعت دوش ايشان سبك نمي‌شود، و گردن ايشان از براي تقصير در امر او خم نمي‌گردد و غفلت به گرد ساحت ايشان راه ندارد. [1313] .مؤلف گويد: اگر نظر كني به چشم حقيقت خواهي يافت، كه شيريني معرفت همان است، كه حسين (عليه‌السلام) چشيد، و جام محبت همان است، كه آن جناب نوشيد، چنان شيريني معرفت را يافت، كه مرارت زحماتي را كه بر او وارد گرديد، نيافت، با اينكه تمام مرارت دنيا در آن جمع بود، از قلبي و روحي، و نفسي، و جسدي، و ظاهري، و باطني، و فرمود: خوش است از براي من مرگ. و چنان جام محبت نوشيد كه شدت عطش در قلب او اثر ننمود، با اينكه لبانش و زبانش را خشك ساخت،و كبدش را از هم پاشيد، و روشني چشمش را تمام نمود، ولي قلبش سيراب بود از جام محبت. و اگر تأملي نمائي به ديده‌ي بصيرت، خواهيد دانست كه قول آن حضرت در اعتدال قامت، اظهر افراد و احق مصاديق آن جناب است، زيرا كه كمر خود را خم نمود در طاعت خدا در ضمن يك ساعت به تحمل تير سه شعبه، كه از قلب شريفش گذشت، و از پشتش بيرون آمد، پس خون مانند ناودان جاري شد، علاوه نمود بر خم نمودن كمر جدا شدن اعضا و جوارح را. و اگر نيكو تدبر كني خواهي يافت آن جناب را اعظم مصاديق آن فقره، كه در شأن ملائكه فرمود كه: طول شوق الهي ماده تضرع ايشان را منقطع نمي‌كند، زيرا كه آن عبارت است از اينكه در تضرع خود ملاحظه‌ي مطلبي ندارند، تا به وصال آن ، يا نااميدي از آن، [ صفحه 421] تضرعشان قطع شود، بلكه مقصود ايشان خود تضرع است لنفسه مادامي كه زنده‌اند، و تحسين (عليه‌السلام) در اين صفت تفوق داشت بر ملائكه، و آن اين است كه نمي‌خواست انقطاع ماده‌ي تضرع را، نه در حيات، و نه بعد از ممات، زيرا كه متحمل شد مصائب را، بعد از وفات به جسد شريفش، به انواع مصائب، و به سر مباركش به انواع بلايا، و به قبر منورش به اقسام ابتلا، و جميع آنها را نيت نموده بود در حياتش، و ملاحظه نموده بود حتي پامال شدن بدن، و بريدن انگشت ، و دست و زدن چوب بر لب و دندان، و گردانيدن سر در شهرها و بازارها، و همه‌ي اينها را از جمله‌ي عبادات خود قرار داده بود، و اين يك ذرهاست از كلام در اين مقام، و مابقي در خزانه‌ي خيال بماند. [1314] .

## عطاياي آن حضرت به ملائكه

مقصد سوم: در آنچه به ملائكه عطا شده است از آن جناب، و آن چند امر است:يكي: شفاعت گناهكاران ايشان، چنانكه در قضيه فطرس و در دائيل معروف است. دوم: قبر شريفش معراج ملائكه است چنانكه در خبر وارد است. [1315] . سوم: آن جناب منبع فيض است از براي ايشان، كه به خدمت او مي‌رسند به مقاماتي كه به تسبيح و تقديس نمي‌رسد به آن مقامات، از اين جهت چون ملائكه گفتند: (نحن نسبح بحمدك و نقدس لك) [1316] يعني ما تسبيح و تقديس تو مي‌نمائيم، خطاب ايشان مخفي بود، و بعد دانستند، و ايضا از براي ايشان اسبابي مقرر شد از اسباب حسيني كه سبب علو درجات ايشان است، به طرق مختلفه از گريه بر او، و زيارتش، و خدمت زوارش، و مزارش، چنانكه معلوم شد از تفاصيل سابقه. [ صفحه 424]

## در خصوصيات آن حضرت نسبت به انبياء عظام

اي چرخ غافلي كه چه بيداد كرده‌اي وز كين چها در اين ستم آباد كرده‌اي‌بر طعنت اين بس است كه بر عترت رسول بيداد كرده خصم و تو امداد كرده‌اي‌بهر خسيكه بار درخت شقاوتست در باغ دين چه با گل و شمشاد كرده‌اي‌اي زاده‌ي زياد نكردست هيچگه نمرود اين عمل كه تو شداد كرده‌اي‌با دشمنان دين نتوان كرد آنچه تو با مصطفي و حيدر و اولاد كرده‌اي‌كام يزيد داده‌اي از كشتن حسين (ع) بنگر كه را تقبل كه دلشاد كرده‌اي‌حلقي كه سوده لعل لب خود نبي بر آن آزرده‌اش به حنجر فولاد كرده‌اي‌ترسم تو را دمي كه به محشر درآورند از آتش تو دود به محشر درآورند [ صفحه 425] عنوان يازدهم: در خصايص آن حضرت كه متعلق است به انبياء عظام، و در آن چند مقصد است:

## در خصوصيات آن حضرت نسبت به انبياء عظام

مقصد اول: در آنچه عطا شده است به آن جناب از صفات انبياء پس مي‌گوئيم كه: خداوند مخصوص نموده است انبياء را به دوازده صفت، و همه‌ي آنها در حسين ( عليه‌السلام) موجود است بر وجه اكمل، و از جمله صفات انبياء آن است كه خداوند متعال امتحان نموده است خلق را، به اينكه انبيا را ضعيف و فقير قرار داده، و از براي ايشان اوضاع دنيوي، و زينت آن را قرار نداده. و جميع حالات و ابتلاي ايشان موجود بود در آن جناب روز عاشورا، به نحوي كه ظاهر گرديد از آن حقيقت اخلاص و از براي خداوند كه هيچ شائبه غير در آن نبود، و از اين جهت اصحاب و اتباع او را سادات شهداء و اولياء خدا و اصفياء و دوستان الهي خواندند. [1317] .و از جمله صفات انبياء آن است كه نبود احدي از ايشان كه مبتلي نباشد به فقر ، يا به گرسنگي يا تشنگي يا برهنگي، يا ضرب، يا قتل، يا اذيت و يا استخفاف. و بعضي از گرسنگي مردند، و بعضي از تشنگي، ولي در هيچ يك از ايشان مجتمع نشد جميع اين بليات، هر چند اكثر آن در بعضي بود، و مخصوص است حسين ( عليه‌السلام) به اجتماع جميع اين بليات در او به نحوي كه صفت سلامت از هيچ جهت درآن جناب ابدا نبود. [1318] .و از جمله صفات انبياء آن است كه از ابدان ايشان بوي به استشمام مي‌شد چنانكه در حديث است. [1319] .و از حضرت حسين (عليه‌السلام) استشمام بوي سيب مي‌شد نظر به آن حديث كه سابقا [ صفحه 426] مذكور شد، و تا حال هم بوي آن از قبر شريفش استشمام مي‌شود، چنانكه مخلصان از شيعه مي‌يابند آن را خصوصا در اوقات سحر چنانكه در خبر است. [1320] .

## در خصوصيات آن حضرت نسبت به تمام انبياء

### اشاره

مقصد دوم: در آنچه به آن حضرت عطا شده است از انبياء عموما، و آن چند چيز است: يكي آنكه جميع انبياء زيارت مدفن آن جناب را كرده‌اند، چنانكه در حديث است كه هيچ پيغمبري نبوده مگر اين كه به زيارت كربلا آمده [1321] ، و كسي كه به زيارت در ظاهر نرفته در شب معراج به آنجا رفته، چنانكه حضرت پيغمبر(صلي الله عليه و آله) فرمود كه: در شب معراج مرا بردند به موضعي كه آن را كربلا مي‌نامند، پس نمودند به من مصرع حسين را. [1322] .دوم: از براي ايشان هميشه اوقات مخصوصي است كه همه‌ي ايشان به زيارت او مي‌روند مانند شب قدر و شب نيمه‌ي شعبان. [1323] .

### در خصوصيات آن حضرت نسبت به فضائل انبياء

#### اشاره

مقصد سوم: در آنچه مخصوص است به آن جناب از فضايل انبياء فردا فرد، و در آن چند باب است: بدان كه وارد شده است در زيارت آن جناب وارثيت از براي بعض انبياء، چنانكه زيارت وارث معروف است، و در بعض زيارات وارد است خطاب سلام بر انبياء به اسم ايشان، و صفتشان، پس چون بيان اين عنوان كنيم لازم است، كه در قسم اول بيان وجوه وارثيت و كيفيت آن را نمائيم، و در قسم دوم بيان كنيم كه محتمل است مراد به آن اسم [ صفحه 427] همان پيغمبر معروف باشد، و ممكن است مراد جناب حسين (عليه‌السلام) باشد به استعاره، به جهت شدت مناسبتي كه با آن پيغمبر دارد، مثلا وارد است كه: « السلام علي الأيوب الصابر»: [درود بر ايوب شكيبا]، پس ممكن است كه بگوئيم مراد همان ايوب معروف است، و ممكن است كه استعاره باشد از جناب حسين (عليه‌السلام) و همچنين در سلام بر يحيي مظلوم و غيره. باب آدم (عليه‌السلام): از براي او سجده كردند ملائكه تماما به اين معني كه قبله‌ي ايشان بود، و حسين (عليه‌السلام) صلوات فرستادند بر او ملائكه، و طواف مي‌نمايند به قبر او، و قبرش معراج ايشان است. [1324] .آدم ساكن شد در بهشت، و حسين (عليه‌السلام) از نورش بهشت و حورالعين خلق شد [1325] ، آدم را لباس بهشتي زينت بود، و حسين زينت بهشت است [1326] ، آدم مبتلي شد به فراق بهشت، و حسين (عليه‌السلام) مبتلي شد به فراق دوستان [1327] و آدم مبتلي شد به اينكه فرزندش هابيل را كشت، و ديد خود او را كه زمين آشاميد، و حسين (عليه‌السلام ) مبتلي شد به اينكه ديد بدن فرزندش را پاره پاره [1328] ، آدم مبتلي شد به نهي از اكل شجره، و از آن تناول نمود، وحسين (عليه‌السلام) مبتلي شد بنهي از جميع علايق، و اكل و شرب و اطاعت نمود [1329] ، آدم صفوة الله بود از تمام مخلوقات، و حسين (عليه‌السلام) صفوه‌ي صفوت بود. آدم افتخار نمود بر او شيطان، به اينكه او از آتش و آدم از گل، و حسين ( عليه‌السلام) افتخار نمود بر او يزيد پليد، چون ديد خود را بر روي تخت سلطنت، و اتباعش با كمال زينت، و لباسهاي فاخر به گردش نشسته [1330] و ديد عيال خود را در قصرها پشت پرده‌ها ، و در لباسهاي طلا و زري و حرير، و عيال حسين (عليه‌السلام) در لباسهاي كهنه و پاره، بر [ صفحه 428] ريسمانها بسته، و در مجلس ايستاده [1331] ، و ديد پسران خود خالد و معاويه را كه با زينت تمام پهلويش نشسته با سلاح و جواهر، و ديد فرزندان حسين (عليه‌السلام) را در پيش رويش، يكي سر بي‌تن، و ديگري مريض و معلول، و ديد خود را متوج به تاج پادشاهي بر سرير نشسته، و سر حسين (عليه‌السلام) برهنه بر زمين پيش رويش گذاشته با سرهاي برادران و اصحابش، و مجلس از دشمنان حسين (عليه‌السلام) و مشايخ بني‌اميه مالامال، همه بر كرسيهاي زرين نشسته، پس باد نخوت و غررو به كاخ دماغ آن مغرور بالا رفته، و رو به اهل مجلسش نموده، شروع كرد به مذمت آن جناب كردن، و شماتت مي‌نمود، و فخر مي‌كرد، پس اشاره نمود به آن سر، و گفت: اين هميشه بر من فخر مي‌كرد، و مي‌گفت: پدرم بهتر است از پدر يزيد، و مادرم از مادرش، و جدم بهتر است از جدش، و خود نيز بهتر از او هستم. اما اينكه گفت: پدرم بهتر است از پدر يزيد، پس پدرم با پدرش محاجه كرد، خدا از براي پدرم حكم كرد و اينكه گفت مادرم بهتر است به جان خودم قسم راست گفت، البته فاطمه دختر رسول‌خدا بهتر از مادر من است، و اما اينكه جدش بهتر از جد من است آن هم معلوم است براي هر مسلماني، و اما اينكه او بهتر از من است پس گويا نخوانده است كه خدا ملك را بهر كس بخواهد مي‌دهد، و از هر كس بخواهد مي‌گيرد [1332] .

### حسين بن علي را نيكو بشناسيد

اي صاحب غيرت نيكو تأمل نما در كلام اين شقي ملعون، كه به اين اشاره چگونه قصدش تحقير آن سرور بود، پس شما در مقابل، اعزاز و تكريم آن جناب كنيد، اي صاحبان همت و حميت و غيرت و مروت، پس بگوئيد همين سري را كه به تحقير به سويش اشاره مي‌كني، زينت آسمان و زمين است، همين زيب عرش برين است [1333] ، همين عزيز خدا و رسول است،همين است كه پيغمبر (صلي الله عليه و آله) او را با خود به منبر [ صفحه 429] برد، و گفت: اين است حسين بن علي پس او را بشناسيد [1334] ، همين عزيز زهراء بتول است، اگر چه اينها دل را خنك نمي‌كند، زيرا كه در مقابل آن معلون نبوديم كه اين سخنان را بگوئيم. بلي يك نفر از احبار يهود سخني گفت [1335] ، و ايلچي پادشاه روم سخني گفت [1336] و حضرت زينب خاتون كلامي فرمود، كه تفصيلش در محلش مقرر است. [1337] .و باز نيكو نظر نما در مطابقه‌ي حالت يزيد با ابليس لعين، زيرا كه ابليس به نظر ظاهري ديد تواضع گل را، و نرمي و ذلت آن را، وحدت آتش و حرارت و احراق و ارتفاعش را، پس خيال كرد كه آتش بهتر از است از گل، و غافل از آن شرافت كه در گلست، كه محل روئيدن انواع رياحين، و گلها، و شكوفه‌ها و ميوه‌ها، و درختها و ثمره‌ها، و معدن همه‌ي فلزات، و انواع جواهر، و خزينه ي آب‌ها كه موجب حيات اشياء است، و غير ذلك. و يزيد ديد خود را بر سرير سلطنت، و سر حسين (عليه‌السلام) بريده در ميان طشت به نزدش گذاشته بي‌حس و حركت [1338] ، و اتباعش همه با زينت لباس فاخر مسلح و مكمل بر خدمتش ايستاده، پس خيال كرد از براي خود فضيلتي را و استدلال كرد به اينكه خدا ملك را به او داده، و او را عزيز كرده، و حسين (عليه‌السلام) را ذليل كرده، و ندانست آن ملعون كه در همين حالت او ذليل بوده، و حسين (عليه‌السلام) عزيز، و ملك را به حسين (عليه‌السلام) داده، و از آن لعين انتزاع نموده، و به همين فعلش نمي‌بيني كه تمام بني آدم او را سب مي‌كنند؟ و حسين (عليه‌السلام) قلوب اهل دنيا را تماما مالك شده حتي قلوب كفار. [1339] .و اگر بخواهي مصداق: (تعز من تشاء و تذل من تشاء) را بداني نظر كن به قبر حسين (عليه‌السلام) و احترامش، و زينتش و اوضاع و عمارتش، و زوارش كه روز به روز در [ صفحه 430] ازدياد است. ونظر كن به قبر يزيد در شام كه از روز دفنش تا حال هر كس از آن جا مي‌گذرد سنگي به جانب آن مي‌اندازد، بلكه از پيش سنگ همراه خود برمي‌دارند، تمام شيعه و سني و يهود و نصاري چنين مي‌كنند، و به تجربه رسيده است كه اگر سنگ بر آن نيندازد حاجتش روا نمي‌شود، و الان بقدر تل عظيمي شده است از آن سنگها كه بر آن انداخته‌اند، و كسي كه آن ملعون را متنبه نمود بر بطلان خيالش حضرت مكرمه زينب خاتون بود در آن خطبه شريفه‌اش كه عنوان مستقلي مي‌خواهد. آدم مبتلا شد به مفارقت بهشت دفعة پس بيرون رفت از محل انس و رياض قدس به سوي زمين گرد آلوده كه معدن آفات و شرور، و سباع و موذيات است، و اشعاري انشاء نمود به تغيير بلاد و من عليها. [1340] .

### مقايسه‌ي گريه‌ي آدم با گريه‌ي حسين

و حسين نيز مبتلي شد به مثل اين پس يكدفعه بيرون رفت از بهشت اجتماع دوستان، و اولاد و برادران در ظرف دو ساعت از زمان، چنانكه در روايت است كه چون نماند از براي آن حضرت احدي از اصحاب و ياوران، طفلي از خيمه‌ها بيرون آمد كه در گوش او گوشواره بود از در، و به هر طرف نظر مي‌كرد با ترس و بيم، پس هاني ابن ثبيت به او رسيد و با شمشير او را زد، و شهيد ساخت. [1341] . و چون آن هم نماند به خواهرش فرمود: طفل رضيع را بياور، پس آورد آن طفل را و به دستش داد، و واقع شد آنچه شد. [1342] .و چون آن هم نماند زنان را ندا كرد، و چون از نزد ايشان بيرون رفت، و ديد بلاد را متغير، و هيچ كس را با خود نديد، انشاء اشعار نمود به همان مضمون كه آدم انشاء [ صفحه 431] نمود [1343] ، و دعا كرد چنانكه آدم دعا كرد، و گريست به روايتي دويست سال [1344] ، و حسين (عليه‌السلام) گريست يك روز در چند مقام [1345] ، و لكن گريه‌ي آن حضرت قياس نمي‌شود بر گريه‌ي آدم، زيرا كه گريه‌ي آدم گريه‌ي فراق بود از براي خودش، و گريه‌ي حسين (عليه‌السلام ) از روي رقت و ترحم بود، گريه‌ي آدم هر چند طولاني و شديد بود كه نهرها از اشكش جاري گرديد [1346] ولي گريه‌ي حسين (عليه‌السلام) خوني بود كه از چشمه‌ي قلبش جاري گرديد، گريه‌ي آدم ( عليه‌السلام) مقرون به تسلي شد، و گريه‌ي حسين (عليه‌السلام) تسلي نداشت. گريه‌ي آدم (عليه‌السلام) از براي يك پسر بود كه از او كشته شد، و گريه‌ي حسين (عليه‌السلام) براي برادران و اولاد و بني‌اعمام و اصحاب و عيال و اطفال بود، و آدم (عليه‌السلام) مبتلي شد از براي تحصيل قوت و طعام از براي خودش و زوجه‌اش به بلاي سختي، زيرا كه آن وقت در روي زمين اسباب معيشت به زحمت تحصيل مي‌شد، پس در تحصيل علم به اسباب، و عمل آن بدون معاون كمال زحمت بود، و اگر تأييد الهي نبود ممكن نبود عيش از براي او. حسين (عليه‌السلام) مبتلي شد به تحصيل آب از براي دفع عطش عيال و اطفالش، با اينكه آب در آنجا موجود بود، پس آن حضرت زحمت بسيار كشيد، و انواع تعب بدني و نفساني را متحمل گرديد، پس گاهي خودش آن قوم را موعظه كرد [1347] و گاهي كسي را مي‌فرستاد كه ايشان را موعظه كند [1348] ، و گاهي مي‌فرستاد كسي را كه خواهش كند از ايشان [1349] و گاهي در شب پنهاني جمعي را مي‌فرستاد [1350] ، و گاهي چاه مي‌كند [1351] ، و گاهي طلب مي‌كرد خودش از براي زنان به اين لسان كه اينها با شما جنگ ندارند [1352] ، و گاهي [ صفحه 432] براي طفلش طلب مي‌كرد [1353] ، و گاهي آن طفل را به ايشان مي‌نمود كه ببينيد از تشنگي بيتاب شده [1354] ، و گاهي از براي خودش طلب مي‌كرد در وقت احتضار [1355] ، و آدم (عليه‌السلام) بعد از زحمت از برايش طعام حاصل شد، و حسين (عليه‌السلام) بعد از همه زحمتها باز با لب تشنه جان داد كه جان عالم فداي او باد.

### مبتلا شدن آدم به قتل هابيل و حسين به قتل علي اكبر

آدم (عليه‌السلام) مبتلي شد به اينكه قابيل هابيل را كشت و او را دفن نمود و زمين خون او را آشاميد، پس حضرت آدم (عليه‌السلام) زمين را لعنت كرد، و زمين بعد از آن خون احدي را نياشاميد [1356] ، و حسين (عليه‌السلام) ديد فرزندش علي را پاره پاره، بدون دفن و كفن [1357] ، آدم (عليه‌السلام) گريست بر هابيل چهل شبانه روز، پس وحي به او رسيد كه خدا به تو عطا نمود عوض او هبة الله را كه شيث باشد، و حسين (عليه‌السلام) بر فرزندش گريست نصف ساعت، و آن مقابل چهل روز بود و بعد از آن مبتلي شد به كشته شدن فرزند ديگرش كه علي‌اصغر بود، به مفارقت علي ديگر يعني جناب زين العابدين.

### ادريس پيغمبر و حسين

باب ادريس (عليه‌السلام): ادريس را خداوند بالا برد به مكان بلندي كه مابين آسمان چهارم و پنجم است [1358] ، و حسين (عليه‌السلام) را به مكان بلندي بردند و روحش را به مكان بلندي بردند، و خونش را، و مثالش را، و تربتش را به مكان بلندي بردند، چنانكه تفاصيل آنها در ملحش گذشت. [ صفحه 433] شفاعت ادريس در حق يك ملك مقبول شد [1359] ، و شفاعت حسين (عليه‌السلام) در حق دو ملك يعني فطرس و دردائيل [1360] ،ادريس (عليه‌السلام) مبتلي شد به فرار از سلطان، و تفرق اعوان، و سه روز گرسنه ماند [1361] ، و حسين (عليه‌السلام) ايضا مبتلي شد به فرار از كشته شدن در حرم خدا به جهت احترام آن مكان، و مبتلي شد به مقاتله، و تشنه ماند سه روز، تا اينكه خواهرش در مقام نوحه‌گري مي‌گفت: فدايت شوم اي كسي كه تو رابا لب تشنه كشتند. [1362] .باب نوح (عليه‌السلام): نوح شيخ المرسلين است، و حسين (عليه‌السلام) سيد جوانان بهشت است، نوح (عليه‌السلام) خانه‌اش مشرف است كه مسجد كوفه باشد [1363] ، و حسين (عليه‌السلام) مدفنش اشرف است از مسجد كوفه از چند جهت [1364] ، نوح (عليه‌السلام) در حق او خداوند فرموده است: (سلام علي نوح في العالمين) [1365] زيرا كه نجات اهل كشتي به سبب او شد، و حسين (عليه‌السلام) نيز سبب نجات از جهنم است، نوح (عليه‌السلام) صاحب كشتي بود كه بر روي آب جاري گرديد و حسين ( عليه‌السلام) آن كشتي نجات است كه هر كس به آن پناه برد نجات يابد از طبقات جهنم [1366] نوح (عليه‌السلام) نهصد و پنجاه سال قوم خود را دعوت نمود به سوي خدا، پس او را مي‌زدند به حدي كه غش مي‌كرد تا سه روز، و خون از گوش او جاري مي‌شد [1367] ، و حسين (عليه‌السلام) در قوم خود نصف روز دعوت نمود پس چنانش زدند كه سه روز بدن بي‌سر بر روي خاك افتاده، و خون از تمام اعضايش جاري بود [1368] ، پس اذيت آن حضرت در اين ساعت بيشتر از اذيتهاي هزار ساله‌ي [ صفحه 434] نوح (عليه‌السلام) بود.

### حضرت ابراهيم و حسين و قبول نكردن اغاثه‌ي ملائكه

باب ابراهيم (عليه‌السلام): هر گاه در زيارت بگوئي: السلام علي ابراهيم خليل‌الله، پس اگر خواسته باشي قصد كن حضرت خليل را كه خود را در راه تقرب الهي به آتش نمرودي انداخت، كه در مسافت يك فرسخ بود، و قبول نكرد اعانت ملائكه را، و دعا نكرد از براي خلاصي خود، بلكه عرض كرد علم خداوند به حال من كفايت مي‌كند از سؤال من [1369] ، و اگر خواسته باشي قصد كن خليل كربلا را كه خود را در راه تقرب به خدا در عرض چندين فرسخ شمشير و نيزه درآورد، و قبول نكرد اغاثه ملائكه را [1370] را، و سبب شد كه آتش را بر جمع كثيري برد،و سلام نمود. [1371] .و اگر خواهي قصد نما خليل را كه قرباني كرد فرزندش اسمعيل را و بر زمين انداخت، يا قصد كن ابن خليل را كه فرزندش علي را قرباني كرد، و با بدن پاره پاره بر زمين ديد. اگر خواهي قصد كن خليلي را كه زوجه‌اش ساره از او آرد طلبيد، پس خجالت كشيد كه بار را خالي آورد، خرجين را پر از رمل نمود، پس خداوند منقلب كرد به آرد [1372] ، يا قصد كن ابن خليل را كه دخترش سكينه از او آب طلبيد، پس با دست خالي برگشت و به او فرمود صعب است بر من اي دختر تشنگي تو، اگر خواهي قصدكن خليل را كه اهل خود را در وادي بي‌زرع گذاشت، و يك مشك آب نزد آنها بود، پس آمد و در كعبه را گرفت، و گفت: خدايا من بعض ذريه‌ي خود را در اين وادي بي‌زرع گذاشتم، پس دعا كرد در حق ايشان كه قلوب خلايق مايل شود به سوي ايشان، و از ثمرات روزي ايشان گردد، يا قصد كن اين خليل را كه اهلش را گذاشت در وادي بي‌آب و طعام، تشنه و گرسنه، و [ صفحه 435] حيران، و در وقت وداع فرمود: مهياي اسيري باشيد. [1373] .اگر خواهي قصد كن خليل را كه دوست مي‌داشت ضيافت را [1374] ، يا اين خليل را كه دوست مي‌داشت شفاعت را، و نااميد نشود كسي كه به او متمسك گردد، اگر خواهي قصد كن خليل صاحب ملت را، يا خليل منبع رحمت را.

### خداحافظ اينك من هم رفتم

باب يعقوب (عليه‌السلام): در زيارت حسين (عليه‌السلام) مي‌گويند: السلام علي يعقوب، اگر خواهي قصد نما يعقوب بن اسحق را كه دوازده پسر داشت، و همه‌ي ايشان صحيح و سالم در خدمتش ايستاده بودند، پس روزي به او گفتند: اي پدر يكي از ما را گرگ خورد پس كمرش خم شد، و چشمش سفيد گرديد از شدت حزن، يا قصد كن يعقوب كربلا را كه يك پسر داشت، و صداي او را شنيد كه، گفت: اي پدر خداحافظ اينك من هم رفتم. [1375] .اگر خواهي قصد كن يعقوب را كه ديد لباس يوسف را خون‌آلود ولي پاره نشده، پس گفت عجب گرگ مهرباني بوده [1376] يا قصد كن اين يعقوب را كه ديد فرزندش را پاره پاره، نه از لباس، و نه از بدنش، جاي سالمي نمانده. از يعقوب خواستند يوسف را كه ببرند همراه خود كه در صحرا تفرج و بازي كند، پس ابا نمود و گفت من تاب مفارقتش را ندارم، و حسين (عليه‌السلام) چون فرزندش علي‌اكبر روانه شد زنان او را منع كردند، فرمود: بگذاريد او را كه مشتاق است به ملاقات جدش. [1377] . براي يعقوب بشير آمد و جامه‌ي يوسف را نزد او انداخت، پس چشمش روشن شد، و حسين (عليه‌السلام) شنيد ناله‌ي فرزندش را، پس نور چشمش تمام گرديد. [ صفحه 436]

### يوسف به نزد عزيز مصر و حسين به نزد يزيد...

باب يوسف (عليه‌السلام): يوسف را چون از پدر جدا كردند، بعضي گفتند: او را بكشيم ديگري گفت: نكشيد بلكه در چاه بياندازيد، عاقبت رأي ايشان بر اين قرار يافت كه او را در چاه انداختند، و حسين (عليه‌السلام) بعد از آنكه اصحاب و اولاد، و برادران او را كشتند، و زخمهاي بسيار از تير و نيزه و شمشير بر او زدند، كه آن زخم‌ها كفايت مي‌كرد، بلكه بعض آنها كافي در قتل بود، بلكه يك تير از آن تيرها كافي بود، مع ذلك اكتفا نكردند و فرياد كردند كه: او را بكشيد مادرهاي شما به عزايتان بنشينند، پس جماعتي حمله آوردند كه آن كشته شده را بكشند، و ذبح كنند به طريقي كه قلم را ياراي تحرير نيست . [1378] .يوسف بعد از افتادن در چاه قافله‌اي او را بيرون آوردند، و اسيرش كردند، بعد خريدند و به بازار مصر بردند از براي فروش، و حسين (عليه‌السلام) را بعد از آنكه بر خاك انداختند سر او را برداشتند، و بر نيزه نصب نمودند، و در كوچه‌هاي كوفه و شام گردانيدند. [1379] .يوسف را قهرا به نزد عزيز مصر بردند، و عاقبت در نزد پادشاه مكين و امين گرديد و حسين (عليه‌السلام) را به نزد يزيد بردند، پس او را شماتت و استهزاء نمود، و با چوب اشاره به دندان شريفش كرد. [1380] .

### صالح، صاحب ناقه و حسين صاحب عيال و اطفال و...

باب صالح (عليه‌السلام): صالح، صاحب ناقه مبتلي بود به سقياي آن [1381] ، و حسين (عليه‌السلام) صاحب عيال و اطفال مبتلي بود به سقياي ايشان، صالح (عليه‌السلام) مي‌خواست كه [ صفحه 437] يك روز تمام آب از براي ناقه‌اش باشد كه ديگري از آن نياشامد، و قومش چند روز راضي شدند، و حسين (عليه‌السلام) از براي عيال و اطفالش چند مشك آب خواست، مضايقه كردند [1382] ، تا اينكه راضي شد كه يك جرعه به طفلش بدهند [1383] ،يا يك قطره به جگرش برسانند امتناع نمودند. [1384] . صالح چون ناقه‌اش را پي نمودند، بچه ناقه‌اش ناله‌كنان بر كوه بالا رفت، و تا حال كساني كه از آن جا عبور مي‌كنند، وحشت دارند از آن جا [1385] ، و حسين (عليه‌السلام) چون طفلش را به جهت خواهش آب [روي دست گرفت] تير زدند، و آن طفل صيحه‌اي زد، و روحش از بدن مفارقت نمود، حضرت عرض كرد: خدايا اين طفل من در نزد تو كمتر از بچه‌ي ناقه‌ي صالح نيست، پس از اين قوم انتقام بكش، و اگر حال صلاح در انتقام نمي‌داني، پس عوض بهتر عطا كن. [1386] .مؤلف گويد عوض بهتر آن است كه خداوند عطا نموده است به آن جناب در عوض ناله‌ي آن طفل، فريادرسي كساني را كه در محشر فرياد مي‌كنند، يا در مواقف فرياد مي‌كنند، يا در ميان آتش فرياد مي‌كنند، خصوصا اگر الآن از استماع مصيبت اين طفل فرياد ايشان بلند شود.

### هود و حسين صاحبان توكل خاص

باب هود (عليه‌السلام): هود صاحب توكل خاصي است كه به قوم خود گفت كه: همه‌ي شما همدست شويد و با من كيد كنيد، و مرا مهلت مدهيد كه من بر خدا توكل نموده‌ام [1387] ، و حسين (عليه‌السلام) نيز همين كلام را در مقابل اعداء فرمود. [1388] . [ صفحه 438] هود چون اين سخن را به قوم خود گفت كاري با او نكردند، مگر اينكه او را با چوب و سنگ زدند، و حسين (عليه‌السلام) را زدند به همه چيز از شمشير و نيزه و عمود و تير و سنگ و چوب. هود را گلو گرفتند و فشردند تا نزديك به هلاكت رسيد [1389] اما حسين (عليه‌السلام) پس گلويش را بريدند، و ضربت زدند، و خرد كردند و نحر نمودند آه. [1390] .باب شعيب (عليه‌السلام): شعيب پدر آن دو دختر است كه موسي ديد ايشان را بر سر آب مدين كه با ايشان چند گوسفند بود و مردم گوسفندان خود را آب مي‌دادند و ايشان به كناري ايستاده بودند، موسي به ايشان گفت: چرا شما گوسفندان خود را آب نمي‌دهيد؟ گفتند ما را قوت معارضه نيست، پس صبر مي‌كنيم تا شبانان فارغ شوند و پدرمان شيخ كبير است و نمي‌تواند خودش بيايد، موسي بر ايشان رقت كرد، پس گوسفندان ايشان را آب داد [1391] . و حسين صاحب دختران و خواهران و اطفال صغار بود، پس وارد گرديد بر آب فرات، ديد كه تمام مردم و حيوانات از آن آب مي‌آشامند، و يهود و نصاري و كلاب و خنازير را مانعي از آن نيست [1392] مگر عيال و اطفال آن حضرت كه ممنوعند از آن، حتي بعد از فراغ ديگران و پدر ايشان سيد كبير و افضل عالميان است.

### ايوب و حسين بندگان خاص الخاص خدا

باب ايوب (عليه‌السلام): خداوند در حق او فرمود كه: ما او را صابر يافتيم نيكو عبدي است. [1393] و حسين (عليه‌السلام) را خداوند صابر يافت بلكه شاكر و راضي يافت و از اين جهت او را وصف كرد به نفس مطمئنه و راضيه و در حق او فرمود: مبارك است اين مولود [1394] ، و او را در عباد مخصوصين خود داخل و و از عبد خاص الخاص خود شمرد در آن [ صفحه 439] جا كه حضرت رسول (صلي الله عليه و آله) فرمود: حسين مني، و حسين اواب حقيقي است زيرا كه از هر طاعتي كه فارغ شد شروع نمود در طاعت ديگر، كه اشق از اول بود و شوقش زيادتر مي‌شد، ايوب بر هر بلائي صبر كرد ولي متحمل نشد شماتت و برهنگي سر زوجه‌اش رحيمه را، و حسين (عليه‌السلام) در صحراي كربلا صبر نمود بر جميع مصائب، لكن چون خواهرش از خيمه‌ها بيرون آمد به سوي قتلگاه، تحمل نكرد و تمام همت بر ارجاع او به سوي خيمه‌ها [1395] گماشت.

### خصوصيات حضرت يحيي با حسين

باب يحيي (عليه‌السلام): بدان كه از براي حضرت يحيي با حضرت حسين (عليه‌السلام) خصوصيتي است از سه جهت: اول: اين كه در اخبار وارد شده كه از براي حسين (عليه‌السلام) موازات با يحيي بوده است در چند امر. [1396] .دوم: اين كه در حديث است كه حضرت پيغمبر (صلي الله عليه و آله) فرمود كه: در جهنم منزلي است كه مستحق آن نيست احدي، مگر قاتل يحيي بن زكريا و قاتل حسين (عليه‌السلام). [1397] . سوم: اين كه حسين (عليه‌السلام) در سفر كربلا مكرر يحيي را ذكر مي‌كرد و هر وقت فرود مي‌آمد در منزلي، يا بار مي‌كرد از منزلي [1398] .و به جهت اين خصوصيات در مقام تطبيق سه امر ذكر مي‌كنيم: اول بيان موازات آن حضرت با يحيي دوم آنچه در وقت نزول و ارتحال ذكر مي‌فرمود، سوم در بيان زيادات مصيبات آن حضرت به كيفيتي كه سابقا اشاره شد. [ صفحه 440]

### بشارت به ولادت يحيي و حسين از طرف خداوند

امر اول: در بيان موازات كه از اخبار مستفاد مي‌شود، پس مي‌گوئيم: از جانب خداوند بشارت به ولادت يحيي رسيد و همچنين به ولادت حسين (عليه‌السلام) پس بشارت اول آن است كه مي‌فرمايد: (يا زكريا انا نبشرك بغلام اسمه يحيي) يعني: اي زكريا بشارت مي‌دهم ترا به پسري كه اسمش يحيي است. [1399] .و بشارت دوم آن است كه ملائكه به پيغمبر (صلي الله عليه و آله) گفتند: خداوند ترا بشارت مي‌دهد به مولودي كه از فاطمه (عليه‌السلام) متولد مي‌شود و لكن بشارت به يحيي سبب فرح زكريا شد و بشارت به حسين (عليه‌السلام) موجب حزن گرديد، زيرا كه مادرش حامله گرديد و به او از روي كراهت و وضع نمود او را از روي كراهت چنانكه در حديث است كه مراد حضرت فاطمه (عليهاالسلام) است. [1400] .يحيي (عليه‌السلام) هر دو شش ماهه متولد شدند [1401] و هر دو را خداوند بلاواسطه اسم گذاشت. [1402] . و هر دو از پستان شير نخوردند، بلكه يحيي از آسمان شير خورد [1403] ، و حسين (عليه‌السلام) از عرش عظيم يعني زبان پيغمبر (صلي الله عليه و آله) خدا شير خورد [1404] و هر دو پيشاني ايشان مي‌درخشيد. [1405] . و هر دو در طول عمر فرحناك نشدند، اگر احيانا فرحي از براي ايشان مي‌شد به زودي منقلب به حزن مي‌گرديد [1406] . و قاتل ايشان ولدالزنا بود، و در خبر است كه در نار منزلي است كه احدي مستحق آن نيست مگر قاتل حسين (عليه‌السلام) و يحيي (عليه‌السلام). و يحيي و حسين (عليهماالسلام) آسمان برايشان خون گريست،و بر هر دو [ صفحه 441] زمين خون گريست [1407] ، سر هر دو تكلم نمود بعد از قتل، سر يحيي به پادشاه گفت: از خدا بترس [1408] ، و سر حسين ( عليه‌السلام) مكرر قرآن مي‌خواند و لاحول گفت. يحيي را به طريق صبر كشتند و حسين (عليه‌السلام) با اينكه در ميدان جنگ شهيد شد باز به طريق صبر كشته شد ، چنانكه حضرت سجاد (عليه‌السلام) فرمود. [1409] .

### ياد كردن يحيي در وقت نزول و ارتحال

امر دوم: در خبر است كه حضرت حسين (عليه‌السلام) در هر منزلي ذكر يحيي مي‌فرمود و مي‌گفت: سر او را به هديه از براي زن زانيه بردند. و از تأمل با ديده‌ي بصيرت ظاهر مي‌شود كه اين اعظم مصائب است يعني شماتت دشمن و ديدن آن شخص را به حالت ضعف و ابتلا دچار مي‌سازد، پس چگونه است مصيبت ديدن آن سر را بريده، پيش رويش گذاشته، و هر چه بخواهد با او بكند، چنانكه از براي امام مظلوم واقع شد در مجلس ابن‌زياد و يزيد.و اين امر بر رسول (صلي الله عليه و آله) خدا اصعب بوده به آن خصوص و از اين جهت نفرين كرد بر كساني كه نظر به آن سر كردند با خوشحالي. [1410] .

### اعظميت مصيبت حسين مظلوم از يحيي مظلوم

امر سوم: در اعظميت مصيبت حسين مظلوم (عليه‌السلام) از يحيي مظلوم.و اين مطلب را بيان كنيم در ضمن سلام بر يحيي، زيرا كه سلام بر او مي‌كرد، در وقت ذكرش در هر منزل، حال نزول و ارتحال، ما نيز تأسي به آن جناب مي‌كنيم در منازل تطبيق، پس مي‌گوئيم سلام باد بر يحيي كه خداوند او را گرامي داشت به شهادتش [1411] ، حال مي‌خواهي قصد كن آن يحيي را كه به طريق صبر كشتند يعني او را گرفتند و سرش را بريدند، يا قصد كن اين يحيي را كه به طريق صبر كشتند، يعني آن قدر زخم بر او زدند كه [ صفحه 442] از حركت افتاد، پس سرش را بريدند. اگر خواهي قصد كني يحيي را كه سرش را به دست گرفتند و در طشت بريدند، يا قصد كن اين يحيي را كه نيزه به پهلويش زدند تا از اسب بر زمين افتاد، پس سرش را بريدند. اگر خواهي قصد كن آن يحيي را كه عداوت قاتلش ساكن شد به كشيدن يك كارد به خنجرش يا قصد كن اين يحيي را كه اكتفا نكردند به چهار هزار تير و صد و چند ضربه‌ي شمشير و صد و چند نيزه و به آن چه رسيد به آن حضرت از بريدن گلو، و نحر كردن، و نيزه زدن و به آن چه به بدنش رسيد بعد از قتل از پامال كردن و مثله نمودن، پس عداوت ايشان نسبت به سر مقدس او ساكن نگرديد بكشتن، بلكه بر نيزه‌اش كردند و به شهرها گردانيدند، و به دار كردند، باز كفايت نكردند، باز چوب به لب و دندانش اشاره كردند در چند مجلس. [1412] .اگر خواهي قصد كن آن يحيي را كه سرش را به هديه بردند ز خانه‌اي به خانه‌اي يك دفعه، و حسين (عليه‌السلام) بر اين امر تأسف مي‌كرد و گريه مي‌كرد، يا قصد كن اين يحيي را كه سرش را در شهرها گردانيدند و هديه فرستادند مرتبة بعد اخري (يعني نه يك مرتبه بلكه دفعات متعدده از مكاني به مكاني و از شخصي به شخصي) اگر خواهي يحيي را قصد كن كه چون سرش را به نزد ظالم بردند حالتش متغير شد، يا قصد كن اين يحيي را كه چون سرش را در نزد ظالمش گذاشتند تبسم نمود، و اين تبسم بالاتر بود از همه‌ي آن زخمها كه بر آن جناب زده بودند، كور مباد چشمي كه در وقت سماع اين تبسم گريان شود. اگر خواهي قصد كن يحيي را كه از مسجدش بيرون كشيدند از براي كشتن و حال آنكه هيچ علاقه و عيال و اطفالي نداشت، يا قصد كن اين يحيي را كه او را از خيمه‌ها بيرون كشيدند كه در آن بود زنان حيران تشنه، بي‌كس در ميان دشمنان، و هر يك فرياد واويلاه واثكلاه مي‌كشيدند [1413] ، پس ايشان را ساكت كرده بيرون آمد ، ناگاه دختر صغيره‌اش به او رسيد، و بر پايش افتاد و مي‌بوسيد و فرياد مي‌كرد، داد از بي‌كسي و ذلت، حضرت [ صفحه 443] برگشتند و او را به دامان مرحمت نشانيدند، و فرمودند اشعاري كه مضمونش آن است كه: تا زنده‌ام دل مرا به گريه‌ي خود مسوزان و چون كشته شوم هر چه خواهي گريه كن. [1414] .اگر خواهي قصد نما آن يحيي را كه سرش را در طشت بريدند، و از خونش يك قطره بر زمين افتاد، پس جوشيد و ساكن نشد از جوشش، تا اينكه فاني نمود بسياري از بني‌اسرائيل را، آن وقت از جوشش افتاد، يا قصد كن اين يحيي را كه بر روي خاك سرش را بريدند و خونش را بر خاك ريختند، مگر چند قطره از آن كه خودش بدست گرفت، و بر صورت ماليد، و به آسمان پاشيد، و به سوي زمين برنگشت و الا تمام زمين سرنگون مي‌شد. اگر خواهي قصد كن آن يحيي را كه به كشش يك كارد سرش را بريدند، يا اين يحيي را كه سرش را به دوازده ضربت جدا نمودند با شمشير. [1415] .اگر خواهي قصد كن آن يحيي را كه سرش را بريدند، و ليكن بدنش صحيح بود، يا اين يحيي را كه سرش را بريدند و بدنش پامال شده، و سوراخ سوراخ، و مجروح بود، سلام بر اين يحيي كه سرش را از قفا بريدند، و بدنش پامال شد، سلام بر اين يحيي كه سرش را بر روي سنگ گذاشتند و بر نيزه بلند نمودند و بر درخت آويختند و بر دروازه نصب كردند و در تنور و در زير ابخانه گذاشتند و محل دفنش معلوم نيست هر چند عاقبت سر با بدن است. [1416] .

### موسي كليم الله بود و حسين نيز كليم الله

باب موسي (عليه‌السلام): چون حضرت حسين (عليه‌السلام) از مدينه بيرون رفت، تلاوت نمود آياتي كه متعلق است به موسي (عليه‌السلام) در قضيه فرارش از فرعون، و چون به مكه داخل شد تلاوت نمود ايضا بعض آياتي را كه متعلق است به موسي [1417] ، و در [ صفحه 444] اين تلاوتها اشاره است به تطبيق حالات آن جناب بر حالات موسي. و بيانش آن است كه بگوئيم: موسي كليم‌الله بود، و حسين (عليه‌السلام) نيز كليم‌الله بود به موجب روايتي كه از عنوان المجالس نقل كرديم از انس بن مالك در قضيه‌ي مناجات. [1418] .و همچنين كليم‌الله شد در وقت شهادتش آن خطاب: (يا ايتها النفس المطمئنة) تا آخر آيه چنانكه در روايت است موسي صاحب يد بيضا بود، يعني دستش گاهي مي درخشيد در مقام اظهار معجزه و حسين (عليه‌السلام) اضعاف آن را داشت، زيرا كه پيشاني و گلويش مي‌درخشيد، چنانكه زيد بن اربم روايت كرده در وقتي كه آن سر مبارك را بر غرفه‌ي او عبور دادند [1419] و بدنش نيز مي‌درخشيد، چنانكه زارع اسدي كه بر نهر علقمه زراعت مي‌نمود نقل كرده [1420] موسي به معجزه آب را از سنگ جوشانيد از اثر زدن عصا، و حسين (عليه‌السلام) مصيبتش خون از سنگها جوشانيد، چنانكه در سنگ ريزه‌هاي بيت‌المقدس ظاهر شد [1421] و در روايت است كه هر سنگ و كلوخي كه از زمين برمي‌داشتند در زيرش خون تازه مي‌ديدند از شب يازدهم تا طلوع فجر [1422] . و از برايش جوشيدن آبها نيز بوده از چشمه‌هاي خلايق از آن چه ديده مي‌شود بلكه هر كس اسمش را ياد كند چنانكه در روايت است، و اين صفت ثابت است از براي اسم او با آن خاصيت، نه به جهت استماع مصيبتش از روزي كه آسمانها خلق شده، و روزي كه تعليم اسماء به حضرت آدم كردند، چنانكه در تفسير آيه‌ي شريفه‌ي: (فتلقي آدم من ربه كلمات) وارد است. [1423] .موسي از برايش من و سلوي نازل گرديد، و از براي حسين (عليه‌السلام) چند ميوه از بهشت آمد، گاهي طبق رطب، و گاهي طعام مطبوخ [1424] ، وگاهي انار و به و سيب نازل [ صفحه 445] گرديد، و آن انار در وقت فوت حضرت فاطمه (عليهاالسلام) مفقود شد، و به در وقت شهادت امير (عليه‌السلام) مفقود شد، و سيب در نزد حضرت حسين ( عليه‌السلام) ماند تا روز عاشورا، و حضرت آن را بو مي‌نمود، و تشنگيش آرام مي‌شد، جناب سجاد مي‌فرمايد كه: چون تشنگي بر آن حضرت غلبه نمود، دندان خود را در آن سيب فروبرد، و چون او را شهيد كردند، آن سيب مفقود شد، ولي بوي آن باقي است، و شيعيان خالص در وقت سحر استشمام آن مي‌نمايند. [1425] .موسي، به سببش طور سينا شرافت يافت به حدي كه خداوند به او قسم ياد نموده است به خصوص و به حسين (عليه‌السلام) نيز چنين است نسبت به زمين كربلا، بلكه در خبر است كه طور سينا همان كربلاست. [1426] .

### موسي صاحب عصا و حسين صاحب شمشير

موسي صاحب عصا است كه معجزه بوده، و حسين (عليه‌السلام) صاحب شمشير است كه مظهر شجاعت نبويه بوده، و به آن جناب ميراث رسيده بود، و مشهور به شجاعت حسنيه شد، موسي دعا كرد كه خداوند هارون برادرش را وزير او قرار دهد، و حسين (عليه‌السلام) ايضا وزيري چون عباس برادرش داشت، كه باعث قوت كمر و زور بازويش بود،.و از اين جهت در وقت شهادت او ناله برآورد، كه الآن پشتم شكست. از براي موسي يك دريا منشق شد، تا بني‌اسرائيل عبور نمودند، و از براي حسين (عليه السلام) تمام درياها به موج درآمدند، و ماهيان خود را بيرون انداختند، و بر آن جناب نوحه كردند، و ملكي از ملائكه‌ي فردوس برين نازل شد بر درياها، بالهاي خود را پهن كرد و ندا نمود كه اي اهل دريا لباس حزن دربر كنيد، كه فرزند رسول (صلي الله عليه و آله) خدا را سر بريدند [1427] و در روايت ديگر مي‌فرمايد كه: نزديك مي‌شود كه درياها منشق شوند، و بعضي ببعضي فرو ريزند كه اگر ملك موكل به آنها مانع نشود، و اين در وقتي است كه [ صفحه 446] حضرت فاطمه (عليهاالسلام) گريه و نوحه مي‌كند بر فرزندش. بلكه در بعض روايات است كه اين امر مكرر واقع مي‌شود، و از اين جهت فرمودند آيا دوست نمي‌داري كه از ياوران حضرت فاطمه (عليهاالسلام) باشي. [1428] .موسي قبر خود را به دست خود حفر كرد در وقتي كه گذشت به مردي كه قبري حفر مي‌نمود، از او سؤال كرد كه اين از كيست؟ گفت: از يك بنده‌ي صالح از بندگان خدا، گفت: مي‌خواهي ترا اعانت كنم؟ پس اعانت كرد او را بر كندن قبر، و لحد را تمام نمود، آن مرد گفت: بخواب در آن، تا ببينم وسعت دارد يا نه؟ موسي خوابيد، پس مقامش را به او نمودند، طلب كرد كه روحش را قبض كنند، پس در همان قبر روحش مقبوض گرديد [1429] و حسين (عليه‌السلام) چون كه سه روز دفن نشد، قبر او را رسول (صلي الله عليه و آله) خدا حفر نمود، بلكه قبور اصحابش را نيز آن حضرت حفر نمود، چنانكه در خبر است كه ام‌سلمه در روز عاشورا در خواب ديد رسول (صلي الله عليه و آله) خدا را غبارآلود، و فرمود: مردم بر فرزندم هجوم آوردند و او را شهيد كردند و من او را كشته ديدم و تا حال مشغول حفر قبور بودم از براي حسين (عليه‌السلام) و اصحابش. [1430] .موسي را چون آل فرعون از ميان آب گرفتند، خواهرش آمد و از دور نظر مي‌كرد، كه عاقبت امر او به كجا مي‌رسد، پس ديد خواتين (جمع خاتون) مصر او را به فرزندي برداشته‌اند، و دست به دست، و دامن به دامن مي‌دهند، و تمام زنهاي شيرده را از براي دايه‌گي او جمع نموده‌اند، و آن جناب پستان ايشان را قبول نمي‌كند، پس خواهرش آمد، و گفت: من اهل بيتي سراغ دارم از براي كفالت او، تا آخر قصه. [1431] .و حسين (عليه‌السلام) چون از بالاي اسب بر روي خاك افتاد، آل ابوسفيان گرد او را گرفتند و خواهرش از خيمه بيرون آمد، كه ببيند عاقبت امر او به كجا كشيده، پس ديد او را طعمه نيزه‌ها و شمشيرها، فرياد بركشيد و استغاثه نمود به لشكر، و فرمود: اي پسر [ صفحه 447] سعد آيا ابوعبدالله كشته شود و تو به او نظر كني [1432] . موسي چون اهل خود را برد و به طور سينا رسيد، و سرما و باران در شب زمستان ايشان را دريافت و نتوانستند آتش روشن نمايند، پس به اطراف نظر كرد، و از دور آتش را ديد، و به اهلش گفت: توقف كنيد كه من آتش يافته‌ام، مي‌روم شايد از براي شما پاره‌اي بياورم، يا راهي بيابم [1433] اگر خواهي قصد كن كليم‌الله را، يا قصد كن حسين ( عليه‌السلام) پسر رسول‌الله را كه به اهلش فرمود: من در وادي مقدس و بقعه‌ي مباركه آتشي يافته‌ام، پس بيائيد با من، كه خدا خواسته است شما را اسير ببيند. [1434] .موسي سبزي گياه از پوست شكمش ظاهر بود از بس علف تناول نموده بود از گرسنگي [1435] و حسين (عليه‌السلام) سرخي خون از جميع اعضاي بدنش و سرش و مويش و پوستش ظاهر بود و لبان مباركش كبود شده بود از تشنگي.

### اسماعيل ذبيح الله بود و حسين نيز ذبيح الله

باب اسماعيل (عليه‌السلام): اسماعيل تسليم كرد خود را از براي اينكه پدرش او را در راه خدا قربان نمايد به رفق و احسان در ذبح پس خداوند او را وصف نمود به حليم، و حسين (عليه‌السلام) نيز حليم بود كه خود را تسليم كرد از براي اينكه دشمنان او را بكشند، كشتني كه مثل آن واقع نشده و نخواهد شد ابدا، و اگر ملاحظه نمائي جميع جهات و كيفيات مصيبت آن جناب خواهي دانست كه مثل آن واقع نشده و نخواهد شد. باب اسماعيل صادق الوعد (عليه‌السلام): كه در قرآن مذكور است [1436] ، و آن غير از اسماعيل بن ابراهيم است، خداوند او را به رسالت فرستاد به سوي قومي، پس او را گرفتند و پوست صورتش را كندند، پس فرستاد خداوند به سوي او سطاطيل ملك عذاب را تا از برايش انتقام كشد از آن قوم، اسماعيل گفت: من تأسي مي‌كنم به حسين (عليه [ صفحه 448] السلام) [1437] ولي تأسي او در همان كندن پوست صورت بود، فدا شوم آن غريب را كه تمام پوستهاي بدنش كندند از زخم تير و شمشير و نيزه، و اعضايش را هم جدا كردند، چنانكه خودش در خطبه فرمود: «كأني باوصالي تقطعا عسلان الفلوات»: [گوئي به چشم خود مي‌بينم كه گرگهاي بيابان اعضايم را قطعه قطعه مي‌كنند.] [1438] .

### داود نوحه گر بود و حسين نيز نوحه گر

داود (عليه‌السلام) اواب بود، يعني بسيار نوحه مي‌كرد و انابه مي‌نمود، و گاهي بالاي منبر نوحه سر مي‌كرد، و مردم جمع مي‌شدند، و با او هم ناله مي‌شدند تا به حدي كه جماعتي هلاك مي‌شدند از نوحه و رقت صوت او [1439] و حسين (عليه‌السلام) صداي استغاثه‌اش بلند گرديد كه اي قوم مرا گناهي نيست [1440] ، پس جمعي جان خود را در راه او دادند و مرغان و وحشيان و دوستان تا روز قيامت بر او نوحه نمودند و مي‌نمايند.

### سليمان صاحب ملك عظيم بود و حسين نيز صاحب ملك عظيم

خداوند به او ملك عظيم كرامت نمود و تمام جن و انس و طيور را مسخر او ساخت، و باد مأمور حكم او بود و سليمان كربلا تمام آسمان و زمين و وحش و طير و باد و دريا و جميع ما خلق‌الله حتي بهشت و جهنم و ما يري و ما لا يري مسخر او بودند، و همه‌ي ايشان در وقت شهادتش ناله و ضجه نمودند، چنانكه تفصيلش گذشت. [1441] .سليمان را خداوند مبتلي ساخت به اينكه جسدي را بر روي كرسي او انداخت، كه بعضي گفته‌اند: جسد فرزندش بود، كه مرده بود، و حسين (عليه‌السلام) جسد فرزندش پاره [ صفحه 449] پاره پيش رويش بر خاك افتاد. سليمان مبتلا شد به اينكه خاتمش را ربودند [1442] ، و حسين (عليه‌السلام) خاتمش را با انگشت بردند.

### عيسي فرزند مريم و حسين فرزند زهرا

عيسي پسر مريم عذراء است، و حسين پسر فاطمه‌ي زهراست، مريم را ملائكه ندا كردند بطهارت و اصطفاء، و فاطمه (عليهاالسلام) را نيز ندا نمودند به همين نداء عيسي (عليه‌السلام) روح‌الله و كلمةالله بود، و حسين (عليه‌السلام) نورالله و رحمت‌الله بود. عيسي پسر سيده‌ي نساء آن زمان بود، و حسين (عليه‌السلام) پسر سيده‌ي عالميان است. آن عيسي (عليه‌السلام) سنگ را بالين مي‌نمود [1443] ، و اين عيسي (عليه‌السلام) سري نداشت كه بر بالين نهد آن عيسي لباس خشن مي‌پوشيد و اين عيسي (عليه‌السلام) بدنش عريان بود. آن عيسي (عليه‌السلام) طعام سخت مي‌خورد، و اين عيسي (عليه‌السلام) سه روز طعام نخورد.آن عيسي (عليه‌السلام) مالي نداشت، وا ين عيسي (عليه‌السلام) سه روز طعام نخورد. آن عيسي (عليه‌السلام) مالي نداشت، و اين عيسي (عليه‌السلام) اموال و لباسش را به غارت بردند. آن عيسي (عليه‌السلام) ولدي نداشت كه سبب حزنش شود، و اين عيسي (عليه‌السلام) ولدي داشت كه از مصيبت او قواي او سست و نور چشمش تمام شد، ولي صبر كرد در راه خدا. آن عيسي (عليه‌السلام) (سايه‌بان) او مشارق و مغارب بود، و اين عيسي (عليه‌السلام) سه روز در آفتاب افتاده بود. آن عيسي (عليه‌السلام) دابه‌اش پاهايش بود، و خادمش دستهايش بود [1444] ، و اين عيسي (عليه‌السلام) را نگذاشتند كه بر پا بايستد، و انگشتش را به جهت انگشتري بريدند و كتفش را قطع نمودند، و دستهايش را از بدن جدا كردند. [1445] .

## عطاياي انبياء به سبب حسين

مقصد سوم: در آنچه به انبياء عطا شد به سبب حسين (عليه‌السلام) بدانكه انبياء را به آن جناب عطا شد دو چيز: يكي اينكه آن حضرت مقتداي ايشان بود در مصيبت، پس به هر [ صفحه 450] مصيبتي مي‌رسيد تأسي به او مي‌كرد در صبر كردن، چنانكه از حضرت امير (عليه‌السلام) منقول است مضمون آن. [1446] .دوم: اينكه از براي ايشان فرج حاصل مي‌شد در وقت تلفظ به اسم حسين (عليه‌السلام) چنانكه روايت شده.يكي قبول توبه‌ي آدم (عليه‌السلام) در وقتي كه اسماء خمسه را به او تعليم نمودند. [1447] .دوم، نوح (عليه‌السلام) كشتي او بر جودي مستقر شد. [1448] .سوم، زكريا را بشارت به يحيي دادند. [1449] .چهارم، يونس از شكم ماهي نجات يافت. [1450] .پنجم، كشف ضر ايوب شد.ششم، فدا از براي اسمعيل آمد. [1451] .هفتم، يوسف از چاه نجات يافت و از زندان خلاص شد. [1452] .هشتم، يعقوب به وصال يوسف رسيد. [1453] .چون همه‌ي ايشان در هنگام شدت امر متوسل به اسماء خمسه شدند و چون گفتند: بحق الحسين (عليه‌السلام) دعاي ايشان مستجاب گرديد و همچنين باقي انبياء.مؤلف گويد كه: ما نيز از جمله مكروبين به كربت ذنوب هستيم، و بلاي ما به سبب گناهان بسيار بزرگ است، پس سؤال مي‌كنيم از خداوند به حق محمد (صلي الله عليه و آله) و علي (عليه‌السلام) و فاطمه (عليهاالسلام) و حسن (عليه‌السلام) و حسين (عليه‌السلام) و در نزد ذكر آن جناب قلب ما شكسته مي‌شود، و اشك ما جاري مي‌گردد، بلي اميدواريم كه خداوند كشف نمايد بلا را از ما در هنگام ذكر اسم او، و به بركت نام شريفش. [ صفحه 452]

## در خصوصيات آن حضرت نسبت به افضل انبياء

خاموش محتشم كه دل سنگ آب شد بنياد صبر و خانه طاقت خراب شدخاموش محتشم كه از اين حرف سوزناك مرغ هوا و ماهي دريا كباب شدخاموش محتشم كه فلك بسكه خون گريست دريا هزار مرتبه گلگون حباب شدخاموش محتشم كه از اين شعر خون‌چكان در ديده اشك مستمعان خون ناب شدخاموش محتشم كه بسوز تو آفتاب از آه سرد ماتميان ماهتاب شدخاموش محتشم كه از اين نظم گريه‌خيز روي زمين به اشك جگرگون كباب شدخاموش محتشم كه ز ذكر غم حسين جبريل را ز روي پيمبر حجاب شدتا چرخ سفله بود خطائي چنين نكرد بر هيچ آفريده جفائي چنين نكرد [ صفحه 453] عنوان دوازدهم: خصوصيات آن جناب، كه متعلق است به افضل انبياء، علاوه بر آنچه سابقا ذكر شد به عنوان افضل مخلوقات.

## ثبوت فضائل خاتم الانبياء براي حسين

و مراد در اين جا بيان ثبوت فضايل، حضرت خاتم الانبياء و ابتلاءآت او است از براي آن جناب، پس مي‌گوئيم: محمد(صلي الله عليه و آله) افضل مخلوقين بوده، و افضل از حسين (عليه‌السلام) بوده، و حسين (عليه‌السلام) از اوست و او از حسين (عليه‌السلام) است، محمد (صلي الله عليه و آله) سيد انبياء است و حسين سيدالشهداء است، محمد (صلي الله عليه و آله) خاتم النبيين است و حسين (عليه‌السلام) خاتم الشهداء است، محمد (صلي الله عليه و آله) رحمة للعالمين است به جهت عموم فيضي كه به سبب او بر خلايق مي‌رسد از جهاتي، و حسين (عليه‌السلام) نيز رحمة للعالمين است به همين سبب، محمد (صلي الله عليه و آله) شاهد و مبشر است، و حسين (عليه‌السلام) شاهد است از براي زوارش و گريه كننده‌اش در روز قيامت به شهادتي كه اصلاح امر ايشان خواهد كرد، و او الان بشارت مي‌دهد ايشان را از يمين عرش، و مي‌گويد: اي گريه كننده، اگر بداني كه چه ثوابي از براي تو مهيا شده است، هر آينه فرح تو بيشتر از جزعت خواهد بود. [1454] ، محمد (صلي الله عليه و آله) مخصوص به كوثر، و حسين (عليه‌السلام) سبب فرح كوثر است، [1455] ، چنانكه در روايت مسمع بن عبدالملك مذكور است، كه كوثر فرحناك مي‌شود به شرب گريه كنندگان از او [1456] ، محمد (صلي الله عليه و آله)صاحب وسيله است كه يكي از مقامات شفاعت است، و حسين (عليه‌السلام) از اعظم اسباب شفاعت محمد (صلي الله عليه و آله) است، چنانكه در خبر است كه چون آن جناب را خبر دادند به شهادت حسين (عليه‌السلام) از جمله كلمات جبرئيل اين بود اگر خواهي شهادت دو فرزند ذخيره باشد از براي شفاعت گناهكاران امت پس راضي شو به آن، و [ صفحه 454] اگر نه، دعا كن تا خدا سالم دارد ايشان را از سم و قتل. [1457] .محمد (صلي الله عليه و آله) در عضو بدنش كرامت و معجزه ظاهر بود، و حسين (عليه‌السلام) مظهر كرامات او بود، چنانكه گلو و پيشانيش از اثر بوسه‌ي آن حضرت مي‌درخشيد و همچنين بالاي ناف مباركش را بسيار مي‌بوسيد، و سبب معلوم نبود تا تير سه شعبه‌ي مسموم بر آن واقع شد، و همان في الحقيقة قاتل آن جناب بود، پس معلوم شد كه آن سبب تقبيل پيغمبر (صلي الله عليه و آله) بود و اين يكي از معجزات آن سرور بود.محمد (صلي الله عليه و آله) به معراج رفت به كيفيات خاصه، و حسين (عليه‌السلام) نيز از برايش معراج بود به كيفيات خاصه، يك معراج جسماني كه بدنش را روز شهادتش بوده، و يكي معراج روحاني.محمد (صلي الله عليه و آله) زحمت كشيد در ابلاغ احكام الهي در مكه تنها ايستاد در مقام دعوت خلايق و متحمل زحمات و مشاق امت گرديد. در جنگ بدر و احد و حنين و احزاب و غير آنها، و حسين (عليه‌السلام) نيز زحمت كشيد در ترويج شريعت، و تنها ايستاد در مقابل دشمنان، و همه‌ي مشقتهاي غزوات پيغمبر (صلي الله عليه و آله) در روز عاشورا بر او جمع گرديد، و تفصيل هر يك را مقامي است، و تا چند گوئيم محمد (صلي الله عليه و آله) چنان، و حسين (عليه‌السلام) چنين، و حال اينكه محمد (صلي الله عليه و آله) خودش مي‌فرمود، حسين مني و انا من حسين [1458] .پس كافي است كه ما نيز بگوئيم محمد (صلي الله عليه و آله)از حسين است و حسين (عليه‌السلام) از محمد (صلي الله عليه و آله)است، و همين كفايت مي‌كند از ملاحظه‌ي تطبيقات فضايل و ابتلائات، بلكه جميع ابتلاءآت حسين (عليه‌السلام) نيز بر جناب پيغمبر (صلي الله عليه و آله) وارد گرديد و بالعكس، و الله ولي التوفيق. [ صفحه 455]

## امام حسين در ادب فارسي

برخيز صبح شام شد اي مير كاروان ما را سوار بر شتر بي‌جهاز كن‌يا دست ما بگير و از اين دشت پرهراس بار دگر روانه به سوي حجاز كن [ صفحه 457]

## انگشت و انگشتر

آية الله كمپانيدر جهان نشنيده‌ام تا بود اين چرخ كبود كز سليمان اهرمن انگشت و انگشتر ربوددست بيداد فلك دستي جدا كرد از بدن كز نهاد عالم امكان برآمد داد و دوداز پي ديدار جانان كرد نقد جان نثار وه چه جاني، يعني اندر گنج هستي هر چه بودكرد قرباني جواني را كه چشم عقل پير چشمه‌ي خون در عزاي جانگزاي او گشودمادر گيتي چنان در ماتم او ناله كرد تا كه كر شد گوش گردون از نواي رود رودداد بهر جرعه‌اي از آب دري آبدار دركنار آب دريا، آه از اين سودا و سودقاب قوسين عروجش بود بر اوج سنان شد به او ادني روان چون در تنور آمد فروداز سر ني شاهد بزم حقيقت زد چو سر گمرهان را جلوه‌ي شمع طريقت مي‌نمودسر به ني ليكن ز سر عشق جانانش به لب نغمه‌اي كان نعمه در مزمار داودي نبوددير ترسا را گهي روشن‌تر از خورشيد كرد گاه پنداري مسيحا بود بر دار جهودبا لب و دندان او جز چوب بيداد يزيد همدم ديگر ندانم، داد از اين گفت و شنودآنچه ديد آن لعل لب از جور دوران كم نداشت از چه چوب خيزران اين نعمه‌ي ديگر فزود [ صفحه 458]

## عهد الست

حجة الاسلام نيرتيري كه بر دل شه گلگون قبا رسيد اندر نجف به مرقد شير خدا رسيدچون در نجف ز سينه‌ي شير خدا گذشت اندر مدينه به جگر مصطفي رسيدزان پس كه پرده‌ي جگر مصطفي دريد داند خدا كه چون شد از آن پس كجا رسيدهرناوك بلا كه فلك در كمان نهاد پر بست و بر هدف همه در كربلا رسيديكباره از فلاخن آن دست كينه خاست آن سنگهاي طعنه كه بر انبيا رسيدبا خيل عاشقان چون در آن دشت پا نهاد قرباني خليل به كوه منا رسيدآراست گلشني ز جوانان گل عذار آبش نداده باد خزان از قفا رسيداز تشنگي ز پا چو درآمد به سر دويد چون بر وفاي عهد الستش ندا رسيداز پشت زين قدم چون به روي زمين نهاد افتاد و سر به سجده‌ي جان‌آفرين نهاد [ صفحه 459]

## هواي نينوا

استاد شهريارشيعيان ديگر هواي نينوا دارد حسين روي دل با كاروان كربلا دارد حسين‌از حريم كعبه‌ي جدش به اشكي شست دست مروه پشت سر نهاد اما صفا دارد حسين‌مي‌برد در كربلا هفتاد و دو ذبح عظيم بيش از اين‌ها حرمت كوي منا دارد حسين‌پيش رو راه ديار نيستي كافي‌اش نيست اشك و آه عالمي هم در قفا دارد حسين‌بسكه محملها رود منزل به منزل با شتاب كس نمي‌داند عروسي يا عزا دارد حسين‌رخت و ديباج حرم چون گل به تاراجش برند تا به جائي كه كفن از بوريا دارد حسين‌بردن اهل حرم دستور بود و سر غيب ورنه اين بي‌حرمتي‌ها كي روا دارد حسين‌سروران پروانگان شمع رخسارش ولي چون سحر روشن كه سر از تن جدا دارد حسين‌سر به راه دل نهاد راه پيماي عراق مي‌نمايد خود كه عهدي با خدا دارد حسين‌او وفاي عهد را با سر كند سودا ولي خون به دل از كوفيان بي‌وفا دارد حسين‌دشمنانش بي‌امان و دوستانش بي‌وفا با كدامين سر كند مشكل دو تا دارد حسين [ صفحه 460] سيرت آل علي با سرنوشت كربلاست هر زمان از ما يكي صورت نما دارد حسين‌آب خود با دشمنان تشنه قسمت مي‌كند عزت و آزادگي بين تا كجا دارد حسين‌دشمنش هم آب مي‌بندد به روي اهل بيت داوري بين با چه قوم بي‌حيا دارد حسين‌بعد از اين‌اش صحنه‌ها و پرده‌ها اشكست و خون دل تماشا كن چه رنگين پرده‌ها دارد حسين‌ساز عشق است و به دل هر زخم پيكان زخمه‌اي گوش كن عالم پر از شور و نوا دارد حسين‌دست آخر كز همه بيگانه شد ديدم هنوز با لب خنجر نگاه آشنا دارد حسين‌شمر گويد گوش كردم تا چه خواهد از خداي جاي نفرين هم به لب ديدم دعا دارد حسين‌اشك خونين گو بيا بنشين به چشم شهريار كاندرين گوشه عزاي بي‌ريا دارد حسين [ صفحه 461]

## بزم عزا

مير جهانيبيمار و غل جامعه و ناقه‌ي عريان در كوچه و بازار چنين زار كه ديده‌چون ماه رخ زاده‌ي زهرا به سر ني انگشت نما بر سر بازار كه ديده‌خون مي‌چكد از محمل و جمعي به نظاره يك زينب و اين محنت بسيار كه ديده‌نازك قدم و خار مغيلان و ره شام افتاد ز اطفال روي خار كه ديده‌چون عارض گلرنگ يتيمان حجازي نيلي رخي از سيلي اشرار كه ديده‌گه كوفه و گه شام گهي ديري نصاري جز آل علي اين همه آزار كه ديده‌نوباوه‌ي زهرا و تمناي كنيزي بزم پسر هند جگرخوار كه ديده‌طشت زر و لعل لب و چوب ستم خصم سائيدن ياقوت گهربار كه ديده‌سوز دل «حيران» ز غم شاه شهيدان در بزم عزا وين غم بسيار كه ديده [ صفحه 462]

## يا حجة الله

حسيني سعدي زمانبيا اندر جهان يا حجةالله محشري بنگر خزان از صرصر دي گلشن پيغمبري بنگربه روي دخت زهرا نقشه‌ي نيلوفري بنگر بيا در كربلا محشر ببين كين گستري بنگرنگه كن در حريم كبريا غارتگري بنگر چنان گرم است بازار محبت اي شه دوران كه ناچيز است از بهر متاع وصل نقد جان‌چنين بيع و شرائي را نديده عالم امكان فروشنده حسين و جنس هستي، مشتري يزدان‌بيا كالا ببين بايع نگه كن مشتري بنگر به جسم عنصري فرزند چون روح است بر مادر كند مادر براي خاطر فرزند ترك سرولي در راه اسلام و رواج دين پيغمبر چنان مجنون شده ليلا كه بگذشت از علي‌اكبرنفوذ عشق بين تسليم مهر مادري بنگر به تبليغات اسلامي مصمم شاه عطشان شد براي حفظ استقلال دين مقتول دونان شدمگو شه مرد و بعد از قتل در تبليغ نقصان شد به جاي شاه دين فرمانده خيل اسيران شدمقام زينبي را بين، وفاي خواهري بنگر حسيني كه رسول ابطحي مي‌خواند دلبندش نشاط خاطري وي مي‌نمودي شاه و خرسندش [ صفحه 463] به دشت كربلا كردند اعدا بند از بندش پيمبر فكر امت بود وقت مرگ، فرزندش‌ز امت كشته شد، امت ببين پيغمبري بنگر يكي سر برد بهر ري فروزاند آتش كين را يكي رختش ببرد و داد از كف دين و آئين رايكي بركند آن پيراهن صد چاك و خونين را پي انگشتري ببريد انگشت شه دين راوفاي ساربان بين و اصول چاكري بنگر ره آب روان بستند اشرار ستم پرور صداي العطش زان دشت شد بر گنبد اخضرنه تنها تشنه لب جام اجل خورد اكبر و اصغر ز بي‌آبي به وقت مرگ هم عباس نام‌آورخجل بود از سكينه يادگار حيدري بنگر به تشريف ملوكانه ز سر لشكر بود خدمت جدا شد دست سر لشكر ولي از كثرت همت‌مبادا در خور دشمن به شاهنشه رسد خفت به جاي آب خون در راه شه پاشيد از غيرت‌به دشت عشق فرمانده ببين فرمانبري بنگر درآيد بر جهان بس قاتل بي‌شرم و كين پرور نيايد بي‌حياتر از يزيد مرتد و كافروقاحت برده يارب تا كجا آن شوم بداختر حسين را كشته بود و خون بها مي‌داد مشتي زر [ صفحه 464] ببين كار يزيد بي‌حيا، زشت اختري بنگر «حسيني» عالم لاهوت محزون ديد لاهوتي جهان را ز اشك خود چون رود جيحون ديد لاهوتي‌بگفت اين شعر و دنيا را دگرگون ديد لاهوتي خدا محبوب خود غرقه در خون ديد لاهوتي‌نگردانيد دنيا را خراب و داوري بنگر [ صفحه 465]

## جانسوز ناله‌اي

وصال شيرازيزينب چو ديد پيكري اندر ميان خون چون آسمان و زخم تن از انجمش فزون‌بي‌حد جراحتي نتوان گفتنش كه چند پامال پيكري نتوان ديدنش كه چون‌خنجر درو نشسته چو شهپر برهما و پيكان درو دميده چون مژگان كه از جفون‌گفت اين به خون تپيده نباشد حسين من اين نيست آنكه در بر من بود تا كنون‌يكدم فزون نرفته كه رفت از كنار من اين زخمها به پيكر او چون رسيده چون‌گرين حسين، قامت او از چه بر زمين ور اين حسين، رايت او از چه سرنگون‌گر اين حسين من، سر او از چه بر سنان ور اين حسين من، تن او غرق خون‌يا خواب بوده‌ام من و گم گشته است راه يا خواب بوده آنكه مرا كرده رهنمون‌مي‌گفت و مي‌گريست كه جانسوز ناله‌اي آمد ز حنجر شه لب تشنگان برون‌كاي عندليب گلشن جان، آمدي بيا ره گم نگشته خوش به نشان آمدي بيا [ صفحه 466]

## خاطره‌ي كربلا

اسدالله جوانمردماه محرم آمد و نو شد عزاي تو تجديد گشت خاطره‌ي كربلاي توكون و مكان دوباره سيه‌پوش شد ز غم فرش است و عرش يكسره ماتم سراي توناسوتيان ز غم به سر و سينه مي‌زنند لاهوتيان به عرش گرفته عزاي تودلها به ياد تشنه لبي تو خون شد چشمان مرد و زن همه گريان براي توآهو به دشت گريد وماهي ميان آب با ياد سوز تشنگي غم فزاي توجن و بشر به سوگ تو گرديده نوحه‌گر عالم پر از نواست ز شور و نواي تودشمن غريب كشت تو را و گمان نبرد گردد تمام خلق جهان آشناي توگشتي فدا براي نجات بشر ز جور اي جان ماسوي همه يكجا فداي تونازم بر آن صفاي دلي كه تو داشتي اي مات مانده اهل صفا از صفاي توبا آنكه در تن تو تواني نمانده بود بگرفته از جراحت پيكان صداي تواندر ميان خنجر و تير و سنان و سنگ يك آن نشد بريده ز لبها دعاي تو [ صفحه 467] يا رب به هر بلا كه نوشتي تو، راضيم تسليم محض امر و رضا بر قضاي تو«روز الست كادميان را صلا زدند» گفتم بلي به وقت صلا بر صلاي توپابند عهد خويشم و مشتاق قرب تو چيزي نخواهم از كرمت جز رضاي تواين قتلگاه و اين من و اين زخم بي‌شمار اين ناله‌هاي زينب غم آشناي توقول شفاعت ار دهي اين دل شكسته را آيد دلش به دست ز لطف و عطاي تودارد «فتي» اميد شفاعت به روز حشر اي پادشاه كرب وبلا از سخاي تومن چيستم غبار ره راهيان عشق من كيستم گدا در دولت سراي تونوميد از طبيب و دوا گشته مي‌زند دست اميد بر در دارالشفاي تواز در مرانم از ره احسان قبول كن تا سر به اوج عرش رساند گداي تو [ صفحه 468]

## چشمه‌ي خون

حساناز بسكه خورد بر بدنش نيزه و خدنگ شد پيكرش شكفته، چو گلهاي سرخ رنگ‌از تير غم، چو ابر بهار آسمان گرفت باران خون، به گلشن او داد، آب و رنگ‌هر دم به يك طرف، بدنش داشت گردشي تا چرخ بر نشانه زند تير بي‌درنگ‌مي‌جست راه ترك قفس، مرغ جان او تير بلا ز بسكه نمود آشيانه تنگ‌لبريز شد، چو از بدنش چشمه‌هاي خون برگرد او بچيد فلك، ظالمانه سنگ‌پوشيده شد عذار حسين از غبار و خون آئينه‌ي جمال خدائي گرفت زنگ‌قرآنيان، به پيكر قرآن، كشيده تيغ اسلاميان، گرفته عجب، شيوه‌ي فرنگ‌دشمن در انتظار و مهياي غارت است تا گوشوار و معجري آرد مگر به چنگ‌پر شد حرم، ز غلغله‌ي وامحمدا شد همصدا به زينب غمديده طبل جنگ‌طبع حسان چگونه دهد شرح ماجرا اينجا كه پاي فكر سبك سير، گشته لنگ [ صفحه 469]

## موج بلا

شيخ الرئيسكربلا موج بلا شد ريخت بر جان حسين جان ما قربان هفتاد و دو قربان حسين‌رفت تا انوار ايمان رخت بندد از زمين باز روشن شد جهان از نور ايمان حسين‌اي حسين اي سرور آزادگان بر پاي خيز جنبشي ايجاد كن در حد امكان حسين‌گر نجنبي چيزي از نيكي نماند به جاي محشري بر پا نما اي عشق سوزان حسين‌بر فضاهاي جهان مكرمت پرواز كن نيست اين دنياي ظالم غير زندان حسين‌از مدينه كرد حركت تا بيايد كربلا تا بيايد صفحه‌ي گيتي به فرمان حسين‌مكه را گرياند و اركان حرم را در وداع كعبه بر گردش طوافي كرد در شأن حسين‌در ميان ره تلاقي كرد با حر رشيد تا ابد شرمنده شد دشمن ز احسان حسين‌دشمن از شاه ولايت مرحمت آنقدر ديد تا كه اندر كربلا شد خاك ايوان حسين‌كربلاي پر بلا شد سنگر دفع بلا روز عاشوراي كبري، روز طوفان حسين‌پس صلاي وحدت و آزادي اسلام داد چنگ زد قوم ستمگر بر گريبان حسين [ صفحه 470] سرو آزادي چو عباس وفا از دست داد راد مرداني دگر را باخت چوگان حسين‌تا نگهدارد بناي اعظم اسلام را سوي ميدان بلا رفتند طفلان حسين‌قاسمي و عوني و عبداللهي آوره بود گشت پرپر سنبل و نسرين و ريحان حسين‌از خدنگ حرمله گيتي سراسر در خروش چيست جاري اي خدا بر دست و دامان حسين‌آن خليل‌الله و عشق آتشين و آتشش نيست بهتر گلشن او از گلستان حسين‌با هزاران شوق شد آماده‌ي جان باختن عاشقي، كاو عاشقان طفل دبستان حسين‌ساعتي بر ساحل درياي حيرت ايستاد پس نهنگ‌آسا رسيد آن‌گاه جولان حسين‌غرق شد در عمق درياي سپاه و تير و تيغ صبر بادت اي فاطمه مام گريان حسين‌سر شكست و سينه شد مجروح و پيكر موج خون عقل حيران، آسمان شد اشكباران حسين‌بر دل خاك آمد آن جان جانان از روي زين ذوالجناح باوفا اينك نگهبان حسين‌آفتابا بر جراحات حسين آتش بزن تا ببيني قدرت بي‌حد و پايان حسين [ صفحه 471] صبر كن اي فاطمه سر بر مدار از آسمان تا نبيني وقت مردن سنگباران حسين‌آه از آن ساعت كه شمر آمد ميان قتلگاه گرد مقتل خواهران موپريشان حسين‌خواب سنگين است و ميبايد زدن فريادها از سر ني باز بشنو صوت قرآن حسين‌اين لب و دندان سخن از حق فراوان گفته است چوبها بايد خورد اين لعل عطشان حسين‌زينب ام‌الفضيلت باز مي‌گردد اسير تا ابد بايد بسوزد قلب بريان حسين‌زان گلوي خشك مي‌آيد نداي دعوتي زان لبان تشنه بشنو بانگ اعلان حسين‌آفرين بر آن جواناني كه رستند از هوي در هواي حق همانند جوانان حسين‌مهدي موعود اي خونخواه خون كربلا مي‌نهي كي مرهمي بر زخم سوزان حسين‌با حسينم اي خدا در آخرت محشور كن ديگر آنجا دل ندارد صبر هجران حسين [ صفحه 472]

## آه آسمان سوز

محتشماين زمين پربلا را نام دشت كربلاست اي دل بيدرد آه آسمان سوزت كجاست‌اين بيابان قتلگاه سيد لب تشنه است اي زبان وقت فغان وي ديده هنگام بكاست‌اين فضا دارد هنوز از آه مظلومان اثر گر ز دود آه ما عالم سيه گردد رواست‌اين مكان بوده است روزي خيمه‌گاه اهل بيت كز حباب اشگ ما امروزش گردش خيمه‌هاست‌كشتي عمر حسين اينجا بزاري گشته غرق بحر اشك مادرين غرقاب بيطوفان چراست‌اينك اينك قبه پرنور كز نزديك و دور پرتو گيتي فروزش گمرهان را ره نماست‌اينك اينك حاير حضرت كه در وي متصل زائران را شهپر روحانيان در زير پاست‌اينك اينك سده اقدس كه از عز وشرف قدسيان را ملجاء و كروبيان را ملتجاست‌اينك اينك مرقد انور كه صندوق فلك پيش او با صدهزاران در و گوهر بي‌بهاست‌اينك اينك تكيه‌گاه خسرو والا سرير كاستان روب درش را عرش اعظم متكاست‌اينك اينك زير گل سرو گلستان رسول كز غم نخل بلندش قامت گردون دوتاست [ صفحه 473] اينك اينك خفته در خون گلبن باغ بتول كز شكست او چو گل پيراهن حورا قباست‌اين چراغ چشم ابرار است كز تيغ ستم همچو شمعش با تن عريان سر از پيكر جداست‌اين سرور سينه زهراست كز سم ستور سينه پر علمش از هر سو لگدكوب بلاست‌اين انيس جان پيغمبر حسين بن علي است كز سنان بن انس آزرده تيغ جفاست‌اين عزيز صاحب دلدل اباعبدالهست كز ستور افتاده بي‌ياور بدشت كربلاست‌اين حبيب ساقي كوثر وصي بيسر است كز عروس روزگارش زهر در جام بقاست‌اين سرافراز بلنداختر كه در خون خفته است نايب شاه ولايت تاج فرق اولياست‌اين سهي سرو گزين كز پشت زين افتاده است جانشين شاه مردان شهسوار لافتاست‌اين مه فرخنده طلعت كاين زمينش مهبط است قرةالعين علي چشم و جراغ اوصياست‌اين در رخشنده گوهر كاين مقامش مخزنست درة التاج شه دين تاجدار هل اتاست‌اين دل‌آرام ولي حق اميرالمؤمنين كامكار انت مني نامدار انماست [ صفحه 474] اين گزين عترت حيدر امام المتقين پادشاه كشور دين پيشواي اتقياست‌پا درين مشهد بحرمت نه كه فرش انورش لاله‌رنگ از خون فرق نور چشم مرتضاست‌دوست را گرچشم ازين حسرت نگريد واي وي كز تأسف دشمنان را بر زبان واحسرتاست‌مردم و جن و ملك ز آه نبي در آتشند آري آري تعزيت را گرمي از صاحب عزاست‌مي‌شود شام از شفق ظاهر كه بر بام فلك سرنگون از دوش دوران رايت آل عباست‌طفل مريم بر سپهر از اشك گلگون كرده سرخ مهد خود در شام غم همرنگ طفل اشك ماست‌خاكساراني كه بر رود [1459] علي بستند آب گو نگه داريد آبي كاتش او را در قفاست‌تيره گشت از روبهان مأواي شيري كز شرف كمترين جاي سگانش چشم آهوي خطاست‌ايدل اينجا كعبه وصل است بگشا چشم جان كز صفا هر خشت اين، آيينه گيتي نماست‌زين حرم دامنكشان مگذر اگر عاقل [1460] نه اي كاستين حوريان جاروب اين جنت سراست [ صفحه 475] رتبه‌ي اين بارگه بنگر كه زير قبه‌اش كافر صد ساله را چشم اجابت از دعاست‌يا ملاذ المسلمين در كفر عصيان مانده‌ام از خداوندم اميد رحمت و چشم عطاست‌يا اميرالمؤمنين از راندگان درگهم وز در آمرزگارم گوش بر بانگ صلاست‌يا امام المتقين از عاصيان امتم وز رسولم چشم خشنودي و اميد رضاست‌يا معزالمذنبين غرق كباير گشته‌ام وز تو در خواهي مرادم در حريم كبرياست‌يا شفيع المجرمين جرمم برون است از عدد وز تو مقصودم شفاعت پيش جدت مصطفاست‌يا امان الخائفين اينجا پناه آورده‌ام وز تو مطلوبم حمايت خاصه در روز جزاست‌يا اباعبدالله اينك تشنه‌ي ابر كرم از پي يك قطره پويان بر لب بحر سخاست‌يا ولي الله گداي آستانت محتشم بر در عجز و نياز استاده بي‌برگ و نواست‌مدتي شد كز وطن بهر تو دل بر كنده است وز ره دور و درازش رو در اين دولتسراست‌دارد از درماندگي دست دعا بر آسمان وز قبول تست حاصل آنچه او را مدعاست [ صفحه 476] از هواي نفس عصيان دوست هر چند اي امير جالس بزم گناه و راكب رخش خطاست‌چون غبارآلود دشت كربلا گرديده است گرد عصيان گر ز دامانش بيفشاني رواست

## پاورقي

[1] نهج‌البلاغه (فيض الاسلام ص 1126).  
[2] نقباه‌ء البشر (286:1).  
[3] نقباء البشر حاشيه ج 1، ص 284.  
[4] در حيات وي و پس از وفات بارها منتشر شده است و قبل از رواج عروة الوثقي تأليف آيةالله سيد محمد كاظم طباطبائي (رحمةالله عليه) آن رساله محور فتاوي مراجع تقليد بوده است و بر آن حاشيه زده‌اند. اين رساله در سال (1294 ه.ق) به واسطه‌ي شيخ مهدي لاهيجاني به عربي هم ترجمه شده است.  
[5] مقصود حسينيه‌ي شيخ، واقع در شوشتر، مي‌باشد كه مؤسس آن حاج شيخ جعفر (ره) بوده است و اين حسينيه، «بست» محسوب مي‌شده بدين معني كه اگر مجرمي از نظر حكومت وقت به آنجا پناهنده مي‌شد كسي متعرض او نمي‌گرديد.  
[6] اخيرا توسط شركت نشر و تبليغ «نيك معارف» با مقدمه‌اي مبسوط در شرح حال مرحوم شيخ، بقلم جناب آقاي عبدالحسين طالعي تجديد چاپ شده.  
[7] آيه‌ي دوم، سوره‌ي انفال.  
[8] نمونه‌هايي از تأثير و نفوذ قرآن، تاليف استاد علي كريمي جهرمي. صفحه‌ي 9.  
[9] يكصد داستان خواندني، صفحه‌ي 52. [  
[10] الوقايع و الحوادث ملبوبي.  
[11] غنيمة السفر ميرزا محمد همداني (ره) از شاگردان مرحوم حاج شيخ جعفر شوشتري (قدس سره).  
[12] صاحب كتاب مقابس و كشف القناع.  
[13] پدر شيخ صدوق (ره).  
[14] گوينده‌ي شعر است.  
[15] اصول كافي: 463:1 (سوم شعبان سال سوم هجري).  
[16] احقاف: 15.  
[17] اصول كافي: 464:1، علل الشرائع: 206:1، تفسير برهان: 172:4، نور الثقلين: 13:5، كامل الزيارات: 55، مناقب ابن شهر آشوب: 209:3.  
[18] ارشاد شيخ مفيد: 202.  
[19] فؤاد كرماني.  
[20] مجله‌ي الغري، شماره‌ي ربيع المولود 1381 ه. چاپ نجف.  
[21] قيام امام حسين از نظر نويسندگان خارجي، به نقل حسين پيشواي انسانها: 37.  
[22] صابر همداني.  
[23] مجله نور دانش، سال 2، شماره‌ي 3، صفحه‌ي 96.  
[24] جعفر نوار.  
[25] خوشدل تهراني.  
[26] لمعات حسيني.  
[27] فؤاد كرماني.  
[28] مجله‌ي نور دانش، سال 2، شماره‌ي 9، صفحه‌ي 96.  
[29] دكتر قاسم رسا.  
[30] الذريعه: 216:13.  
[31] احتمالا منظور از شيخ محمد جواد مذكور: شيخ محمد جواد اصفهاني، متوفاي 1312 ه. صاحب «بحر البكاء» و جد شاه آباديهاي معاصر باشد.  
[32] فهرست منزوي: 4436 :6.  
[33] فهرست منزوي: 4509:6.  
[34] الذريعه: 82:8.  
[35] رياض العلماء: 302:5.  
[36] مجالس المواعظ: 26.  
[37] الذريعه: 82:8.  
[38] الذريعه: 375:18.  
[39] فهرست: 336:1.  
[40] فهرست: 63:7.  
[41] مجالس المواعظ: 26.  
[42] الذريعه: 167:7.  
[43] اعيان الشيعه: 232:9.  
[44] تكمله‌ي نجوم السماء: 191:2.  
[45] نقباء البشر: 627:2.  
[46] مجالس المؤمنين: 380:2.  
[47] مجالس المؤمنين: 380:2.  
[48] حبيب السير: 337:3.  
[49] حبيب السير: 344:3.  
[50] الكرام البرره: 414:1، نقباء البشر: 254:1.  
[51] معجم البلدان: 107:5.  
[52] عمدة الطالب: 314.  
[53] انساب سمعاني: 246:11.  
[54] فوائد رضويه: 501.  
[55] معجم البلدان: 377:3.  
[56] علماي معاصرين: 60، تكمله‌ي نجوم السماء: 193:2، فوائد رضويه: 500.  
[57] نقباء البشر: 254:1.  
[58] فوائد رضويه: 500.  
[59] اعيان الشيعه: 232:9.  
[60] نقباء البشر: 628:2.  
[61] اعيان الشيعه: 232:9.  
[62] ريحانة الادب: 96:5.  
[63] نقباء البشر: 628:2.  
[64] تكمله‌ي نجوم السماء: 194:2.  
[65] فوائد رضويه: 500.  
[66] نقباء البشر: 628:2.  
[67] اعيان الشيعه: 232:9.  
[68] المآثر و الآثار: 179.  
[69] ريحانة الادب: 272:3.  
[70] تكمله‌ي نجوم السماء: 193:2.  
[71] معجم المؤلفين: 257:9.  
[72] تكمله‌ي نجوم السماء: 195:2.  
[73] فوائد رضويه: 501، نقباء البشر: 628:2.  
[74] علماي معاصرين: 62.  
[75] نقباء البشر: 1410:4.  
[76] اعيان الشيعه: 232:9.  
[77] تكمله‌ي نجوم السماء: 195:2.  
[78] مقتل خوارزمي: 145:1.  
[79] اصول كافي: 465:1.  
[80] ارشاد مفيد: 198.  
[81] تاريخ ابن عساكر: 127.  
[82] عوالم: 30:17.  
[83] امالي شيخ صدوق: 117.  
[84] مقتل خوارزمي: 147:1.  
[85] عوالم: 14:17.  
[86] بحارالانوار ج 43 ص 248.  
[87] بحارالأنوار ج 43 ص 248.  
[88] علل الشرايع: 206:1.  
[89] كمال الدين: 284:1.  
[90] يوسف زهرا: 67.  
[91] وقايع الشهور و الأيام: 95.  
[92] سفينة البحار: 258:1.  
[93] اصول كافي: 465:1.  
[94] ارشاد مفيد: 231.  
[95] بحارالأنوار: 320:101.  
[96] مقتل خوارزمي: 37:2.  
[97] ابن‌عساكر: 243.  
[98] ايضاح الحجه: 209:2.  
[99] عيون الأخبار: 46:2. [  
[100] مسند الامام الرضا: 151:2.  
[101] من لايحضره الفقيه: 176:4.  
[102] نوائب الدهور: 129:3.  
[103] الايقاظ من الهجعة: 369 و 389.  
[104] تفسير عياشي: 282:2.  
[105] تفسير بصائر: 149:50.  
[106] نوائب الدهور: 143:3.  
[107] المحجة: 121.  
[108] روضه‌ي كافي: 175 ح 250.  
[109] تفسير برهان: 408:2.  
[110] بحار: 46:53.  
[111] بحار: 46:53.  
[112] الايقاظ: 368.  
[113] غيبت نعماني: 238.  
[114] بحار: 43:53.  
[115] مستدرك وسائل: 445:10.  
[116] الثاقف في المناقب: 445.  
[117] رجالي نجاشي: 252.  
[118] نوادر علي بن اسباط - در ضمن الاصول الستة عشر -: 123.  
[119] معالي السبطين: 178:2.  
[120] مستدرك وسائل: 318:10.  
[121] تهذيب الاحكام: 52:6.  
[122] بحار: 101:101.  
[123] ثواب الاعمال: 90.  
[124] نجم ثاقب: 343.  
[125] نهج‌البلاغه فيض الاسلام 598:3 خطبه 182.  
[126] بحار 284:44 - امالي صدوق مجلس 28 ص 118.  
[127] منتخب طريحي 27:2.  
[128] بحار 280:44 - كامل الزيارات ص 101 باب 32 (با تفاوتي در مضمون روايت).  
[129] ارشاد مفيد: 255:2  
[130] بحار 286:44 - امالي صدوق مجلس 27 ص 112.  
[131] بحار 252:44 - امالي صدوق مجلس 87 ص 478.  
[132] منتخب طريحي 127:2 مجلس 9.  
[133] بحار 73:98 - كامل الزيارات باب 108 ص 325.  
[134] بحار 288:44 - لهوف سيد بن طاووس ص 5.  
[135] بحار 77:98 - كامل الزيارات باب 59 ص 149.  
[136] تهذيب 43:6 - وسائل 342:10.  
[137] بحار 35:98 - كامل الزيارات باب 22 ص 68.  
[138] بحار 270:7.  
[139] بحار 285:44 - كامل الزيارات باب 32 ص 103.  
[140] وسائل الشيعة 22:3.  
[141] وسائل الشيعة 52:3 باب 17 (روايات متعدد است).  
[142] بحار 252:13 - تفسير قمي 318:1 (سورة يونس).  
[143] بحار 77:98 - كامل الزيارات باب 68 ص 165.  
[144] بحار 27:98 - كامل الزيارات باب 68 ص 166.  
[145] بحار 73:98 - كامل الزيارات باب 54 ص 141.  
[146] بحار 79:98 - كامل الزيارات باب 44 ص 124.  
[147] سوره‌ي اعراف آيه‌ي 50.  
[148] بحار 66:98 - كامل الزيارات باب 52 ص 137.  
[149] تفصيل اين فقرات در متن كتاب ذكر خواهد شد.  
[150] مخفي نماند كه مترجم اين فقره را اضافه كرده، و مقصد هفتم و هشتم متن را ادغام نموده است.  
[151] بحار 271:43 - كامل الزيارات باب 14 ص 53.  
[152] بحار 296:43- مناقب 226:3.  
[153] بحار 321:57 - خصال 652:2 توحيد ص 277.  
[154] بحار 347:98 مصباح المجتهد ص 758 (ولادت امام حسين).  
[155] سورة النمل آية 14.  
[156] بحار 55:45 - تاريخ طبري 228:5.  
[157] بحار 60:45.  
[158] بحار 136:45 - ارشاد مفيد 125:2.  
[159] بحار ج 24 و ساير كتب مفصله رجوع شود.  
[160] بحار 271:43 - كامل الزيارات 14 ص 53.  
[161] بحار 151 - 150 :11 (مخفي نماند كه موضوع انگشتان را پيدا نكرديم).  
[162] بحار 151:36.  
[163] بحار 230:44.  
[164] بحار 3272:43 خرائج 843:2.  
[165] بحار 57:45 - لهوف ص 55.  
[166] بحار 57:45 - لهوف ص 55.  
[167] بحار 239:43 و 256 (مصنف مضمون دو حديث را در يك عبارت بيان نموده است.).  
[168] بحار 268:43 - امالي صدوق مجلس 68 ص 361. بحار 275:43 - ارشاد مفيد 25:2 (مترجم).  
[169] بحار 262:43 - امالي صدوق مجلس 87 ص 478.  
[170] بحار 283:43 - مناقب ابن شهر آشوب 156:3.  
[171] بحار 261:44 - كامل الزيارات باب 22 ص 70.  
[172] بحار 266:44 - مثيرالاحزان ص 12.  
[173] بحار 107:45 - ارشاد مفيد 118:2 با ترجمه - لهوف ص 62.  
[174] بحار 121:45 - ارشاد مفيد 122:2.  
[175] مناقب 218:3.  
[176] بحار 142:45 - مقتل خوارزمي 73:2.  
[177] بحار 136:45 - مقتل خوارزمي 63:2.  
[178] بحار 115:45 - لهوف ص 63 و موضوع طبق را پيدا نكرديم و در روايت ديگر «طست» است.  
[179] بحار 157:45 - احتجاج طبرسي 34:2.  
[180] بحار 144:45 - مثير الاحزان ص 85.  
[181] اجانه‌ي خانه شمر را در كتب مقتل پيدا نكردم.  
[182] بحار 125:45 - مثير الاحزان ص 66 موجود در روايت كلمه «اجانه» است.  
[183] بحار 184:45 - خرائج 578:2.  
[184] بحار 172:45.  
[185] بحار 292:44 - كامل الزيارات باب 108 ص 329.  
[186] بحار 207:45 - كامل الزيارات باب 26 ص 81.  
[187] ثواب الاعمال ص 258.  
[188] بحار 328:44.  
[189] بحار 275:43 - ارشاد مفيد 131:2.  
[190] مقتل أبي مخنف ص 118 - بحار 7:45 - ارشاد مفيد 103:2.  
[191] بحار 273:34 - خرائج 844:2.  
[192] بحار 196:44.  
[193] بحار 191:44 - مناقب ابن شهر آشوب 222:3.  
[194] بحار 190:44 - مناقب 222:3.  
[195] بحار 319:43 - مناقب 168:3.  
[196] بحار 189:44 - مناقب 168:3.  
[197] بحار 190:44 - مناقب 222:3.  
[198] بحار 56:45 - مقتل خوارزمي 36:2.  
[199] بحار 256:44 - امالي صدوق مجلس 28 ص 117.  
[200] بحار 315:44 - امالي صدوق مجلس 30 ص 132.  
[201] عوالم 61:17.  
[202] بحار 192:44 - مناقب 224:3.  
[203] بحار 246:43 - تفسير قمي 297:2.  
[204] بحار 205:36 - عيون الاخبار 59:1.  
[205] بحار 238:44 - كامل الزيارات باب 22 ص 70.  
[206] بحار 238:44 - كامل الزيارات باب 22 ص 70.  
[207] بحار 205:36 - عيون الاخبار 59:1.  
[208] بحار 262:43 - امالي صدوق مجلس 87 ص 478 - مصنف دو حديث را يكي حساب كرده است.  
[209] بحار 311:44 - امالي صدوق مجلس 30 ص 129.  
[210] كامل ابن‌اثير 53:4.  
[211] بحار 318:44 - امالي صدوق مجلس 30 ص 135.  
[212] بحار 51:45 - مقتل خوارزمي 33:2.  
[213] بحار 55:45 - لهوف سيد ص 55.  
[214] كشف الغمة 51:2.  
[215] بحار 143:45 -مقتل خوارزمي 74:2.  
[216] بحار 262:43 - امالي صدوق مجلس 87 ص 478.  
[217] الحبور - به معناي سرور و زينت.  
[218] بحار 16:25.  
[219] بحار 206:45 - كامل الزيارات باب 26 ص 80.  
[220] بحار 275:43 - ارشاد مفيد 131:2.  
[221] سورة فجر آيه 30 - 28.  
[222] بحار 204:36 - علل الشرائع باب 135 ص 171.  
[223] فقيه 307:2 باب 166 - عيون الاخبار 275:2.  
[224] بحار 392:44 - ارشاد مفيد 93:2.  
[225] بحار 21:45 - لهوف ص 48.  
[226] ذات الرقاع و بطن النخلة - دو محلي است كه نماز خوف در هر كدام به نحو خاصي خوانده شده است وجه تسميه و تفصيل و شرايط آن دركتب فقهيه مذكور است.  
[227] مصباح المجتهد ص 759 (اعمال روز سوم شعبان).  
[228] بحار 44:45 - مقتل خوارزمي 31:2.  
[229] بحار 49:45 - احتجاج طبرسي 25:2 (احتجاج امام حسين در كربلا).  
[230] بحار 394:44 - لهوف ص 41.  
[231] فقيه 307:2 - عيون الاخبار 374:2.  
[232] بحار 298:44 - خرايج 847:3.  
[233] بحار 46:45 - ارشاد مفيد 112:2.  
[234] تذكرة الخواص ص 227 - نفس المهموم ص 350.  
[235] بحار 54:45 - لهوف ص 54.  
[236] بحار 4:45 - ارشاد مفيد 99:2.  
[237] مبسوط طوسي 33:2 - شرايع ص 90.  
[238] بحار 257:20 - ارشاد مفيد 92:1.  
[239] بحار 260:20 - ارشاد مفيد 95:1.  
[240] مناقب 95:2.  
[241] بحار 97:20 - اعلام الوري ص 84 ط اسلاميه).  
[242] بحار 180:45 - كامل الزيارات باب 88 ص 266 - 261.  
[243] بحار 22:21 - اعلام الوري ص 100.  
[244] بحار 156 - 154 :45 - امالي صدوق مجلس 31 ص 141.  
[245] بحار 156 - 154 :45 - امالي صدوق مجلس 31 ص 141.  
[246] بحار 156 - 154 :45 - امالي صدوق مجلس 31 ص 141.  
[247] بحار 56:45 - مقتل خوارزمي 36:2.  
[248] بحار 185:45 - خرائج 579:2.  
[249] بحار 173:93 - ثواب الاعمال ص 168 - (الكافي 57:4 -من لا يحضره الفقيه ص 164 كتاب الزكاة).  
[250] بحار 376:44 - ارشاد مفيد 79:2.  
[251] بحار 51:45 - مناقب 215:3.  
[252] بحار 388 - 387 :44.  
[253] بحار بحار 51:45 - لهوف ص 52 (و جمله‌ي از براي طفلش در اصل كتاب عربي نيست.).  
[254] لهوف ص 92.  
[255] بحار 114:45.  
[256] مناقب 257:3 - منتخب طريحي 133:2.  
[257] بحار 51:45 - لهوف ص 52.  
[258] بحار 35:45 - لهوف ص 50.  
[259] وسائل الشيعة 635:2 - امالي طوسي 242:2.  
[260] بحار 44:45 - لهوف ص 49.  
[261] بحرا 392:44 - ارشاد مفيد 93:2.  
[262] بحار 394:44 - لهوف ص 41 - عقد الفريد 380 - 379:4.  
[263] بحار 4:45 - ارشاد مفيد 99:2.  
[264] وسائل الشيعة 155:11 - اصول كافي 56:2.  
[265] بحار 87:45 - كامل الزيارات باب 24 ص 75.  
[266] بحار 367:44 - لهوف ص 26.  
[267] بحار 263:43 - خصال 77:1 مناقب 165:3.  
[268] بحار 50:45 - مثير الاحزان ص 54 - تاريخ الطبري 228:5 - لهوف ص 51.  
[269] بحار 297:44 - معاني الاخبار ص 288.  
[270] بحار 34:45.  
[271] بحار 53:45 - مثير الاحزان ص 55.  
[272] بحار 50:45 - لهوف ص 51.  
[273] بحار 376:44 - ارشاد مفيد 79:2.  
[274] بحار 330:44 - لهوف ص 29.  
[275] بحار 5:45 - ارشاد مفيد 100:2.  
[276] بحار 55 - 54 :45 - لهوف ص 54.  
[277] بحار 4:45 - ارشاد مفيد 98:2.  
[278] بحار 51:45 - لهوف ص 52.  
[279] بحار 51:45 - مناقب 215:3.  
[280] بحار 389:44 ارشاد مفيد 89:2.  
[281] سورة انبياء آيه 73.  
[282] سورة الانسان آيه 12.  
[283] بحار 61:28 - كامل الزيارات باب 108 ص 335 - 332.  
[284] بحار 261:44 - كامل الزيارات باب 23 ص 70.  
[285] بحار 246:44.  
[286] بحار 47:45 - منتخب طريحي ص 134:2.  
[287] منتخب طريحي 133:2 - مناقب 257:3.  
[288] مراجعه شود به كتب مقاتل در بيان شهادت آن حضرت.  
[289] در كتاب ذريعة النجاة ص 145 از ابي‌مخنف نقل كرده است ولي در مقتل ابي‌مخنف پيدا نشد.  
[290] بحار 240:98 - مصباح الزائر ص 121 و 124.  
[291] بحار 297:44 - معاني الاخبار ص 288.  
[292] بحار 157:22. فروع كافي 72:3.  
[293] مناقب ابن شهر آشوب 257:3.  
[294] بحار 42:45 - مثير الاحزان ص 71 - لهوف ص 51.  
[295] بحار 35:45.  
[296] بحار 36 - 35 :45.  
[297] بحار 42:45 - مقتل خوارزمي 30:2.  
[298] بحار 2:45 - ارشاد مفيد 96:2.  
[299] بحار 46:45 - مثير الاحزان ص 52 - لهوف ص 50.  
[300] بحار در حالات حضرت ابوالفضل و علي‌اكبر و قاسم و ديگر شهداء (عليهم‌السلام).  
[301] بحار 57:45 - لهوف ص 55.  
[302] بحار 57:45 - لهوف ص 55.  
[303] بحار 29:45 - مخفي نماند كه در تاريخ طبري 225:5 و مقتل ابي‌مخنف ص 151 اين جريان به دو نفر ديگر نسبت داده شده است.  
[304] بحار 2:45 - ارشاد مفيد 96:2.  
[305] فرحة الغري للسيد ابن‌طاووس ص 25 - منتخب طريحي 5:1.  
[306] بحار 332:44 - ارشاد مفيد 33:2.  
[307] سورة قصص آيه 21.  
[308] بحار 333:44 -ارشاد مفيد 35:2.  
[309] بحار 336:44 - ارشاد مفيد 38:2.  
[310] بحار 99:45.  
[311] بحار 365:44 - ارشاد مفيد 68:2.  
[312] بحار 368 - 367 :44 لهوف ص 30.  
[313] بحار 375:44 - ارشاد مفيد 77:2.  
[314] بحار 383:44 - مقتل خوارزمي 239:1.  
[315] بحار 390:44 - ارشاد مفيد 90:2.  
[316] مقتل ابي‌مخنف ص 118 - بحار 7:45 مثير الاحزان ص 37 -ارشاد مفيد 102:2.  
[317] بحار 238:44 - كامل الزيارات باب 22 ص 70.  
[318] بحار 373:18 - تفسير القمي 244:2.  
[319] بحار 182:44 - كامل الزيارات باب 88 ص 264.  
[320] سوره‌ي اسراء آيه‌ي 44.  
[321] بحار 202:45 - و صفحات بعد از آن مساوي و كامل الزيارات باب 26 ص 81.  
[322] سوره‌ي روم آيه‌ي 30.  
[323] جامع احاديث الشيعة 555:12 - مستدرك وسائل 217:2.  
[324] بحار 55:45 - تاريخ طبري 228:5.  
[325] بحار 82:45 - امالي صدوق مجلس 31 ص 140.  
[326] بحار 196:45.  
[327] بحار 117:45 - ارشاد مفيد 121:2.  
[328] مفاتيح الجنان اعمال ماه رمضان.  
[329] بحار 272:43 - خرائج 842:2.  
[330] بحار 280:44 - كامل الزيارات باب 36 ص 108.  
[331] بحار 280:44 - كامل الزيارات باب 36 ص 108.  
[332] بحار 284:44 - امالي صدوق مجلس 27 ص 112.  
[333] بحار 242:44 و 245.  
[334] بحار 244:44 و 308.  
[335] بحار 244 - 242 :44.  
[336] بحار 193:44.  
[337] بحار 248:44.  
[338] بحار 295:43 - مناقب 226:3.  
[339] بحار 296:43 - مناقب 226:3.  
[340] بحار 275:43 - ارشاد مفيد 25:2.  
[341] بحار 242:44.  
[342] بحار 260:44 - كامل الزيارات باب 22 ص 68.  
[343] بحار 309:43.  
[344] بحار 260:44 و 270:43.  
[345] بحار 296:43 - مناقب 227:3 و آنچه در متن ذكر شده در شأن امام حسين (عليه‌السلام) است بحار 294:43 و مناقب 188:3.  
[346] بحار 316:43 - مثير الاحزان ص 11.  
[347] بحار 243:43 با اختلاف در اسم كه عوض اسماء، صفيه ذكر شده است.  
[348] بحار 254 :43 - مناقب 209:3 - بحار 295:43.  
[349] بحار 269:43 - كامل الزيارات باب 14 ص 50.  
[350] بحار 264:43 - عيون الاخبار 27:2.  
[351] بحار 261:43 - كامل الزيارات باب 22 ص 70.  
[352] بحار 261:43 - كامل الزيارات باب 22 ص 70.  
[353] بحار 373 - 371 :44 - ارشاد مفيد 75 - 74 :2.  
[354] بحار 271:43 - كامل الزيارات باب 14 ص 52.  
[355] بحار 207:45 - كامل الزيارات باب 26 ص 81.  
[356] بحار 281:44 - امالي طوسي 54:1.  
[357] بحار 73:98 - كامل الزيارات باب 54 ص 141.  
[358] بحار 152:98 - كامل الزيارات باب 79 ص 199.  
[359] بحار 276 - 275 :43 - ارشاد مفيد 131:2.  
[360] بحار 315:43.  
[361] مناقب 229:3.  
[362] ناسخ التواريخ 26:4 «مدينة المعاجز».  
[363] مناقب 229:3.  
[364] بحار 16:25.  
[365] بحار 16:25.  
[366] بحار 215:45 - مناقب 212:3.  
[367] بحار 211:45 - كامل الزيارات باب 28 ص 90.  
[368] بحار 215:45 - مناقب 212:3.  
[369] بحار 245:44.  
[370] بحار 223:44.  
[371] بحار 187:44.  
[372] بحار 284:44 - امالي صدوق مجلس 27 ص 110.  
[373] بحار 290:44 - كامل الزيارات باب 32 ص 102.  
[374] بحار 290:36 - كفاية الاثر ص 4 و 5.  
[375] ضراح: خانه‌ايست در آسمان به محاذات كعبه، و گفته مي‌شود كه همان بيت المعمور است. (لسان العرب 44:8).  
[376] بحار 40:98 - كامل الزيارات باب 65 ص 159.  
[377] بحار 108:98 - كامل الزيارات باب 88 ص 229.  
[378] بحار 116:98 - تهذيب 73:6.  
[379] مجموعه‌ي ستارگاني كه هر روز وقت زوال به دائره‌ي نصف النهار مي‌رسند و دعا در آن وقت مستجاب است.  
[380] مجموعه‌ي ستارگاني كه به شكل اشخاص ايستاده و در دست سر غول را دارند.  
[381] بحار 106:98 و 107 - كامل الزيارات باب 88 ص 267 و 268.  
[382] بحار 62:98 - كامل الزيارات باب 39 ص 114.  
[383] بحار 110:98 - كامل الزيارات باب 89 ص 272.  
[384] بحار 224:45 - كامل الزيارات باب 27 ص 87.  
[385] بحار 60:98 و 62 - كامل الزيارات باب 38 و 39 ص 112 و 114.  
[386] بحار 44:45 - مقاتل الطالبين ص 116 - 115.  
[387] بحار 290:44 - كامل الزيارات باب 32 ص 101.  
[388] بحار 305:44 - تفسير امام حسن عسكري (عليه‌السلام) ص 369.  
[389] بحار 279:44 - كامل الزيارات ص 108 و 109.  
[390] امالي صدوق مجلس 39 ص 122 (بحار 303:44 و كامل الزيارة ص 106 كه همين حديث با تفاوت نقل شده است.).  
[391] وسائل الشيعة 331:7.  
[392] فروع كافي 57:4.  
[393] بحار 187:44.  
[394] بحار 266:44.  
[395] بحار 376:44 - ارشاد مفيد 79:2.  
[396] بحار 113:43 - مناقب 128:3.  
[397] ذريعة النجاة ص 135 - منتخب طريحي 134:2.  
[398] بحار 56:45 - مقتل الخوارزمي 36:2.  
[399] بحار 245:44.  
[400] بحار 108:98 - كامل الزيارات باب 88 ص 269.  
[401] بحار 116:98 - تهذيب 73:6.  
[402] بحار 221:45 - كامل الزيارات باب 21 ص 68.  
[403] بحار 109:98 - كامل الزيارات باب 88 ص 269.  
[404] نهج‌البلاغة فيض الاسلام 622:4 خطبه 187.  
[405] بحار 330:44.  
[406] بحار 330:44.  
[407] بحار 240:45 - كامل الزيارات باب 29 ص 93 و 94.  
[408] بحار 241 - 233 :45 باب نوح الجن.  
[409] بحار 245 - 234 :44 و 252:44.  
[410] بحار 205:45 - كامل الزيارات باب 26 ص 80.  
[411] بحار 193 - 191 :45.  
[412] بحار 51:45 - مناقب 215:3.  
[413] بحار 60:45 - مناقب 215:3.  
[414] بحار بحار 7 - 6 :45 - ارشاد مفيد 102 - 100 :2.  
[415] ذريعة النجاة ص 154.  
[416] بحار 105:98 - كامل الزيارات باب 71 ص 174.  
[417] -نيم ميليون را يك كرور مي‌گويند.  
[418] بحار 180:45 - كامل الزيارات باب 88 ص 266 - 261.  
[419] بحار 272:43 - خرائج - 844 - 841 :2.  
[420] بحار 272:43 - خرائج - 844 - 841 :2.  
[421] بحار 272:43 - خرائج - 844 - 841 :2.  
[422] بحار 248:43 - كمال الدين 282:1 ملاحظه شود كه مصنف قسم پنجم را ذكر نكرده است و آن اين است كه وحي كرد بخازن آتش كه آتش را خاموش كند كه در روايت وارد است.  
[423] بحار 249:43 كمال الدين 283:1.  
[424] بحار 249:43 كمال‌الدين 283:1.  
[425] ناسخ التواريخ 26:4 به نقل از مدينة المعاجز.  
[426] بحار 249:43- امالي صدوق مجلس 28 ص 118.  
[427] بحار 298 - 297 :43 مناقب 229:3 - ناسخ التواريخ 55:4.  
[428] بحار 198:44 - اصول كافي 465:1.  
[429] بحار 360:98.  
[430] بحار 271:43.  
[431] بحار 301:44 - كامل الزيارات باب 21 ص 67.  
[432] بحار 312:43.  
[433] بحار 231:45 - مقتل خوارزمي 94:2.  
[434] بحار 305:44 - تفسير امام عسكري (عليه‌السلام) - 369.  
[435] بحار 281:44 - تفسير قمي 292:2.  
[436] بحار 110:98 - كامل الزيارات باب 90 ص 272.  
[437] بحار 331:44.  
[438] بحار 106:98 و 107 - كامل الزيارات باب 88 ص 267 و 268.  
[439] بحار 107:98 - كامل الزيارات باب 88 ص 268.  
[440] بحار 111:98 - كامل الزيارات باب 89 ص 271.  
[441] بحار 108:98 - كامل الزيارات باب 88 ص 268.  
[442] بحار 136:98 - مصباح مجتهد الطوسي ص 678.  
[443] بحار 136:98 - مصباح مجتهد الطوسي ص 678.  
[444] بحار 136:98 - بحار 200:45 - دعوات راوندي ص 61.  
[445] بحار 135:98 - مصباح المجتهد ص 677.  
[446] الاثني عشرية في المواعظ العددية ص 246.  
[447] من لا يحضره الفقيه ص 72 (باب ما يسجد عليه).  
[448] خريطه به كيسه و هميان گويند.  
[449] بحار 135:98 - مصباح المجتهد ص 677.  
[450] بحار 129:98 - كامل الزيارات باب 95 ص 285.  
[451] بحار 132 - 128 :98.  
[452] بحار 118:98 - امالي طوسي 325:1.  
[453] بحار 125:98 - كامل الزيارات باب 92 ص 278.  
[454] بحار 124:98 - كامل الزيارات باب 92 ص 278.  
[455] بحار 136:98 - تهذيب 76:6 - مصباح المجتهد ص 278.  
[456] وسائل الشيعة 742:2 - منتهي المطلب 461:1.  
[457] بحار 133:98 - تهذيب 76:6.  
[458] بحار 256:44 - امالي صدوق مجلس 28 ص 117.  
[459] بحار 134:98 - مزار كبير ص 119.  
[460] بحار 116:98 - تهذيب 72:6 - كامل الزيارات باب 88 ص 270.  
[461] بحار 247:44 - مثير الاحزان ص 9.  
[462] بحار 232 - 230 :45.  
[463] بحار 73:98 - كامل الزيارات باب 108 ص 324.  
[464] بحار 236:44- كامل الزيارات باب 17 ص 61.  
[465] بحار 312 - 311 :44 - امالي صدوق مجلس 30 ص 130 - 129.  
[466] بحار 325:44 - ارشاد مفيد 31:2.  
[467] كشف الغمة 48:2.  
[468] بحار 51:45 - مقتل خوارزمي 33:2.  
[469] بحار 56:45 - مقتل خوارزمي 37:2.  
[470] كشف الغمة 51:2 - مطالب السؤول 76.  
[471] بحار 59:45 - لهوف ص 59.  
[472] بحار 131:45 - ارشاد مفيد 124:2.  
[473] بحار 301:45 - مناقب 214:3.  
[474] بحار 302:45 - مناقب 215:3.  
[475] بحار 310:45 - مناقب 214:3.  
[476] بحار 312 - 307 :43.  
[477] بحار 246 - 245 :44 - منتخب طريحي 70:1 - مجلس 6.  
[478] بحار 271:43.  
[479] بحار 221:44 - امالي طوسي 325:1.  
[480] سورة القيمة آيه‌ي 36.  
[481] سورة الحاقه آيه 32 - 30.  
[482] سورة الزمر آيه‌ي 73.  
[483] سورة الرحمن آيه 33.  
[484] سورة الطور، آيه‌ي 16.  
[485] سورة الدخان، آيه‌ي 49.  
[486] نهج‌البلاغه فيض الاسلام 1118:6 شماره 73.  
[487] نهج‌البلاغة فيض الاسلام 364:2 خطبه 115.  
[488] بحار 192:36 - امالي صدوق مجلس 63 ص 328.  
[489] بحار 43:98 - كامل الزيارات باب 66 ص 164.  
[490] بحار 87 : 98 - كامل الزيارات باب 70 ص 172 مخفي نماند كه عدد (صد هزار) را پيدا نكرديم اگر چه «هزار و هزار» وارد است.  
[491] بحار 89:98 - كامل الزيارات باب 70 ص 172.  
[492] سورة البقرة آيه 21.  
[493] سورة الزمر آيه 53.  
[494] بحار 55:98 - كامل الزيارات باب 43 ص 121.  
[495] بحار 54:98 - كامل الزيارات باب 41 ص 119.  
[496] بحار 18:98 - كامل الزيارات باب 56 ص 143.  
[497] بحار 66:98 - كامل الزيارات باب 52 ص 137.  
[498] بحار 3:98 - كامل الزيارات باب 43 ص 123.  
[499] سورة الزمر آيه‌ي 53.  
[500] بحار 27 - 26 :98 - كامل الزيارات باب 62 ص 154 - 152 و باب 68 ص 166.  
[501] سورة النساء - آيه‌ي 1.  
[502] سورة الزخرف، آيه‌ي 68.  
[503] سورة البقرة، آيه‌ي 195.  
[504] آنچه در ميان كروشه و ستاره آورديم از مترجم فوت شده بود.  
[505] بحار 105:98 - كامل الزيارات باب 71 ص 174.  
[506] سورة الحج آيه‌ي 78.  
[507] بحار 286:44 - امالي صدوق مجلس 27 ص 113.  
[508] بشارة المصطفي ص 74.  
[509] بحار 104 - 103 :98 مصباح طوسي ص 538 (كامل الزيارات باب 11 ص 173 (.  
[510] سورة البقرة آيه‌ي 197.  
[511] بحار 27:98 - كامل الزيارات باب 66 ص 167 - 166.  
[512] سورة الحديد، آيه‌ي 18.  
[513] سورة الانفال: آيه‌ي 24.  
[514] سورة البقرة آيه‌ي 223.  
[515] سورة آل عمران: آيه‌ي 133.  
[516] سورة الاعراف آيه‌ي 55.  
[517] بحار 53:98 - كامل الزيارات باب 40 ص 116.  
[518] بحار 54:98 - كامل الزيارات باب 41 ص 119.  
[519] بحار 15:98 - كامل الزيارات باب 98 ص 297.  
[520] بحار 64:98 - امالي طوسي 54:1.  
[521] بحار 52:98 - كامل الزيارات باب 40 ص 116.  
[522] سورة الصف، آيه‌ي 14.  
[523] بحار 95:45 - كافي 147:4.  
[524] سوره الاحقاف آيه‌ي 31.  
[525] سوره المائده: آيه‌ي 35.  
[526] سوره‌ي الانسان آيه‌ي 29 سوره‌ي المزمل آيه‌ي 19. (.  
[527] بحار 290 - 289 :44 - كامل الزيارات باب 32 ص 101 - 100.  
[528] بحار 235:44 - كامل الزيارات باب 16 ص 59.  
[529] بحار 73:98 - كامل الزيارات باب 54 ص 141.  
[530] بحار 79:98 - كامل الزيارات باب 68 ص 166 و باب 44 ص 123.  
[531] بحار 55 :98 - كامل الزيارات باب 42 ص 121.  
[532] بحار 88:98 - كامل الزيارات باب 70 ص 172 - مصباح طوسي ص 658.  
[533] سوره‌ي الحديد آيه‌ي 16.  
[534] سوره‌ي اسراء آيه‌ي 23.  
[535] بحار 207:44 - كامل الزيارات باب 26 ص 81.  
[536] سوره‌هاي بقره:83، نساء:36، انعام:151 و اسراء:23.  
[537] بحار 246:43 - تفسير قمي 297:2.  
[538] بحار 117:12 - كافي 5:6 - وسائل 892:2.  
[539] بحار 98:20 - اعلام الوري ص 85.  
[540] بحار 241:44 - تفسير فرات ص 10.  
[541] منتخب طريحي 27:2.  
[542] بحار 287:44 - خصال 635:2 (حديث اربعمائة).  
[543] بحار 242:44.  
[544] بحار 64:98 - امالي طوسي 54:1.  
[545] تاريخ طبري 290:1.  
[546] وسائل الشيعة 469:8 - كافي 659:2.  
[547] بحار 257:20 - ارشاد مفيد 92:1.  
[548] بحار 330:45 - مناقب ابن شهر آشوب 208 - 207 :3.  
[549] بحار 208:13 - مجمع البيان 29:7.  
[550] بحار 84:22 - كافي 39:4.  
[551] بحار 319:43.  
[552] بحار 5:45 ارشاد مفيد 99:2.  
[553] بحار 21:45.  
[554] بحار 8:45 مقتل خوارزمي 6:2.  
[555] بحار 189:44 مناقب 221:3.  
[556] بحار 57:45 - لهوف ص 55.  
[557] بحار 190:44 - مناقب 222:3.  
[558] بحار 35:45 - لهوف ص 5 ارشاد مفيد 112:2.  
[559] بحار 190:44 - مناقب 222:3.  
[560] تذكرة الخواص ص 143.  
[561] بحار 189:44 - تفسير العياشي 257:2.  
[562] بحار 230:44.  
[563] بحار 7:45 - ارشاد مفيد 101:2.  
[564] بحار 196:45.  
[565] در متن عربي كتاب «و بكاء معاوية علي علي (عليه‌السلام)».  
[566] بحار 55:45.  
[567] بحار 82:45 - امالي صدوق مجلس 31 ص 139.  
[568] بحار 136:45 - ارشاد مفيد 125 - 124 :2.  
[569] بحار 175:11.  
[570] بحار 151:36.  
[571] بحار 279:44 - كامل الزيارات باب 36 ص 109 - 108.  
[572] بحار 245:44 و 223:44.  
[573] بحار 239:44 - ارشاد مفيد 133:2.  
[574] بحار 280:44 - كامل الزيارات باب 36 ص 108.  
[575] بحار 292:44 - كامل الزيارات باب 32 ص 103.  
[576] بحار 73:98 - كامل الزيارات باب 108 ص 325.  
[577] بحار 261:44 - كامل الزيارات باب 22 ص 70.  
[578] بحار 59:45 - لهوف سيد ابن طاووس ص 58.  
[579] بحار 230:44.  
[580] بحار 241:44- تفسير فرات ص 10.  
[581] بحار 266:44.  
[582] بحار 43 : باب ولادت آن حضرت.  
[583] بحار 284:44 - امالي صدوق مجلس 27 ص 111.  
[584] بحار 244 - 242 :44.  
[585] اين مضمون در كتبي كه دسترس بود پيدا نشد ولي مراجعه شود به مقتل خوارزمي 237:1 و لهوف ص 35 كه مكالمه حضرت با خواهرانش بوجه ديگري بيان شده است.  
[586] بحار 252:44 - امالي صدوق مجلس 87 ص 478.  
[587] بحار 315:44 - امالي صدوق مجلس 30 ص 132 - لهوف ص 35.  
[588] بحار 303:44 - امالي صدوق مجلس 29 ص 122 - كامل الزيارات باب 34 ص 106.  
[589] مصباح كفعمي ص 741.  
[590] بحار 247:44 - مثير الاحزان ص 9.  
[591] بحار 131:98 - كامل الزيارات باب 93 ص 283.  
[592] مصباح كفعمي ص 741.  
[593] بحار 278:44 - امالي طوسي 115:1.  
[594] بحار 290:44 - كامل الزيارات باب 32 ص 102.  
[595] بحار 285:44 - كامل الزيارات باب 32 ص 103.  
[596] بحار 290:44 - كامل الزيارات باب 32 ص 102.  
[597] بحار 283:44 - رجال الكشي ص 187.  
[598] بحار 52:98 - كامل الزيارات باب 40 ص 117.  
[599] بحار 225:45 - كامل الزيارات باب 27 ص 87.  
[600] بحار 219:45 - كامل الزيارات باب 23 ص 74.  
[601] بحار 143:45 - مقتل خوارزمي ص 74:2.  
[602] بحار 328:45.  
[603] بحار 288:44 - لهوف ص 58.  
[604] مصباح طوسي ص 66 (در تعقيب عصر) و ص 539 (از فقرات دعاء ابوحمزة ثمالي).  
[605] بحار 281:68 - امالي طوسي 1:1.  
[606] وسائل الشيعة 111:17 - ثواب الاعمال ص 237 - من لا يحضره الفقيه ص 49.  
[607] بحار 170:45 - كافي 464:1.  
[608] بحار 289:44 - كامل الزيارات باب 32 ص 101.  
[609] بحار 245:44.  
[610] بحار 241:44 - تفسير فرات ص 10.  
[611] بحار 145:44.  
[612] بحار 242:44.  
[613] بحار 243:44.  
[614] بحار 301:13 و 279:13 - تفسير قمي 38:2.  
[615] بحار 244:44.  
[616] بحار 151:36.  
[617] بحار 77:11 - معاني الاخبار ص 210.  
[618] بحار 225:44 - عيون الاخبار 209:1 - سوره صافات آيه 107.  
[619] بحار 243:44.  
[620] بحار 243:44.  
[621] بحار 253:44 - امالي صدوق مجلس 87 ص 479.  
[622] بحار 308:44.  
[623] بحار 223:44 - احتجاج 273 - 272 :2.  
[624] بحار 244:44.  
[625] بحار 249:43 - كمال الدين 283:1.  
[626] بحار 238:44 - كامل الزيارات باب 21 ص 67.  
[627] بحار 225:44 امالي صدوق مجلس 29 ص 120.  
[628] بحار 234:44 - كامل الزيارات باب 16 ص 58.  
[629] بحار 231:44 - امالي 338:1 و قطر بفتح اول و سكون دوم: باران.  
[630] بحار 247:44 - مثير الاحزان ص 8 - لهوف ص 7.  
[631] بحار 247:44 - مثير الاحزان ص 8 - لهوف ص 7.  
[632] بحار 245:43 - علل الشرائع ص 205.  
[633] بحار 251 - 250 :44 امالي طوسي 377:1.  
[634] بحار 247:44 - مثير الاحزان ص 8 - لهوف ص 7.  
[635] دنباله‌ي حديث از كلمات حضرت علي (عليه‌السلام) مي‌باشد.  
[636] بحار 249 - 247 :44 - مثير الاحزان ص 10 - 9 - لهوف ص 9 - 7.  
[637] بحار 268:43 - امالي صدوق مجلس 68 ص 361 (با تفاوت مختصري).  
[638] بحار 248:44 مخفي نماند كه مجلسي (ره) از مثير الاحزان نقل كرده است و لكن در چاپ نجف 1369 موجود نيست ولي در مقتل خوارزمي ص 164:1 موجود است.  
[639] بحار 285:36 كفاية الاثر ص 3.  
[640] بحار 246:44.  
[641] بحار 234:44 - كامل الزيارات باب 16 ص 58.  
[642] بحار 188:44.  
[643] بحار 261:44 - كامل الزيارات باب 22 ص 70.  
[644] بحار 116:45 - ارشاد مفيد 119:2.  
[645] بحار 266:44 - مثير الاحزان ص 12.  
[646] بحار 239:44- ارشاد مفيد 133:2.  
[647] بحار 228:44 - امالي طوسي 321:1.  
[648] بحار 332:44 - منتخب طريحي 147:2.  
[649] بحار 292:42.  
[650] بحار 183:45 - كامل الزيارات باب 88 ص 266.  
[651] بحار 280:44 - كامل الزيارات باب 36 ص 108.  
[652] بحار 254 - 252 :44 - امالي صدوق مجلس 87 ص 480 - 478.  
[653] بحار 256 - 255 :44 - امالي صدوق مجلس 28 ص 117.  
[654] بحار 258:44 - قرب الاسناد ص 14.  
[655] بحار 179:45 - كامل الزيارات باب 88 ص 266 - 261.  
[656] بحار 218:45 - امالي مجلس 24 ص 101.  
[657] بحار 328 - 327 :44 - مقتل خوارزمي 186:1.  
[658] بحار 331:44 - منتخب طريحي 125:2.  
[659] بحار 88:45 - كامل الزيارات باب 29 ص 96.  
[660] بحار 330:44 - لهوف ص 28.  
[661] سورة النساء، آيه‌ي 78.  
[662] سورة آل‌عمران، آيه‌ي 154.  
[663] بحار 331:44 - لهوف ص 29.  
[664] بحار 336:44 - لهوف ص 26.  
[665] سورة البقرة، آيه‌ي 156.  
[666] بحار 334:44 - لهوف ص 27.  
[667] بحار 335 - 334 :44 لهوف ص 14 - 13.  
[668] بحار 372:44 - مناقب ابن شهر آشوب 245:3.  
[669] بحار 373 - 372 :44 - ارشاد مفيد 76:2.  
[670] بحار 374:44 - لهوف ص 32.  
[671] بحار 375:44 - ارشاد مفيد 77:2.  
[672] بحار 90 - 89 :45 - ارشاد مفيد 135:2 - مناقب 237:3.  
[673] بحار 383:44 - مقتل خوارزمي 237:1.  
[674] بحار 391:44 - ارشاد مفيد 92:2 و اعلام الوري ص 237.  
[675] بحار 391:44 - لهوف ص 39.  
[676] بحار 1:45 و 2 - ارشاد مفيد 96:2.  
[677] بحار 393:44 - ارشاد مفيد 95 - 93 :2 - مقتل ابي‌مخنف ص 110.  
[678] مناقب ابن شهر آشوب 257: 3 و منتخب طريحي 133:2.  
[679] بحار 3:45 - مقتل خوارزمي 252 - 251 :1.  
[680] مصباح المجتهد ص 759 - مصباح كفعمي ص 544.  
[681] بحار 230:45 - امالي طوسي 322:1.  
[682] بحار 232:45.  
[683] بحار 231:45 - امالي طوسي 322:1.  
[684] بحار 206:45 - كامل الزيارات باب 26 ص 80.  
[685] بحار 205:45 - كامل الزيارات باب 26 ص 79.  
[686] بحار 204:45 - كامل الزيارات باب 24 ص 77.  
[687] بحار 221:45 - علل الشرايع 160:1.  
[688] بحار 234:45.  
[689] بحار 57:4 - لهوف ص 55.  
[690] بحار 315:45 - و 207:45 - كامل الزيارات باب 26 ص 81.  
[691] بحار 202:45 - امالي صدوق مجلس 27 ص 110.  
[692] بحار 217:45 - امالي صدوق مجلس 31 ص 142.  
[693] بحار 217:45 - امالي صدوق مجلس 31 ص 142.  
[694] بحار 221:45 - كامل الزيارات باب 21 ص 68 - 67.  
[695] بحار 173:45 - كامل الزيارات باب 108 ص 337.  
[696] بحار 221:45 - امالي طوسي 33:2.  
[697] بحار 54:45 - لهوف ص 54.  
[698] بحار 266:44.  
[699] بحار 219:45 - كامل الزيارات باب 23 ص 74.  
[700] بحار 59 - 58 :45 - لهوف ص 58.  
[701] بحار 193 - 191 :45 - عوالم 493:17.  
[702] بحار 205:45 - كامل الزيارات باب 26 ص 79.  
[703] بحار 202:45 - امالي صدوق مجلس 27 - ص 110.  
[704] بحار 194 - 193 :45.  
[705] بحار 240:54 - كامل الزيارات باب 29 ص 93.  
[706] بحار 113 - 108 :45 - لهوف ص 69 - 63.  
[707] بحار 109:64 - خصال 272:1 - لهوف ص 92.  
[708] بحار 143:45 - مقتل الخوارزمي 74 - 73 :2.  
[709] بحار 174:45 - مناقب ابن شهر آشوب 305:3 - مقتل الخوارزمي 69:2.  
[710] بحار 196:45.  
[711] بحار 148:45 - لهوف 88.  
[712] بحار 197:45 - منتخب طريحي 160:2.  
[713] بحار 225:45 - كامل الزيارات باب 27 ص 87.  
[714] بحار 283 - 282 - رجال كشي 574:2 (رقم 508).  
[715] بحار 286:45 - مقتل خوارزمي 144:2.  
[716] بحار 286:44 - كامل الزيارات باب 33 ص 105.  
[717] بحار 287:44 - كامل الزيارات باب 33 ص 104.  
[718] بحار 257:45 - منتخب طريحي 16 - 15 :1.  
[719] بحار 243:44 - عوالم 102:17.  
[720] بحار 192:36 - امالي صدوق مجلس 63 ص 328.  
[721] بحار 224:44 - امالي صدوق مجلس 27 ص 113.  
[722] بحار 224:44 - امالي صدوق مجلس 27 ص 113 و مثير الاحزان ص 76.  
[723] زهر الربيع 12:1.  
[724] تذكرة الخواص ص 155.  
[725] جامع احاديث الشيعة 555:12 - مستدرك الوسائل 217:2.  
[726] بحار 278:44 - امالي صدوق مجلس 17 ص 68.  
[727] بحار 278:44 - امالي طوسي 115:1.  
[728] بحار 282:44 - قرب الاسناد ص 18.  
[729] بحار 292:44 - كامل الزيارات باب 32 ص 103.  
[730] بحار 207:45 - كامل الزيارات باب 26 ص 81.  
[731] بحار 209 - 208 :45 - كامل الزيارات باب 26 ص 82.  
[732] بحار 207:45 - كامل الزيارات باب 26 ص 81.  
[733] بحار 205:45 - كامل الزيارات باب 26 ص 80 - 79.  
[734] بحار 286:45 - عيون الاخبار 299:1 - امالي صدوق مجلس 27 ص 112.  
[735] بحار 304:44 - تفسير الامام العسكري (عليه‌السلام) ص 369.  
[736] بحار 226 - 225 :44 - عيون الاخبار 209:1.  
[737] بحار 285:44 - كامل الزيارات باب - ص 104 - 103.  
[738] بحار 282:44 - امالي صدوق مجلس 29 ص 121 - 120.  
[739] نهج‌البلاغة فيض الاسلام 689:4 خطبه 212 (خطبه بعد از تلاوت الهيكم التكاثر).  
[740] بحار 290 - 289 :44 - كامل الزيارات باب 32 ص 101.  
[741] بحار 290 - 289 :44 - كامل الزيارات باب 32 ص 101.  
[742] وسائل الشيعة 837:2 (ج 6)- علل الشرائع 306:1.  
[743] بحار 291 - 290 - اصول كافي 190:2.  
[744] بحار 207:45 - كامل الزيارات باب 26 ص 81.  
[745] نهج البلاغة فيض الاسلام 693 خطبه 212 (خطبه بعد از تلاوت الهيكم التكاثر).  
[746] بحار 290:44 - كامل الزيارات باب 32 ص 101.  
[747] مصباح المجتهد ص 534 از فقرات دعاء ابي حمزة ثمالي است.  
[748] بحار 207:45 - كامل الزيارات باب 26 ص 81.  
[749] بحار 293 - 292 :44 و عوالم 534:17 «با مختصر تفاوتي در جملات اخير».  
[750] بحار 12 - 11 :41 - امالي صدوق مجلس 18 ص 73.  
[751] بحار 207:45 - كامل الزيارات باب 26 ص 81.  
[752] سوره‌ي مريم: آيه‌ي 71.  
[753] بحار 64:8 - امالي صدوق مجلس 33 ص 149.  
[754] بحار 65:8 - تفسير قمي 421:2 «و در مصادر مذكور است پيغمبر خدا مي‌فرمايد: خدايا امت من...، و ملائكه در اطراف صراط ندا مي‌كنند... سالم بدار».  
[755] بحار 235 - 234 :44 -كامل الزيارات باب 16 ص 58.  
[756] بحار 207:45 - كامل الزيارات باب 26 ص 81.  
[757] بحار 290:44 - كامل الزيارات باب 32 ص 101.  
[758] بحار 285 - 284 :44 - كامل الزيارات باب 32 ص 103 و 104 و بحار 299:44 - عيون الاخبار 22:2.  
[759] بحار 292:44 - كامل الزيارات باب 32 ص 103.  
[760] بحار 272:44 - كامل الزيارات باب 32 ص 101 - 100.  
[761] بحار 278:44 - امالي صدوق مجلس 17 ص 68.  
[762] بحار 207:45 - كامل الزيارات باب 26 ص 81.  
[763] بحار 293:44 و عوالم 534:17.  
[764] بحار 290:44 - كامل الزيارات باب 32 ص 102.  
[765] بحار 305:44 تفسير امام حسن عسكري (عليه‌السلام) ص 369 و در اصل كتاب جمله «نگاه دارنده» نيست.  
[766] منتخب طريحي 140:2.  
[767] بحار 305:44 - تفسير امام حسن عسكري (عليه‌السلام) ص 369.  
[768] بحار 287:44 - كامل الزيارات باب 34 ص 106.  
[769] انوار نعمانيه 280:3.  
[770] اگر «ضاع» ثبت شود معناي شعر چنين است: «شعر من در آستان شما تباه شد، چنانكه درهاي ريخته شده بر سر خالصه تباه گرديد». و اگر «ضاء» ثبت شود معناي شعر چنين است: «شعر من در آستان شما بدرخشيد، چنانكه درها بر سر خالصه بدرخشيد.».  
[771] بحار 293:44 - منتخب طريحي 83:2.  
[772] بحار 83:98 - كامل الزيارات باب 83 ص 252.  
[773] بحار 56:98 - كامل الزيارات باب 27 ص 86.  
[774] بحار 18:98 - كامل الزيارات باب 56 ص 143 - 142.  
[775] بحار 45 - 28 :98 - كامل الزيارات باب 63 و 64 و 65 و 66 ص 164 - 154.  
[776] بحار 87:98 - كامل الزيارات باب 70 ص 172.  
[777] بحار 35:98 - كامل الزيارات باب 22 ص 68.  
[778] بحار 283:43 - مناقب ابن شهر آشوب 156 - 155 :3 البته با تفاوتي با آنچه در كتاب ذكر شده است كه آنچه در كتاب است در شأن و حال امام حسن (عليه‌السلام) مي‌باشد.  
[779] بحار 55:45 - مقتل خوارزمي 35:2.  
[780] بحار 18:98 - كامل الزيارات باب 56 ص 143 - 142.  
[781] بحار 18:98 - كامل الزيارات باب 56 ص 143 - 142.  
[782] بحار 43:98 - كامل الزيارات باب 67 ص 164.  
[783] بحار 37:98 و 104 - كامل الزيارات باب 74 ص 183 و باب 71 ص 173.  
[784] بحار 37:98 و 104 - كامل الزيارات باب 74 ص 183 و باب 71 ص 173.  
[785] بحار 43:98 - كامل الزيارات باب 67 ص 164.  
[786] بحار 36:98 - كامل الزيارات باب 49 ص 134.  
[787] جامع احاديث الشيعه 377:12 - مستدرك الوسائل 204:2.  
[788] بحار 207:45 - كامل الزيارات باب 26 ص 81.  
[789] بحار 219:78 - امالي طوسي 242:2 - وسائل الشيعة 635:2.  
[790] بحار 227:45 - مناقب ابن شهر آشوب 220:3.  
[791] بحار 290:71 - اصول كافي 190:2.  
[792] بحار 15 - 14 :98 - كامل الزيارات باب 98 ص 297.  
[793] بحار 64:98 - كامل الزيارات باب 49 ص 133.  
[794] بحار 163:98 - كامل الزيارات باب 206 79.  
[795] بحار 50:98 (ح 2 و 1)- كامل الزيارات باب 46 ص 128 - 129.  
[796] بحار 68:98 - كامل الزيارات باب 77 ص 190.  
[797] بحار 15:98 - كامل الزيارات باب 98 ص 297.  
[798] بحار 142:98 - كامل الزيارات باب 49 ص 133.  
[799] بحار 36:98 - كامل الزيارات باب 50 ص 135.  
[800] بحار 25:98 - كامل الزيارات باب 49 ص 134.  
[801] بحار 15:98 - كامل الزيارات باب 98 ص 297.  
[802] بحار 78:98 - كامل الزيارات باب 70 ص 172.  
[803] بحار 98 ص 62 - 61.  
[804] بحار 64:98 - امالي طوسي 54:1.  
[805] بحار 179:45 - كامل الزيارات باب 88 ص 265.  
[806] بحار 24:98 - كامل الزيارات باب 49 ص 133.  
[807] بحار 15:98 - كامل الزيارات باب 98 ص 259.  
[808] بحار 16:98.  
[809] بحار 78:98 - كامل الزيارات باب 44 ص 123.  
[810] بحار 79:98 - كامل الزيارات باب 44 ص 124.  
[811] بحار 79:98 - كامل الزيارات باب 44 ص 124.  
[812] كامل الزيارات باب 54 ص 141 - 138 - بحار 28 - 21 :98.  
[813] بحار 20:98 - امالي طوسي 28:2.  
[814] بحار 19:98 - كامل الزيارات باب 57 ص 144.  
[815] بحار 24:98 ثواب الاعمال ص 117.  
[816] بحار 27:98 - ثواب الاعمال ص 116.  
[817] بحار 77:98 - كامل الزيارات باب 68 ص 165.  
[818] بحار 27:98 - كامل الزيارات باب 68 ص 166.  
[819] بحار 68:98 - كامل الزيارات باب 77 ص 190.  
[820] بحار 40 - 39 :98 - ثواب الاعمال 118 و كامل الزيارات باب 66 ص 163 - 162.  
[821] بحار 35:98 - كامل الزيارات باب 22 ص 68.  
[822] بحار 46:98 - كامل الزيارات باب 69 ص 168.  
[823] بحار 12:98 - كامل الزيارات باب 98 ص 295.  
[824] بحار 47:98 - كامل الزيارات باب 61 ص 151.  
[825] بحار 86:98 - كامل الزيارات باب 70 ص 170.  
[826] بحار 48:98 - تهذيب الاحكام 42:6.  
[827] بحار 142 - 140 :97 - كامل الزيارات باب 1 ص 11 - 10.  
[828] بحار 46:98 - كامل الزيارات باب 69 ص 168.  
[829] بحار 20:98 - امالي طوسي 28:2.  
[830] بحار 27:98 - كامل الزيارات باب 68 ص 166.  
[831] بحار 26:98 - كامل الزيارات باب 53 ص 137.  
[832] بحار 74:98 - كامل الزيارات باب 108 ص 325.  
[833] بحار 18:98 - كامل الزيارات باب 56 ص 142.  
[834] بحار 399 - 390 :97 - كامل الزيارات باب 8 ص 29 - 28 - وسائل الشيعه 316:10 فرحة الغري ص 47 - مخفي نماند كه اين تعبير در فضيلت مسجد كوفه مي‌باشد.  
[835] بشارة المصطفي ص 75.  
[836] بحار 16:98.  
[837] بحار 183 - 182 :45 - كامل الزيارات باب 88 ص 265.  
[838] بحار 27:98 - كامل الزيارات باب 68 ص 166.  
[839] بحار 21:98 - كامل الزيارات باب 55 ص 141.  
[840] بحار 221:43 - عيون الاخبار 30:2.  
[841] بحار 219:43 - امالي صدوق مجلس 5 ص 25.  
[842] بحار 223:43 - ثواب الاعمال 2: ص 261.  
[843] بحار 224:43 - تفسير فرات ص 169.  
[844] بحار 226:43 - تفسير فرات ص 171.  
[845] بحار 224:43 - امالي مفيد مجلس 15 ص 130.  
[846] بحار 226:43 - تفسير فرات ص 171.  
[847] بحار 222:43 - ثواب الاعمال 258:2.  
[848] بحار 219:43 - امالي صدوق مجلس 5 ص 25.  
[849] بحار 222:43 - ثواب الاعمال 258:2.  
[850] بحار 221:43 - ثواب الاعمال 252:2.  
[851] بحار 224:43 - امالي مفيد مجلس 15 ص 130.  
[852] بحار 226:43 - تفسير فرات ص 171.  
[853] بحار 227:43 - تفسير فرات ص 172.  
[854] بحار 16:98.  
[855] بحار 75:98 - كامل الزيارات باب 56 ص 143.  
[856] بحار 85:98 - ثواب الاعمال 115:1.  
[857] بحار 4:98 - كامل الزيارات باب 78 ص 193.  
[858] بحار 73:98 - كامل الزيارات باب 54 ص 141.  
[859] بحار 70:98 - ثواب الاعمال ص 110 - كامل الزيارات باب 59 ص 148.  
[860] بحار 66:98 - كامل الزيارات باب 52 ص 137.  
[861] بحار 20:98 - كامل الزيارات باب 57 ص 145.  
[862] بحار 88:98 - كامل الزيارات باب 70 ص 172.  
[863] بحار 75:98 - نوادر علي بن اسباط ص 123.  
[864] بحار 8:98 - كامل الزيارات باب 40 ص 117.  
[865] بحار 8:98 - كامل الزيارات باب 40 ص 116.  
[866] بحار 76:98 - كامل الزيارات باب 59 ص 147.  
[867] بحار 72:98 - كامل الزيارات باب 50 ص 135.  
[868] بحار 164:98 - كامل الزيارات باب 79 ص 207 - بلد الامين ص 280 - مزار الكبير ص 145 - 144 - مصباح الزائر ص 134 - 133.  
[869] بحار 163:98 - كامل الزيارات باب 79 ص 206.  
[870] بحار 164 - 163 :98 - كامل الزيارات باب 79 ص 208 - 206.  
[871] بحار 76:98 - كامل الزيارات باب 59 ص 147.  
[872] بحار 60:98 - كامل الزيارات باب 38 ص 113.  
[873] بحار 77:98 - كامل الزيارات باب 60 ص 149.  
[874] بحار 9:98 - كامل الزيارات باب 40 ص 116.  
[875] بحار 11:98 - كامل الزيارات باب 45 ص 127.  
[876] بحار 11:98 - كامل الزيارات باب 45 ص 126 - 125.  
[877] بحار 21 - 18 :98- كامل الزيارات باب 56 و 57 ص 144 - 142.  
[878] بحار 142:98 - كامل الزيارات باب 48 ص 131.  
[879] بحار 141:98 - ثواب الاعمال ص 115.  
[880] بحار 141:98 - ثواب الاعمال ص 114.  
[881] بحار 141:98 - كامل الزيارات باب 48 ص 131.  
[882] بحار 2:98 - كامل الزيارات باب 46 ص 128.  
[883] بحار 3:98 - كامل الزيارات باب 43 ص 122.  
[884] بحار 5:98 - كامل الزيارات باب 78 ص 194.  
[885] بحار 6:98 - كامل الزيارات باب 97 ص 291.  
[886] بحار 12:98 - كامل الزيارات باب 98 ص 295.  
[887] بحار 48:98 - كامل الزيارات باب 61 ص 151.  
[888] بحار 4:98 - كامل الزيارات باب 78 ص 193.  
[889] بحار 4:98 - كامل الزيارات باب 78 ص 193.  
[890] بحار 12:98 - كامل الزيارات باب 98 ص 295.  
[891] بحار 4:98 و 5 - كامل الزيارات باب 78 ص 193.  
[892] بحار 5:98 - كامل الزيارات باب 78 ص 193.  
[893] بحار 10:98 و روضة الواعظين ص 194.  
[894] بحار 98:98 - اقبال.  
[895] بحار 16:98 - ثواب الاعمال ص 114.  
[896] بحار 96:98 - كامل الزيارات باب 74 ص 183 - در نسخ كامل الزيارات و متن خصائص حسينيه و ترجمه‌اش نام راوي داود بن يزيد ذكر شده ولي در بحار داود بن فرقد ذكر كرده و در حاشيه كامل فرموده كه صحيح ابي يزيد است كه كنيه‌ي فرقد پدر داود است پس هر دو صحيح مي‌باشد.  
[897] بحار 37:98 - كامل الزيارات باب 84 ص 183.  
[898] بحار 14:98 - كامل الزيارات باب 98 ص 297.  
[899] بحار 16:98.  
[900] بحار 12:98 - كامل الزيارات باب 98 ص 293.  
[901] بحار 14:98 - كامل الزيارات باب 98 ص 296.  
[902] بحار 17:98 - تهذيب الااحكام 48:6.  
[903] بحار 17 - 12 :98 - كامل الزيارات باب 98 ص 298 - 293.  
[904] بحار 14:98 - كامل الزيارات باب 98 ص 297.  
[905] بحار 85:98 (با اختصار) ثواب الاعمال ص 115 - كامل الزيارات باب 70 ص 169.  
[906] بحار 336:98 و 345.  
[907] بحار 97:98 - كامل الزيارات باب 72 ص 180.  
[908] بحار 93:98 - كامل الزيارات باب 73 ص 180.  
[909] بحار 94:98 -كامل الزيارات باب 72 ص 180.  
[910] بحار 98:98 -اقبال ص 206.  
[911] بحار 97:98 - كامل الزيارات باب 108 ص 331.  
[912] بحار 99:98 - اقبال ص 238.  
[913] بحار 100:98 - اقبال ص 441.  
[914] بحار 89:98 - كامل الزيارات باب 72 ص 180.  
[915] بحار 98:98 - اقبال 238 - وسائل الشيعه 369:10.  
[916] بحار 88:98 - كامل الزيارات باب 70 ص 172.  
[917] بحار 85:98 - كامل الزيارات باب 70 ص 170.  
[918] بحار 87:98 - كامل الزيارات باب 70 ص 172.  
[919] بحار 91:98 - مصباح المجتهد ص 660.  
[920] بحار 89:98 - كامل الزيارات باب 72 ص 180.  
[921] بحار 103:98 - اقبال ص 28 بنقل حاشيه‌ي بحار.  
[922] بحار 105:98 - كامل الزيارات باب 71 ص 174.  
[923] بحار 106:98 - تهذيب 52:6 - وسائل الشيعة 373:10.  
[924] بحار 97:98 - اقبال ص 206.  
[925] بحار 105:98 - كامل الزيارات باب 71 ص 174.  
[926] بحار 51:98 - تهذيب 45:6.  
[927] بحار 79:98 - كامل الزيارات باب 44 ص 123.  
[928] بحار 367:98 - كامل الزيارات باب 9 ص 288.  
[929] بحار 366:98 - مزار كبير ص 146 - 145.  
[930] بحار 365:98 - كامل الزيارات باب 96 ص 286.  
[931] در كامل الزيارات به جاي: «و المشاهدة»، «مشاهدة لقبتك» آمده است.  
[932] بحار 367:98 و 368 - كامل الزيارات باب 96 ص 288 (با تفاوت مختصري با مصادر).  
[933] بحار 302:99.  
[934] بحار 151:98 - كافي 576:4 - كامل الزيارات باب 79 ص 199.  
[935] بحار 169:98 و 179 - كامل الزيارات باب 79 ص 218 و 230.  
[936] بحار 367:44 - لهوف ص 26.  
[937] بحار 366 - 364 :44 - لهوف ص 13 و ارشاد مفيد 70:2.  
[938] بحار 313:43 - امالي صدوق مجلس 30 ص 131.  
[939] بحار 371:44 - لهوف ص 31.  
[940] بحار 379:44 - ارشاد مفيد 83:2 - مقتل خوارزمي 226:1 - تاريخ طبري 206:5.  
[941] بحار 331:44 -ارشاد مفيد 73:2 - لهوف ص 31.  
[942] بحار 337:44 - لهوف 19:16 - و مثير الاحزان ص 19 - 17.  
[943] بحار 381:44 - مقتل خوارزمي 234:1 و ارشاد مفيد 81 - 79 :2.  
[944] بحار 378 - 376 :44 - ارشاد مفيد 81 - 79 :2.  
[945] بحار 389 - 388 :44 - مقتل خوارزمي 245:1.  
[946] بحار 387 - 386 :44 - مقتل خوارزمي 244 - 243 :1.  
[947] بحار 381:44 و 392 - لهوف ص 35 - 34 - ارشاد مفيد 93:2 چون مؤلف از دو خطبه استفاده كرده است.  
[948] بحار 288:44 - مقتل خوارزمي 244:1.  
[949] بحار 51:45 - لهوف ص 52.  
[950] تذكرة الخواص ابن جوزي ص 143.  
[951] مقاتل الطالبيين ص 79.  
[952] بحار 54:45 - لهوف ص 53.  
[953] بحار 56:45 - مقتل خوارزمي 36:2.  
[954] بحار 379:44 - ارشاد مفيد 83:2.  
[955] بحار 12:45 - لهوف ص 44.  
[956] بحار 46:45 - لهوف ص 50.  
[957] بحار 321:44 - منتخب طريحي 129:2 البته با مذكور متفاوت است.  
[958] بحار 46:45 - مقتل خوارزمي 32:2.  
[959] بحار 45:45 - مقتل خوارزمي 31:2.  
[960] بحار 53:45 - لهوف ص 53 - ارشاد مفيد 115 - 114 :2.  
[961] بحار 55:45 - مقتل خوارزمي 35:2.  
[962] بحار 303:45 -د 308 - كامل الزيارات باب 24 ص 75 - باب 26 ص 83.  
[963] بحار 169:98 - كامل الزيارات باب 79 ص 218.  
[964] بحار 77:98 - كامل الزيارات باب 61 ص 150.  
[965] بحار 183:98 - كامل الزيارات باب 88 ص 265.  
[966] بحار 78:98 - كامل الزيارات باب 44 ص 123.  
[967] بحار 18:98 - كامل الزيارات باب 56 ص 143.  
[968] بحار 183:98 - كامل الزيارات باب 88 ص 265.  
[969] بحار 16:98.  
[970] بحار 98 باب زيارت.  
[971] بحار 109:98 - كامل الزيارات باب 88 ص 269.  
[972] بحار 301:44 - كامل الزيارات باب 21 ص 67.  
[973] بحار 15:45 - مناقب ابن شهر آشوب 250:3.  
[974] بحار 29:45 - مقتل خوارزمي 23:2.  
[975] بحار 220:45 - امالي صدوق مجلس 92 ص 509.  
[976] بحار 57 - 56 :45 - مناقب ابن شهر آشوب 215:3.  
[977] بحار 192 - 191 :45 - منتخب طريحي 61:1.  
[978] بحار 205:45 - كامل الزيارات باب 97 ص 291.  
[979] بحار 58:45 - لهوف ص 57.  
[980] بحار 179:45 - كامل الزيارات باب 88 ص 261.  
[981] بحار 60:98 - كامل الزيارات باب 38 ص 113.  
[982] بحار 93:98 - كامل الزيارات باب 72 ص 180.  
[983] بحار 100:98 - اقبال ص 144 به نقل از حاشيه‌ي بحار.  
[984] بحار 109:98 - كامل الزيارات باب 88 ص 269.  
[985] بحار 75:98 - نوادر علي بن اسباط ص 123 به نقل از حاشيه‌ي بحار.  
[986] بحار 242:45 - امالي مفيد مجلس 38 ص 324.  
[987] بحار 329:98.  
[988] بحار 407 - 403 :45 - منتخب طريحي 69 - 67 :2 - مجلس 5.  
[989] بحار 407 - 403 :45 - منتخب طريحي 69 - 67 :2.  
[990] بحار 262:43 - امالي صدوق مجلس 87 ص 478 - منتخب طريحي 117:1.  
[991] بحار 118:45 و 167 - مثير الاحزان ص 72 - امالي طوسي 258:1.  
[992] بحار 205:36 - كمال الدين 265:1.  
[993] سوره قدر آيه‌ي 1.  
[994] بحار 243:43 - امالي صدوق مجلس 28 ص 118.  
[995] بحار 177:74 - اعلام‌الدين ص 102.  
[996] بحار 281:44 - امالي شيخ طوسي 54:1.  
[997] بحار 289:44 - كامل الزيارات باب 33 ص 106.  
[998] بحار 286:44 - امالي صدوق مجلس 27 ص 112.  
[999] بحار 60 - 59 :45 - لهوف ص 59. [  
[1000] بحار 384:44 - مقتل خوارزمي 239:1.  
[1001] بحار 50:45 - مناقب ابن شهر آشوب 258:3.  
[1002] بحار 191:45 - منتخب طريحي 61:1.  
[1003] بحار 3:45 - مقتل خوارزمي 252:1 «در شيشه‌ي سبز نزد ملك».  
[1004] سوره‌ي انبياء آيه‌ي 50.  
[1005] سوره‌ي قصص آيه‌ي 30.  
[1006] سوره‌ي نور آيه‌ي 35.  
[1007] سوره‌ي مريم آيه‌ي 31.  
[1008] سوره‌ي ق آيه‌ي 9.  
[1009] سوره‌ي دخان آيه‌ي 3.  
[1010] بحار 238:44 - كامل الزيارات باب 21 ص 67.  
[1011] سوره‌ي اسراء آيه‌ي 82.  
[1012] بحار 123:98 - كامل الزيارات باب 91 ص 275.  
[1013] بحار 264:43 - عيون الاخبار 27:2.  
[1014] بحار 259:43.  
[1015] سوره‌ي بروج آيه‌ي 22.  
[1016] بحار 25:94 - تفسير عياشي 80:1 -اصول كافي 629:2.  
[1017] بحار 38:89.  
[1018] بحار 319:7 - اصول كافي 596:2.  
[1019] بحار 197:89 - اصول كافي 601:2.  
[1020] بحار 142:53.  
[1021] بحار 3:433 - كشف الغمة 526:1.  
[1022] بحار 275:43 - ارشاد مفيد 131:2.  
[1023] بحار 200:98 - مصباح المجتهد ص 664 «زيارت وارث».  
[1024] بحار 273:43 - خرائج 844:2.  
[1025] منتخب طريحي 86:1.  
[1026] بحار 243:43 - امالي صدوق مجلس 28 ص 117.  
[1027] بحار 254:43 - مناقب ابن شهر آشوب 209:3.  
[1028] بحار 188:44 - منتخب طريحي 117:1.  
[1029] بحار 295:43 - مناقب 189:3.  
[1030] بحار 261:44 - كامل الزيارات باب 22 ص 70.  
[1031] بحار 316:43 - مثير الاحزان ص 12 - 11.  
[1032] بحار 248:44 - مثير الاحزان ص 9.  
[1033] بحار 118:45 - مثير الاحزان ص 72.  
[1034] بحار 266:44 - مثير الاحزان ص 12.  
[1035] بحار 272:43 - مستدرك الوسائل 217:2 و جامع احاديث الشيعة 555:12.  
[1036] بحار 383:44 - مقتل خوارزمي 237:1.  
[1037] بحار 327:44 - مقتل خوارزمي 186:1.  
[1038] بحار 363:44 - ارشاد مفيد 68:2.  
[1039] بحار 383:44 - مقتل خوارزمي 237:1.  
[1040] بحار 50:45 - لهوف ص 51.  
[1041] بحار 107:45 - لهوف ص 63.  
[1042] بحار 125:45 - مثير الاحزان ص 65 - مناقب 217:3.  
[1043] بحار 116:45 - ارشاد مفيد 119:2.  
[1044] مناقب ابن شهر آشوب 218:3.  
[1045] بحار 186 - 185 :45 - الخرائج و الجرائح 577:2.  
[1046] بحار 157:45 - احتجاج طبرسي 34:2.  
[1047] بحار 143 - 142 :45 - مقتل خوارزمي 74 - 73 :2 و كامل بهائي 179:2.  
[1048] بحار 136:45 - مقتل خوارزمي 63:2.  
[1049] بحار 313:44 - امالي صدوق مجلس 30 ص 130.  
[1050] بحار 221:44 - امالي طوسي 325:1.  
[1051] و يا از روي كراهت.  
[1052] سوره‌ي احقاف آيه‌ي 15.  
[1053] بحار 333 - 232 :44 - كامل الزيارات باب 16 ص 57 - 55.  
[1054] بحار 59 - 58 :45 - لهوف ص 58 - 57.  
[1055] سوره‌ي حج آيه‌ي 40.  
[1056] بحار 219:44 - تفسير فرات ص 99.  
[1057] بحار 99:45 - منتخب طريحي 124:2 - مقتل خوارزمي 218:1.  
[1058] سوره‌ي نساء آيه‌ي 77.  
[1059] بحار 218 - 217 :44 - تفسير عياشي 258 - 257 :1.  
[1060] بحار 218 - 217 :44 - تفسير عياشي 258 - 257 :1.  
[1061] بحار 218 - 217 :44 - تفسير عياشي 258 - 257 :1.  
[1062] سوره‌ي والفجر، آيه‌ي 28.  
[1063] بحار 219 - 218 :44 - تفسير قمي 422:2.  
[1064] سوره‌ي الاسراء آيه‌ي 33.  
[1065] بحار 218:44 - تفسير عياشي 290:2 - مناقب ابن شهر آشوب 206:3.  
[1066] بحار 244 - 242 :44 - منتخب طريحي 29 - 28 :1.  
[1067] بحار 131:45 و 162 - مقتل خوارزمي 74:2 - احتجاج طبرسي 40:2.  
[1068] بحار 263:44 - كشف الغمة 9:2 - ارشاد مفيد 135:2 و مخفي نماند كه عبارت كشف الغمة مطابق متن كتاب «اصحاب النبي» است و لكن عبارت ارشاد و بحار «اصحاب علي» مي‌باشد.  
[1069] بحار 279:44 - كامل الزيارات باب 26 ص 109.  
[1070] بحار 235:83 - كافي 325:3 - و مصباح المجتهد ص 213 «آداب سجده‌ي شكر».  
[1071] بحار 66:98 - كامل الزيارات باب 52 ص 137.  
[1072] بحار 7:45 - ارشاد مفيد 101:2.  
[1073] بحار 59:45 - لهوف ص 59:58 - مقتل خوارزمي 39 - 38 :2.  
[1074] بحار 58 - 57 :45 - لهوف ص 57 - 56 - مقتل خوارزمي 37:2.  
[1075] سوره‌ي تكوير آيه‌ي 9 - 8.  
[1076] بحار 220:44 - كامل الزيارات باب 18 ص 63.  
[1077] سوره‌ي صافات آيه‌ي 107.  
[1078] بحار 226 - 225 :44 - عيون الاخبار 209:1 - منتخب طريحي 19:1.  
[1079] بحار 295:43 - مناقب ابن شهر آشوب 226:3 بنقل از سليم بن قيس.  
[1080] بحار 242:44 - منتخب طريحي 48:1.  
[1081] بحار 221:44 - امالي طوسي 325 - 324 :1.  
[1082] بحار 192:45 - منتخب طريحي 61:1.  
[1083] بحار 290:45 - كامل الزيارات باب 32 ص 102.  
[1084] بحار 229:45 - كتاب المحتضر ص 147 - 146 به نقل پاورقي بحار.  
[1085] بحار 227:89 - مجمع البيان 18:1 - عيون الاخبار 302:1.  
[1086] مراجعه شود به باب ثواب زيارت و گريه بر آن حضرت كه گذشت.  
[1087] نحر به معناي كشتن شتر، و ذبح به معناي سر بريدن حيوانات ديگر است.  
[1088] بحار 264:44 - تفسير فرات ص 55.  
[1089] بحار 126 - 125 :45 - مقتل خوارزمي 88 - 87 :2 - لهوف 75 - 74.  
[1090] بحار 121:45 - ارشاد مفيد 122:2.  
[1091] بحار 53:45 - لهوف ص 52.  
[1092] بحار 55:45 - لهوف ص 54.  
[1093] بحار 53:45 - لهوف ص 52.  
[1094] سوره‌ي بقره آيه‌ي 30.  
[1095] بحار 43:45 - مقتل خوارزمي 30:2 - سوره‌ي آل عمران آيه‌ي 33 و 34.  
[1096] بحار 95:45 - كافي 174:4 - سوره‌ي نساء آيه‌ي 98.  
[1097] بحار 297:44 - معاني الاخبار ص 288.  
[1098] تفسير فرات ص 47 - 46 - سوره‌ي اعراف آيه‌ي 46.  
[1099] بحار 182:45 - كامل الزيارات باب 88 ص 265.  
[1100] بحار 129:45 - تفسير فرات ص 50 - 49 - لهوف ص 77.  
[1101] بحار 369:71.  
[1102] سوره‌ي توبه آيه‌ي 111.  
[1103] بحار 192 - 55 :45 - لهوف ص 59 - منتخب طريحي 61:1.  
[1104] بحار 10 - 9 :45 - مقتل الخوارزمي 7:2.  
[1105] سوره‌ي هود آيه‌ي 54.  
[1106] بحار 219:45 - منتخب طريحي 134 - 133 :2.  
[1107] بحار 47:45 - منتخب طريحي 134 - 133 :2.  
[1108] بحار 110:98 - كامل الزيارات باب 89 ص 272.  
[1109] بحار 239:44 - ارشاد مفيد 133:2 مضمون خبر اين است كه پيغمبر (صلي الله عليه و آله) يك شب معراج نموده به زمين كربلا و مصرع امام را مشاهده فرموده است.  
[1110] بحار 121:45 -ارشاد مفيد 122:2 - سوره‌ي كهف آيه‌ي 9 است و شنيده شدن آيه‌ي بعدي در شام را در كتب نديديم.  
[1111] بحار 223:44 - احتجاج طبرسي 272:2.  
[1112] بحار 116:98 - تهذيب شيخ طوسي 73:6.  
[1113] بحار 364:44 - لهوف ص 28.  
[1114] بحار 332:44 - ارشاد مفيد 33:2.  
[1115] بحار 7:45 - ارشاد مفيد 102:2 معلوم شود كه سوره‌ي مؤمن را سوره‌ي غافر نيز ناميده‌اند.  
[1116] بحار 261:44 - كامل الزيارات باب 22 ص 70.  
[1117] بحار 32:45 - مقتل الخوارزمي 25:2.  
[1118] سوره صافات آيه‌ي 3 - 1.  
[1119] بحار 108:45 - ارشاد مفيد 118:2.  
[1120] تفسير قمي 420 - 419 :2.  
[1121] تفسير قمي 420 - 419 :2.  
[1122] بحار 57:45 - لهوف ص 55.  
[1123] بحار 194:45 - منتخب طريحي 61:2.  
[1124] بحار 53:45 - مقتل خوارزمي 35 - 34 :2.  
[1125] بحار 216:45 - مناقب ابن شهر آشوب 213 - 212:3.  
[1126] بحار 282:43 - مناقب ص 155:3.  
[1127] عوالي اللئالي 7:4 - محجة البيضاء 26:5.  
[1128] عوالي اللئالي 295:1 «با كمي اختلاف».  
[1129] كافي 352:2.  
[1130] بحار 364:44 و 367 - لهوف ص 26 و 27.  
[1131] بحار 331:44 - منتخب طريحي 125:2.  
[1132] بحار 53:45 - لهوف ص 54 - مقتل خوارزمي 34:2.  
[1133] بحار 331:98 - تهذيب 113:6.  
[1134] بحار 70:98 - كامل الزيارات باب 59 ص 147.  
[1135] بحار 332:44 - ارشاد مفيد 33:2.  
[1136] بحار 99:45 - منتخب طريحي 124:2.  
[1137] بحار 364:44 - لهوف ص 27.  
[1138] بحار 99:45 - مقتل خوارزمي 218:1 «در جواب نامه‌ي عبدالله بن جعفر».  
[1139] بحار 185:44 - مناقب ابن شهر آشوب 211:3.  
[1140] بحار 365:45 - لهوف ص 14 - 13.  
[1141] بحار 364:44 - لهوف ص 13.  
[1142] بحار 313:44 - امالي صدوق مجلس 30 ص 131.  
[1143] بحار 142:53 بحار 25:باب اول.  
[1144] بحار 106:98 - كامل الزيارات باب 88 ص 267.  
[1145] چنانكه در بابهاي گذشته شرح داده شده است.  
[1146] بحار 331:98 - تهذيب 113:6.  
[1147] در موضوع تربت و حد حرم و حد جواز خوردن تربت مراجعه شود به كتاب بحار الانوار جلد 98 از ص 106 تا ص 116 و به كتاب كامل الزيارات از ص 279 تا ص 284.  
[1148] بحار 137:98 - كامل الزيارات باب 93 ص 280.  
[1149] بحار 46:45 - ارشاد مفيد 112:2 - لهوف ص 50 - تذكرة الخواص ص 143.  
[1150] بحار 54 - 53 :45 - ارشاد مفيد 114:2 - لهوف ص 53.  
[1151] بحار 59:45 - لهوف ص 58.  
[1152] بحار 270:43 - كامل الزيارات باب 14 ص 52 - 51.  
[1153] بحار 271 - 270 :43 - كامل الزيارات باب 14 ص 52.  
[1154] بحار 296:43 - مناقب ابن شهر آشوب 227:3.  
[1155] بحار 5 - 4 :98 - كامل الزيارات باب 78 ص 194 - 193 «و در باب زيارت گذشت».  
[1156] بحار 12:98 - كامل الزيارات باب 98 ص 295.  
[1157] بحار 272 - 271 :43 - خرائج 842 - 841 :2.  
[1158] بحار 188 - 187 :44 - منتخب طريحي 117:1 - مناقب ابن شهر آشوب 230:3.  
[1159] بحار 286:43 و 296 - مناقب ابن شهر آشوب 227 - 226 :3.  
[1160] بحار 404 - 395 :45 - مناقب ابن شهر آشوب 221:3 - منتخب طريحي 67:2.  
[1161] بحار 191:49 - منتخب طريحي 61:1.  
[1162] بحار 208:11 - بحار 75:96 - علل الشرائع ص 421 و ايضا ص 406.  
[1163] بحار43: 251 - 248 و 259 - منتخب طريحي 86:1 - كمال الدين 282:1 - السرائر ص 478.  
[1164] بحار 220:45 و ص 226 - امالي صدوق مجلس 92 - كامل الزيارات باب 78 ص 222.  
[1165] بحار 222:45 - كامل الزيارات باب 27 ص 84.  
[1166] بحار 22:45 - كامل الزيارات باب 27 ص 85.  
[1167] بحار 224:45 - كامل الزيارات باب 27 ص 86.  
[1168] بحار 226:45 - كامل الزيارات باب 39 ص 115.  
[1169] بحار 182:45 - كامل الزيارات باب 88 ص 265.  
[1170] بحار 40:98 - كامل الزيارات باب 65 ص 159.  
[1171] من لايحضره الفقيه ص 214 باب الحج - تفسير عياشي 39:1 - بحار 63:96 (با تفاوتي).  
[1172] بحار 73:36.  
[1173] بحار 229:45 - المحتضر ص 146 - 147.  
[1174] بحار 292:44.  
[1175] بحار 281:43 - مناقب ابن شهر آشوب 154:3.  
[1176] بحار 209 - 206 :44 - مناقب ابن شهر آشوب 223:3 - احتجاج طبرسي 22:2.  
[1177] بحار 312:44 و 326 - امالي صدوق مجلس 30 ص 120 - ارشاد مفيد 30:2.  
[1178] بحار 276:43 - مناقب ابن شهر آشوب 174:3 - ارشاد مفيد 132:2.  
[1179] بحار 59:45 - لهوف ص 59 - مقتل خوارزمي 39 - 38 :2.  
[1180] بحار 84:98 - كامل الزيارات باب 82 ص 294.  
[1181] بحار 89:86 و 117:98 - سرائر ص 77 - ارشاد مفيد 130:2.  
[1182] بحار 117 :98 - 89 :86 - الذكري ص 256 - 255.  
[1183] بحار 90 - 89 :86 و 17:98.  
[1184] بحار 93:98 - كامل الزيارات باب 72 ص 180 - 179.  
[1185] بحار 301:44 - كامل الزيارات باب 21 ص 67.  
[1186] بحار 276 - 275 :43 - ارشاد مفيد 131:2.  
[1187] بحار 262 - 261 :43 - امالي صدوق مجلس 24 ص 99 - 98.  
[1188] بحار 224:96 - علل الشرائع ص 432 - 429.  
[1189] بحار 263 - 262 :79 و 292:43 - علل الشرايع باب 15 ص 324 - مناقب ابن شهر آشوب 163:3.  
[1190] بحار 285:44 - كافي 487:3.  
[1191] بحار 217:11 - كافي 189:4.  
[1192] بحار 64:96 - تفسير عياشي 60:1.  
[1193] بحار 57:45 - لهوف ص 55.  
[1194] بحار 194:45 - منتخب طريحي 61:2.  
[1195] بحار 221:44 - امالي طوسي 324:1.  
[1196] بحار 291:43 - مناقب ابن شهر آشوب 163:3.  
[1197] بحار 308:43 - مقتل خوارزمي 97:1.  
[1198] بحار 311 - 310 :43 - منتخب طريحي 12:1.  
[1199] بحار 289:43 - مناقب ابن شهر آشوب 161:3.  
[1200] بحار 95:12 - كافي 204:4.  
[1201] بحار 271:43 - منتخب طريحي 71:1.  
[1202] بحار 289:43- مناقب 161:3 - منتخب طريحي 72:1.  
[1203] بحار 246 - 245 :44 - منتخب طريحي 71 - 70 :1.  
[1204] بحار 45:45 - لهوف ص 53.  
[1205] بحار 57:45 - لهوف ص 56.  
[1206] - مسند فاطمة الزهراء (سلام الله عليها) ص 324 به نقل از وقايع الشهور و الايام ص 95.  
[1207] بحار 384 - 374 :45 - امالي طوسي 250 - 245 :1 - تاريخ طبري 331:6.  
[1208] بحار 321:45 - منتخب طريحي 104:103:1 - مقتل خوارزمي 98:2.  
[1209] بحار 309:45 - مقتل خوارزمي 87:2.  
[1210] بحار 309:45 - كامل الزيارات باب 17 ص 62 - 61.  
[1211] بحار 322:45 - امالي طوسي 336:2.  
[1212] بحار 62:96 - محاسن برقي ص 558.  
[1213] بحار 309:43 - مقتل خوارزمي 129:1.  
[1214] بحار 280:44 - كامل الزيارات باب 36 ص 108.  
[1215] بحار 73:98 - كامل الزيارات باب 108 ص 325.  
[1216] بحار 50:98 - كامل الزيارات باب 46 ص 128.  
[1217] بحار 108:98 - كامل الزيارات باب 88 ص 268.  
[1218] بحار 107 - 606 :98 - كامل الزيارات باب 88 ص 267.  
[1219] بحار 109:98 - كامل الزيارات باب 88 ص 271.  
[1220] بحار 108:98 - كامل الزيارات باب 88 ص 268.  
[1221] بحار 106:98 - فرحةالغري ص 71.  
[1222] بحار 20:98 و 21 - امالي طوسي 28:2 - كامل الزيارات باب 54 ص 138.  
[1223] كافي 214:4 حديث 10.  
[1224] بحار 108:45 - ارشاد مفيد 130:2.  
[1225] بحار 116:98 - كامل الزيارات باب 88 ص 270.  
[1226] مثير الاحزان ص 12.  
[1227] سوره‌ي شوري آيه‌ي 22.  
[1228] بحار 262:43 - امالي صدوق مجلس 87 ص 478.  
[1229] بحار 312:43 - منتخب طريحي 72:1.  
[1230] بحار 85:98 ثواب الاعمال ص 116 - كامل الزيارات باب 70 ص 170.  
[1231] بحار 83 - 82 :98 كامل الزيارات باب 83 ص 252 - 251 و معلوم شود كه اين روايت از عقرقوفي است تا جمله (قبول مي‌شود از او) و بعد از آن از روايت جابر جعفي است كه امام صادق (عليه‌السلام) به مفضل فرموده است رجوع شود به مصادر، مصنف جمع كرده است ما بين دو روايت.  
[1232] در كتب فقهيه در باب تروك احرام شرح داده شده است.  
[1233] بحار 140:98 - ثواب الاعمال ص 114 - كامل الزيارات باب 48 ص 131.  
[1234] بحار 148:98 - تهذيب الاحكام 76:6.  
[1235] بحار 60:98 - كامل الزيارات باب 38 ص 113.  
[1236] بحار 109:98 - كامل الزيارات باب 88 ص 269.  
[1237] بحار 202:96 - ثواب الاعمال ص 72 - خصال 408:2.  
[1238] بحار 239:44 - ارشاد مفيد 133:2.  
[1239] بحار 3:45 - ارشاد مفيد 97 - منتخب طريحي 127:2.  
[1240] بحار 53:45 - لهوف ص 52 - مقتل خوارزمي 34:2.  
[1241] بحار 52:45 - مقتل خوارزمي 43:2 - مناقب 258:3.  
[1242] بحار 160:82 - مجمع البيان 127:9.  
[1243] بحار 162:82 - عيون الاخبار 7:2 - ثواب الاعمال ص 56.  
[1244] بحار 59:45 - لهوف ص 58 - مناقب ابن شهر آشوب 260:3.  
[1245] بحار 53:45 - لهوف ص 52 - مقتل خوارزمي 34:2.  
[1246] بحار 118:45 - مثير الاحزان ص 72.  
[1247] بحار 60:98 - كامل الزيارات باب 39 ص 113.  
[1248] نهج‌البلاغة فيض الاسلام ص 794 خطبه‌ي 234 (خطبه‌ي قاصعه).  
[1249] بحار 46:45 و 12 - لهوف ص 44 و 50.  
[1250] سوره‌ي آل‌عمران آيه‌ي 97.  
[1251] بحار 4 - 1 :98 - كامل الزيارات باب 78 ص 193 و باب 46 ص 128.  
[1252] بحار 193:44 - مناقب 224:3.  
[1253] بحار 276:43 - ارشاد مفيد 132:2 - مناقب ابن شهر آشوب 168:3.  
[1254] بحار 110 - 108 :12 - علل الشرائع ص 460 - 400.  
[1255] بحار 364 - 363 :44 - ارشاد مفيد 68:2 - لهوف ص 27.  
[1256] بحار 192:36 - امالي صدوق مجلس 63 ص 328 «كافي 280:1».  
[1257] سوره‌ي طه: آيه‌ي 14.  
[1258] بحار 55:45 - لهوف ص 54.  
[1259] بحار 313:44 - امالي صدوق مجلس 30 ص 130.  
[1260] شرح شافيه ابي‌فراس ص 132 - ناسخ التواريخ 13:4.  
[1261] بحار 332:44 - ارشاد مفيد 33:2 - سوره‌ي قصص آيه‌ي 21.  
[1262] بحار 332:44 - ارشاد مفيد - 33:2 سوره‌ي قصص آيه‌ي 22.  
[1263] سوره‌ي صافات آيه‌ي 99.  
[1264] بحار 50:45 - لهوف ص 51.  
[1265] بحار 44:45 - لهوف ص 49 - مقتل خوارزمي 31:2.  
[1266] بحار 272:44 - مقتل خوارزمي 225:1.  
[1267] بحار 379:44 - ارشاد مفيد 84:2.  
[1268] بحار 375:44 - ارشاد مفيد 78 - 77 :2 - مقتل خوارزمي 226:2.  
[1269] بحار 391:44 - ارشاد مفيد 92:2 - لهوف ص 39.  
[1270] بحار 3:45 - مقتل الخوارزمي 252:1.  
[1271] بحار 2:45 - ارشاد مفيد 96:2.  
[1272] بحار 44:45 - لهوف ص 49 - مقتل خوارزمي 31:2.  
[1273] بحار 47 - 46 :45 - منتخب طريحي 134 - 133 :2 - مقتل خوارزمي 32:2.  
[1274] بحار 54:45 - لهوف ص 53.  
[1275] بحار 57:45 - لهوف ص 55.  
[1276] سوره‌ي فجر آيه‌ي 28 - 27.  
[1277] بحار 219 - 218 :44 - تفسير قمي 422:2 - تأويل الآيات الظاهرة ص 769.  
[1278] بحار 107:45 - لهوف ص 63.  
[1279] بحار 58:45 - لهوف ص 56.  
[1280] بحار 304:45 - مناقب ابن شهر آشوب 218:3 - ارشاد مفيد 122:2.  
[1281] بحار 115:45 - منتخب طريحي 148:2.  
[1282] بحار 304:45 - مناقب ابن شهر آشوب 218:3.  
[1283] بحار 136:45 - مقتل خوارزمي 63:2.  
[1284] بحار 143:45 - مقتل خوارزمي 74:2 - كامل بهائي 179:2.  
[1285] بحار 53:45 - لهوف ص 54 - مقتل خوارزمي 34:2.  
[1286] بحار 226:43 - تفسير فرات كوفي ص 172 (سوره‌ي طور).  
[1287] بحار 205:45 - كامل الزيارات باب 97 ص 291 و باب 26 ص 79.  
[1288] بحار 191:45 - منتخب طريحي 61:1.  
[1289] گذشت در باب زيارت آن حضرت.  
[1290] بحار 62:45 - مقتل خوارزمي 39:2.  
[1291] بحار 21:45 - مقتل خوارزمي 17:2 - ارشاد مفيد 109:2.  
[1292] بحار 29:45 - مقتل خوارزمي 29:2.  
[1293] بحار 12:45 - مقتل خوارزمي 9:2 - لهوف ص 44.  
[1294] بحار 11 - 10 :45 - ارشاد مفيد 2: 102.  
[1295] بحار 21:45 - مقتل خوارزمي 17:2.  
[1296] بحار 30:45 - مقتل خوارزمي 24:2.  
[1297] بحار 45: 17 - 16 - مقتل خوارزمي 13 - 12 :2 (با اختلاف مختصري در مصادر).  
[1298] بحار 16:45 و 17 - مقتل خوارزمي 13 - 12 :2 (با اختلافي در مصادر).  
[1299] بحار 28 - 27 :45 - مقتل خوارزمي 22 - 21 :2.  
[1300] منتخب طريحي 40:2 - ناسخ التواريخ 58:4.  
[1301] بحار 188:44 - منتخب طريحي 117:1.  
[1302] بحار 310:43 و 289 - منتخب طريحي 12:1 و 92 - مناقب ابن شهر آشوب 160:3.  
[1303] بحار 245:44 - منتخب طريحي 70:1.  
[1304] بحار 229:44 - امالي طوسي 323:1.  
[1305] بحار 173:45 - كامل الزيارات خاتمه‌ي كتاب ص 337.  
[1306] بحار 229:44 - امالي طوسي 321:1.  
[1307] بحار 249:43 و 236:44 - اكمال الدين 283:1 - كامل الزيارات باب 17 ص 61.  
[1308] بحار 330:44 - لهوف ص 29 - 28.  
[1309] بحار 364:44 - لهوف ص 26.  
[1310] بحار 12:45 - لهوف ص 44.  
[1311] بحار 98: 40 - كامل الزيارات باب 65 ص 159.  
[1312] بحار 55:98 - كامل الزيارات باب 27 ص 86 - 83.  
[1313] بحار 67 - 66 :98 - كامل الزيارات باب 44 ص 125.  
[1314] بحار 67:98 - كامل الزيارات باب 62 ص 153.  
[1315] بحار 56:98 - كامل الزيارات باب 77 ص 191.  
[1316] بحار 182:45 - كامل الزيارات باب 88 ص 265.  
[1317] بحار 57:98 - كامل الزيارات باب 27 ص 86.  
[1318] بحار 224:45 - كامل الزيارات باب 27 ص 87 - 86.  
[1319] منتخب طريحي 39:1 - بحار 11:98 - كامل الزيارات باب 45 ص 127.  
[1320] بحار 244 - 243 :43 - كامل الزيارات باب 20 ص 66.  
[1321] بحار 182:45 - كامل الزيارات باب 88 ص 265.  
[1322] بحار 305:44 - تفسير امام حسن عسكري (عليه‌السلام) ص 369 (در ذيل آيه‌ي 84 سوره‌ي بقره).  
[1323] بحار 219:45 - كامل الزيارات باب 23 ص 74.  
[1324] بحار 225:45 - كامل الزيارات باب 27 ص 88 - كافي 1: 283.  
[1325] بحار 72:98 - كامل الزيارات باب 49 ص 132.  
[1326] بحار 55:98 - كامل الزيارات باب 42 ص 121.  
[1327] بحار 68:98 - كامل الزيارات باب 77 ص 19.  
[1328] بحار 48:98 - كامل الزيارات باب 69 ص 168.  
[1329] بحار 221:45 - علل الشرائع باب 129 ص 160.  
[1330] بحار 221:45 - كامل الزيارات باب 21 ص 68 - 67.  
[1331] بحار 182:45 - كامل الزيارات باب 88 ص 265 (حديث قدامة بن زائدة).  
[1332] نهج البلاغه فيض الاسلام ص 28 خطبه‌ي 1 فراز 18.  
[1333] نهج‌البلاغه فيض‌الاسلام ص 249 خطبه 90 فراز 32.  
[1334] گذشت در شهادت آن حضرت.  
[1335] بحار 60:98 و 61 - كامل الزيارات باب 38 و 39 ص 112 و 114.  
[1336] سوره‌ي بقره آيه‌ي 30.  
[1337] مثير الاحزان ص 12 - امالي صدوق مجلس 24 ص 101 - بحار 20:98 (زيارت مطلقه امام حسين).  
[1338] بحار 218:45 - امالي صدوق مجلس 24 ص 101 .  
[1339] بحار 177 - 176 :62 - مكارم الاخلاق ص 196 - كافي 358:6.  
[1340] بحار 290:43 -مناقب ابن شهر آشوب 161:3.  
[1341] بحار 301:44 - كامل الزيارات باب 21 ص 67.  
[1342] بحار 239:44 - ارشاد مفيد 133:2.  
[1343] بحار 100:98 و 93 - اقبال ص 441 - كامل الزيارات باب 72 ص 180.  
[1344] بحار 60:98 - كامل الزيارات باب 38 ص 112.  
[1345] بحار 16:25 - منتخب طريحي 105:2.  
[1346] بحار 275:43 - ارشاد مفيد 131:2.  
[1347] بحار 46:45 - مقتل خوارزمي 32:2.  
[1348] بحار 44:45 - مقتل خوارزمي 31:2.  
[1349] بحار 90:45 - ارشاد مفيد 136:2.  
[1350] بحار 128:45 - مقتل خوارزمي 61:2.  
[1351] بحار 132 - 131 :45 - لهوف ص 77.  
[1352] بحار 131:45 - مقتل خوارزمي 57:2.  
[1353] بحار 261:43 - امالي صدوق مجلس 24 ص 98.  
[1354] بحار 262:43 - امالي صدوق مجلس 87 ص 478.  
[1355] بحار 140 - 139 :45 - مقتل خوارزمي 71:2.  
[1356] بحار 141:45 - 142 - لهوف ص 83 - مثير الاحزان ص 82 - مقتل خوارزمي 72:2.  
[1357] بحار 133:45 - لهوف 79 - مثير الاحزان ص 80 - مقتل خوارزمي 64:2.  
[1358] بحار 157:45 - احتجاج طبرسي 2: 34 (خطبه‌ي حضرت زينب (سلام الله عليها) نيز ذكر شده).  
[1359] بحار 281:43 - مناقب ابن شهر آشوب 154:3.  
[1360] بحار 233:11 - عيون الاخبار 243 - 242 :1 - خصال 209:1.  
[1361] بحار 46:45 - مقتل خوارزمي 32 - 31 :2 - تاريخ طبري 227:5.  
[1362] بحار 46:45 - مقتل خوارزمي 32:2 - لهوف ص 50.  
[1363] بحار 49 - 47 :45 - مقتل خوارزمي 33 - 32 :2.  
[1364] بحار 11: 211.  
[1365] بحار 45 :34 و 41 و 45 و 50.  
[1366] بحار 204:11 - خصال 272:1.  
[1367] بحار 6:45 - ارشاد مفيد 100:2.  
[1368] بحار 5:45 - مقتل خوارزمي 252:1.  
[1369] بحار 392:44 - ارشاد مفيد93 - 92 :2.  
[1370] بحار 388:44 - تاريخ طبري 208:5.  
[1371] بحار 387:44.  
[1372] بحار 51:45 - لهوف ص 52.  
[1373] منتخب طريحي 24:1.  
[1374] تذكره سبط ابن جوزي ص 143.  
[1375] بحار 56:45 - مقتل خوارزمي 36:2.  
[1376] بحار 230:11 - تفسير قمي 166:1.  
[1377] بحار 44:45 - مقتل خوارزمي 31:2.  
[1378] بحار 277:11 - تفسير قمي 51:2 - سوره‌ي مريم آيه‌ي 57.  
[1379] بحار 277:11 - تفسير قمي 2: 51.  
[1380] بحار 251 - 248 :43 - مستطرفات السرائر ص 478 - كمال الدين 282 - 283.  
[1381] بحار 271:11 - كمال‌الدين 133 - 127 :1.  
[1382] بحار 59:45 - لهوف ص 58.  
[1383] بحار 335:11 - تفسير عياشي 147:2.  
[1384] بحار 115:98 - كامل الزيارات باب 88 ص 264.  
[1385] سوره‌ي صافات، آيه‌ي 79.  
[1386] بحار 205:36 - كمال الدين 265:2 - عيون الاخبار 60:1.  
[1387] بحار 229:11 - مجمع البيان 670:4.  
[1388] بحار 59:45 - لهوف ص 58.  
[1389] بحار 63:11 - عيون الاخبار 2: 55.  
[1390] بحار 330:44 - لهوف ص 28:29.  
[1391] بحار 80:45 - خرائج 848:2.  
[1392] بحار 6 - 5 :12 - تفسير قمي 153:1.  
[1393] جلاء العيون، مجلسي ص 201.  
[1394] بحار 4:12 - امالي طوسي 348:1.  
[1395] بحار 45:45 - لهوف ص 49 - مقاتل الطالبين ص 85.  
[1396] بحار 225:12 - تفسير قمي 342:2.  
[1397] ذريعة النجاة 125 بنقل از كتاب مهيج الاحزان.  
[1398] بحار 55:45 - مقتل خوارزمي 35:2.  
[1399] بحار 45:باب 39.  
[1400] بحار 45: 133 - 132 - مثير الاحزان ص 79.  
[1401] سورة الشعراء آية 155.  
[1402] بحار 41:45.  
[1403] منتخب طريحي 22:1.  
[1404] بحار 392:11 - مراجعه شود مجمع البيان 266:6.  
[1405] بحار 392:11 - مجمع البيان 266:6.  
[1406] بحار 47:45 - مقاتل الطالبيين ص 60 - 59.  
[1407] سوره‌ي هود آيه‌ي 56.  
[1408] بحار 9:45.  
[1409] بحار 361:11 .  
[1410] بحار 57:45 - لهوف ص 56 - 55.  
[1411] سوره‌ي قصص آيه‌ي 23 - 24.  
[1412] بحار 11:45 - ارشاد مفيد 2: 104.  
[1413] سوره‌ي ص آيه‌ي 44.  
[1414] بحار 44: 238 - كامل الزيارات باب 21 ص 67.  
[1415] بحار 44:45 و 55 - مقتل خوارزمي 31:2 و 35.  
[1416] بحار 168:14 - قرب الاسناد ص 48.  
[1417] بحار 301:44 - ثواب الاعمال ص 257 - كامل الزيارات باب 25 ص 78.  
[1418] بحار 298:45 - مناقب 237:3.  
[1419] سوره‌ي مريم آيه‌ي 7.  
[1420] بحار 231:44 - كامل الزيارات باب 16 ص 56 - 55.  
[1421] بحار 223:44 - احتجاج طبرسي 273:2.  
[1422] بحار 238:43 - امالي صدوق مجلس 28 ص 116 - سوره‌ي مريم آيه‌ي 7.  
[1423] بحار 14: 180 - بحار 187:44.  
[1424] بحار 243:44 - امالي صدوق مجلس 28 - ص 117 - كافي 465:1.  
[1425] بحار 187:44 - 180:14.  
[1426] بحار 188:14 -كافي 665:2.  
[1427] بحار 212 - 211 :45 - كامل الزيارات باب 28 ص 90 - 91.  
[1428] بحار 358 - 357 :14 - تفسير قمي 88:1.  
[1429] بحار 13:45 - لهوف ص 68.  
[1430] بحار 248:44 - مقتل خوارزمي 1: 164.  
[1431] بحار 318:98.  
[1432] تفصيل اين مطالب گذشت در فصول گذشته.  
[1433] بحار 47 - 46 :45 - منتخب طريحي 134:2 - مقتل خوارزمي 22:2.  
[1434] مناقب ابن شهر آشوب 257:3 - منتخب طريحي 133:2.  
[1435] بحار 45 :56 - مقتل خوارزمي 37:2.  
[1436] تفصيل سرگذشت سر مبارك امام (عليه‌السلام) در مباحث قبلي گذشت.  
[1437] سوره‌ي قصص آيه‌ي 21 و 22.  
[1438] گذشت در عنوان چهارم: قسم سوم از الطاف و مراجعه شود كتاب ناسخ التواريخ 84:4.  
[1439] بحار 194:44 - مناقب 3: 230.  
[1440] بحار 194 - 193 :45 - منتخب طريحي 61:2.  
[1441] بحار 205:45 و 204 - كامل الزيارات باب 24 ص 77.  
[1442] بحار 205:45 و 204 - كامل الزيارات باب 24 ص 77.  
[1443] بحار 245:44 - منتخب طريحي 82:1 - سوره‌ي بقره آيه‌ي 37.  
[1444] تفصيل اين مطالب گذشت.  
[1445] بحار 92 - 91 :45 - مناقب 161:3.  
[1446] بحار 108:98 - كامل الزيارات باب 88 ص 269.  
[1447] بحار 221:45 - كامل الزيارات باب 21 ص 68 - 67.  
[1448] بحار 209 - 208 :45 - كامل الزيارات باب 26 ص 83 - 82.  
[1449] بحار 365:13 - اكمال الدين 153:1 - امالي صدوق مجلس 41 ص 193.  
[1450] بحار 230:45 - امالي صدوق مجلس 29 ص 120 - امالي مفيد ص 319.  
[1451] بحار 39:13 - كمال الدين 149 - 148 :1.  
[1452] بحار 55:45 - مقتل ابي‌مخنف ص 196 - 195 - مقتل خوارزمي 35:2.  
[1453] سوره‌ي طه آيه‌ي 10، باب اسماعيل.  
[1454] بحار 364:44 - لهوف ص 28.  
[1455] بحار 28:13 - تفسير قمي 138:2.  
[1456] بحار سوره‌ي مريم آيه‌ي 54.  
[1457] بحار 390:13 و 237:44 - كامل الزيارات باب 19 ص 64.  
[1458] بحار 367:44 - لهوف ص 26 - مثير الاحزان ص 41 - كشف الغمة 29:2.  
[1459] بحار 18 - 17 :14 (با مختصر تفاوتي).  
[1460] بحار 83:45 - احتجاج طبرسي 291:2.  
[1461] بحار 202 - 201 :45 - كامل الزيارات باب 26 ص 80.  
[1462] بحار 100:14 تفسير قمي 237:2.  
[1463] بحار 238:14 - نهج‌البلاغة فيض الاسلام 507:3 خطبه‌ي 156 فراز 17.  
[1464] بحار 238:14 - نهج‌البلاغة فيض الاسلام 507:3 خطبه‌ي 156 فراز 17.  
[1465] تفصيل اين مطالب گذشت.  
[1466] بحار 262:44 - كامل الزيارات باب 23 ص 72.  
[1467] بحار 174:11 - معاني الاخبار ص 110.  
[1468] بحار 243:44 منتخب طريحي 28:1.  
[1469] بحار 223:44 و 178:14 - احتجاج طبرسي 273:2.  
[1470] بحار 403:14 - مناقب ابن شهر آشوب 281:3.  
[1471] بحار225:44 - عيون الاخبار 209:1.  
[1472] بحار 231:12 - تفسير قمي 345:1.  
[1473] بحار 260:12 - امالي صدوق مجلس 43 ص 208.  
[1474] بحار 292:44 كامل الزيارات باب 32 ص 103.  
[1475] سوره‌ي كوثر 108.  
[1476] بحار 290:44 - كامل الزيارات باب 32 ص 102.  
[1477] بحار 242:44 - منتخب طريحي 48:1 (مجلس 5).  
[1478] بحار 271 - 270 :43 - كامل الزيارات باب 14 ص 52.  
[1479] رود به معناي فرزند است.  
[1480] بايد (تو عاقلي) باشد.